

## فهرست مطالب

### معرفت صفات جمال و جلال خداوند / ۲۷

- ۲۸..... راه پرفراز و نشیب!
- ۲۹..... تفسیر و جمع بندی: هیچ چیز مثل او نیست!
- ۳۱..... نتیجه بحث.
- ۳۲..... توضیحات
- ۳۲..... ۱. نه تشبیه نه تعطیل
- ۳۳..... ۲. چرا خرد به کنه ذات و صفاتش نمی رسد؟
- ۳۳..... ۳. نفی تشبیه در روایات اسلامی
- ۳۴..... ۴. آیا اسماء خدا توفیقی است؟

### اسماء حسنی و اسم اعظم / ۳۷

- ۳۸..... تفسیر و جمع بندی: نام های ویژه خداوند
- ۳۸..... توضیحات
- ۳۸..... ۱. حقیقت اسماء حسنی چیست؟
- ۴۰..... ۲. عدد اسماء الحسنی و تفسیر آنها
- ۴۱..... ۳. اسم اعظم الهی کدام است؟

### صفات خداوند / ۴۳

- ۴۵..... تقسیم صفات خدا
- ۴۷..... ۱. علم نامحدود خداوند
- ۴۹..... تفسیر و جمع بندی: خدا از همه چیز آگاه است

۵۰	..... کلیدهای غیب نزد او است
۵۱	..... همه جا با شما است
۵۲	..... همه چیز در کتاب مبین است
۵۳	..... توضیحات
۵۳	..... ۱. تأثیر علم خداوند در دو بُعد «عرفان» و «تربیت»
۵۴	..... ۲. دلایل علم خداوند
۵۵	..... ۳. علم خداوند حضوری است
۵۶	..... ۴. نامتناهی بودن علم خدا
۵۷	..... ۵. سؤالات مهم در مورد علم خداوند
۵۹	..... ۶. علم خدا در روایات اسلامی

### شاخه‌های علم / ۶۱

۶۱	..... اشاره
۶۱	..... ۱ و ۲. شاخه‌های علم
۶۳	..... تفسیر و جمع‌بندی: او شنوا و بیناست
۶۴	..... از حال بندگانش با خیر است
۶۵	..... پرندگانی که بالای سر شما صف کشیده‌اند
۶۶	..... نتیجه بحث‌ها
۶۶	..... توضیحات
۶۶	..... ۱. مفهوم «سمیع» و «بصیر» در مورد خداوند
۶۷	..... ۲. سمیع و بصیر در نهج‌البلاغه و روایات اسلامی
۶۷	..... ۳. اثر تربیتی ایمان به بینائی و شنوائی پروردگار
۶۸	..... ۴. خداوند «مدرک» است
۶۹	..... ۳. خداوند حکیم است
۷۰	..... تفسیر و جمع‌بندی: قدرتش با حکمتش آمیخته
۷۲	..... تمام افعالش آمیخته با حکمت است
۷۳	..... نتیجه بحث

۷۳	توضیحات
۷۳	دلیل بر حکمت خداوند
۷۳	آثار تربیتی شناخت حکمت خداوند
۷۴	<b>۴. اراده و مشیت خداوند</b>
۷۶	تفسیر و جمع‌بندی: اراده او در همه چیز نافذ است
۷۷	او اراده کرده تکالیف بر شما آسان گردد
۷۸	او هر چه بخواهد می‌آفریند
۷۸	توضیحات
۷۸	۱. اراده خداوند از نظر دلایل عقلی
۷۹	۲. حقیقت اراده خداوند چیست؟
۷۹	۳. اراده تکوینی و تشریحی
۷۹	۴. اراده خدا در روایات اسلامی
۸۱	<b>۲. قدرت بی‌پایان پروردگار</b>
۸۳	تفسیر و جمع‌بندی: او بر هر کاری توانا است
۸۳	تطورات حیات دلیل بر قدرت او است
۸۴	او در برابر هیچ چیز عاجز نیست
۸۵	توضیحات
۸۵	۱. دلایل قدرت بی‌پایان پروردگار
۸۷	۲. خداوند فاعل مختار است
۸۷	۳. مخالفان عمومیت قدرت خدا
۹۳	<b>۳. ازلیت و ابدیت خداوند</b>
۹۳	اشاره
۹۴	تفسیر و جمع‌بندی
۹۵	توضیحات
۹۵	۱. ازلیت و ابدیت خداوند از دیدگاه فلسفه

۲. ازلی و ابدی بودن او در روایات اسلامی..... ۹۶

۳. پاسخ به یک سؤال..... ۹۶

۴. حی بودن و قیومیت خداوند..... ۹۹

اشاره..... ۹۹

تفسیر و جمع‌بندی: ما به تو قائم چو تو قائم به ذات..... ۱۰۱

توضیحات..... ۱۰۲

۱. حقیقت حیات..... ۱۰۲

۲. دلایل حیات او..... ۱۰۲

### صفات جلال خداوند «صفات سلبيه» / ۱۰۵

اشاره..... ۱۰۷

تفسیر و جمع‌بندی: همه تسبیح او می‌گویند..... ۱۰۹

توضیح: بزرگ‌ترین گناهان «تشبیه» است!..... ۱۱۰

۱ و ۲. نفی رؤیت و جسمیت..... ۱۱۳

تفسیر و جمع‌بندی: این چشم تاب تماشای جمال او ندارد..... ۱۱۴

ای موسی خدا را به ما نشان ده!..... ۱۱۵

توضیحات..... ۱۱۶

۱. چرا رؤیت خداوند محال است؟..... ۱۱۶

۲. منطق طرفداران رؤیت..... ۱۱۷

۳. روایات جالب نفی رؤیت خداوند..... ۱۱۸

۴. دلایل طرفداران رؤیت ظاهری..... ۱۱۹

۵. خداوند جسم نیست..... ۱۲۲

۳. لا مکان بودن خداوند..... ۱۲۵

تفسیر و جمع‌بندی: به هر طرف که رو کنیم، نگه به روی او کنیم!..... ۱۲۶

۱۲۸	از شما به شما نزدیکترم!
۱۲۹	توضیحات
۱۲۹	۱. او برتر از مکان و زمان است
۱۳۰	۲. خدا در چیزی حلول نمی‌کند
۱۳۰	۳. معنای حضور خدا در همه جا
۱۳۱	۴. چرا به هنگام دعا دست به آسمان بر می‌داریم؟
۱۳۲	۵. لامکان بودن خدا در احادیث اسلامی
۱۳۳	۶. دستاویز مخالفان
۱۳۴	۷. صوفیه و مسئله حلول و اتحاد

### صفات فعل / ۱۳۷

۱۳۹	اشاره
۱۴۰	۱. خَالِقٌ ۲. خَالِقٌ ۳. أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
۱۴۱	۴. فَاطِرٌ ۵. بَارِيٌّ ۶. فَالِقٌ ۷. بَدِيعٌ ۸. مَصْوُورٌ
۱۴۳	۹. مَالِكٌ ۱۰. مَلِكٌ ۱۱. حَاكِمٌ ۱۲. حَكِيمٌ ۱۳. رَبٌّ
۱۴۵	۱۴. وَلِيٌّ ۱۵. وَالِيٌّ ۱۶. مَوْلَى ۱۷. حَافِظٌ
۱۴۵	۱۸. حَفِيفٌ ۱۹. رَقِيبٌ ۲۰. مُهَيِّمٌ
۱۴۷	۲۱. رَازِقٌ ۲۲. رَزَاقٌ ۲۳. كَرِيمٌ ۲۴. حَمِيدٌ ۲۵. فَتَّاحٌ
۱۴۸	۲۶. رَحْمَنٌ ۲۷. رَحِيمٌ ۲۸. أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
۱۴۸	۲۹. وَدُودٌ ۳۰. رُئُوفٌ ۳۱. لَطِيفٌ ۳۲. حَفِيٌّ
۱۴۹	۳۳. غَافِرٌ ۳۴. غَفُورٌ ۳۵. غَفَّارٌ ۳۶. عَفُوفٌ ۳۷. تَوَّابٌ ۳۸. جَبَّارٌ
۱۵۰	۳۹. شَكُورٌ ۴۰. شَاكِرٌ ۴۱. شَفِيعٌ ۴۲. وَكِيلٌ ۴۳. كَافِيٌّ
۱۵۱	۴۴. حَسِيبٌ ۴۵. سَرِيعُ الْحِسَابِ ۴۶. أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ
۱۵۱	۴۷. سَرِيعُ الْعِقَابِ ۴۸. شَدِيدُ الْعِقَابِ
۱۵۲	۴۹. نَصِيرٌ ۵۰. نِعْمَ النَّصِيرُ ۵۱. خَيْرُ النَّاصِرِينَ
۱۵۳	۵۲. قَاهِرٌ ۵۳. قَهَّارٌ ۵۴. غَالِبٌ
۱۵۴	۵۵. سَلَامٌ ۵۶. مُؤْمِنٌ

۱۵۵	..... ۵۷. مُخَيِّي
۱۵۵	..... ۵۸. شَهِيد
۱۵۶	..... ۵۹. هَادِي
۱۵۷	..... ۶۰. خَيْرٌ
۱۵۹	..... توضیحات
۱۵۹	..... ۱. عالم مظهر اسماء و صفات او است
۱۶۰	..... ۲. صفات دیگری که در زمره صفات فعل است
۱۶۱	..... ۱. خداوند متکلم است
۱۶۱	..... توضیحات
۱۶۱	..... ۱. مقصود از کلام الله چیست؟
۱۶۳	..... ۲. تکلم در روایات اسلامی
۱۶۵	..... ۲. خداوند صادق است
۱۶۵	..... اشاره
۱۶۶	..... تفسیر و جمع‌بندی
۱۶۷	..... توضیحات
۱۶۷	..... دلایل صدق خداوند
۱۶۸	..... آخرین سخن درباره صفات خدا

### عدل الهی / ۱۶۹

۱۷۱	..... اشاره
۱۷۲	..... شرح مفردات
۱۷۳	..... تفسیر و جمع‌بندی: خدا به هیچکس ستم نمی‌کند
۱۷۶	..... خدا «ظالم» نیست
۱۷۷	..... توضیحات
۱۷۷	..... ۱. تاریخچه مسئله عدل
۱۷۹	..... ۲. دلایل عقلی بر مسئله عدل

۱۸۰	۳. دو یادآوری لازم.....
۱۸۱	۴. بازگشت به دلایل عدل الهی.....
۱۸۲	۵. عدل در روایات اسلامی.....
۱۸۳	۶. دلایل منکران اصل عدالت.....
۱۸۷	۶. مشکل حوادث دردناک زندگی بشر.....
۱۸۸	پاسخ به مسئله حوادث ناگوار.....
۱۸۸	پاسخ کوتاه و اجمالی.....
۱۸۹	قرآن و پاسخ اجمالی مسئله آفات و بلاها.....
۱۹۱	حوادث ناگوار در روایات اسلامی.....
۱۹۱	هشدار!.....
۱۹۱	پاسخ تفصیلی به پدیده‌های ناگوار.....
۱۹۱	۱. فلسفه تفاوت‌ها.....
۱۹۳	۲. مشکلات خود ساخته!.....
۱۹۴	قرآن و مصائب خود ساخته.....
۱۹۶	۳. مصائبی که مجازات الهی است.....
۱۹۸	رابطه گناهان و بلاها در روایات اسلامی.....
۱۹۹	۴. مصائب بیدارگر.....
۲۰۰	قرآن و مصائب بیدارکننده.....
۲۰۱	حوادث بیدارگر در روایات اسلامی.....
۲۰۲	۵. آزمون به وسیله مشکلات!.....
۲۰۳	قرآن و آزمون‌های دردناک.....
۲۰۴	۶. شناخت نعمت‌ها در کنار مصائب.....
۲۰۶	۷. موقعیت خیر و شر در جهان هستی.....
۲۱۰	دو سؤال مهم در زمینه عدل الهی.....
۲۱۳	آخرین سخن درباره عدل الهی.....
۲۱۳	بازتاب عدل الهی در «اخلاق و عمل».....

معاد از دیدگاه قرآن / ۲۱۵

۲۱۷	اهمیت بحث معاد از دیدگاه قرآن
۲۱۹	تفسیر و جمع‌بندی: تأکیدهای پی در پی
۲۲۳	تعبیرات کلی قرآن درباره رستاخیز
۲۲۵	تفسیر و جمع‌بندی
۲۲۵	۱. قیامت
۲۲۶	۲. احیاء موتی
۲۲۶	۳. «بعث» (برانگیختن)
۲۲۷	۴. حَشْر
۲۲۸	۵. نشر
۲۲۹	۶. معاد
۲۳۰	۷. لِقَاءُ اللَّهِ
۲۳۰	۸. رجوع الی الله
۲۳۳	هفتاد نام قیامت در قرآن
۲۳۴	۱. یَوْمُ الْقِيَامَةِ
۲۳۴	۲. الْيَوْمُ الْآخِرُ
۲۳۵	۳. يَوْمُ الْحِسَابِ
۲۳۶	۴. يَوْمُ الدِّينِ
۲۳۶	۵. يَوْمُ الْجَمْعِ
۲۳۶	۶. يَوْمُ الْفَصْلِ
۲۳۷	۷. يَوْمُ الْخُرُوجِ
۲۳۷	۸. الْيَوْمُ الْمَوْعُودُ
۲۳۸	۹. يَوْمُ الْخُلُودِ (روز جاودانگی)
۲۳۸	۱۰. يَوْمُ عَظِيمٍ
۲۳۸	۱۱. يَوْمُ الْحَسْرَةِ
۲۳۹	۱۲. يَوْمُ التَّعَابِنِ (روز آشکار شدن غبن‌ها!)
۲۳۹	۱۳. يَوْمُ التَّنَادِ (روز صدا زدن یکدیگر و یاری خواستن)



۱۴. یَوْمُ التَّلَاقِ (روز تلاقی)..... ۲۴۰
۱۵. یَوْمٌ ثَقِيلٌ (روز سنگین!)..... ۲۴۰
۱۶. یَوْمُ الْأَرْفَةِ (روز نزدیک)..... ۲۴۱
۱۷. یَوْمٌ عَسِيرٌ (روز پر مشقت)..... ۲۴۱
۱۸. یَوْمٌ أَلِيمٌ (روز دردناک)..... ۲۴۱
۱۹. یَوْمُ الْوَعِيدِ (روز وعده‌های وحشتناک)..... ۲۴۲
۲۰. الْيَوْمُ الْحَقُّ..... ۲۴۲
۲۱. یَوْمٌ مَشْهُودٌ (روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند)..... ۲۴۲
۲۲. یَوْمٌ مَعْلُومٌ (روزی که برای همه معلوم است)..... ۲۴۳
۲۳. یَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا (روزی که چهره درهم کشیده و سخت است)..... ۲۴۳
۲۴. یَوْمُ الْبُعْثِ (روز رستاخیز)..... ۲۴۳
۲۵. یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ..... ۲۴۴
۲۶. یَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ..... ۲۴۵
۲۷. یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا..... ۲۴۵
۲۸. یَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ..... ۲۴۶
۲۹. یَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ سِرَاعًا..... ۲۴۶
۳۰. یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ..... ۲۴۶
۳۱. یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ..... ۲۴۶
۳۲. یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ..... ۲۴۷
۳۳. یَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ..... ۲۴۷
۳۴. یَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ..... ۲۴۸
۳۵. یَوْمٌ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ..... ۲۴۹
۳۶. یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ..... ۲۵۰
۳۷. یَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ..... ۲۵۰
۳۸. یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ..... ۲۵۰
۳۹. یَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ..... ۲۵۱
۴۰. یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ..... ۲۵۱

- ٢٥١..... ٤١. يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ
- ٢٥١..... ٤٢. يَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ
- ٢٥٢..... ٤٣. يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى
- ٢٥٢..... ٤٤. يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا
- ٢٥٣..... ٤٥. يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
- ٢٥٣..... ٤٦. يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ
- ٢٥٣..... ٤٧. يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا
- ٢٥٤..... ٤٨. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ
- ٢٥٤..... ٤٩. يَوْمَ لَا يُبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ
- ٢٥٤..... ٥٠. يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا
- ٢٥٤..... ٥١. يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا
- ٢٥٤..... ٥٢. يَوْمَ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
- ٢٥٥..... ٥٣. يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ
- ٢٥٦..... ٥٤. يَوْمًا كَانَ سُورُهُ مُسْتَنْطِيرًا
- ٢٥٦..... ٥٥. يَوْمَ يَعْرِ الْمَرْءُ مِنْ أَحِيهِ
- ٢٥٧..... ٥٦. يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا
- ٢٥٨..... ٥٧. يَوْمَ لَا يَنْطِقُونَ
- ٢٥٨..... ٥٨. يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
- ٢٥٩..... ٥٩. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ
- ٢٥٩..... ٦٠. يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ
- ٢٦٠..... ٦١. يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ
- ٢٦٠..... ٦٢. يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ
- ٢٦٠..... ٦٣. يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءً
- ٢٦١..... ٦٤. يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى
- ٢٦١..... ٦٥. يَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ
- ٢٦٢..... ٦٦. يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرًا
- ٢٦٢..... ٦٧. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ

۲۶۳	..... ۶۸. يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ
۲۶۳	..... ۶۹. يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...
۲۶۴	..... ۷۰. يَوْمَ لَا رَيْبَ فِيهِ

### دلایل معاد / ۲۶۵

۲۶۷	..... اشاره
۲۶۹	..... دلایل امکان معاد
۲۷۰	..... تفسیر و جمع‌بندی: مگر خاک دوباره انسان می‌شود؟!!
۲۷۱	..... این‌ها همه افسانه است!
۲۷۳	..... ۱. آفرینش نخستین
۲۷۴	..... تفسیر و جمع‌بندی: چه کسی استخوان پوسیده را زنده می‌کند؟
۲۷۷	..... ۲. قدرت مطلقه خداوند
۲۷۸	..... تفسیر و جمع‌بندی: همه چیز برای او آسان است
۲۸۱	..... ۳. احیای ارض
۲۸۲	..... تفسیر و جمع‌بندی
۲۸۳	..... پاسخ به یک سؤال
۲۸۵	..... ۴. تطورات جنین
۲۸۶	..... تفسیر و جمع‌بندی: اگر در قیامت شک دارید جنین را ببینید!
۲۹۱	..... ۵. رستاخیز در جهان انرژی‌ها
۲۹۲	..... تفسیر و جمع‌بندی: تجدید حیات انرژی‌ها در پیش چشم ما!
۲۹۷	..... نمونه‌های عینی و تاریخی معاد
۲۹۷	..... ۱. ماجرای حیات عزیر بعد از مرگ
۳۰۰	..... ۲. ابراهیم و مسأله معاد
۳۰۲	..... ۳. داستان اصحاب کهف
۳۰۳	..... توضیحات
۳۰۳	..... الف) خلاصه این ماجرا
۳۰۴	..... ب) محل غار اصحاب کهف

- ج) داستان اصحاب کهف از نظر علم روز ..... ۳۰۵  
 ۴. ماجرای فرار بنی اسرائیل ..... ۳۰۶  
 ۵. داستان مقتول بنی اسرائیل ..... ۳۰۷

### دلایل وقوع معاد / ۳۰۹

۱. برهان فطرت ..... ۳۱۱  
 تفسیر و جمع بندی: معاد در اعماق جان ..... ۳۱۲  
 توضیحات ..... ۳۱۴  
 رستاخیز در تجلیگاه فطرت ..... ۳۱۴  
 ۲. برهان حکمت ..... ۳۱۷  
 تفسیر و جمع بندی: بدون معاد زندگی نامفهوم است ..... ۳۱۸  
 توضیح: کدام عاقل زندگی چند روزه دنیا را هدف آفرینش می شمارد؟ ..... ۳۱۹  
 ۳. برهان عدالت ..... ۳۲۱  
 تفسیر و جمع بندی: اگر قیامتی نباشد عدالت نخواهد بود ..... ۳۲۲  
 توضیح: عدل قانون عمومی آفرینش ..... ۳۲۴  
 ۴. برهان هدف و حرکت ..... ۳۲۵  
 تفسیر و جمع بندی: مسیر همه به سوی خداست ..... ۳۲۶  
 ۵. برهان رحمت ..... ۳۲۹  
 تفسیر و جمع بندی ..... ۳۳۰  
 ۶. برهان نفی اختلاف ..... ۳۳۳  
 تفسیر و جمع بندی: این اختلافات کی پایان می گیرد؟ ..... ۳۳۴  
 توضیحات ..... ۳۳۵  
 ۷. برهان بقاء روح ..... ۳۳۷  
 تفسیر و جمع بندی: استقلال ارواح ..... ۳۳۸  
 قبض ارواح! ..... ۳۳۹  
 توضیحات ..... ۳۳۹  
 ۱. بقای روح ..... ۳۳۹

۲. آیا روح مستقل است؟ ..... ۳۴۰
۳. دلایل مادی‌ها بر عدم استقلال روح ..... ۳۴۲
- نقطه‌های تاریک این استدلال ..... ۳۴۳
۴. دلایل طرفداران استقلال روح ..... ۳۴۳
- الف) خاصیت واقع‌نمایی (آگاهی از جهان برون) ..... ۳۴۳
- ب) وحدت شخصیت ..... ۳۴۴
- ج) عدم انطباق بزرگ و کوچک ..... ۳۴۵
- د) پدیده‌های روحی با کیفیات مادی هماهنگ نیستند ..... ۳۴۶

### معاد جسمانی / ۳۴۹

۱. چگونه استخوان‌های پوسیده زنده می‌شود؟ ..... ۳۵۲
۲. چگونه از قبرها بپا می‌خیزند؟ ..... ۳۵۴
۳. بار دیگر از خاک محشور می‌شوید ..... ۳۵۵
۴. معاد همچون زنده شدن زمین‌های مرده است ..... ۳۵۶
۵. آیا ممکن است بار دیگر از خاک برخیزیم؟ ..... ۳۵۷
۶. نعمت‌های مادی بهشت دلیل بر معاد جسمانی است ..... ۳۵۸
۷. کیفیتهای مادی دوزخ دلیل دیگری است ..... ۳۶۰
- تفسیر و جمع‌بندی: سخن گفتن اعضای بدن دلیل زنده‌دیگری است ..... ۳۶۱
- شبهات منکران معاد جسمانی ..... ۳۶۳
۱. مشکل «اعاده معدوم» ..... ۳۶۳
۲. شبههٔ آکل و مأکول ..... ۳۶۵
۳. شبههٔ کمبود مواد خاکی زمین ..... ۳۶۸
۴. آیا کرهٔ زمین برای معاد همگان کافی است؟ ..... ۳۶۹
۵. چگونه جسم فانی با حیات باقی سازگار است؟ ..... ۳۷۰
۶. جمع میان معاد روحانی و جسمانی چگونه ممکن است؟ ..... ۳۷۱
۷. کدام جسم باز می‌گردد؟ ..... ۳۷۱
- معاد در فرهنگ اقوام پیشین ..... ۳۷۳

۳۷۵	تفسیر و جمع‌بندی: عقیده به معاد در دوران‌های مختلف
۳۷۷	توضیحات
۳۷۷	۱. معاد در میان اقوام قبل از تاریخ
۳۷۹	۲. ایمان به معاد در میان اقوام بعد از تاریخ
۳۸۱	۳. عقیده به معاد در کتب یهود
۳۸۲	۴. رستاخیز در اناجیل
۳۸۵	<b>ایمان به معاد و تربیت</b>
۳۸۷	تفسیر و جمع‌بندی
۳۸۷	ایمان به معاد انگیزه اعمال صالح
۳۸۸	ایمان به معاد و استقامت
۳۸۹	انکار معاد سبب انواع آلودگی‌هاست
۳۹۱	توضیحات
۳۹۱	۱. اثرات فوق‌العاده مثبت ایمان به رستاخیز
۳۹۳	۲. اثر تربیتی معاد در روایات اسلامی
۳۹۴	۳. ایمان به معاد و آرامش جان

#### دروازه عالم بقاء / ۳۹۷

۳۹۹	۱. مرگ
۴۰۲	تفسیر و جمع‌بندی
۴۰۲	۱. مرگ یک قانون عمومی است
۴۰۲	۲. حقیقت مرگ
۴۰۳	۳. فرشتگان قبض ارواح
۴۰۳	۴ و ۵. حال مؤمنان و ظالمان در لحظه مرگ
۴۰۴	۶. دلیل ترس از مرگ
۴۰۵	۷. فلسفه مرگ و حیات
۴۰۶	۸. مقدمات و سکرات مرگ
۴۰۶	۹. تمنای بازگشت و جبران!

توضیحات	۴۰۷
۱. مرگ دریچه‌ای به عالم بقا	۴۰۷
۲. چرا از مرگ بترسیم؟!	۴۰۸
۳. مرگ در روایات اسلامی	۴۰۸

۲. برزخ	۴۱۱
تفسیر و جمع‌بندی: برزخ و ویژگی‌هایش	۴۱۳
توضیحات	۴۱۵
۱. برزخ در روایات اسلامی	۴۱۵
۲. برزخ در ترازوهای عقل و احساس	۴۱۶
۳. دورنمایی از عالم برزخ	۴۱۷
۴. ویژگی‌های عالم برزخ	۴۱۸
۵. فلسفه برزخ	۴۲۲

#### منزلگاه‌های قیامت / ۴۲۳

اول: اشراف الساعة (نشانه‌های رستاخیز)	۴۲۷
۱. نشانه‌های قیامت قبل از پایان جهان	۴۲۹
تفسیر و جمع‌بندی	۴۲۹
نشانه‌های قیامت نمایان شده!	۴۲۹
قیامت نزدیک شد!	۴۳۰
۲. آن روز که دود غلیظی آسمان را فرا می‌گیرد	۴۳۱
نشانه‌های قیامت در پایان جهان	۴۳۳
۱. متلاشی شدن کوه‌ها	۴۳۳
۲. انفجار دریاها	۴۳۴
۳. زلزله‌های عظیم و ویرانگر!	۴۳۵
۴. تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان!	۴۳۵
۵. شکافتن کرات آسمانی!	۴۳۶

۳. نشانه‌های شروع قیامت ..... ۴۳۹
- دوم: نفخ صور (فریاد مرگ و حیات) ..... ۴۴۱
- تفسیر و جمع‌بندی: نفخه مرگ و نفخه حیات! ..... ۴۴۳
- توضیحات ..... ۴۴۸
۱. «نفخ صور» یا فریاد مرگ و حیات چیست؟ ..... ۴۴۸
۲. تأثیر امواج صوتی بر انسان و سایر موجودات ..... ۴۵۰
۳. پاسخ به چند سؤال درباره «نفخ صور» ..... ۴۵۰
۴. فلسفه «نفخ صور»! ..... ۴۵۲
- سوم: نامه عمل ..... ۴۵۵
- تفسیر و جمع‌بندی: پرونده اعمال انسان‌ها ..... ۴۵۷
- فرشته‌های مراقب! ..... ۴۶۰
- نامه اعمال در دست راست یا چپ؟ ..... ۴۶۱
- نامه عمل ما در برابر چشم همگان! ..... ۴۶۲
- توضیحات ..... ۴۶۳
۱. نامه اعمال در روایات اسلامی ..... ۴۶۳
۲. ماهیت نامه عمل چیست؟ ..... ۴۶۳
۳. فلسفه نامه اعمال ..... ۴۶۵
۴. اقسام نامه‌های عمل ..... ۴۶۷
۵. ویژگی‌های نامه اعمال ..... ۴۶۸
- چهارم: تجسم اعمال ..... ۴۶۹
- تفسیر و جمع‌بندی ..... ۴۷۱
- آن روز هم اعمال خود را می‌بینند! ..... ۴۷۱
- جزای شما همان اعمال شماست! ..... ۴۷۳
- توضیحات ..... ۴۷۴



۱. تجسم اعمال در روایات اسلامی ..... ۴۷۴  
 ۲. تجسم اعمال در منطق عقل ..... ۴۷۵  
 ۳. تجسم اخلاق و روحیات آدمی ..... ۴۷۶

**محکمۀ عدل الهی** ..... ۴۷۹

- تفسیر و جمع‌بندی: همه در آن دادگاه بزرگ احضار می‌شوند! ..... ۴۸۱  
 گواهان محشر ..... ۴۸۲  
 ترازوی سنجش اعمال ..... ۴۸۲  
 محاسبه سریع اعمال ..... ۴۸۳  
 توضیحات ..... ۴۸۴  
 ۱. دورنمایی از آن دادگاه بزرگ ..... ۴۸۴  
 ۲. گواهان در قیامت ..... ۴۸۵  
 ۳. ترازوی اعمال چیست؟ ..... ۴۸۶  
 ۴. چه اعمالی در میزان سنگین است؟ ..... ۴۸۷  
 ۵. از چه چیزها سؤال می‌شود؟ ..... ۴۸۸  
 ۶. آسانی و سختی حساب محشر ..... ۴۹۰

**صراط و مرصاد** ..... ۴۹۳

- تفسیر و جمع‌بندی ..... ۴۹۴  
 توضیحات ..... ۴۹۵  
 حقیقت صراط چیست؟ ..... ۴۹۵

**بهشت و بهشتیان / ۴۹۹**

۱. اسباب ورود به بهشت از دیدگاه قرآن ..... ۵۰۳  
 ۱. ایمان و عمل صالح ..... ۵۰۳  
 ۲. تقوا ..... ۵۰۴  
 ۳. احسان و نیکوکاری ..... ۵۰۵  
 ۴. جهاد و شهادت ..... ۵۰۶

۵. ترک هواپرستی ..... ۵۰۷
۶. پیشگامان در ایمان ..... ۵۰۷
۷. هجرت و جهاد ..... ۵۰۸
۸. صبر و تحمل در برابر شدائد ..... ۵۰۹
۹. ایمان و بقاء بر جاده مستقیم ..... ۵۰۹
۱۰. اطاعت خدا و رسول ..... ۵۱۰
۱۱. اخلاص ..... ۵۱۰
۱۲. صدق و راستی ..... ۵۱۱
۱۳. خودسازی و تزکیه نفس ..... ۵۱۱
۱۴. «انفاق» و «استغفار» ..... ۵۱۲
۱۵. خوف از خدا ..... ۵۱۲
۱۶. تولی و تبری ..... ۵۱۳
۱۷. اهتمام به نماز ..... ۵۱۳

**۲. نعمت‌های جسمانی بهشت** ..... ۵۱۵

۱. باغ‌های بهشتی ..... ۵۱۵
۲. سایه‌های بهشتی ..... ۵۱۶
۳. قصرهای بهشتی ..... ۵۱۷
۴. فرش‌ها و ارائک ..... ۵۱۷
۵. غذاهای بهشتی ..... ۵۱۹
۶. شراب‌های طهور ..... ۵۲۰
۷. برترین شراب بهشتی! ..... ۵۲۲
۸. ظروف و جام‌ها ..... ۵۲۲
۹. لباس‌ها و زینت‌ها ..... ۵۲۳
۱۰. همسران بهشتی ..... ۵۲۴
۱۱. خادمان و ساقیان! ..... ۵۲۶
۱۲. پذیرایی کنندگان ..... ۵۲۷
۱۳. پیش پذیرایی بهشتیان! ..... ۵۲۸

۵۲۹	۱۴. نعمت‌هایی که به تصور نمی‌گنجند!
۵۳۱	۳. لذات روحانی
۵۳۱	۱. احترام مخصوص
۵۳۲	۲. محیط صلح و صفا
۵۳۳	۳. امنیت و زوال خوف
۵۳۳	۴. دوستان موافق و رفیقان باوفا
۵۳۴	۵. برخورد‌های مملو از محبت
۵۳۵	۶. نشاط فوق‌العاده درون
۵۳۶	۷. احساس خشنودی خدا!
۵۳۷	۸. نظر خدا به آن‌ها و نظر آن‌ها به خدا!
۵۳۸	۹. آنچه بخواهند به آن‌ها می‌دهند
۵۳۸	۱۰. نعمت‌هایی که در تصور نمی‌گنجند!
۵۳۹	۱۱. ابدیت نعمت‌های بهشتی
۵۴۱	۴. درهای بهشت
۵۴۲	تفسیر و جمع‌بندی: بهشت در انتظار است!
۵۴۲	توضیحات
۵۴۲	۱. درهای بهشت در احادیث اسلامی
۵۴۳	۲. کتیبه سردرهای بهشت!
۵۴۵	۵. وسعت بهشت
۵۴۶	تفسیر و جمع‌بندی: به وسعت آسمان و زمین
۵۴۷	۶. آیا بهشت آفریده شده؟
۵۴۸	تفسیر و جمع‌بندی: آماده برای پرهیزکاران!
۵۴۹	توضیحات
۵۴۹	۱. وجود فعلی بهشت و دوزخ در روایات اسلامی

۲. پاسخ به دو ایراد..... ۵۵۰
۴. بهشت کجا است؟..... ۵۵۱
۷. مقامات بهشتی..... ۵۵۵
- تفسیر و جمع‌بندی: بهشت یا بهشت‌ها..... ۵۵۶
۸. چند سؤال درباره بهشت..... ۵۵۹
۱. آیا تکرار و یکنواختی ملالت‌بار نیست؟..... ۵۵۹
۲. مگر لذت در مقایسه با فقدان نیست؟..... ۵۶۰
۳. آیا در بهشت تکاملی هم وجود دارد؟..... ۵۶۱

### دوزخ و دوزخیان / ۵۶۳

۱. دوزخ از آن کیست؟..... ۵۶۵
۱. کافران و منافقان..... ۵۶۵
۲. صدّ عن سبیل الله (ممانعت مردم از راه یافتن به حق)..... ۵۶۶
۳. ترک اطاعت خدا و شق عصای مسلمین..... ۵۶۶
۴. استهزاء آیات الهی..... ۵۶۷
۵. به کار نگرفتن عقل و چشم و گوش..... ۵۶۷
۶. پیروی از شیطان..... ۵۶۷
۷. طغیانگری و استکبار..... ۵۶۸
۸. ظلم و بیدادگری..... ۵۶۸
۹. تکیه کردن بر ظالمان..... ۵۶۸
۱۰. فراموش کردن آخرت..... ۵۶۹
۱۱. دنیا پرستی..... ۵۶۹
۱۲. زر اندوزی..... ۵۶۹
۱۳. فرار از جهاد..... ۵۷۰
۱۴. ریختن خون بی‌گناهان..... ۵۷۰
۱۵. ترک نماز..... ۵۷۱

۵۷۱	۱۶. منع زکات
۵۷۲	۱۷. خوردن مال یتیمان
۵۷۲	۱۸. رباخواری
۵۷۲	۱۹. کفران نعمت های الهی
۵۷۳	۲۰. کم فروشی
۵۷۳	۲۱. عیب جویی و غیبت
۵۷۴	۲۲. اسراف و تبذیر
۵۷۴	۲۳. جرم و گناه
۵۷۵	۲۴. تعدی از حدود الهی
۵۷۷	۲. ماهیت دوزخ
۵۷۹	تفسیر و جمع بندی: تعبیرات مختلف قرآن درباره دوزخ
۵۸۱	اوصاف جهنم
۵۸۲	توضیحات
۵۸۲	فلسفه وجود دوزخ
۵۸۵	۳. درهای دوزخ و درکات آن
۵۸۶	تفسیر و جمع بندی: منظور از درهای جهنم چیست؟
۵۸۹	۴. عذاب های جسمانی دوزخیان
۵۸۹	الف) شدت عذاب در دوزخ
۵۹۱	ب) غذاها و نوشیدنی های مرگبار دوزخیان
۵۹۴	ج) لباس دوزخیان
۵۹۶	د) سایر عذاب های جسمانی دوزخی
۵۹۷	تفسیر و جمع بندی: بادهای کشنده و سایه های سوزان!
۵۹۸	توضیحات
۵۹۸	چرا عذاب الهی این قدر شدید است؟

۵. عذاب‌های روحانی دوزخیان..... ۵۹۹  
تفسیر و جمع‌بندی: غم و اندوه جانکاه و حسرت بی‌پایان..... ۶۰۰
۶. جاودانگی کیفرها..... ۶۰۳  
تفسیر و جمع‌بندی: عذاب خلد یا (عذاب جاویدان)..... ۶۰۴  
ابدیت عذاب‌ها..... ۶۰۵  
توضیحات..... ۶۰۷  
۱. چه کسانی در دوزخ مخلّدند؟..... ۶۰۷  
۲. آیا اصحاب کبائر در دوزخ مخلّدند؟..... ۶۱۰  
۳. ایرادات مربوط به جاودانگی عذاب..... ۶۱۲
۷. شفاعت..... ۶۱۷  
تفسیر و جمع‌بندی: گروه‌های پنجگانه آیات شفاعت..... ۶۱۸  
توضیحات..... ۶۲۲  
۱. مفهوم شفاعت..... ۶۲۲  
۲. انواع شفاعت (شفاعت تکوینی و تشریحی)..... ۶۲۲  
۳. فلسفه شفاعت..... ۶۲۳  
۴. شفاعت در چه زمانی است؟..... ۶۲۴  
۵. ایرادهای عمده‌ای که به مسئله شفاعت شده..... ۶۲۵  
نقاط انحرافی این استدلال..... ۶۳۰
- اعراف و اعرافیان..... ۶۳۳  
تفسیر و جمع‌بندی: جایگاهی میان بهشت و دوزخ..... ۶۳۴  
این شناسایی برای چیست؟..... ۶۳۵  
توضیحات..... ۶۳۷  
۱. اعراف در لغت و تفسیر..... ۶۳۷  
۲. اعراف در روایات اسلامی..... ۶۳۸

## اشاره

«خداجویی» و «خدایابی» و «خداشناسی» سه مسئله مختلف است که در بحث‌های مربوط به «معرفه الله» با آن مواجه هستیم.

«خداجویی» به انگیزه‌های معرفت خداوند اشاره می‌کند و «خدایابی» به مسئله اثبات وجود خدا و «خداشناسی» به بحث پیرامون صفات او می‌پردازد.

«خداجوئی» یک امر فطری است که به دلایل عقلی نیز تقویت می‌شود، همان‌گونه که تشنگان با انگیزه درونی و هم با استدلال به این‌که حیاتشان بستگی به آب دارد به جست‌وجوی آب می‌پردازند، انسان نیز چون عاشق کمال است به جست‌وجوی کمال مطلق که ذات خدا است می‌پردازد.

«خدایابی» نیز با دلایل روشنی که دارد به خصوص مطالعه اسرار آفرینش کار مشکل و پیچیده‌ای نیست.

آنچه مشکل و پیچیده است «خداشناسی» است، زیرا همان موجودات طبیعت که بهترین راهنمای راه «خدایابی» هستند، ممکن است در طریق خداشناسی او را فریب دهند، و به درّه خطرناک «قیاس» و «تشبیه» بکشانند.

اشاره به این نکته نیز لازم است که صفات خدا همچون ذاتش بی‌نهایت است، و اسماء او که بیانگر آن صفات است نیز به شماره نمی‌آید، زیرا هر اسمی از اسمای او روشنگر کمالی از کمالات ذات مقدّس او است، یک وجود لایتناهی، کمالات او نیز لایتناهی است، و طبعاً صفات کمالیه و نام‌هایی که از آن

حکایت می‌کند بی‌نهایت است، ولی با این حال قسمتی از این اسماء و صفات جنبه ریشه‌ای دارد و بقیه شاخه‌هایی از آن است. مثلاً «ارحم الراحمین» و «اشدّ المعاقبین» (شنوا و بینا) بودن خداوند، از شاخه‌های «حکیم» بودن او است، چراکه حکمت همین را اقتضا می‌کند که در یکجا رحمت بفرستد و در جای دیگر عذاب و نقت.

### راه پرفراز و نشیب!

همان اندازه که شناخت خدا و پی‌بردن به اصل وجود او - به خصوص از طریق مطالعه جهان هستی - آسان است، پی‌بردن به صفات او، سخت مشکل است، زیرا در مرحله خدایابی به تعداد ستارگان آسمان، بر های درختان، انواع گیاهان و جانداران، بلکه به تعداد سلول‌های هر گیاه و جانور، و ذرات اتم، دلیل بر اصل وجود او داریم.

اما درباره صفات خداوند چون نخستین شرط برای پیمودن راه صحیح، همان نفی تمام صفات مخلوقات از او و ترک تشبیه او به مخلوقات است، کار به جاهای باریکی می‌کشد.

دلیل آن هم روشن است، ما در دل طبیعت بزر شده‌ایم و همین طبیعت نیز ما را در اصل شناسائی خداوند یاری کرده است. ولی به بحث صفات که می‌رسیم هیچ‌یک از صفات خداوند با آنچه ما دیده‌ایم و شنیده‌ایم قابل قیاس نیست. بنابراین همین طبیعت که در راه معرفت وجودش، بهترین رهبر و یار ما بود در راه شناخت صفاتش، رهن و دشمن است.

به همین دلیل در راه شناسایی صفات خدا باید هرچه بیشتر با احتیاط گام برداریم؛ تا از خطر تشبیه و قیاس در امان بمانیم.

آنچه را در بالا گفته شد به جای اشاره می‌پذیریم، و به سراغ آیات قرآن در این زمینه می‌رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:



۱. ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾<sup>۲</sup>

۳. ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾<sup>۳، ۴</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری نیز در این مورد آمده است مانند: شوری/۱۱؛ نحل/۷۴؛ اخلاص/۴؛ حج/۷۴.

### ترجمه

۱. و بهترین نام‌ها برای خداست؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید. و کسانی که نام‌های او را تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند)، رها سازید.
۲. منزّه است خداوند از آنچه توصیف می‌کنند.
۳. خداوند آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته اند می‌داند؛ در حالی که آن‌ها به او احاطه علمی ندارند.

### شرح مفردات

«صفت» از ماده «وصف» است که در اصل به معنای ذکر خوبی‌ها و زیبایی‌های چیزی است، و واژه «وصف» به آن حالت اطلاق می‌شود. سپس به معنای گسترده‌تری به هرگونه توصیف خوب و بد اطلاق شده است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### هیچ چیز مثل او نیست!

نخستین آیه اشاره به وضع مشرکان می‌کند که نام‌های خدا را که بیانگر صفات

۱. اعراف/۱۸۰.

۲. صافات/۱۵۹.

۳. نظیر همین معنی در سوره‌های انعام/۹۱ و زمر/۶۷ نیز دیده می‌شود.

۴. طه/۱۱۰.

او است تحریف می‌کردند، و آن‌ها را بر این کار تهدید می‌کند، می‌فرماید: «و بهترین نام‌ها برای خداست؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید»؛ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾.

«و کسانی که نام‌های او را تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند)، رها سازید آنها به زودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند»؛ ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

«الحاد» و «لحد» (بر وزن مَهْد) به معنای انحراف از حد وسط به یکی از دو طرف است. در این‌که منظور از «الحاد در نام‌های خدا» در این آیه چیست؟ بسیاری از مفسران عقیده دارند مفهوم عامی دارد که عمدتاً سه چیز را شامل می‌شود.

نخست این‌که مشرکان نام بت‌های خود را از نام خدا می‌گرفتند، به یکی از بتها «اللات» و به دیگری «العزی» و به دیگری «مئات» می‌گفتند که به ترتیب آن‌ها را از «الله» و «العزیز» و «المنان» مشتق می‌دانستند.

دیگر این‌که نباید نام‌هایی را که خداوند برای خود پذیرفته و شایسته مقام او نیست، یا توأم با نقائصی است که مخصوص ممکنات است بر خدا نهند، مانند کلمه «أب» (پدر) که مسیحیان بر خدا می‌نهادند.

سوم نباید نام‌هایی بر خدا نهند که مفهوم آن را ندانند. و به تعبیر دیگر نه تشبیه خدا به غیر او جائز است، و نه تعطیل فهم صفات او و نه گذاردن نام او بر دیگران.

در دومین آیه به تعبیر تازه‌ای در این زمینه برخورد می‌کنیم، می‌گوید: «منزه است خداوند از آنچه توصیف می‌کنند»؛ ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾.

این جمله که با تفاوت مختصری در شش آیه از قرآن مجید<sup>۱</sup> آمده است گرچه

۱. انعام/۱۰۰؛ انبیاء/۲۲؛ مؤمنون/۹۱؛ صافات/۱۸۰؛ زخرف/۸۲ و آیه مورد بحث.

به قرینه آیات قبل از آن ناظر به نفی فرزند و همسر برای خداوند، و یا شبیه و همتای او از بت‌ها می‌باشد، ولی در واقع معنای گسترده‌ای دارد که هرگونه توصیف را شامل می‌شود، زیرا توصیفی که ما می‌کنیم معمولاً با ذکر اوصافی است که در مخلوقات و ممکنات وجود دارد، بنابراین آخرین توصیفی که ما می‌توانیم درباره خداوند داشته باشیم این است که بگوییم «خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید» و او برتر از خیال و قیاس و گمان، وهم و فراتر از آنچه دیده‌ایم و خوانده‌ایم و نوشته‌ایم می‌باشد، آری او منزّه از آن است که توصیفش کنند!

و در آخرین آیه مورد بحث ضمن اشاره به وضع حالات مجرمان و گنهکاران در قیامت، و حضورشان در آن دادگاه بزرگ عدل الهی، می‌فرماید: «خداوند آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته اند می‌داند؛ در حالی که آن‌ها به او احاطه علمی ندارند»؛ ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾.

در تفسیر این آیه غیر از آنچه در بالا ذکر شد احتمالات دیگری ذکر شده از جمله این که منظور این است که خدا از جزا و اعمال آن‌ها آگاه است، ولی خود آن‌ها آگاهی کامل نه نسبت به اعمال خویش، و نه از جزای آن دارند، و چه بسا آن‌ها را به فراموشی سپرده‌اند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

بنابراین آیه از این سخن می‌گوید که انسان‌ها قادر نیستند که احاطه علمی به کُنّه ذات پاک خداوند یا کُنّه صفات پیدا کنند، چراکه او برتر از پندار و عقل ما است، چگونه ممکن است خلاق احاطه بر او پیدا کنند در حالی که این احاطه مستلزم محدودیت است و او هیچگونه محدودیتی ندارد.

### نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیات فوق آمد چنین به دست می‌آید که اوصاف پروردگار عالم هیچگونه شباهتی با اوصاف مخلوقین ندارد، و هرگونه مقایسه او به غیرش باعث گمراهی و ضلالت و سقوط در درّه تشبیه است.

او هرگز به وصف نمی‌گنجد. و هیچکس قادر به احاطه علمی به او نیست. بنابراین در طریق معرفت صفات او باید با احتیاط تام گام برداشت.

## توضیحات

### ۱. نه تشبیه نه تعطیل

در بحث صفات خدا که از پیچیده‌ترین مباحث خداشناسی است هر گروهی راهی رفته‌اند و گرفتار افراط و تفریط‌هایی شده‌اند:

بعضی در گرداب تعطیل فرو رفته، تا آن‌جا که گفته‌اند: ما از صفات خدا چیزی نمی‌فهمیم جز همان مفاهیم منفی، مثلاً وقتی می‌گوییم: خداوند عالم است، این اندازه می‌فهمیم که او جاهل نیست، این عقیده را «تعطیل» می‌گویند (تعطیل معرفت صفات).

از سوی دیگر گروهی آن‌چنان در گرداب تشبیه فرو رفته‌اند که نه تنها برای خداوند صفاتی همچون ماهیات ممکنه قائل شده‌اند، بلکه برای او جسم و دست و پا و صورت و مانند آن ذکر کرده‌اند. و به این ترتیب گرفتار یکی از بدترین انواع شرک شده‌اند.

آنچه از آیات قرآن، استفاده می‌شود این است که نه اعتقاد به تعطیل صحیح است، و نه تشبیه، زیرا قرآن از یکسو مردم را به معرفت خداوند دعوت می‌کند و در آیات زیادی به معرفی ذات و صفات او می‌پردازد، این نشان می‌دهد که معرفه الله اجمالاً ممکن است و اعتقاد به تعطیل باطل.

و از سوی دیگر او را از هرگونه شبیه و مثل و مانند و نظیر و هم‌تا پاک و منزّه می‌شمرد؛ و این دلیل بر آن است که تشبیه نیز غلط است.

بنابراین قول حق همان راه دقیق و ظریفی است که در میان این دو قرار دارد و می‌گوید: معرفت اجمالی خداوند نه تنها ممکن است بلکه لازم می‌باشد، اما معرفت تفصیلی یعنی پی‌بردن به کنه ذات و صفات او، و احاطه علمی به آن‌ها غیر ممکن است.

## ۲. چرا خرد به کنه ذات و صفاتش نمی‌رسد؟

نکته اصلی در مسئله نامحدود بودن ذات پاک خداوند و محدود بودن عقل و علم و دانش ماست.

او وجودی است از هر نظر بی‌نهایت، ذات او مانند علم و قدرت و همه صفاتش بی‌پایان و نامحدود است. و از سوی دیگر ما و تمام آنچه به ما مربوط است اعم از علم و قدرت و حیات ما و زمان و مکانی که در اختیار داریم همه محدود است.

بنابراین ما با این همه محدودیت چگونه می‌توانیم به آن وجود نامحدود و صفاتش احاطه پیدا کنیم؟ چگونه علم محدود ما می‌تواند از آن وجود نامحدود خبر دهد؟

از سوی دیگر یک وجود بی‌نهایت از هر جهت مثل و مانندی ندارد، و منحصر به فرد است چراکه اگر مثل و مانندی می‌داشت هر دو محدود بودند. حال چگونه ما می‌توانیم به وجودی پی بریم که هیچگونه مثل و مانندی برای او سراغ نداریم، و هرچه غیر او می‌بینیم ممکنات است، و صفاتش با صفات واجب الوجود کاملاً متفاوت.

## ۳. نفی تشبیه در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز هشدار فراوانی در این زمینه به گوش می‌خورد، برای نمونه دو روایت زیر کافی به نظر می‌رسد:

۱. امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه «اشباح» می‌فرماید: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَنَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ، وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَّهَ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيَّفًا، وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُودًا مُصَرَّفًا؛ گواهی می‌دهم آنانکه تو را با پاره‌ای از مخلوقات مساوی بدانند تو را عدیل و نظیر آن‌ها شمرده‌اند،

و کسی که عدیل و نظیری برای تو قائل شود به محکمت آیاتی که نازل گشته و شواهد دلایل روشنی که آیات از آن سخن می‌گوید کافر گشته است، تو همان خداوندی هستی که نهایی در عقول نداری تا در مسیر وزش افکار در کیفیت خاصی واقع شوی، و نه در خاطره‌ها جای گرفته‌ای که محدود و قابل تغییر باشی»<sup>۱</sup>.

۲. در حدیث پرمحتوای دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَلَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ خداوند بزرگ است، و بلند مقام، بندگان، توانائی بر توصیف او را ندارند، و به کنه عظمت او هرگز نمی‌رسند، چشم‌ها او را نمی‌بینند و او چشم‌ها را می‌بیند و او لطیف و خبیر است»<sup>۲</sup>.

#### ۴. آیا اسماء خدا توقیفی است؟

از روایات بسیاری استفاده می‌شود که هیچکس حق ندارد، نامی را بر خدا بنهد و او را به وصفی توصیف کند مگر آنچه در کتاب و سنت (قرآن و احادیث معتبر) وارد شده است، و این به خاطر آن است که بسیاری از نام‌ها و اوصاف آمیخته با مفاهیمی است که از نقائص مخلوقات و محدودیت آن‌ها خبر می‌دهد، و اطلاق این نام‌ها بر خداوند ما را از معرفت او دور می‌سازد و در پرتگاه شرک و تشبیه می‌افکند.

و لذا مشهور در میان دانشمندان این است که «اسماء الله توقیفی است» یعنی اطلاق نامی بر او منوط بر اجازه شرع است، لذا اجازه نمی‌دهند نام‌هایی همچون، «عاقل»، «فقیه»، «طیب»، «سخی» بر خداوند اطلاق گردد چون در آیات و روایات معتبر به آن اشاره‌ای نشده است.<sup>۳</sup>

۱. «نهج البلاغه»، خطبه ۹۱.

۲. توحید صدوق «باب ما جاء فی الرؤیه»، ص ۱۱۵، ح ۱۴.

۳. تفسیر فخررازی، ج ۱۵، ص ۴۱۵؛ ولی بعضی از این صفات در پاره‌ای از دعاها آمده است و ممنوع بودن آن مسلم نیست.

مرحوم «کلینی» در جلد اول اصول کافی در باب «النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی» روایات متعددی نقل کرده که از آنها استفاده می‌شود که اسماء خداوند توقیفی است.

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَعْلَىٰ وَ أَجَلُّ وَأَعْظَمَ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ، فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَكُفُّوا عَمَّا سِوَىٰ ذَلِكَ؛ خداوند بالاتر و برتر و بزرگتر از آن است که به کنه صفتش برسند، پس او را تنها به صفاتی توصیف کنید که خودش خویشتن را توصیف کرده و از غیر آن خودداری کنید».<sup>۱</sup>

و نیز در حدیث دیگری از امام ابوالحسن علیه السلام نقل می‌کند که در جواب سؤال «مفضّل» درباره بعضی از صفات خداوند، فرمود: «لَا تُجَاوِزُ مَا فِي الْقُرْآنِ؛ از آنچه در قرآن آمده است فراتر نرو».<sup>۲</sup>

با توجه به این روایات و مانند آن، انتخاب نام‌هایی برای خداوند غیر از آنچه در کتاب و سنت آمده است مشکل به نظر می‌رسد.

\*\*\*

---

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ (باب النهی عن الصفه، ح ۶).

۲. همان، ح ۷.





## اشاره

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی تعبیری به عنوان «اسماء حسنی» (نام‌های نیک خداوند) دیده می‌شود که در قرآن به صورت سربسته، و در اخبار به طور مشروح آمده است، این اسماء همگی بیانگر صفات او است، و با توجه به این‌که همه نام‌ها و صفات او نیک است انتخاب این عنوان بیانگر این حقیقت است که این دسته از نام‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می‌رویم و به آن گوش جان فرا می‌دهیم.

۱. ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: اسراء/۱۱۰؛

طه/۸.

## ترجمه

۱. و بهترین نام‌ها برای خداست؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید. و کسانی که

نام‌های او را تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند)، رها سازید.

---

۱. اعراف/۱۸۰.

۲. حشر/۲۴.

۲. او خداوندی است هستی‌بخش، آفریننده‌ای ابداع‌گر، و صورتگر (بی‌نظیر)؛ از آن اوست بهترین نامها.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### نام‌های ویژه خداوند

تفسیر آیه نخست را در بحث گذشته آوردیم، و خلاصه آن این است که مردم را از تحریف نام‌های خداوند برحذر می‌دارد، و می‌فرماید: «و بهترین نام‌ها برای خداست؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید. و کسانی که نام‌های او را تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند)، رها سازید»؛ «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ».

در دومین آیه، ضمن بر شمردن اوصاف فراوانی برای خداوند عالم در آیات پیش از آن (بیش از ده وصف) می‌فرماید: «او خداوندی است هستی‌بخش، آفریننده‌ای ابداع‌گر، و صورتگر (بی‌نظیر)؛ از آن اوست بهترین نامها»؛ «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ».

و به دنبال آن نیز اوصاف مهم دیگری را بر می‌شمرد که در مجموع به هیجده صفت بالغ می‌شود.

از مجموع این آیات به‌خوبی استفاده می‌شود که اسماء حسنی اشاره به صفات جمال و جلال ویژه حق است که هر کدام از کمال مخصوص یا نفی نقصی حکایت می‌کند، و تنها یک نامگذاری ساده و معمولی نیست، این اسماء و صفات در آیات مختلف قرآن منعکس است و روی آن‌ها به خصوص تکیه شده.

### توضیحات

#### ۱. حقیقت اسماء حسنی چیست؟

اسماء حسنی به معنای نام‌های نیکو است و مسلماً همه نام‌های خداوند نیکو است و به این ترتیب همه نام‌های الهی را شامل می‌شود.

همه این‌ها تعبیرات مختلفی است که از کمالات بی‌انتهای آن ذات واحد حکایت دارد.

از تعبیراتی که در آیات قرآن آمده برمی‌آید که همه نام‌های او جزء اسماء حسنی است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (نخستین آیه مورد بحث).

دلیل آن هم روشن است، زیرا نام‌های خداوند یا از کمال ذات او خبر می‌دهد (مانند عالم و قادر) یا از عدم وجود هرگونه نقص در آن ذات بی‌مثال (مانند قدّوس) و یا حاکی از افعال او است که فیض وجود را از جهات مختلف منعکس می‌کند (مانند رحمان و رحیم و خالق و مدبر و رازق).

در این جا این سؤال پیش می‌آید که در روایات عدد معینی برای اسماء حسنی ذکر شده، این نشان می‌دهد که اسماء حسنی توصیفی برای همه نام‌های خداوند نیست، بلکه تنها به قسمتی از این نام‌ها اشاره می‌کند.

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت: ذکر تعداد معینی از صفات و اسماء ممکن است به خاطر اهمیت آن‌ها باشد، نه دلیل بر انحصار، اضافه بر این در بحث‌های آینده نیز خواهد آمد که بسیاری از اسماء الهی شکل شاخه‌های اصلی را دارند، و بقیه از آن‌ها منشعب می‌شود، مثلاً «رازق» (روزی بخش) شاخه‌ای از صفت «رب» (مالک و مدبر) می‌باشد، همچنین اوصافی مانند «محبی» (زنده‌کننده) «ممیت» (میراننده) نیز همین‌گونه است.

این که قرآن مجید می‌گوید «خدا دارای اسماء حسنی است او را به این نام‌ها بخوانید» در حقیقت اشاره به ترک الحاد و تحریف این اسماء است به گونه‌ای که نام‌های خدا را بر بت‌ها نهند، یا اشاره به پرهیز از نام‌هایی است که مفهوم آن با نقائص آمیخته، و ویژه مخلوقات است، یا این که منظور اشاره به این است که تعدد نام‌ها هیچگونه منافاتی با وحدت ذات پاک او ندارد.

به هر حال همه قرائن نشان می‌دهد که تمام اسماء خدا اسماء حسنی است، هرچند بخشی از آن دارای اهمیت ویژه و خاصی است.

## ۲. عدد اسماء الحسنی و تفسیر آنها

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت رسیده، تعداد اسماء حسنی نود و نه شمرده شده است. از جمله در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ لَهُ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا - مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا - مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، إِنَّهُ وَثُرٌ يُحِبُّ الْوَثْرَةَ؛ خداوند نود و نه اسم - یکصد الا یک اسم - دارد، هر کس آنها را شمارش کند وارد بهشت می‌شود، خداوند «فرد» است و «فرد» را دوست دارد»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری در توحید صدوق همین معنی (با تفاوت مختصری) از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، سپس در شرح آن می‌فرماید: «وَهِيَ اللَّهُ الْإِلَهُ، الْوَاحِدُ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، السَّمِيعُ، الْقَدِيرُ، الْقَاهِرُ، الْعَلِيُّ، الْأَعْلَى، الْبَاقِي، الْبَدِيعُ، الْبَارِيُّ، الْأَكْرَمُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْحَيُّ، الْحَكِيمُ، الْعَلِيمُ، الْحَلِيمُ، الْحَفِيفُ، الْحَقُّ، الْحَسِيبُ، الْحَمِيدُ، الْحَفِيُّ، الرَّبُّ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الذَّارِيُّ، الرَّزَّاقُ، الرَّقِيبُ، الرَّؤُوفُ، الرَّائِي، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيَّبُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، السَّيِّدُ، السُّبُوْحُ، الشَّهِيدُ، الصَّادِقُ، الصَّانِعُ، الظَّاهِرُ، الْعَدْلُ، الْعَفْوُ، الْعَفْوُ، الْغَنِيُّ، الْغِيَاثُ، الْفَاطِرُ، الْفَرْدُ، الْفَتَّاحُ، الْفَالِقُ، الْقَدِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، الْقَوِيُّ، الْغَرِيبُ، الْقَيُّومُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، قَاضِي الْحَاجَاتِ، الْمَجِيدُ، الْمَوْلَى، الْمَنَّانُ، الْمُحِيطُ، الْمُبِينُ، الْمُقْتِئُ، الْمُصَوِّرُ، الْكَرِيمُ، الْكَبِيرُ، الْكَافِي، كَاشِفُ الضَّرِّ، الْوَتْرُ، الثُّورُ، الْوَهَّابُ، النَّاصِرُ، الْوَاسِعُ، الْوَدُودُ، الْهَادِي، الْوَقِيُّ، الْوَكِيلُ، الْوَارِثُ، الْبَرُّ، الْبَاعِثُ، التَّوَابُ، الْجَلِيلُ، الْجَوَادُ، الْخَبِيرُ، الْخَالِقُ، خَيْرُ النَّاصِرِينَ، الدِّيَانُ، الشُّكُورُ، الْعَظِيمُ، اللَّطِيفُ، الشَّافِي»<sup>۲</sup>.

۱. این روایت در «درالمنثور» از صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد و سنن ترمذی و کتب متعدد معروف دیگری نقل شده است (ج ۳، ص ۱۴۷).

۲. توحید صدوق، ص ۱۹۴، باب اسماء الله تعالی، ح ۸، توجه به این نکته لازم است که نام‌هایی که در فوق آمده یکصد نام است و از آن جا که الله که جامع همه این صفات است به حساب نیامده، مجموع اسماء حسنی ۹۹ قسم شمرده شده، بعضی نیز گفته‌اند الرائی نسخه بدل الرئوف است.

نکته مهمی که توجه به آن در این جا لازم است این که منظور از احصاء و شمارش اسماء حسنی تنها به این معنای نیست که هر کس این نود و نه اسم را بر زبان جاری سازد بدون گفت و گو وارد بهشت می شود، بلکه منظور این است به محتوای این اسماء ایمان و معرفت داشته باشد، خدا را به این اوصاف بشناسد، و علاوه بر معرفت، متخلق به این اوصاف الهی نیز گردد، یعنی شعاعی از علم و قدرت و رحمت و رأفت الهی و غیر این صفات در وجود او پرتوافکن گردد، چراکه لازمه ایمان به این اوصاف کمالیه چنین بازتاب و تخلقی است.

البته در بعضی از روایات عدد اسماء الهی بیش از این ذکر شده، و حتی در بعضی از دعاها مانند دعای جوشن کبیر عدد نام های مقدس او به یک هزار بالغ شده است، و منافاتی میان این روایات نیست، زیرا همان گونه که اشاره کردیم عدد نود و نه به اسماء و صفاتی اشاره می کند که ویژگی و اهمیت بیشتری دارد.

مرحوم صدوق شرح مفصلی در کتاب توحید در تفسیر این نام های نود و نه گانه ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

### ۳. اسم اعظم الهی کدام است؟

به تناسب بحثی که در زمینه اسماء حسنی داشتیم مناسب است سخنی هم از اسم اعظم بگوییم.

در روایات زیادی روی مسئله «اسم اعظم خدا» تکیه شده، و از آن ها استفاده می شود که اگر کسی خدا را به اسم اعظمش بخواند دعای او مستجاب می گردد، و هر چه از خدا بخواهد به او می دهد، و لذا در ذیل بعضی از این روایات آمده است «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَاهُ وَإِذَا دُعِيَ

۱. توحید صدوق، ص ۱۹۵-۲۱۷ (به اضافه تفسیرهای دیگری که از کتب ارباب لغت و مفسران استفاده می شود).

به آجاب؛ قسم به کسی که جانم بدست او است، او خدا را به اسم اعظمش خواند، همان اسمی که اگر خدا را به آن بخوانند عطا می‌کند و اگر دعا به آن کنند اجابت می‌نماید».<sup>۱</sup>

سخن در این جا است که آیا اسم اعظم یک کلمه یا یک جمله یا آیه‌ای از آیات قرآن مجید است، و این همه تأثیر و قدرت در الفاظ و حروف آن نهفته شده، بی آن‌که هیچ قید و شرطی داشته باشد؟

یا این که اثر این الفاظ است به ضمیمه حالات و شرائطی در گوینده از نظر تقوا و پاکی و حضور قلب و توجه خاص به خدا و قطع امید از غیر او و توکل کامل بر ذات پاک او.

یا این که اسم اعظم اصولاً از مقوله لفظ نیست، و اگر پای الفاظ به میان آمده اشاره به حقایق و محتوای این الفاظ است، و به تعبیر دیگر مفاهیم این الفاظ باید در جان انسان پیاده شود و او متخلق به معنای آن گردد، و به مرحله‌ای از کمال برسد که دعای او مستجاب و حتی تصرف او در موجودات تکوینی به فرمان خدا نافذ گردد.

از این سه احتمال، احتمال اول بسیار بعید به نظر می‌رسد که حروف و الفاظ بدون تکیه بر محتوا و بدون توجه به اوصاف و حالات گوینده چنان اثری داشته باشد. این‌گونه برداشت از اسم اعظم بسیار از روح تعلیمات اسلام دور است، بنابراین حق مطلب یکی از دو تفسیر اخیر است و یا هر دو توأم با هم.

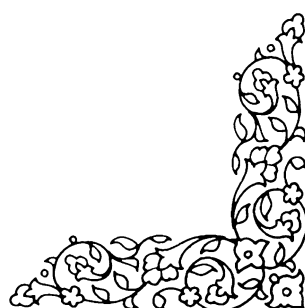
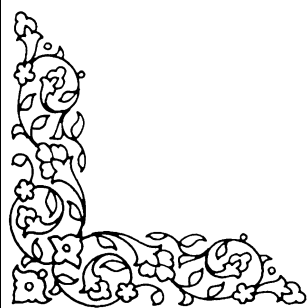
\*\*\*



## صفات خداوند



۱. علم نامحدود خداوند
۲. قدرت بی پایان پروردگار
۳. ازلیت و ابدیت خداوند
۴. حی بودن و قیومیت خداوند







## تقسیم صفات خدا

معمولاً اوصاف خداوند را به دو بخش تقسیم می‌کنند: «صفات ذات» و «صفات فعل».

صفات ذات نیز دو بخش است: «صفات جمال» و «صفات جلال». منظور از «صفات جمال» صفاتی است که برای خداوند ثابت است، مانند «علم» و «قدرت» و «ازلیت» و «ابدیت» و لذا آن را «صفات ثبوتیه» می‌نامند. و منظور از «صفات جلال» صفاتی است که از خدا نفی می‌شود، مانند «جهل» و «عجز» و «جسمانیت» و مانند آن، و لذا آن را «صفات سلبيه» می‌نامند، و این هر دو «صفات ذات» او است و قطع نظر از افعال او قابل درک است.

و منظور از «صفات فعل» صفاتی است که به افعال خداوند بستگی دارد، یعنی قبل از آن که آن فعل از او صادر شود آن وصف بر او اطلاق نمی‌گردد، و بعد از صدور آن فعل توصیف به آن وصف می‌شود، مانند «خالق» و «رازق» و «محبی» و «ممیت» (آفریننده، روزی دهنده، زنده کننده و میراننده).

و مجدداً تأکید می‌کنیم که «صفات ذات» و «صفات فعل او» نامتناهی است، زیرا نه کمالاتش پایانی دارد و نه افعال و مصنوعاتش، ولی با این حال بخشی از این صفات ریشه بقیه محسوب می‌شود، و آن‌ها شاخه‌هایی برای این‌ها است، و با توجه به این نکته می‌توان گفت اوصاف پنجگانه زیر ریشه اصلی همه اسماء و صفات مقدس او را تشکیل می‌دهد و بقیه فروع این اصول پربارند:

وحدانیت، علم، قدرت، ازلیت، ابدیت.

اکنون با توجه به آنچه گفته شد به سراغ شرح عمده‌ترین صفات می‌رویم  
و چون وحدانیت او قبلاً شرح داده شده باید به سراغ بقیه رفت.

## اشاره

بعد از مسئله توحید یکی از مهم‌ترین اوصاف پروردگار مسئله علم و دانایی اوست که تمام عالم هستی و ذات پاک خودش را شامل می‌شود، و ذره‌ای در این عالم پهناور از علم نامحدود او پوشیده و پنهان نیست.

هر قطره بارانی که فرو می‌افتد، هر غنچه‌ای که بر درخت می‌شکفتد، هر دانه‌ای که در دل زمین نهفته است، هر موجود زنده‌ای که در اعماق دریاها، ژرف و تاریک حرکت می‌کند، همه در برابر علم و دانش او آشکار است.

آگاهی او بر «ازل» و «ابد» یکسان، و احاطه علمی او به میلیون‌ها سال گذشته و آینده همچون آگاهی او از امروز است، و اصولاً با حضور او در هر «مکان» و هر «زمان»، «دور» و «نزدیک»، «آینده» و «گذشته» و «حال» برای او مفهومی ندارد، و همه یکسان است.

این حقیقتی است که از مجموعه آیات قرآن مجید به دست می‌آید، و تفکر در آن بازتاب گسترده‌ای در عقاید و اعمال ما دارد. با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ

وَرَقَّةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup>  
 ۳. ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا  
 وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ<sup>۲</sup>  
 ۴. ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ \* وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ  
 وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۳</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:  
 آل عمران/۲۹؛ انعام/۳؛ توبه/۷۸؛ یونس/۶۱؛ ملک/۱۴؛ لقمان/۲۷ و ۳۴.

### ترجمه

۱. و بدانید خداوند از هر چیزی (حتی از نیت‌های شما) آگاه است.
۲. کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آن‌ها را نمی‌داند. او آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند؛ هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد، مگر این که از آن آگاه است؛ و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین، و هیچ تر و خشکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار [= در کتاب علم خدا] ثبت است.
۳. ... آنچه را در زمین داخل می‌شود می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود؛ و هر جا باشید او با شماست، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.
۴. و پروردگارت آنچه را در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند (به‌خوبی) می‌داند. - و هیچ موجود پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتاب مبین (و علم بی‌پایان پروردگار) ثبت است.

۱. انعام/۵۹.

۲. حدید/۴.

۳. نمل/۷۴-۷۵.

### شرح مفردات

«عِلْم» در اصل به معنای درک حقیقت چیزی است، و آن بر دو گونه است، درک ذات شیئی، و درک صفات شیئی. از سوی دیگر، «علم» بر دو گونه است، گاهی جنبه «نظری» دارد، و آن مربوط به مسائل فکری و اعتقادی است، و گاه جنبه «عملی» دارد و آن مربوط به مسائل عملی مانند عبادات و امور اجتماعی است. و نیز از نظر دیگری به دو قسم تقسیم می‌شود: «عقلی» و «سمعی»، اولی از دلیل عقل گرفته می‌شود، و دومی از لسان وحی. در «مقائیس اللغه» ریشه اصلی علم را همان اثری که با آن چیزی شناخته می‌شود شمرده، و لذا ماده «تعلیم»، به معنای علامت‌گذاری و «عَلَم» (بر وزن قلم) به معنای پرچم آمده است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### خدا از همه چیز آگاه است

نخستین آیه در یک تعبیر کوتاه و پرمعنی، آگاهی خدا را نسبت به همه چیز بدون استثناء بیان می‌کند و می‌گوید: «و بدانید خداوند از هر چیزی (حتی از نیت‌های شما) آگاه است»؛ «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». این تعبیر که بیش از ده بار در سوره‌های مختلف قرآن مجید با همین عبارت، یا شبیه آن، تکرار و تأکید شده، به عنوان یک اصل کلی قرآنی در معرفی صفت علم خداوند قابل توجه است.

در آیه مورد بحث این جمله بعد از ذکر قسمتی از حقوق زنان و احکام الهی در این زمینه آمده است، و به کسانی که نیت سوء استفاده از قوانین الهی در دل می‌پرورانند هشدار می‌دهد، این از یک سو بیانگر این حقیقت است که اگر خداوند احکامی مقرر داشته همه از روی حکمت و مصالح و فلسفه‌هایی بوده،

و از سوی دیگر هشداری است به تمام متخلفان که خداوند از اعمال، و همچنین نیات آن‌ها آگاه است، و تأثیر تربیتی چنین اعتقادی برای انسان ناگفته پیدا است، کسی که می‌داند «فرمان» از سوی کسی صادر شده است که از همه اسرار وجود و نیازهای انسان با خبر است، و نیز می‌داند کسی مراقب او است که از همه چیز آگاه است، مسلماً چنین انسانی اجازه تخلف به خود نمی‌دهد.

### کلیدهای غیب نزد او است

در دومین آیه وسعت بی‌پایان علم خداوند با تعبیرات لطیف دیگری با ذکر جزئیات بیان شده است، نخست می‌فرماید: «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آن‌ها را نمی‌داند»؛ «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»<sup>۱</sup>. سپس از غیب به شهود پرداخته، می‌افزاید: «او آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند»؛ «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ».

«هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد، مگر این که از آن آگاه است»؛ «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا».

و سرانجام در یک کلمه جامع و جالب می‌فرماید: «و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین، و هیچ تر و خشکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار [=در کتاب علم خدا] ثبت است»؛ «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ».

این آیه از جامع‌ترین آیاتی است که از علم بی‌پایان خداوند به طرز بسیار دقیقی خبر می‌دهد، از علم غیب گرفته تا موجوداتی که در صحراها و دل اقیانوس‌ها وجود دارد و از برهائی که از درختان فرو می‌ریزد تا از دانه‌هایی که

۱. «مفاتح» به طوری که گروهی از مفسران گفته‌اند می‌تواند جمع «مَفْتَح» (بر وزن مکتب) به معنای خزانة و مخزن بوده باشد، یا جمع «مَفْتَح» (بر وزن منبر) به معنای کلید، و در آیه فوق هر دو معنی قابل قبول است، و هر کدام لطفی مخصوص خود دارد، ولی از بعضی منابع لغت به دست می‌آید که معنی دوم صحیح‌تر است.

در هر گوشه و کناری از جنگل‌ها و درّه‌ها و بیابان‌ها در زیر زمین پنهان شده، و در انتظار باران و رویدن است، همه را مشمول علم بی‌انتهای او می‌شمرد.

در چندین روایت که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده «ظلمات ارض» به معنای رحم مادران و «حبّه» به معنای فرزندان، و «ورقه» جنین‌های سقط شده و «رطب» نطفه‌هایی است که زنده می‌ماند، و «یابس» نطفه‌هایی که می‌میرد و خشک می‌شود، تفسیر شده است.

بعضی از مفسران اهل سنت مانند «آلوسی» در «روح المعانی» بعد از اشاره به این حدیث از آن تعجب کرده و آن را برخلاف ظاهر آیه می‌شمرد.

درست است که از ظاهر آیه بدو دانته‌های گیاهان به نظر می‌رسد، ولی منظور از حدیث فوق مفاهیمی است که به دلالت التزامیه از آیه استفاده می‌شود، چراکه هیچ تفاوت اصولی در میان نطفه و دانه، و همچنین در میان اعماق زمین و ظلمات رحم وجود ندارد، کسی که از آن‌ها آگاه است از این نیز به خوبی آگاه است، چون هر دو شبیه یکدیگرند.<sup>۱</sup>

بعلاوه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از بطون قرآن همچون ظهور قرآن با خبر بودند این تفسیر می‌تواند جزء بطون باشد.

### همه جا با شما است

در سومین آیه به دو نکته تازه در زمینه علم خداوند برخورد می‌کنیم: نخست تکیه بر این که «خداوند آنچه را در زمین داخل می‌شود، و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود می‌داند»؛

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾.

۱. در تفسیر برهان پنج حدیث در این زمینه از امام صادق علیه‌السلام و امام موسی بن جعفر علیه‌السلام یا علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل شده است.

و به این ترتیب از تمام دانه‌های گیاهان که در زمین فرو می‌رود، و همچنین از گیاهانی که از زمین می‌روید و خارج می‌شود، از همه با خبر است، و نیز از خیل فرشتگان که از عالم بالا نازل می‌شوند، و اشعه حیاتبخش آفتاب و دانه‌های باران که از آسمان فرو می‌ریزد، و همچنین از صعود فرشتگان به آسمان‌ها، و ارواح بشر، و اقسام پرندگان، و ابرهایی که از اقیانوس‌ها بر می‌خیزد، و بالاخره دعاها و اعمال بندگان که به آسمان می‌رود از همه آگاه است.

نکته دیگر این‌که در پایان آیه می‌افزاید: «و هر جا باشید او با شماست، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست»؛ «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

چه تعبیر لطیف و زیبایی! می‌گوید: اگر از علم خداوند به موجودات مختلف زمین و آسمان‌ها در آغاز آیه سخن گفته شده است هرگز به این معنی نیست که او را از خود دور بدانید، او همه‌جا همراه شما است، و اعمالتان را می‌بیند، نمی‌فرماید: «می‌داند» می‌گوید: «می‌بیند» که حاکی از حضور و شهود است.

و جالب این‌که باز در این آیه از مسئله علم خداوند برای تربیت انسان بهره‌گیری شده است.

از یک‌سو به انسان می‌گوید تو تنها نیستی، او همه‌جا با تو است، مطلبی که به روح انسان آرامش و به جان او صفا می‌دهد، و از سوی دیگر به او می‌گوید: تو در حضور خدائی و جهان محضر او است. سخت مراقب اعمال خود باش، و به این ترتیب او را در میان «خوف» و «رجا» فرو می‌برد.

مسئله این معیت و همراهی به معنای حضور در مکان نیست، بلکه اشاره به احاطه علمی خداوند نسبت به همه چیز است.

#### همه چیز در کتاب مبین است

چهارمین آیه ناظر به علم خدا نسبت به اسرار درون و برون انسان و سپس غیب آسمان و زمین است، می‌فرماید:



«و پروردگارت آنچه را در سینه هایشان پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند (بخوبی) می‌داند»؛ ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾.  
 و سپس می‌افزاید: «و هیچ موجود پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتاب مبین (و علم بی پایان پروردگار) ثبت است»؛ ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

تعبیر به «رَبِّكَ» (پروردگار تو) اشاره لطیفی به این حقیقت است که مگر مرئی و مالک تدبیر و تصرف، ممکن است از حالات درون و برون کسی که مورد تربیت و تصرف او است بیخبر بماند؟ و این ربوبیت خود دلیلی است بر علم پروردگار. «تُكِنُّ» از ماده «كِنَّ» (بر وزن جن) به معنای پرده و هرچیزی است که می‌تواند اشیاء را مستور دارد، و در این جا سینه‌ها به عنوان پوششی بر رازهای درون معرفی شده، و سینه و قلب در بسیاری از تعبیرات قرآنی به معنای روح و عقل است. تعبیر به «غَائِبَةٌ» اگر معنای وصفی داشته باشد اشاره به اموری است که فوق العاده مستور و پنهان است (زیرا تاء در این گونه موارد برای مبالغه است مانند «عَلَامَةٌ»).

واژه «مُبِين» هم به معنای آشکار آمده است، هم به معنای آشکار کننده (هم لازم است و هم متعدی) و در این جا معنای دوم مناسب است یعنی لوح محفوظ یا لوح علم پروردگار بیانگر و آشکار کننده حقایق است.<sup>۱</sup>

## توضیحات

### ۱. تأثیر علم خداوند در دو بُعد «عرفان» و «تربیت»

اهمیت ویژه‌ای که قرآن به این مسئله داده است نخست از این جا حاصل می‌شود که مسئله علم در بحث معرفه الله نقش مهمی دارد، و از آن جا که همه

۱. بعضی گفته‌اند «مُبِين» از ماده «بِیان» و معنای اصل آن انکشاف و وضوح بعد از ابهام و اجمال به وسیله جدائی است و لذا هم معنی جدائی را می‌بخشد و هم وضوح را.

معارف بازتابی در اعمال و روش‌های فردی و جمعی ما دارد، و این مسئله از رابطه عمیق «ایدئولوژی» با «جهان‌بینی» سرچشمه می‌گیرد، توجه به علم بی‌پایان خداوند آثار تربیتی زیرا نیز به همراه دارد:

از یک سو اعتقاد به مراقبت دائمی یک عالم بزرگ نسبت به اعمال انسان تأثیرهای تشویق‌کننده و بازدارنده دارد؛ وقتی قرآن می‌گوید: خداوند حتی وسوسه‌های درون دلها را می‌داند، و به انسان از رقبش نزدیکتر است، و از سرّ و جهر (درون و برون) شما آگاه است، و... هشدار می‌دهد که همه انسان‌ها می‌دهند و احساسی آمیخته با بیم و امید در برابر هر جریانی به آن‌ها دست می‌دهد. از سوی دیگر توجه به این نکته که ناظر بر ما ولی نعمت ما است، به ما می‌گوید: «چگونه در برابر ولی نعمت خود از مواهب و بخشش‌هایش در مسیر عصیان‌ش بهره‌گیری می‌کنی؟!»

از سوی سوم این مراقبت دائمی نور امید را بر دل انسان می‌پاشد که در برابر حوادث تنها نیست، کسی مراقب او است که از تمام دنیا و مشکلات و اسرار درون و برونش آگاه است، و در عین حال قدرتمند و رحیم و مهربان است. و از سوی چهارم توجه به وسعت علم خداوند اشاره‌ای است به وسعت عظیم جهان هستی و گستردگی رازها و اسرار عالم آفرینش، و این خود می‌تواند عامل مهمی برای حرکت‌های علمی بیشتر و مطالعات افزون‌تر گردد.

## ۲. دلایل علم خداوند

فلاسفه و متکلمان دلایل متعددی برای اثبات علم خداوند نسبت به همه چیز ذکر کرده‌اند که از همه مهم‌تر دلایل سه‌گانه زیر است:

**الف) برهان خلقت و نظم:** نظام شگرفی که بر جهان خلقت حکومت می‌کند و قوانین دقیقی که بر تمام ذرات جهان حکمفرماست، از اتم گرفته تا منظومه‌ها و کهکشان‌های آسمانی، و از موجودات زنده ذره‌بینی تا انسان که نمونه اتم

آفرینش است، و از گیاهان تک سلولی شناور در اقیانوس‌ها، تا درختان عظیمی که طول آن‌ها به پنجاه متر می‌رسد!

همچنین نظم پیچیده و عجیبی که بر روح و جان انسان حکمفرما است، و تنوع فوق‌العاده‌ای که در موجودات زنده اعم از گیاهان و جانداران دیده می‌شود و به صدها هزار نوع بالغ می‌گردد، همه این‌ها گواه بر علم بی‌پایان او است.

مگر ممکن است کسی خالق چیزی باشد و از اسرار آن آگاه نباشد؟  
 بنابراین برهان نظم همان‌گونه که ما را به اصل وجود خداوند آشنا می‌سازد علم بی‌پایان او را نیز به روشنی اثبات می‌کند.

**ب) برهان امکان و وجوب:** در بحث‌های خداشناسی ثابت شد که واجب‌الوجود تنها او است و غیر او همه ممکناتند، و نیز ثابت شد که ممکنات همه در اصل وجود، و هم در بقاء، و وابسته به ذات پاک او هستند، و به تعبیر دیگر همگی نزد او حاضرند، این حضور دائمی دلیل بر علم او نسبت به همه چیز است، چراکه علم واقعی به چیزی جز حضور معلوم نزد مبدأ عاقل نیست (دقت کنید).

**ج) برهان عدم تناهی:** قطع نظر از مسئله علت و معلول، خداوند وجودی است بی‌نهایت از هر نظر، بنابراین هیچ مکان و زمانی از او خالی نیست، (هرچند او مافوق زمان و مکان است) چراکه اگر قبول کنیم زمان و مکانی از او خالی باشد دلیل بر محدودیت او است.

بنابراین نامتناهی بودن او دلیل بر حضور و احاطه او به همه جهان است، و یا به تعبیر دیگر همه کائنات نزد او حاضرند. مگر علم چیزی جز این حضور می‌تواند باشد؟

### ۳. علم خداوند حضوری است

ما دو گونه «علم» در خود می‌یابیم که با هم کاملاً متفاوت است.  
 گونه اول، ما به وجود خود، به اراده و تصمیم و علاقه و عشق و تنفر و افکار

خودمان علم داریم و بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای این معنی برای ما حاصل است، یعنی ما نزد خودمان حضور داریم و افکار و پدیده‌های روحی ما همه نزد ما حاضرند، و حجابی میان ما و آنها نیست این‌ها را علم حضوری می‌نامند.

گونه دوم، ما به موجوداتی که بیرون از وجود ماست نیز علم داریم، ولی مسلماً آسمان و زمین و ستارگان در درون روح ما جای ندارند بلکه عکس و نقشی از آنها از طریق آثارشان به درون روح ما راه می‌یابد، و در حقیقت معلوم واقعی ما همان مفاهیمی است که از آنها در روح ما جای گرفته است این را علم حصولی می‌نامند.

علم خداوند به تمامی موجودات جهان از قبیل قسم اول است چراکه او همه‌جا حاضر است، و به همه چیز احاطه و جودی دارد و چیزی از او دور نیست.

#### ۴. نامتناهی بودن علم خدا

تمام معلومات ما در برابر مجهولاتی که داریم همچون قطره‌ای در برابر دریا، یا کاهی در برابر کوهی است.

دلیل این محدودیت را در امور زیر می‌توان پیدا کرد.

الف) قدرت حواس ما محدود است،

ب) تمام دوران عمر بشر در برابر عمر جهان ساعتی بیش نیست.

ج) مکانی که ما در آن زندگی می‌کنیم یعنی کره خاکی ما در میان ستارگان

بیشمار کهکشان‌ها محل بسیار کوچک و محدودی است.

و از این‌جا می‌توان به مسئله وسعت علم پروردگار آشنا شد.

از همه مهم‌تر این‌که خداوند به ذات خویش نیز عالم است، و چون ذاتش

بی‌پایان است علم او به این ذات بی‌پایان نیز بی‌پایان است.

### ۵. سؤالات مهم در مورد علم خداوند

در زمینه علم خداوند سؤالات متعددی از قدیم الایام میان فلاسفه و متکلمان وجود داشته، و بعداً نیز بر آن اضافه شده است. مهم‌ترین آن‌ها سؤالات زیر است:

۱. خداوند چگونه می‌تواند از ذات خویش آگاه باشد، در حالی که «عالم» و «معلوم» باید دو چیز باشد؟ مگر میان علم خدا با ذاتش مغایرتی وجود دارد؟  
**پاسخ:** اولاً این سؤال منحصر به علم خداوند به ذات مقدّسش نیست، در مورد علم ما به وجود خودمان نیز جاری است،

**ثانیاً:** مطلب همان است که مرحوم «خواجه طوسی» در جواب این سؤال بیان داشته، می‌گوید: تغایر اعتباری کافی است، و به تعبیر دیگر: به این وجود واحد از دو زاویه نگاه می‌کنیم: از زاویه‌ای که خود را درک می‌کند عالمش می‌نامیم، و از زاویه‌ای که درک شده است معلومش می‌خوانیم (دقت کنید).

۲. با این‌که موجودات عالم دائماً در تغییرند، چگونه علم خداوند به این موجودات تعلق می‌گیرد، مگر در ذات پاک او تغییری حاصل می‌شود؟

**پاسخ:** این ایراد در صورتی است که علم خداوند مانند علم ما به اشیاء خارجی از طریق «انعکاس صورت اشیاء» بوده باشد، ولی با توجه به این‌که علم خداوند حضوری است و همه اشیاء با تمام وجودشان نزد او حاضرند این اشکال مفهومی ندارد، زیرا تغییر تنها در موجودات جهان روی می‌دهد، نه در ذات او، ذات مقدس او به همه آن‌ها احاطه دارد و ثابت است، ولی آن‌ها که محاطند متغیرند.

۳. خداوند چگونه ممکن است علم به جزئیات داشته باشد، در حالی که جزئیات متعدد و متکثرند؟ و موجودات متعدد در ذات پاک او که «واحد» از جمیع جهات است راه ندارد.

**پاسخ:** این اشتباه نیز از این جا ناشی شده که علم خدا را مانند علم ما از طریق

انتقال عکس و صورت ذهنی پنداشته‌اند، در حالی که علم خداوند به موجودات از این طریق نیست بلکه تمامی موجودات به ذاتشان نزد خدا حاضرند، و او به همه آن‌ها احاطه دارد بی آن‌که احتیاج به عکس و نقشی باشد.

۴. علم خداوند نسبت به «حوادث آینده» چگونه تصور می‌شود؟ با این‌که آن‌ها هنوز وجود خارجی پیدا نکرده‌اند تا در احاطه علم خدا باشند، آیا صورت ذهنی و نقش و عکس آن‌ها نزد خدا است؟ با این‌که خداوند ذهنی ندارد، و علم او از طریق انعکاس نیست، پس باید قبول کنیم که او نسبت به حوادث آینده علمی ندارد! زیرا علم حضوری در مورد معدوم ممکن نیست، و علم حصولی نیز درباره خدا تصور نمی‌شود.

**پاسخ:** این سؤال و اشکال را از سه راه می‌توان پاسخ گفت:

**یک.** نخست این که خداوند همیشه به ذات پاک خود که علت همه اشیاء است احاطه داشته و دارد، و این علم اجمالی به همه حوادث و موجودات جهان قبل از ایجاد و بعد از ایجاد است.

این سخن را می‌توان به گونه روشنتری چنین توضیح داد: حوادث گذشته به طور کامل نابود نشده، و آثارش در دل حوادث امروز وجود دارد، و همچنین حوادث آینده از حوادث امروز جدا نیست، و دقیقاً با حوادث امروز مربوط است، و به این ترتیب «گذشته» و «حال» و «آینده» یک رشته زنجیرمانندی از علت و معلول را به وجود می‌آورد که اگر دقیقاً به هریک از آن‌ها آگاه شویم حلقه‌های قبل و بعد در آن وجود دارد.

فی‌المثل اگر من دقیقاً وضع هوای تمام کره زمین را با تمام جزئیات و مشخصات، و علت و معلول‌های آن، و حرکت کره زمین، و مسئله جاذبه و دافعه، همه این‌ها را بدانم، می‌توانم دقیقاً از وضع هوا در میلیون‌ها سال قبل، یا میلیون‌ها سال بعد آگاه گردم، چراکه پرونده گذشته و آینده در حال موجود است.

به این ترتیب وقتی حوادث امروز با تمام ویژگی‌ها و خصوصیات نزد خداوند حاضر است به یک معنی گذشته و آینده هم نزد او حضور دارد. دو. ساختن مفاهیم گذشته و حال و آینده نتیجه محدودیت دید انسان است، آنچه برای ما زمان ماضی محسوب می‌شود برای اقوام پیشین زمان مستقبل بوده و آنچه برای ما مستقبل است برای آیندگان ماضی است. اما برای ذاتی که همه‌جا حضور دارد، و ازل و ابد را فرا گرفته، ماضی و مضارع و حال بی معنی است، همه حوادث در تمام طول زمان نزد او حاضرند (منتهی هر کدام در ظرف مخصوص خود) و او به همه حوادث و موجودات عالم، چه در گذشته و چه در حال و آینده یکسان احاطه دارد. البته اعتراف می‌کنیم تصور این مطلب برای ما که در زندان زمان و مکان محبوس هستیم کار مشکل و پیچیده‌ای است، ولی در عین حال مطلبی است قابل دقت و مطالعه.

سه. خداوند عالم به ذات خویش است و چون ذات او علت برای تمام مخلوقات است علم به علت سبب علم به معلوم می‌شود و به تعبیر دیگر خداوند جامع تمام کمالاتی است که در تمام مخلوقات می‌باشد و همه را به نحو اکمل دارد تنها نقائص آن‌ها است که در ذات پاک او راه ندارد پس هنگامی که او به ذات خویش عالم باشد در حقیقت به همه آن‌ها آگاه است (این راه با راه اول تفاوت ظریفی دارد که با دقت روشن می‌شود).

## ۶. علم خدا در روایات اسلامی

تعبیرات بسیار جالب و زنده‌ای در روایات اسلامی در زمینه علم خداوند آمده است نمونه‌هایی از آن را ذیلاً می‌آوریم.

۱. امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره علم خداوند می‌فرماید: «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوَحْشِ فِي الْفُلُوتِ، وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَاخْتِلَافَ النَّيْنَانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ، وَتَسْلَاطِمَ

الْمَاءِ بِالرِّيحِ الْعَاصِفَاتِ؛ خداوند صدای نعره و حوش را در دل کوه‌ها و بیابان‌ها می‌داند، همچنین معاصی بندگان را در خلوتگاه‌ها، و آمد و شد ماهیان را در دریاها، ژرف، و پیدایش امواج و چین و شکن‌های آب را به وسیله تندبادها!.<sup>۱</sup>

۲. در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نامه‌ای خدمتش نوشت: سؤال او درباره خداوند عزوجل بود که آیا موجودات را قبل از آفرینش و تکوین می‌داند؟ یا این که قبل از خلقت و اراده خلقت تکوین آن‌ها از آن‌ها با خبر است؟!

امام علیه السلام به خط خودشان در جواب چنین مرقوم داشتند: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعَلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ؛ خداوند همیشه به موجودات عالم بوده قبل از آن که آن‌ها را بیافریند همانند علم او به اشیاء بعد از خلقت آن‌ها».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۷.



## شاخه‌های علم

### اشاره

اوصاف خداوند عین ذات او و در نتیجه عین یکدیگر است، و به تعبیر روشن‌تر خداوند ذاتی است که تمامش علم، و تمامش قدرت، و تمامش ازلیت و ابدیت است، یعنی در آنجا کمال مطلق بی‌نهایتی است که همه این معانی در آنجا جمع است. بنابراین تفکیک صفات از زاویه دید ما و از نگاه عقل ما است. و به همین ترتیب گاه یکی از صفات او شاخه‌های بسیار فراوانی دارد که این شاخه‌ها نیز از زاویه دید ما است. از جمله «سمیع» و «بصیر» بودن خدا است که دو وصف از اوصاف مشهور الهی است که در قرآن مجید ده‌ها بار روی آن تکیه شده است.

### ۱ و ۲. شاخه‌های علم

«سمیع» اشاره به علم خداوند به «مسموعات» یعنی سخنان و گفتارها است، و «بصیر» اشاره به علم او به «مبصرات» یعنی صحنه‌ها، اشخاص و اعمال و خلاصه «دیدنی‌ها» است.

این الفاظ هنگامی که در مورد انسان‌ها به کار می‌رود تداعی «چشم» و «گوش» می‌کند، ولی مسلماً هنگامی که درباره خداوند به کار می‌رود از این مفاهیم جدا می‌شود، و حقیقت علم به شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها را می‌رساند. با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم.

۱. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾<sup>۳، ۴</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:  
 نساء/۵۸ و ۱۴۸؛ بقره/۲۴۴ و ۲۳۳؛ سبأ/۵۰؛ آل عمران/۳۸؛ غافر/۴۴.

### ترجمه

۱. ... هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست.
۲. به یقین خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.
۳. آیا به پرندگانی که بالای سرشان است، و بالهای خود را گسترده و جمع می‌کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آنها را برفراز آسمان نگه نمی‌دارد، چراکه او به هر چیز بیناست.

۱. شوری/۱۱.

۲. فاطر/۳۱.

۳. آیات فوق نمونه‌هایی است در مورد اوصاف «سمیع» و «بصیر» که نکته‌های مختلفی در بر دارد، در این زمینه آیات فراوان دیگری نیز در قرآن هست که ذیلاً به آن اشاره می‌شود و تفسیر آن از آیات فوق به دست می‌آید:

وصف «سمیع» در سوره‌های: بقره/۱۸۱ و ۲۲۴ و ۲۲۷ و ۲۵۶؛ آل عمران/۳۴ و ۳۵ و ۱۲۱؛ مائده/۷۱؛ انعام/۱۳ و ۱۱۵؛ انفال/۱۷ و ۴۲ و ۵۳ و ۶۱؛ توبه/۹۸ و ۱۰۳؛ یونس/۶۵؛ اسراء/۱؛ انبیاء/۴؛ حج/۶۱ و ۷۵؛ نور/۲۱ و ۶۰؛ لقمان/۲۸؛ غافر/۲۰ و ۵۶؛ صف/۳۶؛ دخان/۶؛ حجرات/۱؛ مجادله/۱؛ نساء/۱۳۴ و ۱۴۸.

وصف «بصیر» در سوره‌های: بقره/۹۶ و ۱۱۰ و ۲۶۵؛ آل عمران/۱۵ و ۲۰ و ۱۵۶ و ۱۶۳؛ انفال/۲۹ و ۷۲؛ هود/۱۱۲؛ اسراء/۱۷ و ۳۰ و ۹۶؛ سبأ/۱۱؛ فاطر/۴۵؛ فصلت/۴۰؛ شوری/۲۷؛ حجرات/۱۸؛ حدید/۴؛ ممتحنه/۲؛ تغابن/۲؛ فرقان/۲۰؛ احزاب/۹؛ فتح/۲۴؛ انشقاق/۱۵.

۴. ملک/۱۹.

### شرح مفردات

«سَمِيع» از ماده «سَمِع» (بر وزن منع) در اصل به معنای قوه شنوایی است که انسان به وسیله آن صداها را درک می‌کند (هم معنای مصدری دارد و هم معنای اسم مصدری) و گاه این واژه به عضو شنوایی یعنی گوش نیز اطلاق می‌شود. سپس در استعمالات دیگر این مفهوم گسترش یافته و به ادراکات باطنی به وسیله قوای روحانی نیز گفته می‌شود، بعد از آن فراتر رفته و به احاطه وجودیه خداوند نسبت به همه صداها و اصوات اطلاق شده است. گاه این کلمه به معنای فهم و درک نیز به کار می‌رود.

«بصیر» از بصر (بر وزن سفر) به گفته راغب در مفردات به معنای عضو بینائی یعنی «چشم» است، و گاه به قوه بینائی نیز گفته شده، و به همین مناسبت به معنای قوه ادراک و بینائی درون نیز «بصیرت و بصر» اطلاق شده است.

«صباح اللغه» بصر را به معنای نیروی بینائی می‌داند، و معنای دیگر آن را علم و دانش ذکر کرده، و «مصباح»، «بصر» را به معنای نوری که چشم به وسیله آن می‌تواند دیدنی‌ها را ببیند تفسیر نموده است!

از مجموع کلمات اهل لغت و موارد استعمال آن استفاده می‌شود که این واژه نخست به معنای عضو بینائی، و سپس قوه بینائی است، و بعد به معنای درک باطنی و علم به کار رفته، و در مورد خداوند به معنای احاطه وجودی او به تمام دیدنی‌ها است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### او شنوا و بیناست

در نخستین آیه مورد بحث بعد از آن که خدا را توصیف به عدم وجود مثل و مانند می‌کند (چیزی مثل او نیست) او را به دو وصف شنوا و بینا توصیف کرده می‌گوید: «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بینا است»؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

روشن است که منظور از عدم وجود مثل و مانند برای خدا هم از نظر ذات، و هم صفات و هم افعال است، چراکه ذات او واجب الوجود و صفات او نامتناهی، و افعال او نیز چنین است، و این که بعضی از مفسران پنداشته‌اند که خداوند شبیه ومانندی در ذات ندارد، و اما در «صفات» شبیه دارد اشتباه است. درست است که صفاتی همچون عالم و قادر و سمیع و بصیر، بر خدا و خلق اطلاق می‌شود، ولی مسلماً مفاهیم آن، در این دو مورد متفاوت می‌باشد، لذا بعضی از مفسران از آیه فوق معنای حصر فهمیده‌اند، یعنی فقط خداوند سمیع و بصیر است، و این به خاطر آن است که «سمیع» به معنای واقعی کلمه، و همچنین «بصیر» به معنای مطلق که از تمام اصوات و دیدنی‌ها آگاه و با خبر باشد فقط خدا است. «انسان» و سایر جاندارانی که دارای چشم و گوشند تنها قسمت‌های محدودی از رنگ‌ها و امواج صورتی را درک می‌کنند.

#### از حال بندگانش با خبر است

در دومین آیه سخن از وحی آسمانی و فرستادن قرآن مجید بعد از کتب آسمانی پیشین به میان آمده، سپس در پایان آیه می‌فرماید: «به یقین خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بیناست»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾. این جمله در حقیقت اشاره‌ای به این نکته است که این کتاب آسمانی تماماً هماهنگ با نیازهای بشر در همه زمینه‌ها است، زیرا از سوی خداوندی نازل شده که از همه چیز آگاه و نسبت به تمام نیازهای بندگانش بصیر و بینا است. این احتمال نیز داده شده که این تعبیر ناظر به پاسخ ایراد کسانی است که می‌گفتند چرا قرآن بر محمد ﷺ یتیم و فقیر! نازل شده؟! قرآن می‌گوید: خدا بندگانش را به خوبی می‌شناسد که چه افرادی شایستگی بدوش کشیدن پرچم رسالت و نبوت را دارند. (آیه بعد از آن نیز می‌تواند قرینه‌ای بر این مطلب باشد).<sup>۱</sup>

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۲۳۸، در تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۳۴۶ نیز اشاره به این مطلب شده است.

جمع میان هر دو تفسیر بی مانع است.

بعضی از مفسران گفته‌اند «خبیر» در این جا اشاره به آگاهی بر امور معنوی است و «بصیر» بر امور جسمانی، و به همین دلیل «خبیر» مقدم شده است.<sup>۱</sup>

### پرنده‌گانی که بالای سر شما صف کشیده‌اند

آخرین آیه مورد بحث، مسئله را از حدود اعمال پندگان فراتر برده، و به تمام جهان آفرینش و بصیر بودن خداوند نسبت به تنظیم قوانین آن اشاره کرده، می‌فرماید: «آیا به پرنده‌گانی که بالای سرشان است، و بالهای خود را گسترده و جمع می‌کنند، نگاه نکردند؟!»، ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ﴾. چه کسی این اجسام سنگین را برخلاف قانون جاذبه، برفراز آسمان ساعت‌ها و گاه هفته‌ها و ماه‌ها نگه می‌دارد (حتی می‌دانیم پندگان مهاجری هستند که گاهی هفته‌ها و ماه‌ها پشت سر هم به پرواز خود ادامه می‌دهند بی آن‌که کمترین توقفی داشته باشند!).

«جز خداوند رحمان کسی آن‌ها را برفراز آسمان نگه نمی‌دارد، چراکه او به هر چیز بیناست»، ﴿مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾، «چراکه او نسبت به هر چیز بینا است»، ﴿إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾.

او تمام قوانینی را که برای پرواز آن‌ها با نهایت آرامش و راحتی لازم است می‌داند، او آفریننده این قانون‌ها است، و همه را او نظام بخشیده است.

آری، خداوند «رحمن» که رحمت عامش همه جهان را فرا گرفته، شکل مناسب، وزن مناسب، پا و چشم و احساسات مناسب، به این پندگان داده است که بتوانند در اوج آسمان‌ها به راحتی حرکت کنند.

جالب این‌که طرز پرواز و حتی آغاز و پایان آن در پندگان بسیار متفاوت

۱. تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۰، ص ۵۶۲.

است، به تفاوت ساختمان و طرز زندگی و محیط زیست آنها، و این است معنای بصیر بودن خداوند نسبت به همه چیز، و به راستی اگر نبود این معنی که ما با عجائب این عالم خو گرفته ایم و عادت کرده ایم، مشاهده پرندگان زیبایی که در اقیانوس بزرگ هوا، شنا می کنند، و با حرکات جذاب و ماهرانه خود چشم ها را مجذوب می سازند کافی بود که ما به قدرت و علم این خالق «بصیر» پی ببریم.

### نتیجه بحث ها

از مجموع آیات فوق چنین نتیجه می گیریم که ذره ای از موجودات زمین و آسمان از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی و مکتوم نیست، توجه به این حقیقت می تواند تأثیر عمیقی در بیداری و تربیت انسان داشته باشد، و لذا در آیات فوق نیز غالباً بحث ها بر گرد محور مسائل تربیتی دور می زند.

### توضیحات

#### ۱. مفهوم «سمیع» و «بصیر» در مورد خداوند

محققان بر این عقیده اند که سمیع و بصیر بودن خداوند، چیزی جز علم و آگاهی او نسبت به «اصوات» و «مبصرات» یعنی «موجودات دیدنی» نیست، این الفاظ هنگامی که در مورد خداوند به کار می روند، از مفاهیم جسمانی و آلات و ادوات، مجرد و برهنه می شوند، چراکه ذات پاک او مافوق جسم و جسمانیات است.

ولی در میان جمعی از قدمای متکلمین این عقیده وجود داشته که اوصاف «سمیع» و «بصیر» غیر از صفت «علم» است، این عده ناچارند صفت سمیع و بصیر را زائد بر ذات خدا بدانند، و قائل به تعدد اوصاف ازلی باشند که این

نوعی شرک است و گرنه سمیع و بصیر بودن خداوند چیزی جز عالم بودن او به اصوات و منظره‌ها نمی‌تواند باشد.<sup>۱</sup>

## ۲. سمیع و بصیر در نهج‌البلاغه و روایات اسلامی

در روایات اسلامی، بحث‌های گسترده و وسیع و دقیقی روی این اوصاف الهی شده است که برای تکمیل بحث به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.  
 یک. در خطبه‌ای از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین می‌خوانیم: «كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ، وَ يُصِئُهُ كَبِيرُهَا، وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا، وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ؛ هر شنونده‌ای غیر از او، از درک صداهای ضعیف، کر است، صداهای قوی گوش او را کر می‌کند، و آوازهای دور را نمی‌شنود، و هر بیننده‌ای غیر از او از دیدن رنگ‌های مخفی و اجسام بسیار کوچک ناتوان است».<sup>۲</sup>

دو. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا خداوند سمیع و بصیر است؟ فرمود: آری او سمیع و بصیر است ولی: «سَمِيعٌ بَغَيْرِ جَارِحَةٍ، وَ بَصِيرٌ بَغَيْرِ آلَةٍ، بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ؛ او شنوا است بدون نیاز به عضو شنوائی، و بینا است بدون احتیاج به آلت مشاهده و چشم».<sup>۳</sup>

## ۳. اثر تربیتی ایمان به بینائی و شنوائی پروردگار

جهت‌گیری قرآن در توصیف خداوند به این دو وصف از یک سو سطح

۱. اشاعره معتقد بودند که هفت صفت خداوند (علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و حیات و تکلم) قدیم و زائد بر ذات او هستند، و بعضی آن‌ها را به اضافه ذات حق، قدمای ثمانیه (وجودات ازلی هشتگانه) می‌نامیدند و می‌دانیم این عقیده‌ای است باطل و شرک آلود!

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۶۵.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳، ح ۶.

آگاهی مسلمانان را در معرفه الله بالا می‌برد، و از سوی دیگر همگان را دعوت به تخلق به این خلق کریم و شباهت یافتن به او در این وصف عظیم می‌کند، و از سوی سوم آرامش به مؤمنان می‌بخشد که در همه حال تحت رعایت پروردگار و حمایت او قرار دارند، و از سوی چهارم به آن‌ها هشدار می‌دهد که مراقب گفتار و کردار خویش باشند که چشم و گوش علم الهی محیط بر آن‌ها است!

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خاصش (اسحاق بن عمار) فرمود: «خَفِيَ اللهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَاتَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ آن‌چنان از خدا بترس که گوئی او را می‌بینی، و اگر او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند! و اگر فکر می‌کنی او تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای! و اگر می‌دانی که او تو را می‌بیند سپس در برابر او به عصیان برمی‌خیزی در واقع او را از کوچک‌ترین ناظران بر خود شمرده‌ای!»<sup>۱</sup>

#### ۴. خداوند «مدرک» است

علمای عقائد یکی از اوصاف پروردگار را «مدرک» شمرده‌اند، در قرآن مجید اشاره‌ای به این معنی در آیه ۱۰۳ انعام آمده است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ «چشم‌ها او را نمی‌بیند اما او چشم‌ها را درک می‌کند (می‌بیند) و او از تمام اسرار با خبر و آگاه است».

متکلمان در تفسیر «مدرک» گفته‌اند منظور از آن سمیع و بصیر بودن است و به این ترتیب این واژه جامع هر دو وصف می‌باشد.<sup>۲</sup>

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: معنای «ادراک» رسیدن به انتهای چیزی است،

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۲.

۲. شرح تجرید «فی ان الله سمیع بصیر».



منتها بعضی آن را به معنای مشاهده با چشم تفسیر کرده‌اند، و بعضی به معنای مشاهده با بصیرت و دل.

ولی حقیقت این است که از نظر لغت چیزی که دلالت بر این کند که ادراک به معنای خصوص ادراک حسی است وجود ندارد، بلکه همان‌گونه که گفتیم مفهوم ادراک به معنای رسیدن به نهایت چیزی و احاطه و وصول به آن است، خواه از طریق حس باشد یا از طریق فهم و عقل.

### ۳. خداوند حکیم است

#### اشاره

جالب این‌که در قرآن مجید ذات پاک خداوند بیش از ۹۰ بار به «حکیم» بودن توصیف شده است!

در بسیاری از موارد با توصیف او به «عزیز» همراه است و گاه با «خیر» و گاه با «علیم» و گاه با «واسع» و گاه همراه «تواب» و گاه با «علی» و سرانجام گاهی با «حمید» توأم گشته است.

و هر یک از این تعبیرات - چنانکه خواهیم دید - نکته‌ای را در بر دارد که وقتی با حکمت خداوند آمیخته می‌شود مفهومی رساتر و جامع‌تر تداعی می‌کند. ولی به هر حال حکمت خداوند چیزی جز «علم و دانش او نسبت به تدبیر جهان هستی و نظامات آفرینش» نیست.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. توبه/۷۱.

۲. توبه/۱۰۶.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: هود/۱؛ نور/۱۰؛ فصلت/۴۲؛ شوری/۵۱؛ نساء/۱۳۰.

### ترجمه

۱. ... خداوند توانا و حکیم است.
۲. و خداوند دانا و حکیم است.

### شرح مفردات

واژه «حکیم» از ماده «حکمت» گرفته شده که به گفته کتاب «العین» خلیل بن احمد، «عدالت» و «علم» و «حلم» را می‌رساند، و بعضی گفته‌اند این ماده در اصل به معنای منع کردن از چیزی به خاطر اصلاح آن می‌باشد، یا منع کردن از ظلم (اولی گفته راغب در «مفردات» است و دومی «مقائیس اللغه») و به همین جهت علم و دانش را «حکمت» می‌گویند، چون شخص را از کارهای خلاف باز می‌دارد، و حکم کردن (حکومت) در مواردی به کار می‌رود که افرادی را از کار خلاف جلوگیری می‌نماید.

«لسان العرب» می‌گوید: «حکم» به معنای علم و فقه و داوری به حق و عدل است و به گفته «صحاح اللغه» حکیم کسی است که امور را به صورت صحیح و حساب شده انجام دهد.

در «نهایه» ابن اثیر و «لسان العرب» آمده است که حکمت عبارت از شناخت بهترین اشیاء (و روش‌ها) به بهترین کیفیت است، و به کسی که مصنوعات دقیق را به خوبی و درستی انجام می‌دهد «حکیم» گفته می‌شود.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### قدرتش با حکمتش آمیخته

در نخستین آیه بعد از ذکر بخشی از دستورات مهم اسلام در زمینه امر به

معروف و نهی از منکر، و اقامه نماز و ادای زکات و مانند آن و ذکر شمول رحمت الهی نسبت به مطیعان می‌فرماید: «خداوند عزیز و حکیم است»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

«عزیز» از ماده «عزت» به معنای عدم مغلوبیت است، و در اصل به زمین‌های صلب و سخت گفته می‌شود که چیزی در آن نفوذ نمی‌کند، بنابراین اوصاف «عزیز» و «حکیم» اشاره به «قدرت بی‌انتهای» و «علم بی‌پایان» خدا است.

این دو واژه غالباً در آیاتی است که از تشریح احکام و بعثت انبیاء و نزول قرآن سخن می‌گوید (مانند ۱۲۹ و ۲۰۹ و ۲۲۸ بقره و ۲ جاثیه و ۲ احقاف).

اشاره به این‌که خداوند در تشریح قوانین و نزول آیات قرآن تمام آنچه را مورد نیاز انسان‌ها بوده، با نهایت ظرافت، و باتمام جزئیات، تشریح فرموده است، چراکه او علاوه بر این‌که حکیم و آگاه است قدرت بر این کار را نیز دارد. و به تعبیر دیگر بهترین قانون را کسی می‌تواند تعیین کند که از همه «آگاه‌تر» و «تواناتر» باشد و او کسی جز خداوند نیست.

البته در قسمتی از آیاتی که با ﴿عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ختم می‌شود سخن از آفرینش آسمان و زمین و تسبیح موجودات برای خداوند، و یا تنظیم خلقت جنین، و مانند آن است (مانند ۱ حدید، و حشر و ۲۴ حشر و ۶ آل عمران).

اشاره به این‌که نه تنها «عالم تشریح» که «عالم تکوین» هم در پرتو «علم» و «حکمت» خداوند سر و سامان یافته، و نسخه کاملی از «نظام احسن» است.

در قسمتی دیگر، سخن از افعال خداوند مانند: قیام به قسط، آفرینش مسیح، پیروز ساختن مؤمنان در جنگ، و.... به میان آمده و با عزیز حکیم پایان یافته (مانند ۱۸ و ۶۲ و ۱۲۶ آل عمران و ۶۳ انفال) اشاره به این‌که افعال خداوند نیز همه‌جا از قدرت شکست‌ناپذیر و علم بی‌انتهای او سرچشمه می‌گیرد.

و گاه از ثواب و جزا سخن می‌گوید و آن را با «عزیز» و «حکیم» پایان می‌دهد (مانند ۱۸ مائده) اشاره به این‌که پاداش‌های الهی نیز همه روی حساب و حکمت

است و نیز خداوند هم قادر به دادن پاداش‌های عظیمی است که به مؤمنان وعده داده، و هم گنهکاران نمی‌توانند از چنگال کیفر او فرار کنند. و بالاخره گاهی ذکر این دو وصف برای امیدوار ساختن مؤمنان و آرامش دادن به آن‌ها است، تا بدانند در حوادث سخت و در برابر دشمنان هرگز تنها نیستند، مانند «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «هر کس بر خدا توکل کند، (پیروز می‌گردد؛) خداوند توانا و حکیم است». (انفال/۴۹)

### تمام افعالش آمیخته با حکمت است

در دومین آیه به دومین تعبیر قرآنی در این زمینه برخورد می‌کنیم که علم و حکمت را با هم می‌آمیزد و در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و بعد از آن که درباره گروهی از مسلمانان که گناه و ثواب را به هم آمیخته‌اند می‌فرماید: کارشان منوط به فرمان خدا است که آن‌ها را عذاب کند یا ببخشد، اضافه می‌کند: «و خداوند علیم و حکیم است»؛ «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

خداوند علیم است و این گروه را به خوبی می‌شناسد، و حکیم است درباره فرد فرد آن‌ها آنچه را که شایسته است انجام می‌دهد، در یکجا رحمت، و در جای دیگر عذاب، و به این ترتیب آن‌ها را در میان خوف و رجاء که عامل تربیت انسان است نگه می‌دارد.

در واقع «علیم» اشاره به شناخت موضوع است و «حکیم» آگاهی بر حکم.<sup>۱</sup> در آیات فراوان دیگری نیز همین واژه علیم و حکیم دیده می‌شود و همه‌جا رابطه نزدیکی با محتوای آیه دارد، چراکه در بسیاری از این آیات سخن از احکام و قوانین الهی است که رابطه آن با علم و حکمت خداوند روشن است، و در بعضی سخن از قوانین تکوینی است که آن نیز بدون علم و حکمت میسر

۱. در تفسیر فخررازی، ج ۱۶، ص ۱۴۵ و تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۸ اشاره کوتاهی به این مطلب آمده است.

نیست، در بعضی دیگر نیز اشاره به مسئله توبه و جزا و پاداش است که عدالت در آن قطعاً نیازمند به علم و حکمت است، علم به اعمال و نیات مردم، و حکمت در اندازه‌گیری ثواب و عقاب!

### نتیجه بحث

از آیات فوق، به خوبی استفاده می‌شود که حکمت خداوند که یکی از شاخه‌های علم او است بیانگر این حقیقت است که عالم هستی در تمام ابعادش براساس نظم و حساب دقیق و قوانین موزون و منسجم برپا شده، و «افعال الله» در تمام ابعادش، قرین با حکمت است، و این همان چیزی است که از آن گاهی به «نظام احسن» تعبیر می‌شود.

### توضیحات

#### دلیل بر حکمت خداوند

تمامی دلایلی که برای علم خداوند اقامه می‌شود، وصف حکیم بودن او را نیز اثبات می‌کند.

از سوی دیگر، برهان نظم همان‌گونه که وجود خداوند را ثابت می‌کند، علم و حکمت او را نیز اثبات می‌نماید.

جالب این‌که در روایات اسلامی، از جمله روایت «توحید مفضل» اشارات پر قیمت فراوانی به حکمت خداوند در آفرینش انسان و حیوان، پرندگان و ماهیان و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان، آب و آتش، معادن و گیاهان و درختان و غیره آمده است که همه توضیحی است برای آنچه در بالا ذکر شد.

#### آثار تربیتی شناخت حکمت خداوند

توجه به حکیم بودن خداوند آثار و بازتاب‌های زیر را در انسان دارد.

الف) توجه به حکمت او می‌تواند در پیشرفت‌های علمی انسان و آگاهی او نسبت به اسرار جهان هستی اثر عمیقی بگذارد.

وقتی ما بدانیم که این بنای باشکوه و عظیم را معمار چیره دستی ساخته، و در جای جای آن اسرار حکمت به کار برده، هرگز از کنار موجودات و حوادث جهان، بی تفاوت نمی‌گذریم تا آن‌جا که از افتادن یک سیب از درخت و مانند آن می‌توانیم قانون پر اهمیت جاذبه عمومی و قوانین مهم دیگر را کشف کنیم.

ب) توجه به حکمت خداوند در تشریح و قانون‌گذاری تحمل شدائد را در راه امتثال اوامر او لذت بخش می‌نماید، چراکه می‌داند تمام این برنامه‌ها و دستورات از سوی آن حکیم بزرگ است.

ج) توجه به این وصف به انسان در برابر مصائب و حوادث ناگوار مقاومت و توان و صبر و شکیبایی می‌بخشد، چراکه می‌داند هیچ‌یک از این‌ها بی حساب نیست.

د) توجه به حکیم بودن خدا انسان را دعوت می‌کند که به سوی علم و حکمت روی آورد، و متخلق به اخلاق او گردد، و شاید به همین دلیل قرآن مجید از «حکمت» به «خیر کثیر» (نیکوی فراوان) یاد کرده، و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾. (بقره/۲۶۹)

#### ۴. اراده و مشیت خداوند

##### اشاره

در آیات بسیاری از قرآن مجید سخن از اراده خداوند به میان آمده است. بی‌شک خداوند، هم دارای اراده تکوینی، و هم تشریحی است، و ظهور حوادث مختلف در زمان‌های متفاوت دلیل روشنی بر اراده او است. اما حقیقت اراده خداوند چیست؟ این یکی از پیچیده‌ترین مسائل علم کلام و عقائد و فلسفه است، ولی در تحلیل نهایی به این‌جا خواهیم رسید که اراده

و مشیت خداوند در واقع به «علم» او بازگشت می‌کند، اما چگونه و با چه بیان شرح آن را بعد از ذکر آیات قرآن مجید در زمینه اراده خداوند خواهیم دانست.

فعلاً با هم به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم.

۱. ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾<sup>۲</sup>

۳. ﴿يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۳</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: فتح/۸۱؛ قصص/۵؛ کهف/۲۳ و ۲۴؛ شوری/۵۱.

### ترجمه

۱. (رستخیز مردگان برای ما مشکل نیست؛ زیرا) وقتی چیزی را اراده می‌کنیم، سخن ما این است که می‌گوییم: «موجود باش!» بی درنگ موجود می‌شود.
۲. خداوند، آسایش شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را.
۳. خداوند آنچه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست.

### شرح مفردات

«اراده» از ماده «رَوَد» (بر وزن موج) در اصل به معنای رفت و آمد توأم با ملایمت در طلب چیزی است.  
واژه «اراده» مرکب از سه عنصر است «خواستن چیزی توأم با علاقه» و «همراه با امیدواری به وصول آن» و «حکم به انجام آن از سوی خودش یا دیگری».<sup>۴</sup>

۱. نحل/۴۰.

۲. بقره/۱۸۵.

۳. نور/۴۵.

۴. مفردات راغب، مقائیس اللغه، لسان العرب.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «مشیت» نزد اکثر متکلمین درست به معنای اراده است و بعضی از آن‌ها مشیت را به معنای ایجاد شیء و وصول به آن می‌دانند، هرچند در استعمالات متعارف به جای اراده به کار می‌رود، بنابراین مشیت در مورد خداوند به معنای ایجاد است و در مورد مردم به معنای وصول به چیزی.<sup>۱</sup>

در بعضی از کتب لغت آمده است که مشیت با اراده متفاوت است: «مشیت» تمایلی است که بعد از تصور (و تصدیق) حاصل می‌شود، و بعد از آن عزم و تصمیم، و سپس اراده تحقق می‌یابد.<sup>۲</sup>

در روایات اسلامی نیز آمده است که «مشیت» مرحله‌ای است قبل از «اراده».

### تفسیر و جمع‌بندی

#### اراده او در همه چیز نافذ است

نخستین آیه مورد بحث از این واقعیت خبر می‌دهد که اراده خداوند از وجود اشیاء جدا نیست، به محض این‌که اراده کند بر طبق اراده او ایجاد می‌شود، می‌فرماید: «(رستاخیز مردگان برای ما مشکل نیست؛ زیرا) وقتی چیزی را اراده می‌کنیم، سخن ما این است که می‌گوییم: موجود باش! بی درنگ موجود می‌شود»؛ «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

البته مفهوم این سخن آن نیست که همه حوادث و موجودات عالم در یک لحظه به وجود می‌آیند، بلکه منظور این است که بر طبق اراده و فرمان خدا بدون یک لحظه تأخیر و تقدیم حاصل می‌شود.

یعنی اگر خداوند اراده کرده باشد جنینی درست در نه ماه و نه روز متولد شود حتی یک ثانیه کم و زیاد نخواهد شد، و اگر اراده کرده در کمتر از آن یا بیشتر از آن تولد یابد درست همان لحظه متولد می‌شود.

۱. مفردات راغب، نه‌ایه ابن اثیر، مصباح اللغه، صحاح اللغه، لسان العرب و مجمع البحرین.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.



حتی تعبیر به «كُنْ» (موجود باش) نیز از تنگی سخن و عدم گنجایش الفاظ است، والا بعد از تعلق اراده خداوند به چیزی، بلافاصله تحقق می‌یابد. و این جمله کنایه از این است «هرگاه خدا اراده چیزی کند بلافاصله ایجاد می‌شود». در واقع جز اراده ذات پاک خداوند و ایجاد اشیاء چیزی در کار نیست، و اراده او نیز به یک معنای عین ذات او است، و به یک معنی عین فعل او (دقت کنید).

### او اراده کرده تکالیف بر شما آسان گردد

در دومین آیه سخن از اراده تشریحی خداوند است که در آیات قرآن بارها به آن اشاره شده، یعنی اراده او در امر قانون‌گذاری احکام است، بعد از آن که حکم روزه ماه رمضان را بیان می‌کند، و بیماران و مسافران را از آن استثنا می‌نماید، می‌فرماید: «خداوند (با این قوانین خود) آسایش شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را!»؛ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾.

این آیه از آیاتی است که هم «تکلیف ما لایطاق» را نفی می‌کند، و هم «تکالیف شاق» و موجب عسر و حرج را،

در آیه اول سوره مائده بعد از ذکر دو قسمت از احکام الهی (در زمینه پایبند بودن به هرگونه عقد و پیمان، و حلیت گوشت چهارپایان) می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَخُكُّمُ مَا يُرِيدُ﴾؛ «خداوند هرچه را اراده کند، فرمان می‌دهد»، این تعبیر وسعت اراده تشریحی خدا را در همه جا روشن می‌سازد.

در مورد جزای اعمال از سوی خداوند بعد از بیان داخل شدن مؤمنان صالح در بهشت، می‌افزاید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾؛ «خدا هرچه را اراده کند انجام می‌دهد».

مسئلاً این عمومیت اراده خداوند در تشریح، و در پاداش و کیفر، و همچنین در عالم آفرینش، مفهومیست این نیست که اراده او از حکمتش جدا است، و خلقت یا حکم یا پاداشی بدون مصلحت، انجام می‌دهد.

### او هر چه بخواهد می آفریند

در سومین آیه، سخن از مشیّت الهی و عموم و شمول آن، نسبت به هرگونه خلقت در عالم آفرینش است (مشیّت عامه تکوینی) می فرماید: «خداوند آنچه را بخواهد می آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست»؛ ﴿يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

این سخن را قرآن مجید بعد از اشاره به آفرینش اصناف مختلف جنبندگان می فرماید که خداوند همه آنها را از آبی آفریده، بعضی بر شکم خود راه می روند، بعضی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا، و امروز ما می دانیم که تنوع جانداران به قدری زیاد است، که فقط در جهان حشرات، چند صد هزار نوع حشره، مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته است. و اصولاً تنوع در پدیده‌ها دلیل بر اراده و اختیار در مبداء پدید آورنده است.

از آیات فوق چنین استفاده می شود که اراده خداوند در عالم تکوین و تشریح به تمام آنچه ممکن است، و مصلحت و حکم ایجاب می کند تعلق می گیرد. انسان نیز اگر اراده و اختیاری دارد آن هم به اراده پروردگار است. و این پیامی است که توجه به این اوصاف الهی در بر دارد.

### توضیحات

#### ۱. اراده خداوند از نظر دلایل عقلی

هر روز حوادثی در این عالم رخ می دهد، و هر موجود و پدیده‌ای تاریخچه‌ای دارد، بلکه جهان مجموعه‌ای از پدیده‌ها و حوادث است. در این جا این سؤال پیش می آید با این که خداوند عالم که علة العلل جمیع ممکنات است، قدیم و ازلی است پس چگونه هر موجود یا حادثه‌ای در مقطع خاصی از زمان بوجود می آید و رخ می دهد؟! پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که وجود بعضی از ممکنات و عدم

وجود بعض دیگر، یا وجود آن‌ها در زمان خاصی نه قبل و بعد از آن (با این‌که قدرت خدا نسبت به همه یکسان است) دلیل بر وجود صفتی غیر از قدرت برای او می‌باشد، و آن همان اراده و اختیار است.

## ۲. حقیقت اراده خداوند چیست؟

اراده خداوند بر دو گونه است: ۱. اراده ذاتی ۲. اراده فعلی.

«اراده ذاتی» خداوند همان علم به نظام اصلح در جهان آفرینش، و خیر و صلاح بندگان در احکام و قوانین شرع است.

«اراده فعلی» او عین ایجاد است و جزء صفات فعل شمرده می‌شود، بنابراین اراده او بر خلقت زمین و آسمان عین ایجاد آن‌ها است، و اراده او بر وجوب نماز و تحریم دروغ عین واجب و حرام نمودن این دو است.

## ۳. اراده تکوینی و تشریحی

منظور از اراده تکوینی اراده‌ای است که سرچشمه وجود کائنات و هستی موجودات است و یا به تعبیر دیگر عین ایجاد آن‌ها می‌باشد. اما اراده تشریحی همان اراده‌ای است که سرچشمه اوامر و نواهی الهی، و احکام و قوانین دینی است، و به تعبیر دیگر عین این احکام و قوانین است.

## ۴. اراده خدا در روایات اسلامی

از آن‌جا که در مسئله اراده خداوند گروه زیادی به اشتباه رفته‌اند، در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام توضیحات فراوان و بسیار آموزنده‌ای در این زمینه وارد شده، که به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می‌کنیم:

در «توحید صدوق» و «عیون اخبار الرضا» از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل شده است که در پاسخ سؤال از اراده خداوند و خلق فرمود: «الْإِرَادَةُ مِنْ

الْمَخْلُوقِ الضَّمِيرُ، وَ مَا يَبْدُوا لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ، وَ أَمَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرَ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَا يُرَوَّى وَلَا يُهْمُّ وَلَا يَتَفَكَّرُ، وَ هَذِهِ الصِّفَاتُ مُنْفِيَّةٌ عَنْهُ، وَ هِيَ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ، فَرَادَةُ اللَّهِ هِيَ الْفِعْلُ لَا غَيْرَ ذَلِكَ، يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلا لَفْظٍ، وَ لَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ، وَ لَا هِمَّةٍ وَ لَا تَفَكُّرٍ وَ لَا كَيْفٍ لِذَلِكَ، كَمَا أَنَّهُ بِلا كَيْفٍ؛ اراده در مورد مخلوقات تصمیم درونی، و افعالی که بعد از آن ظاهر می شود می باشد، و اما در مورد خداوند متعال اراده او فقط به معنای ایجاد است، نه اندیشه می کند، و نه تصمیم می گیرد، و نه فکر می کند، و این گونه صفات از او منتفی است، چه این که این ها همه از صفات خلق است (چون حادث است و دلیل بر نقصان) پس اراده خداوند همان فعل او است و نه غیر آن، می فرماید: موجود باش! بلافاصله موجود می شود، بدون احتیاج به لفظ و سخن گفتن به زبان، و تصمیم و تفکر، و اراده او هیچ کیفیتی ندارد، همان گونه که ذات پاکش نیز بدون کیفیت است.<sup>۱</sup>

۱. «بحار الانوار»، ج ۴، ص ۱۳۷، ح ۴.

## اشاره

بعد از بحث «علم» مسئله «قدرت» خداوند از اهم مباحث صفات کمال و جمال او است، قدرتی که از هر نظر نامحدود و بی پایان است، و هر امر ممکن را شامل می شود.

عالم هستی با پدیده های عظیم و شگرفش، و با ریزه کاری های دقیق و ظریفش، همه نشانه های قدرت او است، و دلایل نامحدود بودن آن.

ولی در این بحث برای رسیدن به عمق مطلب لازم است مراحل پیموده شود.

۱. دلایل قدرت بی پایان پروردگار.

۲. خداوند فاعل مختار است.

۳. منطق گروه های مختلفی که مسئله عمومیت قدرت را زیر سؤال برده اند.

۴. عدم تعلق قدرت به امر محال.

نخست به سراغ بحث اول می رویم و به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿... يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾<sup>۲</sup>

۳. ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا

قَدِيرًا﴾<sup>۳</sup>

۱. ملک/۱.

۲. روم/۵۴.

۳. فاطر/۴۴.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: طلاق/۱۲؛ حدید/۲؛ مائده/۱۲۰؛ اسراء/۹۹؛ احقاف/۳۳؛ معارج/۴۰؛ آل عمران/۷۳.

### ترجمه

۱. پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست.
۲. او هر چه بخواهد (به هر کیفیت) می آفریند، و اوست دانا و توانا.
۳. ... نه چیزی در آسمانها و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت؛ به یقین او دانا و تواناست.

### شرح مفردات

«قَدیر» از ماده «قدرت» به معنای کسی است که هر چه اراده کند به مقتضای حکمت انجام می دهد نه کمتر و نه بیشتر، و به همین جهت این وصف جز درباره خداوند به کار نمی رود.<sup>۱</sup>

«قدیر» و «قادر» هر دو از صفات خدا است، و در اصل از «تقدیر» و اندازه گرفته شده، «قادر» اسم فاعل و «قدیر» صفت مشببه یا صیغه مبالغه است و «مقتدر» از آن ابلغ است.<sup>۲</sup>

«يُعْجِزُهُ» در اصل از ماده «عَجَز» (با ضم جیم) به معنای دنباله چیزی است و عَجَز (بر وزن حَس) به معنای عقب افتادن از چیزی و قرار گرفتن در دنباله کاری است، سپس به عنوان قصور و ناتوانی از انجام کار در مقابل قدرت به کار رفته است، «مُعْجِزٌ» به معنای شخص یا چیزی است که دیگران را عاجز می سازد.

۱. مفردات راغب، ماده قدر.

۲. لسان العرب، ماده قدر.

## تفسیر و جمع‌بندی

### او بر هر کاری توانا است

در نخستین آیه می‌فرماید: «پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست»؛ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

«تبارک» از ماده «بَرَك» (بر وزن بر ) در اصل به معنای سینه شتر است، سپس این واژه به معنای دوام و بقا و زوال‌ناپذیری به کار رفته.

و اطلاق این واژه بر ذات پاک خداوند به خاطر ازلیت و ابدیت او است. جمله ﴿بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ دلالت بر حصر می‌کند، یعنی حکومت عالم هستی فقط به دست توانای او است و مالک و متصرف در همه جهان تنها او می‌باشد. جمله ﴿وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد که قدرت او را بر همه چیز بدون استثناء شامل می‌شود، چراکه واژه «شیء» وسیعترین مفاهیم را دارد و تمام آنچه را در عالم امکان بگنجد فرا می‌گیرد.

انسان با توجه به زندگانی محدود و افق فکری کوچک، و اسارت در چنگال شرایطی که به آن خو گرفته مسئله قدرت را در محدوده خاصی به کار می‌برد در حالی که آیه فوق تمام این قیود را در هم می‌شکند و وسعت قدرت پروردگار را در ماوراء همه این قیود و شرائط بیان می‌دارد، تنها چیزی که خارج از حریم کلمه قدرت است «امور محال» می‌باشد و این به خاطر آن است که امور محال ذاتاً هستی نمی‌پذیرند، و اصولاً به کار بردن واژه قدرت در مورد آن‌ها نادرست است.

### تطورات حیات دلیل بر قدرت او است

در دومین آیه می‌فرماید: «خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید؛ سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف

و پیری قرار داد؛ او هر چه بخواهد (به هر کیفیت) می آفریند، و اوست دانا و توانا؛ ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾.

به راستی ملاحظه تطورات جنین، و سپس مراحل مختلف زندگی انسان و قوس صعودی و نزولی قدرت و توانائی او که از یک موجود زنده ذره‌بینی (نطفه) شروع می‌شود، و سرانجام به انسانی نیرومند و متفکر و باهوش که قدرت تخیل و انجام مسائل زیادی را دارد می‌رسد، و باز عقبگرد شروع می‌شود تا زمانی که به صورت موجودی ناتوان، گاه حتی ناتوان‌تر از یک کودک، از نظر نیروی جسمانی و فکری در می‌آید، این دگرگونی‌های سریع و عجیب حکایت از قدرت او بر همه چیز می‌کند.

تعبیر ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ﴾ چنان است که گوئی ضعف و ناتوانی ماده نخستین انسان بوده، و انسان از آن آفریده شده است! و راستی چنین است، نطفه انسان به قدری ضعیف و ناتوان است که با اندک چیزی نابود می‌شود.

اما بین چه موجود قدرتمندی از آن می‌آفریند که زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهد، به هیچ حد و مرزی از پیشرفت علم و قدرت و صنعت قانع نیست، و به هنگام عقبگرد باز به همان ناتوانی نخستین باز می‌گردد. تمام این‌ها نشانه‌های قدرت بی‌پایان آن خالق حکیم است.

### او در برابر هیچ چیز عاجز نیست

در سومین آیه مسئله عمومیت قدرت خداوند در دو بُعد مطرح شده، نخست نفی هرگونه عجز و ناتوانی از او و سپس بیان توانایی او بر هر چیز تا انسان‌های گردنکش حساب خود را در این زمینه برسند می‌فرماید: «نه چیزی در آسمانها و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت»؛ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾. «به یقین او دانا و تواناست»؛ ﴿إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾.



گرچه در هیچ‌یک از دو جمله این آیه ظاهراً استدلالی برای این مسئله دیده نمی‌شود، ولی اشاره اجمالی به آسمان‌ها و زمین و نظام دقیقی که بر آن‌ها حکمفرما است به منزله دلیلی بر علم و قدرت بی‌پایان خداوند است. هدف از بیان این مطلب در این جا به قرینه صدر آیه این است که به مشرکان گردنکش و ستمگر هشدار دهد که در هم کوبیدن قوت و قدرت آن‌ها برای خداوند کار بسیار ساده و آسانی است و نمونه‌های زیادی در امت‌های پیشین دارد.

### نتیجه بحث

از آیات گذشته به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که قدرت خداوند هیچ‌گونه حد و مرزی ندارد، و آفرینش آسمان‌های پهناور و زمین و انواع موجودات، و به خصوص مسئله مرگ و حیات دلیل بر این معنی است.

### توضیحات

#### ۱. دلایل قدرت بی‌پایان پروردگار

برای اثبات این صفت دلایل مختلفی وجود دارد که بعضی «علمی» و بعضی «فلسفی» است.

#### الف) دلیل علمی: (منظور از علم در این جا علوم تجربی است)

وقتی به قلب جنگل‌ها، قله کوه‌های مرتفع، و اعماق دریاها می‌رویم راستی جهان عجیبی در برابر تجسم می‌شود. صدها هزار نوع گیاه با ساختمان‌های کاملاً متفاوت و خواص گوناگون، از گیاهان ذره‌بینی که در امواج دریاها شناورند گرفته، تا درختانی که پنجاه متر یا بیشتر طول قامت آن‌ها است! و نیز صدها هزار نوع حیوان و حشره و جاندارانی که گاه به قدری کوچکند که با هیچ چشم غیر مسلحی قابل رؤیت نیستند، و گاه به قدری بزرگند که طول قامتشان از سی متر تجاوز می‌کند.

ستارگانی که از نظر کوچکی و بزرگی، دوری و نزدیکی، سبکی و سنگینی، هر کدام برای خود عالمی دارند.

همچنین ساختمان عجیب و شگرف سلول‌ها و اتم‌ها و نظم حیرت‌انگیزی که بر آن‌ها حکمفرما است هر کدام جهان تازه‌ای را در برابر چشم ما مجسم می‌کند.

از مطالعه مجموع این مسائل به این حقیقت می‌رسیم که مبدأ عالم هستی قدرت بی‌پایان دارد و هیچ چیز برای او مشکل نیست.

### (ب) برهان وجوب و امکان (برهان فلسفی)

وجود از دو حال خارج نیست: یا مستقل و ذاتی است که «واجب الوجود» نامیده می‌شود، و یا وابسته است که «ممکن الوجود» نام دارد.

واجب الوجود در عالم یکی بیش نیست، و هرچه غیر از او است ممکن الوجود است، و تمام ممکنات نه تنها در آغاز که در بقاء خود نیز متکی به او و مخلوق او هستند، و این است معنای قدرت مطلقه خداوند بر همه چیز (دقت کنید).

### (ج) برهان سعة وجودی (برهان فلسفی)

ما اگر توانایی بر کاری نداشته باشیم حتماً به خاطر کمبودی است، بنابراین هر مشکلی پیش می‌آید در واقع به محدودیت وجود ما منتهی می‌شود.

حال، وجودی که از هر نظر نامحدود است، چگونه ممکن است چیزی خارج از حوزه قدرت او باشد، و به تعبیر دیگر او همه جا حاضر است، همه شرائط در اختیار او است، بنابراین هرگونه موانعی را بر می‌چیند، و این است دلیل قدرت او بر همه چیز.

## ۲. خداوند فاعل مختار است

فلاسفه و علماء عقائد برای اثبات این نکته که خداوند فاعل مختار است چنین استدلال کرده‌اند.

فاعل از دو حال خارج نیست: یا فاعل «مختار» است یا فاعل «موجب»، یعنی مجبور و بی‌اراده،

اگر پدید آورنده جهان فاعل موجب باشد باید یکی از دو چیز را قبول کنیم: یا عالم هستی قدیم باشد، یا ذات خداوند حادث، چراکه فاعل موجب هرگز از فعلش جدا نیست.

اما این که عالم ازلی باشد غیر ممکن است، زیرا در بحث‌های گذشته (بحث اثبات وجود خدا) دلایل حدوث جهان را دانستیم.

قبول حادث بودن ذات خداوند نیز مستلزم انکار وجود او است، چراکه اگر حادث باشد نیازمند به علتی است پس او «واجب الوجود» نیست.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که خداوند فاعل مختار است، ذاتش ازلی است و فعلش حادث، و هرگاه چیزی را اراده کند در همان زمانی که اراده کرده موجود می‌شود.

## ۳. مخالفان عمومیت قدرت خدا

بعضی از فلاسفه و متکلمان مذاهب مختلف در عین این که قدرت خداوند را بدون گفت‌وگو قبول دارند، در عمومیت آن تردید کرده‌اند. از میان آن‌ها چند گروه را می‌توان نام برد:

### الف) پیروان مذهب مجوس:

چنانکه می‌دانیم آن‌ها موجودات عالم را به دو گروه «خیر» و «شر» تقسیم کرده، برای هر کدام خالق قائلند. آن‌ها قائل به دوگانگی مبدأ شده‌اند: خدای نیکی‌ها را «یزدان» و خدای شرور را «اهریمن» می‌دانند!

ولی اشتباه بزرگ آن‌ها از این جا ناشی شده که از آغاز نمی‌بایست موجودات را به خیر و شر تقسیم می‌کردند، چراکه بررسی دقیق نشان می‌دهد «شر مطلق» در عالم هستی وجود ندارد، بلکه آنچه را ما «شر» می‌نامیم گاه جنبهٔ عدمی دارد مانند فقر و جهل و می‌دانیم «عدم» چیزی نیست که خالق و آفریدگار بخواهد. یا جنبه «نسبی» دارد مانند نیش گزنده حشرات که نسبت به انسان که مورد گزش آن‌ها واقع می‌شود «شر» است در حالی که برای خود حشرات یک وسیله دفاعی جهت ادامه حیات محسوب می‌شود و «خیر» است. به علاوه بسیاری از امور وجودی که ما آن را شر می‌نامیم به خاطر ناآگاهی ما از اسرار آن است، بنابراین هنگامی که عینک «شر بینی» را از دیده برداشتیم و همه جهان را خیر دانستیم بساط دو گانه پرستی بر چیده می‌شود.

#### ب) پیروان مکتب تفویض:

آن‌ها می‌گویند افعال انسان از حوزه قدرت او بیرون است، چراکه اگر غیر از این باشد «جبر» لازم می‌آید، و اگر افعال انسان در حوزه قدرت خدا باشد تضاد حاصل می‌شود، زیرا ممکن است خداوند اراده وجود فعلی را کند و بندگان اراده عدم آن را! اشتباه این گروه نیز از این جا ناشی شده که گمان کرده‌اند قدرت خدا بر افعال ما در عرض قدرت ما است، و توجه نکرده‌اند که این دو قدرت در طول یکدیگر است.

ج) جمعی از اهل سنت (پیروان نَظْم) معتقدند خداوند قادر بر انجام اعمال قبیح نیست، چراکه افعال قبیح یا از جهل و نادانی سرچشمه می‌گیرد، یا به خاطر نیازهای کاذب است، خداوند که نه جاهل است و نه محتاج هرگز قدرت بر فعل قبیح ندارد!

اشتباه این گروه از این جا سرچشمه گرفته که «امکان ذاتی» را با «امکان وقوعی» اشتباه کرده‌اند.

**توضیح این‌که:** بعضی از امور محال ذاتی است، مانند جمع میان ضدین یا جمع وجود و عدم در مورد واحد، این را محال ذاتی می‌نامند. اما کارهایی که ذاتاً محال نیست ولی از شخص حکیم مانند خداوند متعال صادر نمی‌شود مانند ظلم و فساد و هرکار قبیح دیگر آن را محال وقوعی می‌گویند. مسلماً خداوند قادر بر ظلم می‌باشد و توانایی بر آن را دارد ولی چون حکیم است چنین کاری را انجام نمی‌دهد.

**(د) جمعی از فلاسفه معتقدند** که ذات پاک خداوند چون از هر نظر واحد است و هیچگونه کثرت و تعدد در او راه ندارد، جز یک مخلوق مجرد بسیار والا که آن را عقل اول نام نهاده‌اند از او صادر نمی‌شود، آن‌ها در این زمینه به قاعده معروف «الواحد لا یضدُّ منه إلا الواحد» (وجودی که از هر نظر واحد است جز یک معلول از او صادر نمی‌شود) استناد جسته‌اند.

به این ترتیب می‌گویند تنها مخلوق خداوند همان موجود مجرد اول است، پس از آن‌جا که «عقل اول» دارای جهات متعدد است (از یک سو دارای وجود است، و از سوی دیگر دارای ماهیت، از یک سو ذاتاً «ممکن الوجود» است، و از سوی دیگر «واجب الوجود بالعرض»)، به خاطر این جهات کثرت، معلولات مختلفی از او به وجود آمده، پس منشأ کثرت در عالم هستی کثرتی است که در عقل اول و مراتب بعد از او حاصل شده است.

آن‌ها برای اثبات قاعده فوق به مسئله «سنخیت میان علت و معلول» تکیه می‌کنند، و می‌گویند: هنگامی که سنخیت میان علت و معلول را پذیرفتیم باید قبول کنیم علتی که از هر نظر واحد و یگانه است باید یک معلول بیشتر نداشته باشد (دقت کنید).<sup>۱</sup>

۱. تلخیص از نه‌ایة الحکمة، ص ۱۶۶.

پاسخ این گروه را از چند طریق می توان داد:

الف) به فرض که این استدلال و نتیجه گیری را بپذیریم، مفهوم آن محدود شدن قدرت خداوند نیست؛ بلکه او قدرت بر همه چیز دارد، منتها نسبت به «عقل اول» بلاواسطه است و نسبت به موجودات دیگر با واسطه، و این هر دو مقذور حساب می شود.

ب) آنچه درباره قاعده «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» گفته شده طبق تصریح گروهی از محققان در مورد فاعل مختار صحیح نیست.

لذا مرحوم «علامه حلّی» می گوید: «فاعل اگر مختار بوده باشد جائز است که آثارش متعدد باشد هرچند خودش یکی است، و اگر فاعل موجب (بی اختیار) باشد بیشتر دانشمندان معتقدند که معلول او نمی تواند متعدد باشد».<sup>۱</sup>

ج) از همه این ها گذشته قانون «سنخیت در میان علت و معلول» حتی در غیر فاعل مختار نیز قابل ایراد است چراکه اگر منظور سنخیت از جمیع جهات باشد چنین امری در میان «واجب الوجود» و «ممکن» محال است، ممکنات هرچه باشند با واجب الوجود از جهات زیادی متباین هستند.

و اگر منظور سنخیت اجمالی است این معنی میان خداوند و موجودات متکثر و متعدد حاصل است، چراکه همه دارای نوعی هستی و کمالند و قطره ناچیزی از اقیانوس بی پایان کمالات خدا محسوب می شوند.

د) علاوه بر همه این ها می توان گفت مجموعه جهان خلقت یک واحد به هم پیوسته است با همه تنوعات ظاهریش، قوانین حاکم بر آن نیز واحد است، و این موجود واحد از خداوند واحد سرچشمه گرفته و این مخلوق یکتا آفریده خالق یکتا است (باز دقت کنید).

۵. گروه دیگری می گویند اگر قبول کنیم قدرت خدا به همه چیز تعلق می گیرد

۱. کشف المراد، ص ۸۴.

در پاره‌ای از موارد تضادهایی به وجود می‌آید که قادر به حل آن نیستیم. مثلاً به گفته بعضی آیا خدا می‌تواند موجودی همانند خودش بسازد؟! اگر بگویید: می‌تواند، پس تعدد خدایان ممکن است! و اگر بگویید نمی‌تواند قدرتش را محدود کرده‌اید!

اشتباه این گروه از این جا ناشی شده که به خاطر عدم آشنایی با مسائل فلسفی از این حقیقت واضح غافلند که وقتی سخن از «قدرت» به میان می‌آید باید متعلق قدرت یک امر ممکن باشد، زیرا قدرت به محال تعلق نمی‌گیرد محال هیچ و پوچ است، و هیچ و پوچ قابل تعلق قدرت نیست.

در محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام کسی پرسید: «هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُصَغَّرَ الدُّنْيَا أَوْ تُكَبَّرَ الْبَيْضَةُ؟ آیا پروردگار تو می‌تواند جهان را در تخم مرغی جای دهد بی آن‌که دنیا کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ؟». و امام در پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ؛ خداوند هرگز توصیف به عجز نمی‌شود، اما آنچه را تو سؤال کردی غیر ممکن است».<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴۳، ح ۱۰.





### اشاره

تمام کسانی که به وجود خدا معتقدند او را «ازلی» و «ابدی» می‌دانند. به تعبیر دیگر تمام دلایلی که برای اثبات وجود خدا آورده می‌شود باصراحت یا اشارتاً واجب الوجود بودن او را اثبات می‌کند، و واضح است که واجب الوجود یعنی کسی که هستیش از ذات خود او است ازلی و ابدی خواهد بود، این ممکنات هستند که روزی نبودند و بعد حادث شده‌اند.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: رحمن/۲۶

و ۲۷؛ طه/۷۳.

### ترجمه

۱. اوست اوّل و آخر و پیدا و پنهان؛ و او به هر چیز داناست.

۲. همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود.

۱. حدید/۳.

۲. قصص/۸۸.

## تفسیر و جمع‌بندی

در آغاز سورهٔ حدید «شش آیه» دیده می‌شود که بسیاری از صفات خداوند بزر در آن جمع است، همراه با تعبیراتی پر معنی و عمیق، و لذا در بعضی از احادیث اسلامی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که وقتی درباره توحید از حضرتش سؤال کردند فرمود: «خداوند متعال می‌دانست که در آخر الزمان اقوامی می‌آیند که در مسائل دقت و تعمق دارند، لذا سوره «قل هو الله احد» و آیات آغاز سوره حدید تا «علیم بذات الصدور» را نازل فرمود<sup>۱</sup> و نخستین آیه مورد بحث یکی از آن شش آیه است.

می‌فرماید: «اوست اول و آخر و پیدا و پنهان؛ و او به هر چیز داناست»؛ ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

در این‌که منظور از «اول» و «آخر» چیست؟ مفسران تعبیرهای گوناگونی دارند که مفهوم آن‌ها نزدیک به هم است:

بعضی گفته‌اند: او اول است بدون ابتداء و آخر است بدون انتهاء.

و بعضی گفته‌اند: او آغازگر است به نیکی و آخر است به عفو و بخشش.<sup>۲</sup>

ولی به هر حال مفهوم آیه آشکار است، و منظور از اول بودن همان ازلیت و آخر بودن همان ابدیت است، و لذا در نهج البلاغه آمده است: «لَمْ يَزَلْ أَوَّلًا قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ أَوَّلِيَّةٍ وَ آخِرًا بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ نِهَائِيَّةٍ؛ او همواره اول بوده پیش از وجود اشياء، بی آن‌که آغازی داشته باشد، و آخر است بی آن‌که نهایی داشته باشد».<sup>۳</sup>

و در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ؛ خداوند! تو آغازگری و پیش از تو چیزی نبوده، و تو آخری و بعد از تو چیزی نیست».<sup>۴</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱ (باب النسبه، ح ۳).

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۷.

۳. نهج البلاغه، طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۳۷ (شاید در بعضی از نسخ خطی باشد).

۴. تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

در دومین آیه بعد از آنکه هرگونه شرک را مردود می‌شمرد، می‌افزاید هیچ معبودی جز او نیست «همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود»؛ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾.

این جمله در حقیقت به منزله دلیل برای حکم سابق است، چراکه موجودات فانی و ناپایدار شایسته الوهیت و عبودیت نیستند، تنها وجودی شایسته این معنی است که همواره باقی و برقرار است.

آیه دلیل روشنی است بر ابدیت ذات پاک پروردگار و می‌دانیم ابدیت از ازلیت جدا نیست.

موجودات دیگر اعم از اموال، ثروت‌ها و مقام‌ها و زمین و آسمان همه در زمره ممکناتند، نه تنها سرانجام فانی و نابود می‌شوند، بلکه هم اکنون نیز فانی و هالکند، چون در ذات خود چیزی ندارند، و اگر به ذات پاک خدا متکی نباشند و لحظه به لحظه فیض وجود از او نگیرند محو و نابود می‌شوند.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که قرآن مسئله ازلیت و ابدیت وجود خداوند را با کمال وضوح بیان کرده است هرچند واژه «ازل» و «ابد» را به کار نبرده، ولی تعبیراتی مانند واژه «اَوَّل» و «آخِر» و «عدم فنا و هلاک» را به کار برده که بیانگر مفهوم ازلیت و ابدیت است.

## توضیحات

### ۱. ازلیت و ابدیت خداوند از دیدگاه فلسفه

در میان خداپرستان جهان کسی پیدا نمی‌شود که ازلیت و ابدیت وجود مقدس او را انکار کند، چراکه اگر او ازلی نباشد باید حادث باشد، و اگر حادث باشد نیاز به علت دیگری دارد، چون محال است چیزی بدون علت ایجاد شود، و هرگاه ازلیت او را پذیرفتیم ابدیت نیز با آن همراه است، چراکه یک وجود ازلی حتماً نامحدود است، و چنین وجودی ابدی خواهد بود. از این گذشته در دلایل

اثبات وجود خدا، «واجب الوجود بودن او» محرز و مسلم می‌شود، و می‌دانیم واجب‌الوجود هرگز از هستی جدا نمی‌شود، و یا صحیح‌تر هستی عین ذات اوست. گاهی از مجموع این دو وصف تعبیر به «سرمدیت» می‌شود، زیرا «وجود سرمدی» طبق تصریح بعضی از ارباب لغت وجودی است که نه آغاز دارد و نه پایان.

## ۲. ازلی و ابدی بودن او در روایات اسلامی

در خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه می‌خوانیم: «لَيْسَ لِأَوَّلِهِ إِبْتِدَاءٌ وَلَا لِآخِرَتِهِ انْقِضَاءٌ؛ برای اولیت او آغاز، و برای ازلیتش پایانی نیست».

در اصول کافی در فصل معانی اسماء الله در تفسیر «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَزَلْ وَلَا تَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ، كَمَا تَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ؛ او آغاز بوده و قبل از همه چیز، و آخر است بعد از همه چیز، صفات و اسمائش دگرگون نمی‌شود آن‌گونه که از دیگران دگرگون می‌شود».<sup>۱</sup>

## ۳. پاسخ به یک سؤال

در مباحث خداشناسی افراد تازه کار می‌گویند شما می‌گویید هر چیزی خالق و آفریدگاری دارد پس بگویید آفریدگار خدا کیست؟ فکر نمی‌کنیم کسی که کمترین آشنائی با مسائل فلسفی مربوط به مباحث خداشناسی و ماوراء طبیعت داشته باشد در پاسخ این سؤال درماند. مطلب خیلی روشن است وقتی می‌گوییم هر چیزی خالق و آفریدگاری دارد منظور «هرچیز حادث و ممکن الوجود» است پس این قاعده کلی فقط در اشیائی صادق است که قبلاً وجود نداشته و بعد حادث شده نه در مورد واجب‌الوجود که

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۵ (باب معانی الاسماء)، ح ۵.

از ازل بوده و تا ابد خواهد بود، یک وجود ابدی و ازلی نیازی به آفریننده ندارد تا بگوییم آفریننده او کیست؟ او قائم به ذات خویش است او هرگز معدوم نبوده که نیاز به علت وجودی داشته باشد.

پس تنها راه حل مشکل این است که فرق میان موجود حادث و ازلی، و میان «ممکن الوجود» و «واجب الوجود» را به خوبی درک کنیم، تا بدانیم آنچه نیاز به خالق دارد موجودات حادث و ممکن است، یعنی هر آفریده، آفریدگار می خواهد، اما چیزی که آفریده نیست آفریدگار ندارد.

\* \* \*



### اشاره

در آیات و روایات اسلامی بارها به وصف «حیّ» و «قیوم» بودن خداوند اشاره شده است، او دارای حیات جاویدان و ثابت و برقرار است، او به ذات خویش قائم است و همه چیز به ذات او. ولی مسلماً حیات در مورد خداوند به آن مفهومی که درباره ما و موجودات زنده دیگر صادق است نمی‌باشد. پس باید ببینیم حیات در خداوند چه مفهومی دارد؟ مسلماً حیاتی است والاتر و بالاتر از حیات مادی که شرح آن بعد از تفسیر آیات به خواست خدا مطرح خواهد شد.

با این اشاره کوتاه به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: فرقان/۵۸؛

طه/۱۱۱.

۱. آل عمران/۲؛ بقره/۲۵۵.

۲. غافر/۶۵.

## ترجمه

۱. معبودی جز خداوند یگانه زنده و پاینده، نیست.
۲. زنده (واقعی) اوست؛ معبودی جز او نیست؛ پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید.

## شرح مفردات

«حَى» از ماده «حیات» به گفته «مقائیس اللغه» در اصل دارای دو معنی است: یکی «حیات» در برابر مرگ، و دیگری «حیاء» نقطه مقابل وقاحت و بی‌شرمی. ولی بعضی از محققان لغت هر دو را به یک ریشه بازگردانده، و گفته‌اند حیاء و استحياء نیز نوعی طلب حیات و سلامت است، در برابر وقاحت و بی‌شرمی که نوعی از دست دادن زندگی و سلامت محسوب می‌شود.

به هر حال حیات معنای گسترده‌ای دارد که گاه در مورد زمین یا گیاهان و گاه در مورد حیوانات یا در مورد انسان یا در مورد حیات معنوی و گاه در مورد حیات آخرت به کار می‌رود و از همه بالاتر این که حیات حقیقی و ازلی و ابدی و ثابت و پایدار که هیچ‌گونه مرگ و هلاکی در آن نیست فقط حیات خداوند است.<sup>۱</sup>

«قِیُوم» صیغه مبالغه از ماده «قیام» است و قیام به معنای ایستادن، یا تصمیم‌گیری است و معنای دوم به معنای اوّل بازگشت می‌کند.

بعضی «قیوم» را به معنای قیام‌کننده و حافظ و مدیر و مدبر دانسته‌اند که آنچه مایه قوام افراد یا موجودات دیگر است در اختیار آنها می‌گذارد.

هنگامی که این واژه در مورد خداوند به کار می‌رود به معنای کسی است که قیام به امر مخلوقات و ارزاق و عمر و حیات و مرگ آنها دارد، امور مختلف آنها را تدبیر می‌کند، و آنچه مورد نیاز آنها است در اختیارشان قرار می‌دهد.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده حَى.



بعضی نیز آن را به معنای قائم بالذات و مقوم موجودات دیگر تفسیر کرده‌اند که با معنای قبل چندان تفاوتی ندارد.<sup>۱</sup>

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

در اولین آیه ضمن اشاره به وحدانیت خداوند سخن از حیات و قیومیت است می‌فرماید: «معبودی جز خداوند یگانه زنده و پاینده، نیست»؛ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾.

همان‌گونه که اشاره شد حیات در مورد خداوند با آنچه در مورد انسان و حیوان و گیاه گفته می‌شود متفاوت است، حیات او حیات حقیقی است، زیرا عین ذات او است نه عارضی است و نه موقت.

حیات در او به معنای علم و قدرت است؛ چراکه نشانه اصلی حیات این دو است. او نه تنها قائم به ذات خویش است که قیام موجودات دیگر و ربوبیت و تدبیر آن‌ها در تمام امور به او است.

در دومین آیه می‌فرماید: «زنده (واقعی) اوست؛ معبودی جز او نیست»؛ ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾. «پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید»؛ ﴿فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.

لحن آیه فوق - همان‌گونه که برخی مفسران در تفسیر خود آورده‌اند - افاده حصر می‌دهد<sup>۲</sup> یعنی زنده حقیقی تنها او است، و دیگران اگر حیاتی دارند ناپایدار و آمیخته با مرگ تدریجی است، و لذا شایسته الوهیت و عبودیت نیستند و از همین جا مسئله لزوم اخلاص در دین و عبادت و نفی هرگونه شرک نتیجه‌گیری می‌شود.

۱. مقائیس اللغة، مفردات راغب و لسان العرب.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴۶؛ تفسیر فخررازی، ج ۲۷، ص ۵۳۰.

از آیات فوق توصیف ذات خداوند به حیات آن هم حیات جاویدان به خوبی استفاده می‌شود حیاتی که آمیخته با مر و فنا یا دگرگونی نیست، حیاتی که توام است با قائم بودن به ذات و قیام موجودات دیگر به او، حیاتی که الهام بخش توکل و اخلاص است و بالاخره حیاتی که درس توحید در عبودیت و نفی هرگونه شرک می‌دهد.

## توضیحات

### ۱. حقیقت حیات

در این‌که حقیقت حیات چیست؟ با هوش‌ترین دانشمندان از تفسیر آن عاجزند! آن‌ها اعتراف می‌کنند که حیات پدیده‌ای است بسیار پیچیده و اسرارآمیز که هنوز علم و دانش بشری به عمق آن راه نیافته!

در یک کلام می‌توان گفت: پدید آورنده حیات در چهره‌های مختلف، صاحب علم و قدرت بی‌پایانی است و پیدایش انواع موجودات زنده روشن‌ترین سند عظمت علم و قدرت خداوند است.

البته چنانکه گفته شد حیات اقسامی دارد، از حیات گیاهی گرفته، تا حیات انسانی و بالاتر از آن، و آثار آن‌ها متفاوت است. دانشمندان وقتی به مسئله حیات انسانی می‌رسند می‌گویند آن حالتی است که همراه با علم و شعور و قدرت و فعالیت است. ولی مسلماً حیاتی که در انسان وجود دارد، از عوارض جسم است و درباره خداوند متصور نیست.

آنچه از حیات در مورد خداوند قابل قبول است همان علم بی‌پایان و قدرت او بر همه چیز است که بالاترین مفهوم حیات را برای او اثبات می‌کند.

### ۲. دلایل حیات او

الف) حیات خداوند به معنای علم او به همه چیز و قدرت او بر انجام هر کار

است، و اگر علم محدود و قدرت ناچیز انسان دلیل بر حیات او باشد، کسی که علمش بی پایان و قدرتش بی انتها و عین ذات او است دارای برترین و کامل ترین حیات است، بلکه حیات عین ذات او است. (ب) از این گذشته او آفریننده حیات است آیا می شود بخشنده چیزی خود فاقد آن چیز باشد.

خشک ابری که بود ز آب تهی      کی شود منصب او آب دهی  
ذات نایافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش؟!  
این سخن را با حدیث پر معنایی از علی علیه السلام پایان می دهیم: «فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ؛ ما هرگز کنه عظمت تو را درک نمی کنیم، تنها این را می دانیم که تو حی و قیوم هستی، قائم به ذات خویش، و دیگران قائم به تو می باشند، و هیچگاه و هرگز از حال بندگان خود غافل نیستی.»<sup>۱</sup>

\*\*\*



# صفات جلال خداوند

«صفات سلبيه»



۱ و ۲. نفی رؤیت و جسمیت

۳. لا مکان بودن خداوند



## اشاره

معمولاً از «صفات سلبيه» تعبیر به «صفات جلال» می‌شود چراکه خداوند «اجل» از آن است که چنین صفاتی را که همه از نقایص است دارا باشد. و این در مقابل «صفات جمال» است که «صفات ثبوتیه» نام دارد و حکایت از زیبایی‌ها و جمال ذات خدا می‌کند.

در یک کلمه می‌توان گفت: همه صفات سلبيه در این جمله جمع است که «خداوند از هرگونه عیب و نقص و عوارض و صفات ممکنات پاک و منزّه است».

ولی در علم کلام به پیروی از الهام‌های قرآنی قسمت‌های مهمی از این صفات مورد بررسی قرار گرفته است، از جمله این‌که:

او «مرکب» نیست.

قابل رؤیت نمی‌باشد.

از هرگونه نیاز و احتیاج مبرا است.

بنابراین باید از یک سو مسئله «صفات جلال» به طور «کلی» مطرح گردد، و از سوی دیگر قسمت‌های حساس به طور «مشروح» مورد بررسی واقع شود.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم.

۱. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: حشر/۲۳؛ مومنون/۹۱.

## ترجمه

۱. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا، و توانا و حکیم است.
۲. منزّه است پروردگار تو، پروردگار صاحب قدرت، از آنچه آنان توصیف می‌کنند.

## شرح مفردات

«قدوس» صیغه مبالغه از ماده «قُدس» در اصل به معنای پاکی و طهارت است، و به گفته «مقایس اللغه» اطلاق این وصف بر خداوند به خاطر آن است که ذات او از اضداد و امثال و همسر و فرزند پاک و مبرا است. از گفته «راغب» در «مفردات» و «ابن منظور» در «لسان العرب» استفاده می‌شود که این واژه معمولاً در مورد تنزیه الهی و یا تطهیر بندگان به کار می‌رود.

این نکته نیز قابل توجه است که به عقیده «راغب» این واژه تنها در تطهیر معنوی به کار می‌رود نه تطهیر ظاهری و ازاله آلودگی‌ها. و تقدیس بندگان نسبت به خداوند این است که او را از هرگونه عیب و نقص پاک بشمرند.

«تسبیح» به گفته بعضی از ارباب لغت دارای دو معنی است یکی دور ساختن، که در آیات قرآن به معنای دور شمردن خداوند از هرگونه عیب و نقص است، و دیگر به معنای حرکت سریع در آب و شنا کردن است.

۱. صافات/۱۸۰.



ولی این هر دو معنی را می‌توان به یک اصل باز گرداند و آن حرکت سریع است خواه در مسیر عبادت و بندگی و تنزیه و تقدیس خداوند از هر عیب و نقص باشد، و یا حرکت سریع در آب، یا هوا، یا روی زمین، چراکه حرکت از یکسو انسان را به چیزی نزدیک، و از چیز دیگر دور می‌سازد، در آن جا که به معنای تنزیه از عیب است جنبه دور ساختن مورد توجه می‌باشد، و در آن جا که به معنای شنا کردن و شکافتن آب و هوا است، جنبه حرکت مورد توجه است.<sup>۱</sup>

### تفسیر و جمع‌بندی

#### همه تسبیح او می‌گویند

در نخستین آیه مورد بحث تکیه بر تسبیح عمومی موجودات جهان شده است، می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا، و توانا و حکیم است»؛ ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.

همگی با زبان حال و اسرار شگرف خود بیانگر عمل بی‌پایان و قدرت بی‌انتها و کمال مطلق او هستند، همگی فریادگر تقدیس و تنزیه حق و پاک شمردن ذات او از هر عیب و نقصند، چراکه هرکس با دقت به این موجودات بنگرد به خوبی از عظمت خالق و مدیر و مدبر آنها آگاه می‌شود.

جمعی از محققان نیز معتقدند که موجودات مختلف جهان هستی با «زبان قال» نیز تسبیح او می‌گویند، چراکه هرکدام برای خود سهمی از درک و شعور، و برنامه‌ای از تقدیس پروردگار دارند، و چه مانعی دارد که هر دو مطلب یعنی زبان حال و قال در بیان این حقیقت هماهنگ گردد.

۱. مقائیس، مفردات، مصباح اللغه، لسان العرب، و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ماده سبح).

به این ترتیب واژه «تسبیح» (يُسَبِّحُ) و تقدیس (الْقُدُّوس) در آیه مورد بحث هر دو اشاره زیبایی به تمام صفات سلبيه او می‌کند، و آن را از اموری می‌شمرد که تمام عالم هستی در مورد آن هم صدا و هم آواز است. استفاده از فعل مضارع (يُسَبِّحُ) که معمولاً برای استمرار است، دلیل بر این معنی است که این برنامه همیشگی و مستمر آن‌ها است، از آغاز خلقت شروع شده و تا پایان ادامه دارد.

در دومین آیه، در یک کلام مطلق و بدون قید و شرط، می‌فرماید: «منزه است پروردگار تو، پروردگار صاحب قدرت، از آنچه آنان توصیف می‌کنند»؛ ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾.

همان‌گونه که گفتیم این تعبیر ممکن است اشاره به تنزیه خداوند از اوصافی باشد که کوتاه فکran برای خدا قائل بودند، گاه مسیح را فرزند او می‌شمردند، و گاه فرشتگان را دختران او می‌نامیدند! گاه میان او و طایفه جن رابطه خویشاوندی برقرار می‌ساختند، گاه بت‌ها را همتا و شریک یا شفیعان درگاه او معرفی می‌کردند، و گاه برای او اوصافی همچون اوصاف اجسام قائل بودند و در یک کلمه این آیه بر همه آن‌ها خط بطلان می‌کشد.

و یا این‌که منظور هرگونه توصیف الهی است از هرکس که باشد، چراکه بشر قادر بر درک کنه صفاتش نیست همان‌گونه که از درک کنه ذاتش عاجز است. از مجموع این آیات به خوبی روشن می‌شود که ذات او از هر وصفی که حامل نوعی نقصان و یا کمترین عیب بوده باشد پاک است، و حتی شناخت ما از صفات ثبوتیه او به قدر طاقت و نیروی ما است نه آنچه لایق ذات مقدس او است.

## توضیح

بزرگ‌ترین گناهان «تشبیه» است!

تنزیه و تقدیس خداوند از صفات مخلوقین که همیشه آمیخته با نقائص

است، مطلبی است که در احادیث اسلامی مرتباً درباره آن هشدار داده شده، زیرا بدون آن حقیقت معرفه الله حاصل نمی‌شود و یا به تعبیر دیگر توحید و شرک به هم آمیخته خواهد شد.

در این جا لازم است به قسمتی از اشارات لطیفی که در احادیث اسلامی در این زمینه آمده توجه کنیم:

۱. امیرمؤمنان علی علیه السلام در آغاز خطبه‌ای چنین می‌فرماید: «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ وَلَا يُعَيِّرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ؛ هیچ چیزی او را به خود مشغول نمی‌دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی‌کند، هیچ مکانی او را در بر نمی‌گیرد و هیچ زبانی را یارای توصیفش نیست».<sup>۱</sup>

۲. در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام از محضرش سؤال کرد: «أَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟؛ کدام عمل از همه برتر است؟».

امام در پاسخ فرمود: «تَوَحُّدُكَ لِرَبِّكَ؛ توحید پروردگارت!» سپس پرسید: «فَمَا أَعْظَمُ الذُّنُوبِ؛ بزرگترین گناهان چیست؟» فرمود: «تَشْبِيهُكَ لِخَالِقِكَ؛ تشبه کردن خالقت به مخلوقات!».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸؛ امالی طوسی، ص ۶۸۷.



## اشاره

خداوند نه «جسم» دارد، نه «مرئی» است، و نه دارای محل و مکانی است و البته این سه لازم ملزوم یکدیگرند، یعنی اگر مرئی باشد لازمه آن جسمیت و داشتن محل است، و اگر دارای محل نباشد حتماً جسم نخواهد بود و به طریق اولی قابل مشاهده نیست.

درک این معنی که خداوند نمی‌تواند از قبیل اجسام بوده باشد مسئله پیچیده‌ای نیست، ولی چون کوه فکرا و آن‌ها که عقلشان از چهاردیوار حس فراتر نمی‌رود غالباً به دنبال خدای جسمانی بوده‌اند، مسئله جسمانی بودن خداوند در میان اقوام پیشین طرفدارانی داشته است. به همین دلیل قرآن مجید روی مسئله نفی جسمیت و مکان و جهت از خدا، اصرار و تأکید نموده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَلَكِنِ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>

۱. انعام/۱۰۳.

۲. اعراف/۱۴۳.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نساء/۱۵۳؛ فرقان/۲۱.

### ترجمه

۱. چشمها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشمها را می بیند؛ و او بخشنده (نعمت‌ها) و با خبر از دقایق امور و آگاه (از همه چیز) است.

۲. و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم». گفت: «هرگز مرا نخواهی دید. ولی به کوه بنگر، اگر (تاب بیاورد که) در جای خود ثابت بماند، مرا خواهی دید». اما هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو (از این که با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم. و من نخستین مؤمنانم».

### تفسیر و جمع بندی

#### این چشم تاب تماشای جمال او ندارد

نخستین آیه مورد بحث با صراحت می گوید: «چشمها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشمها را می بیند»؛ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾. سپس می افزاید «و او بخشنده (نعمت‌ها) و با خبر از دقایق امور و آگاه (از همه چیز) است»؛ ﴿وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

به این ترتیب آیه فوق هرگونه امکان رؤیت را در مورد خداوند چه در این جهان و چه در جهان دیگر نفی می کند.

بدیهی است منظور از «ندیدن چشم» ندیدن انسان‌ها به وسیله چشم است، و نیز روشن است که ذکر «ابصار» به صورت جمع به خاطر تعمیم و فراگیری است که هرگونه چشم را با هر قدرت دیدی، شامل می گردد.

### ای موسی خدا را به ما نشان ده!

دومین آیه ناظر به داستان معروف بنی اسرائیل است که با اصرار تمام از موسی علیه السلام خواستند خدا را به آن‌ها نشان دهد و موسی به فرمان خدا آن‌ها را به کوه طور برد تا جواب تقاضای خود را بگیرند، و در آن‌جا حادثه عجیبی روی داد که همه حقایق مربوط به این مطلب در آن جمع بود.

می‌فرماید: «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم»؛ ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾.

در این‌جا این پاسخ واضح و روشن را از پروردگارش شنید که: «گفت: هرگز مرا نخواهی دید. ولی به کوه بنگر، اگر (تاب بیاورد که) در جای خود ثابت بماند، مرا خواهی دید»؛ ﴿قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي﴾.

موسی و هفتاد نفر از نمایندگان بنی اسرائیل که همراه او بودند چشم‌های خود را به کوه دوختند و به آن خیره شدند، ناگهان خداوند جلوه‌ای بر کوه کرد «اما هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را همسان خاک قرار داد!»؛ ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾.

«و موسی مدهوش به زمین افتاد!»؛ ﴿وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾.

نمایندگان بنی اسرائیل نیز همه بر خاک افتادند «چون به هوش آمد، عرض کرد: خداوند! منزه‌ی تو (از این که با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم. و من نخستین مؤمنانم»؛ ﴿فَلَمَّا آفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

منظور از تجلی الهی در این آیه همان «صاعقه» است که مخلوقی از مخلوقات، و پرتوی از افعال خداوند است، اشاره به این که وقتی شما توانایی مشاهده صاعقه را که جرقه کوچکی در این دستگاه عظیم خلقت محسوب می‌شود ندارد، و چشمانتان را خیره می‌کند، هول و وحشت و زلزله حاصل از آن

همه شما را بر زمین فرو می‌افکند، و کوه را متلاشی می‌سازد، چگونه انتظار دارید ذات بی‌مثال خدا را ببینید؟! در واقع این تجلی الهی هم پاسخی برای آن‌ها بود و هم مجازاتی!

### نتیجه

از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که رؤیت خداوند به هیچ وجه ممکن نیست، و برخلاف پندار بعضی که می‌گویند این آیات تنها ناظر به دنیا است، و آخرت را شامل نمی‌شود، آیات مزبور مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه را شامل می‌شود، بلکه لحن آن دلالت بر محال بودن این امر دارد، و چیزی که محال است دنیا و آخرت در آن یکسان می‌باشد (دقت کنید).

### توضیحات

#### ۱. چرا رؤیت خداوند محال است؟

دلایل عقلی نیز ما را به همان معنی رهنمون می‌شود که در آیات فوق آمده است، زیرا لازمه رؤیت و دیده شدن چیزی، اموری است که هیچ‌یک از آن‌ها در مورد خداوند امکان‌پذیر نیست، مانند: جسم بودن، مکان داشتن، جهت داشتن، و دارای اجزا بودن.

«علامه طباطبایی» در تفسیر المیزان در این زمینه چنین می‌گوید: رؤیت با چشم خواه به همین کیفیتی باشد که امروز است، و یا تحول به شکل دیگری پیدا کند به هر حال یک امر مادی و طبیعی است که با اندازه و شکل و رنگ و نور سر و کار دارد، و این‌ها همه اموری مادی و طبیعی هستند، و محال است به ذات پاک پروردگار چه در دنیا و چه در آخرت ارتباطی پیدا کند.<sup>۱</sup>

۱. المیزان، ج ۸، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.



## ۲. منطق طرفداران رؤیت

مسلمانان در مسئله رؤیت خداوند به سه گروه تقسیم شده‌اند: گروه اول که فلاسفه بزرگ و محققان جزء آنها هستند، بر این عقیده‌اند که رؤیت پروردگار مطلقاً محال است.

گروه دوم مجسمه‌اند که معتقدند خداوند جسم دارد، و بنابراین قابل رؤیت است.

گروه سوم «اشاعره» هستند که می‌گویند خداوند در عین این‌که مجرد از ماده و جسمیت است قابل رؤیت می‌باشد، این رؤیت تنها در آخرت صورت می‌گیرد، نه در دنیا، در آن جا مؤمنان خدا را با همین چشم مادی مشاهده می‌کنند! «فاضل قوشچی» چنین می‌گوید:

«اشاعره» معتقدند خدا را می‌توان دید، و مؤمنان او را در بهشت می‌بینند، اما دیدنی منزّه و خالی از روبه‌رو شدن و خالی از جهت و مکان.

سپس می‌افزاید همه منکران رؤیت اتفاق نظر دارند که انکشاف تام علمی (و مشاهده خداوند با چشم عقل و دل) میسر است، از سوی دیگر طرفداران رؤیت نیز اتفاق نظر دارند که محال است صورتی از خداوند در چشم انسان نقش بندد، یا شعاع خارج شده از چشم به او برسد.

( در میان فلاسفه پیشین در حقیقت رؤیت دو نظر وجود داشت جمعی طرفدار خروج شعاع بودند و می‌گفتند: هنگام رؤیت شعاعی از چشم انسان خارج می‌شود و به مرئی می‌رسد و انسان آن را می‌بیند، ولی گروهی دیگر معتقد بودند که حقیقت رؤیت همان نقش بستن صورت مرئی در چشم است، و می‌دانیم امروز دانشمندان علوم طبیعی طرفدار نظریه دوم‌اند و آن را با دلایل حسی ثابت کرده‌اند)

عجب این‌که اشاعره هنگامی که در برابر این استدلال قرار می‌گیرند که رؤیت به هریک از دو معنی بالا باشد درباره ذات پاک خداوند که مجرد از ماده است معنی ندارد چنین پاسخ می‌دهند:

رؤیت منحصر به این‌ها نیست، به خصوص هنگامی که سخن از رؤیت امور غائب و چیزهایی که حضور ندارند باشد! حتی ممکن است شخص اعمی چیزهایی را که با او فاصله زیاد مکانی دارند ببیند، مثلاً عماراتی را که در اندلس وجود دارد از این سوی جهان مشاهده کند!<sup>۱</sup>

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها با الفاظ بازی می‌کنند و برای رؤیت مفهومی جز آنچه در عرف و لغت وجود دارد قائلند.

اگر منظور آن‌ها از رؤیت، رؤیت با چشم دل و ادراک عقل باشد این که مورد اتفاق همه دانشمندان است. و اگر منظور دیدن با چشم ظاهر است، این معنی جز از طریق انعکاس بر شبکیه چشم مفهومی ندارد. و اگر قسم سوم ادعا دارند، ادعایی است مبهم و نامعقول و مطلبی است غیر قابل تصور، و می‌دانیم تصدیق بلا تصور محال است.

### ۳. روایات جالب نفی رؤیت خداوند

درباره رؤیت خداوند روایاتی رسیده که با صراحت رؤیت با چشم ظاهر را نفی می‌کند، و رؤیت با چشم دل را به جای آن قرار می‌دهد، به عنوان نمونه دو روایت را یادآور می‌شویم:

یک. در روایت معروفی که در «نهج البلاغه» آمده است می‌خوانیم: «یکی از یاران سخنور علی علیه السلام بنام «ذِغَلَبَ یَمَانِی» از امام پرسید: «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟» آیا هرگز پروردگارت را دیده‌ای ای امیر مؤمنان! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟» آیا کسی را که نمی‌بینم پرستش کنم؟! پرسید: «وَكَيْفَ تَرَاهُ؟» چگونه او را می‌بینی؟! فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ چشم‌های ظاهری هرگز او را نمی‌بیند، اما قلب‌ها با حقیقت ایمان وی را درک می‌کند!»<sup>۲</sup>

۱. شرح فوشچی، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

دو. در روایتی آمده است که یکی از یاران امام باقر علیه السلام به نام ابوهاشم جعفری از تفسیر آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» سؤال کرد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ، أَنْتَ قَدْ تَدْرِكُ بِوَهْمِكَ أَلْسِنَدَ وَالْهَيْدَةَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا، وَ لَا تَدْرِكُهَا بِبَصْرِكَ، وَ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تَدْرِكُهَا، فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ؟!؛ تصورات قلبی از مشاهده چشم‌ها تواناتر و دقیق‌تر است، چراکه با قلب و نیروهای خیال سرزمین سند و هند و شهرهایی را که هرگز در آن وارد نشده‌ای می‌توانی ادراک کنی، در حالی که هرگز آن‌ها را با چشم ندیده‌ای، اما خداوند هرگز با تصورات قلبی و نیروی خیال نیز درک نمی‌شود، پس چگونه چشم‌ها می‌تواند او را ببیند؟!». <sup>۱</sup>

#### ۴. دلایل طرفداران رؤیت ظاهری

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد گروهی از دانشمندان اهل تسنن در گذشته و حتی امروز طرفدار مسئله رؤیتند گاه با صراحت می‌گویند که خداوند با همین چشم ظاهر دیده می‌شود، ولی نه در دنیا، بلکه در آخرت! ظاهراً عمده چیزی که آن‌ها را وادار به پذیرش این عقیده کرده در درجه اول روایاتی است که در کتب خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، و در درجه دوم ظواهر بعضی از آیات قرآن است که درست تفسیر نشده است. در قسمت اول نمونه‌های زیر قابل دقت است:

یک. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ؛ شما بزودی پروردگار خود را می‌بینید همان‌گونه که این ماه را می‌بینید، و برای دیدن او مشقتی ندارید و ازدحامی نمی‌کنید!». <sup>۲</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۱ (باب فی ابطال الرؤیة).

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱ (مقدمه، باب ۱۳، ح ۱۷۷)؛ در مجمع البحرين می‌خوانیم: «تَضَامَ الْقَوْمُ أَيْ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ».

دو. در روایت دیگری در همان کتاب از «ابو رزین» نقل شده که رسول الله فرمود: «ضَحِكَ رَبُّنَا مِنْ قُنُوطِ عِبَادِهِ وَ قُرْبِ غَيْرِهِ؛ پروردگار ما از مأیوس شدن بندگان و نزدیک شدن به دیگران خندید!» راوی می‌گوید: پرسیدم ای رسول خدا آیا خدا هم می‌خندد؟ فرمود: آری! گفتم: «لَسْنَا نَعْدِمُ مِنْ رَبِّ يَضْحَكُ خَيْرًا؛ پروردگاری که می‌خندد از هیچ نیکی فروگذار نخواهد کرد!»<sup>۱</sup>

این روایات که متأسفانه در منابع معروف آن‌ها به طور مکرر نقل شده که تنها قسمتی از آن را در بالا آوردیم از آن‌جا که مخالف صریح آیات قرآن است که می‌گوید: «هیچ چشمی خدا را نمی‌بیند» و «هرگز مرا نخواهی دید ای موسی» و مخالف حکم عقل نیز می‌باشد باید کنار گذارده شود، و اگر توجیه و تفسیر روشنی برای آن پیدا نشود باید گفت حتماً جزء روایات مجعوله است که به رسول خدا ﷺ بسته‌اند.

اضافه بر این، روایات فوق همان‌گونه که مسئله رؤیت را می‌گوید مسئله جسمانی بودن خداوند را هم بیان می‌کند، برای خداوند خنده و قهقهه قائل است، و این چیزی است که حتی اشاعره که قائل به رؤیتند آن را نمی‌پذیرند، چراکه آن‌ها با صراحت می‌گویند: رؤیت خداوند به معنای جسم و جسمانیت او نیست، و این شاهد دیگری بر مجعول بودن این‌گونه احادیث است.

طرفداران مسئله رؤیت از میان آیات قرآن عمدتاً بر آیه شریفه «وَجُؤهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» تکیه کرده‌اند. این آیه می‌گوید: «(آری) در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به (الطاف) پروردگارشان می‌نگرند».

(قیامت/ ۲۲ و ۲۳)

در حالی کلمه «ناظِرَةٌ» از ماده «نظر» هم به معنای نگاه کردن آمده و هم انتظار کشیدن و به هر حال این آیه را باید در کنار آیات دیگر قرآن که می‌گوید:

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۸۱.

«هیچ چشمی خدا را نمی‌بیند» گذاشت و این «متشابه» را به وسیله آن «محکم» تفسیر کرد.

جالب این‌که جمله ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (با توجه به مقدم شدن جار و مجرور) معنای «حصر» را می‌رساند، یعنی «آن‌ها فقط به سوی خدا می‌نگرند» در حالی که مسلماً انواع نعمت‌های بهشتی را با چشم مشاهده می‌کنند، درختان، نهرها، میوه‌ها، حوریان، و غیر آن‌ها، این خود دلیل روشنی است بر این‌که منظور از نگاه کردن به سوی او این است که فقط از ذات پاک او انتظار جود و بخشش دارند. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از نگاه کردن همان شهود باطنی و رؤیت صریح و خالی از هرگونه شک و تردید با چشم دل است.

آیه دیگری که برای اثبات مقصود خود به آن استناد کرده‌اند آیه شریفه ﴿كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾ (مطففین/۱۵) است که می‌فرماید: «چنین نیست (که می‌پندارند)، بلکه آن‌ها در آن روز از (لقای) پروردگارشان محجوبند». و از آن نتیجه می‌گیرند که مؤمنان محجوب نیستند، و لابد خدا را می‌بینند.

در حالی که واژه «حجاب» هم در مورد حجاب ظاهری به کار می‌رود و هم حجاب معنوی، و در آیه مورد بحث معنای دوم مراد است به قرینه آیه قبل از آن که می‌گوید: ﴿كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَيَّ قُلُوبُهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «چنین نیست که آن‌ها خیال می‌کنند، بلکه اعمال سوء آن‌ها همچون زنگاری بر دل‌های آن‌ها نشسته، و از درک حقیقت وامانده‌اند» زیرا منظور از زنگار در این جا زنگار معنوی است نه ظاهری.

کوتاه سخن این‌که: مسئله رؤیت خداوند علاوه بر این‌که مخالف دلیل قطعی عقل و نقل است، و به هر معنی باشد مستلزم جسمیت خداوند می‌شود (مگر این‌که منظور رؤیت با چشم دل باشد که هیچکس در آن گفت‌وگو ندارد) دلیلی از آیات و روایات برای آن نیست، تنها به عبارات متشابهی برای این منظور توسل جسته‌اند، در حالی که قرآن به ما دستور می‌دهد متشابهات را با محکّمات

بسنجیم، و در پرتو آن تفسیر کنیم. و پاره‌ای از روایات که در این زمینه در کتب این قوم نقل شده روایاتی است که برخلاف حکم عقل و قرآن است و ما مأموریم آن‌ها را کنار بگذاریم و ارزشی برای آن‌ها قائل نشویم.

### ۵. خداوند جسم نیست

در میان مسلمانان و غیر مسلمانان گروهی به نام مجسمه هستند که برای خداوند جسمیت قائلند، و تمام صفات و عوارضی که برای جسم وجود دارد برای او قائل هستند و در این زمینه مطالبی از آن‌ها نقل شده که هم «مضحک» است و هم شرم‌آور، تا آن‌جا که «شهرستانی» در «ملل و نحل» از آن‌ها نقل می‌کند که می‌گفتند حتی می‌توان خدا را لمس کرد، و با او مصافحه نمود، و مسلمانان مخلص می‌توانند او را در آغوش گیرند و معانقه کنند!!، حتی از «داود جواربی» نقل شده که می‌گفت: او تا سینه مجوّف (تو خالی) است، و از سینه به پایین، پر است! و دارای موهای بلند و سیاه و پیچیده‌ای است!!<sup>۱</sup>

چنین به نظر می‌رسد که این عقاید سخیف و زشت در مورد جسمیت خداوند از یکی از دو علت سرچشمه گرفته است.

نخست انس بیش از حد به عالم ماده و محسوسات است، انسی توأم با کوتاه فکری و بی‌اطلاعی که سبب می‌شود خدا را با خود، و صفات او را با صفات خویش مقایسه کند.

دیگر این‌که پاره‌ای از تعبیرات کنائی و مجازی است که در قرآن و روایات به چشم می‌خورد، و ممکن است برای افراد کوتاه بین ایجاد توهم جسمیت کند. ولی با توجه به یک نکته روشن می‌شود که قبول جسمیت برای خداوند مساوی با نفی الوهیت و واجب الوجود بودن او است.

۱. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۰۵.

از این گذشته اگر او جسم باشد شبیه و مانند دارد، و می‌دانیم در آیات متعددی از قرآن هرگونه شبیه و مانند از خدا نفی شده است. این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام پایان می‌دهیم:

بعضی خدمتش عرض کردند گروهی هستند که عقیده دارند خداوند متعال (جسم است) به آسمان دنیا پائین می‌آید! امام علیه السلام فرمود: «خداوند فرود نمی‌آید، و نیاز به آن ندارد، برای او دور و نزدیک یکسان است... او نیاز به هیچ چیز ندارد، بلکه همه محتاج به او هستند... کسی که این‌گونه نسبت‌ها را به خدا می‌دهد برای او زیاده و نقصان قائل است، و هر موجودی که متحرک است نیاز به محرک دارد، کسی که این پندارها را درباره خدا داشته باشد هم خودش هلاک و گمراه شده، و هم دیگران را به هلاکت و گمراهی می‌افکند! بر حذر باشید از این‌که برای صفات او حدی قائل شوید، نقصان و زیاده، تحریک و تحرک، زوال و نزول، قیام و قعود، چراکه خداوند برتر از تمام این توضیحات و توهمات است»<sup>۱</sup>.

در این زمینه هم روایات بسیار است، و هم سخن بسیار، اما روشن بودن مطلب ما را از بحث بیشتر بی‌نیاز می‌کند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱۱، ح ۵ (با تلخیص).

۲. برای اطلاع بیشتر از روایات این مسئله به «توحید صدوق»، باب انه عزوجل لیس بجسم و لا صورة، ص ۹۷-۱۰۴ مراجعه فرمایید (در این باب ۲۰ روایت در این زمینه نقل شده است).





(در همه جا است)

### اشاره

نخستین گام در شناخت او منزّه شمردن او از صفات مخلوقات است، به خصوص از صفات موجودات مادی از قبیل زمان، مکان، تغییر و حرکت. اصولاً دارا بودن محل، لازمه جسمانی بودن است، و در بحث‌های گذشته دانستیم که خدا نه جسم است، و نه صفات جسمانی را دارد، نه مکانی او را در بر گرفته، و نه زمانی بر او می‌گذرد، و در عین حال احاطه به تمام مکان‌ها و زمان‌ها دارد! (دقت کنید)

با این اشاره به آیات زیر، گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۳، ۴</sup>

الْوَرِيدِ﴾<sup>۳، ۴</sup>

۱. بقره/۱۱۵.

۲. زخرف/۸۴.

۳. آنچه در بالا آمد، قسمت عمده این آیات است، آیات دیگری مشابه آیات فوق در قرآن داریم مانند آیه سوره بروج/۲۰ و انعام/۳.

۴. ق/۱۶.

علاوه بر آیات فوق، آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: حدید/۳-۴؛  
مجادله/۷؛ واقعه/۸۴-۸۵.

### ترجمه

۱. مشرق و مغرب، از آن خداست! پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند دارای قدرت وسیع و (به همه چیز) داناست.
۲. او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین؛ و او حکیم و داناست.
۳. ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از ر قلبش نزدیک‌تریم!

### تفسیر و جمع‌بندی

**به هر طرف که رو کنیم، نگه به روی او کنم!**

بعد از مسئله تغییر قبله (از بیت المقدس به کعبه) یهود کوشش داشتند که در اذهان مسلمانان از این طریق ایجاد شبهه کنند، و تغییر قبله را دلیلی بر عدم ثبات پیامبر ﷺ بر آئینش بشمرند، نخستین آیه مورد بحث نازل شد و بیان داشت که «مشرق و مغرب، از آن خداست! پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند دارای قدرت وسیع و (به همه چیز) داناست»؛ ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

او همه‌جا حاضر است، و از همه چیز آگاه است، بنابراین به هر سو رو کنید به سوی او است، و مسئله «قبله» برای تمرکز توجه مؤمنان می‌باشد، نه این‌که خداوند محل و جهت خاصی که همان محل و جهت قبله است داشته باشد، وجود او چنان وسیع و گسترده است که همه‌جا حاضر و ناظر می‌باشد، و در عین حال محل و مکانی برای او نیست!

البته منظور از «مشرق» و «مغرب» در آیه فوق خصوص این دو جهت جغرافیائی نیست، بلکه این تعبیر معمولاً کنایه از تمام جهان است. این تعبیر که به «هر سو رو کنید خدا آن جا است» تعبیر زنده و روشن و جالبی برای «لامکان» بودن خدا است، زیرا همه جا بودن، یا به این است که موجودی دارای ابعاد وسیع و اجزاء زیادی باشد و فضا را پر کند و هر جزیی از او در سویی قرار گرفته باشد، و می‌دانیم چنین چیزی درباره‌ی خداوند محال است، چراکه او اجزاء ندارد.

و یا به این است که مکانی نداشته باشد، یعنی مافوق زمان و مکان باشد، و طبعاً چنین چیزی، همه مکان‌ها و زمان‌ها برای او یکسان است و دور و نزدیک و بعید برای او مفهومی ندارد.

در دومین آیه، در پاسخ به مشرکان، و کسانی که برای خداوند فرزندی قائل بودند، ضمن تنزیه خداوند از این اوصاف، می‌فرماید: «او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین؛ و او حکیم و داناست»، ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾.

الوهیت خداوند، مخصوص جای معین و مکان خاصی نیست، و دامنه‌ی ربوبیتش در همه جا گسترده است، و به دلیل حضورش در همه جا، از همه چیز آگاه و با خبر، و افعالش حکیمانه است، بلکه این تعبیر نشان می‌دهد که تنها «علیم» و «حکیم» در عالم هستی او است، چراکه علم و حکمت غیر او قاصر و ناقص و آمیخته با جهل است.

در حدیث جالبی می‌خوانیم: «ابو شاکر دیصانی» که یکی از زنادقه عصر امام صادق علیه السلام بود به «هشام بن حکم» گفت: در قرآن آیه‌ای است که سخن ما را می‌گوید! هشام می‌پرسد: کدام آیه؟ گفت: آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾ (زیرا این آیه برای خداوند مکانی در زمین و آسمان قائل شده - یا به تعدد خدایان اشاره می‌کند) هشام بن حکم می‌گوید: من نتوانستم پاسخی به او

بدهم تا این که به زیارت خانه خدا مشرف شدم و ماجرا را خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم فرمود: این کلام زندیق خبیثی است، وقتی برگشتی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ می گوید: فلان، سپس سؤال کن نام تو در بصره چیست؟ می گوید: فلان، بگو پروردگار ما نیز چنین است، در آسمان اله است و در زمین اله، در دریاها اله است و در صحراها اله، و در هر مکانی اله است.<sup>۱</sup>

### از شما به شما نزدیکترم!

در سومین آیه می فرماید: «ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از ر قلبش نزدیکتریم!»؛ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾.

«حَبْلِ» به معنای طناب محکم است، و «ورید» به هرگونه ر گفته می شود، ولی بسیاری آن را به دو شاهرگی که در دو طرف گردن است تفسیر کرده اند، جمعی نیز آن را به شاهرگی که به قلب متصل است معنی کرده اند.

ولی مناسب، با آیه مورد بحث، همان ر اصلی قلب است. چراکه در آیه ۲۴ سوره انفال نیز آمده است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾؛ «بدانید خدا میان انسان و قلب او حائل می شود» و هر دو آیه کنایه از نهایت نزدیکی خداوند به همه بندگان است.

علاوه بر این در آغاز آیه، سخن از علم خداوند به وسوسه های نفس انسان است که تناسب با قلب دارد، نه گردن.

به هر حال آیه مسأله لامکان بودن خداوند را به عالی ترین وجه ترسیم کرده است، زیرا می گوید: او به هر انسانی، از ر قلبش نزدیک تر است، پس او همه جا حضور دارد، حتی در درون جان و قلب ما، و مسلماً چنین کسی مافوق

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۷، ح ۹۸.

مکان است، زیرا شیئی واحد نمی‌تواند با تمام وجودش در مکان‌ها متعدد باشد، مگر این‌که دارای اعضائی باشد و هر عضو آن در مکانی قرار گیرد.

### نتیجه

از مجموع آیات فوق که با تعبیرات متنوع یک حقیقت را دنبال می‌کند به خوبی روشن می‌شود که خداوند همه‌جا حاضر و ناظر است و در عین این‌که مکانی ندارد، و وجودش برتر از زمان و مکان است، و از آن‌جا که همه چیز وابسته به وجود او است و هرگز از او جدا نیست، او احاطه وجودی به همه موجودات جهان دارد، همان احاطه قیومی و ربوبی (دقت کنید).

### توضیحات

#### ۱. او برتر از مکان و زمان است

گروهی معتقدند، «مکان» همان فضا، یا بعد خاصی است که اجسام در آن قرار می‌گیرند، موجودی است که قبل از جسم آفریده شده، و هر جسم نیاز به آن دارد.

گروه دیگری می‌گویند مکان بعد از جسم به وجود می‌آید نه قبل از آن، و از مقایسه دو جسم با یکدیگر و طرز قرار گرفتن آن‌ها، انتزاع می‌شود. در این‌جا جای آن نیست که این دو نظریه فلسفی را، مورد نقد و بررسی قرار دهیم، بلکه باید گفت: «مکان» به هر کدام از این دو معنی باشد در مورد خداوند محال است. زیرا بر طبق تفسیر اول، مکان موجودی است که قبل از جسم باید باشد، آیا ممکن است چیزی قبل از خداوند موجود باشد؟

و اما بنابر تفسیر دوم لازمه آن، وجود شبیه و مانندی برای خدا است که با او مقایسه گردد، و از مقایسه این دو به یکدیگر، مکان انتزاع شود، در حالی که در مباحث توحید دانستیم او هیچ شبیه و مانندی ندارد.

اگر خداوند، دارای مکان باشد، طبعاً دارای اعضاء و اجزایی خواهد بود، و اگر خدا را مرکب از اجزاء بدانیم، مسأله نیاز او به این اجزاء مطرح می‌شود که با واجب الوجود بودنش سازگار نیست.

در مورد زمان نیز همین بحث جاری است. آن‌ها که معتقدند زمان ظرفی است که قبلاً آفریده شده، و اشیاء مادی بعد از آفرینش در آن قرار می‌گیرند در این صورت عدم وجود زمان برای خدا بسیار روشن است، چراکه لازمه آن نیاز به چیزی است، و او از همگان بی‌نیاز است.

و اگر آن را طبق نظریه فلاسفه اخیر زاییده حرکت اشیاء جهان و یا حرکت جوهری اشیاء بدانیم، آن نیز برای خداوند غیر ممکن است، زیرا او وجودی است از هر نظر نامحدود که حرکت درباره او تصور نمی‌شود، پس زمان ندارد.

## ۲. خدا در چیزی حلول نمی‌کند

گروهی از مسیحیان معتقدند که خداوند در مسیح حلول کرده، و جمعی از صوفیان نیز چنین عقیده‌ای را درباره سران خود دارند. به گفته مرحوم علامه حلی در «کشف المراد» شکی در سخافت و بی‌پایه بودن این عقیده نیست، چراکه آنچه از حلول قابل تصور است این است که موجودی قائم به موجود دیگری شود. این معنی مسلماً در مورد خداوند قابل تصور نیست، چراکه لازمه آن دارا بودن مکان و نیاز و حاجت به آن است که برای واجب الوجود غیر ممکن است.

## ۳. معنای حضور خدا در همه جا

مفهوم حضور خداوند در تمام جهان این است که او مافوق مکان است، و به همین دلیل هیچ مکانی نسبت به او دورتر از مکان دیگر نیست، و اگر بخواهیم مثالی ناقص برای این معنی در نظر بگیریم، باید آن را تشبیه به حضور معادلات

علمی و مسائل عقلی در همه جا بدانیم، مثلاً می‌گوییم: کل بزر تر از جزء است، و اجتماع نقیضین ممکن نیست، و دو ضرب در دو مساوی با چهار است. این قبیل قضایا در زمین، در کره ماه، در کره مریخ همه جا صدق می‌کند، در تمام این مکان‌ها، کل بزر تر از جزء است، اجتماع نقیضین غیر ممکن است، و در عین حال مکان و محلی برای آن‌ها نیست.

این نکته نیز حائز اهمیت است که توجه به این صفت الهی که تمام عالم هستی محضر او است، تأثیر تربیتی فوق‌العاده‌ای در انسان‌ها دارد، چگونه ممکن است انسانی ایمان به چنین مطلبی داشته باشد، و مولای بزرگوار و رحیم و مهربان و ولی نعمت خود را حاضر ببیند، و به سراغ زشتی‌ها برود، آلوده گناهان ننگین شود، و فرمان مسلم او را زیر پا بگذارد؟!

#### ۴. چرا به هنگام دعا دست به آسمان بر می‌داریم؟

غالباً این سؤال برای توده مردم مطرح است که در عین این‌که خداوند، مکان ندارد چرا هنگام دعا کردن دست به سوی آسمان بلند می‌کنیم؟ «هشام بن حکم» می‌گوید: زندیقی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سؤال کرد. امام علیه السلام ضمن توضیحی فرمود: خداوند متعال، نیاز به هیچ مکانی و هیچ مخلوقی ندارد، بکله تمام خلق محتاج او هستند. سؤال کننده عرض کرد: پس تفاوتی ندارد که (به هنگام دعا) دست به سوی آسمان بلند کنید یا به سوی زمین پایین آورید؟! امام فرمود: «ذَلِكَ فِي عِلْمِهِ وَإِحَاطَتِهِ وَقُدْرَتِهِ سَوَاءٌ، وَلَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ أَوْلِيَاءَهُ وَعِبَادَهُ بِرَفْعِ أَيْدِيهِمْ إِلَى السَّمَاءِ نَحْوِ الْعَرْشِ، لِأَنَّهُ جَعَلَهُ مَعْدِنَ الرُّزْقِ، فَتَبَّتْنَا مَا تَبَّتْهُ الْقُرْآنُ وَالْأَخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَالَ: اِرْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَهَذَا يَجْمَعُ عَلَيْهِ فِرْقُ الْأُمَّةِ كُلُّهَا؛ این موضوع، در علم و احاطه و قدرت خدا یکسان است (و هیچ تفاوتی نمی‌کند) ولی خداوند متعال دوستان و بندگانش را دستور داده که دست‌های خود را به سوی

آسمان، به طرف عرش، بردارند، چراکه معدن رزق آن جا است، ما آنچه را قرآن و اخبار رسول خدا ﷺ اثبات کرده است، تثبیت می‌کنیم، آن جا که فرمود: دست‌های خود را به سوی خداوند متعال بردارید، و این سخنی است که تمام امت بر آن اتفاق نظر دارند»<sup>۱</sup>.

### ۵. لامکان بودن خدا در احادیث اسلامی

این مسئله به طور گسترده‌ای در روایات اسلامی در اصول کافی، بحارالانوار، نهج‌البلاغه، توحید صدوق، و غیر آن مطرح شده است که به گلیچینی از آن قناعت می‌کنیم:

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِزَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا حَرَكَةٍ وَلَا انْتِقَالٍ وَلَا سُكُونٍ، بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ وَالانْتِقَالِ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛ خداوند متعال توصیف به زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون نمی‌شود، بلکه او خالق زمان و مکان و حرکت و سکون و انتقال است، خداوند برتر از آن است که ظالمان می‌گویند»<sup>۲</sup>.

۲. در حدیث دیگری آمده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام شنید مردی چنین قسم یاد می‌کند: «وَالَّذِي احْتَجَبَ بِسِنِّعِ طِبَاقٍ؛ قسم به خدایی که پشت هفت آسمان بر فراز یکدیگر متحجب و پنهان شده» امام علیه السلام تازیانه را بالای سر او گرفت و فرمود: «يَا وَيْلَكَ! إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يَحْتَجِبَ عَنْ شَيْءٍ أَوْ يَحْتَجِبَ عَنْهُ شَيْءٌ، سُبْحَانَ الَّذِي لَا يَخْوِيهِ مَكَانٌ وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ وای بر تو خداوند برتر از آن است که از چیزی پوشیده شود یا چیزی از او پوشیده باشد، منزه است کسی که مکانی او را در برنگرفته و چیزی در آسمان و زمین از او پنهان نیست».

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲. همان، ص ۳۰۹، باب ۱۴، ح ۱.



جالب این‌که در ادامه این حدیث آمده است که آن مرد از امام پرسید: آیا در برابر مخالفت با این سوگند من باید کفارۀ بدهم؟ امام فرمود: نه، تو به خدا قسم نخورده‌ای که برای آن کفارۀ‌ای باشد، تو به غیر خدا قسم خورده‌ای!<sup>۱</sup> و این است منطق صحیح و معارف راستین که درباره خداوند از اهل بیت وحی علیهم‌السلام به ما رسیده است.

### ۶. دستاویز مخالفان

تاریخ عقائد در اسلام نشان داده که همیشه منحرفان از اصول شناخته شده اسلامی، برای اثبات مقاصد خود به آیات متشابه، دست می‌زدند، بی‌آن‌که قانونی را که قرآن در این زمینه پیشنهاد کرده که متشابهات را در پرتو محکومات، روشن سازند در نظر بگیرند.

کسانی که برای خداوند مکان و حتی جسمیت قائل شده‌اند، به سراغ بعضی از آیات متشابه رفته‌اند، و آن‌ها را جدای از سایر آیات قرآن برای اثبات مقصود خود کافی دانسته‌اند که به مهم‌ترین آن‌ها ذیلاً اشاره می‌شود.

۱. در آیه ۵ سوره طه می‌خوانیم: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾؛ «همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است».

آن‌ها چنین پنداشته‌اند که «عرش» تختی است بر فراز آسمان‌ها، و خداوند روی آن نشسته، و به ملائکه فرمان می‌دهد!

غافل از این‌که این یک تعبیر کنائی است، که در بسیاری از سخنان روزمره نیز به کار می‌رود و کنایه از سلطه و قدرت است.

بنابراین وقتی گفته شود: خداوند بر عرش قرار گرفت، منظور حاکمیت و مالکیت و سلطه او بر پهنه عالم بالا، و به طریق اولی بر سراسر عالم پائین است.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱۰، ح ۳.

این مطلبی است بسیار روشن، و آیات فروانی که نفی مکان از خداوند می‌کند (و در آغاز سخن آوردیم) همگی می‌تواند، شاهد خوبی برای این تفسیر باشد.

۲. از آیاتی که دستاویز این گروه است، آیه ۲۲ سوره فجر است که حوادث پایان دنیا و قیام قیامت را شرح می‌دهد می‌فرماید: «و فرمان پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند»؛ ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾.

مسئلاً همان‌گونه که غالب مفسران اشاره کرده‌اند، منظور فرارسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب مردم است، یا فرارسیدن آیات عظمت و نشانه او است، چراکه این آیات و نشانه‌ها به قدری عظمت دارد که فرارسیدن آن‌ها گویی فرارسیدن ذات پاک پروردگار است و هرگونه شک و تردید را از دل‌ها می‌زداید.<sup>۱</sup>

#### ۷. صوفیه و مسئله حلول و اتحاد

مرحوم «علامه حلی» در کتاب «نهج الحق» بعد از آن‌که می‌گوید: «اتحاد» خداوند با غیر او، به گونه‌ای که هر دو شیء واحد شوند، باطل است، و بطلان آن از بدیهیات محسوب می‌شود، می‌افزاید: «گروهی از صوفیة اهل سنت، در این مسئله مخالفت کرده و گفته‌اند: خداوند با بدن عارفان یکی می‌شود! حتی بعضی از آن‌ها گفته‌اند: خداوند عین موجودات است و هر موجودی خدا است (اشاره به مسأله وحدت مصداقی وجود)» و بعد می‌افزاید: «این عین کفر و الحاد است و خدا را شکر که به برکت پیروی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام ما را از صاحبان عقائد باطله دور داشت».

و در بحث «حلول» می‌گوید: «از مسائل مسلم این است که هر موجودی بخواهد در دیگری حلول کند، نیاز به محل دارد، و چون خداوند واجب الوجود است و نیاز به چیزی ندارد، حلول او در اشیاء، غیر ممکن است»، بعد می‌فرماید:

۱. مجمع‌البیان، المیزان، تفسیر قرطبی، تفسیر ابوالفتوح رازی و غیر آن‌ها ذیل آیه مورد بحث.

«صوفیة اهل سنت، در این مسئله مخالفت کرده و حلول خداوند را در عارفان ممکن شمرده‌اند»، سپس به مذمت شدید آن‌ها پرداخته، و می‌گوید: «من خودم گروهی از صوفیه را در کنار قبر امام حسین علیه السلام دیدم که نماز مغرب را همگی - جز یک نفر - بجا آوردند سپس بعد از ساعتی، نماز عشاء را خواندند، جز آن یک نفر که همچنان نشسته بود!

سؤال کردم چرا این شخص نماز نمی‌خواند؟! گفتند: او چه نیازی به نماز دارد؟ او به حق پیوسته است! آیا جایز است میان او و خداوند حاجبی ایجاد کرد، نماز بین او و پروردگار حاجب است!»<sup>۱</sup>

به هر حال مسأله «اتحاد» حقیقی میان دو چیز همان‌گونه که در کلام «مرحوم علامه» آمده محال است، چراکه این سخن عین تضاد می‌باشد، چگونه ممکن است دو چیز یکی شوند بعلاوه اگر کسی معتقد به اتحاد خداوند با همین مخلوقات یا خصوص عارفان بوده باشد، لازمه آن داشتن صفات ممکنات، اعم از زمان و مکان و تغییر و غیر آن است.

\*\*\*



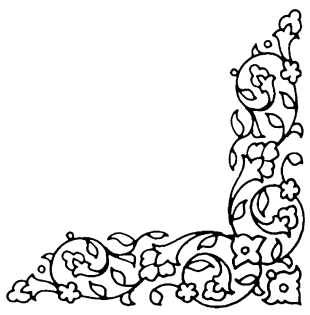
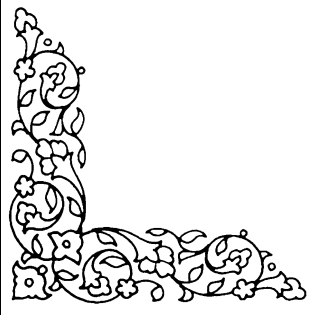


## صفات فعل



۱. متکلم بودن خداوند

۲. صادق بودن خداوند





## اشاره

تقسیم صفات خدا به «صفات ذات» و «صفات فعل»، از معروف‌ترین تقسیمات بحث صفات است.

«صفات ذات» صفاتی است که عین ذات خداوند است، و حتی قبل از صدور افعال از او، این صفات برای او ثابت بوده است، مانند ازلی بودن، ابدی بودن، علم و قدرت.

اما «صفات فعل»، صفاتی است که با ملاحظه انجام فعلی از ناحیه آن ذات مقدس بر او اطلاق می‌شود، مثلاً می‌گوییم خداوند خالق و رازق است، مسلماً این صفت، قبل از آن‌که مخلوقی را بیافریند و روزی دهد بر او اطلاق نمی‌شد (البته قدرت بر خلقت و روزی دادن را داشت اما وصف خالق و رازق بر او صادق نبود).

بنابراین صفات فعل در واقع حادثند، و طبعاً عین ذات خدا نیستند، و در حقیقت آن‌ها مفاهیمی هستند در ذهن ما.

از آن‌جا که افعال خدا، بی‌نهایت است، صفات فعل او نیز چنین است. اما مهم‌ترین «صفات فعل» که در قرآن مجید برای آن ذات پاک آمده که علاوه بر تکمیل معرفه الله، آثار تربیتی فوق‌العاده‌ای در زندگی انسان‌ها دارد، صفات شصت‌گانه‌ای است که در آیات مختلف قرآن مجید آمده است بعضی دارای مفهوم‌های متقارب و نزدیک به هم می‌باشد و لذا هرگونه متقارب را در یک فصل همراه هم مورد بحث قرار می‌دهیم.

بعضی از صفات نیز می‌باشد که دارای دو مفهوم متفاوت است، به اعتباری جزء «صفات ذات» است و به اعتباری جزء «صفات فعل» چنانکه در توضیحات به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد. (دقت کنید).

### ۱. خَالِقٌ ۲. خَلَّاقٌ ۳. أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

این اوصاف در آیات متعددی در قرآن مجید به کار رفته است:

۱. ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ «بگو: خدا آفریننده همه چیز است». (رعد/۱۶)

در این جا ناظر به آفرینش همه موجودات جهان می‌باشد.

۲. ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾؛ «من بشری را از گِل می‌آفرینم». (ص/۷۱)

در این جا نظر به آفرینش انسان از موجود ناچیزی همچون گِل می‌باشد.

۳. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ﴾؛ «او خداوندی است هستی بخش، آفریننده‌ای

است ابداع‌گر». (حشر/۲۴)

۴. ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾؛ «به یقین پروردگار تو، آفریننده آگاه است».

(حجر/۸۶)

۵. ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْفًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ «سپس به انسان آفرینش

تازه‌ای دادیم، پس بزرگوار و جاودان است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است».

(مؤمنون/۱۴)

### توضیح و پیام

«خالق» از ماده خلق در اصل به معنای «اندازه‌گیری مستقیم» و «ایجاد و ابداع

بی سابقه» است.<sup>۱</sup>

خلقت در مورد خداوند با آنچه در مورد بندگان اطلاق می‌شود و تعبیر

۱. مفردات راغب.



«احسن الخالقین» نیز ناظر به آن است، بسیار متفاوت است، بلکه «خلقت» به معنای حقیقی کلمه، تنها در مورد خداوند صادق است که موجودات را از عدم به هستی می‌آورد بدون هیچ سابقه، در حالی که اگر انسان یک اثر صنعتی یا هنری یا معماری ابداع می‌کند، نتیجه ترکیب و پیوند مواد مختلفی است که از جهان طبیعت و خلقت گرفته، و به اشکالی که آن را نیز قبلاً در عالم آفرینش دیده در می‌آورد (یا اشکال مختلفی را به هم ترکیب می‌نماید)

باید توجه داشت وصف «خالقیت» یا «خالقیت»، گسترده‌ترین صفات فعل است، که تمام جهان هستی را در بر می‌گیرد، و مظهر آن آسمان و زمین و عالم ماده و ماوراء ماده است.

#### ۴. فاطر ۵. باری ۶. فالق ۷. بدیع ۸. مصور

اوصاف پنجگانه فوق در حقیقت شبیه وصف خالقیت است، ولی آمیخته با مفاهیم تازه، ویژگی‌ها و نکته‌ها، به آیات زیر گوش جان فرادهم.

۱. ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «آفریننده آسمان‌ها و زمین». (یوسف/۱۰۱)<sup>۱</sup>
۲. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾؛ «او خداوندی است هستی بخش، آفریننده‌ای ابداع‌گر و صورت‌گر (بی‌نظیر)». (حشر/۲۴)<sup>۲</sup>
۳. ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾؛ «خداوند شکافنده دانه و هسته است». (انعام/۹۵)

۴. ﴿فَالِقُ الْإِصْبَاحِ﴾؛ «او شکافنده صبح است». (انعام/۹۶)

۵. ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «او پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است». (انعام/۱۰۱)<sup>۳</sup>

۱. این تعبیر در شش آیه قرآن مجید آمده است: انعام/۴؛ ابراهیم/۱۰؛ فاطر/۱؛ زمر/۴۶؛ شوری/۱۱ و آیه مورد بحث.

۲. این وصف در بقره/۵۴ نیز آمده است.

۳. همین تعبیر در بقره/۱۱۷ نیز آمده است.

**توضیح و پیام**

«فاطِر» از ماده «فَطَرَ» (بر وزن سَتَرَ) به معنای «شکافتن»، یا به معنای «شکافتن از طول» است.

این واژه به معنای دوشیدن شیر از گوسفند، و شکستن روزه و همچنین ابداع و ایجاد چیزی بدون سابقه نیز آمده است.

«بارِیء» از ماده «بُرِء» (بر وزن قُفِل) به معنای آفریننده که اشیاء را بدون کم و کاست و کاملاً موزون ایجاد می‌کند اطلاق شده است. بعضی نیز تصریح کرده‌اند که باریء به معنای کسی است که اشیاء را بدون سابقه و نمونه قبلی ایجاد کرده است.

«فَالِق» از ماده «فَلَق» (بر وزن خَلَق) به معنای شکافتن چیزی و جدا کردن قسمتی از قسمت دیگر است، به کار رفتن این تعبیر در مورد رویانیدن گیاهان به خاطر آن است که به فرمان خدا پوستهٔ بذرها و هسته‌های گیاهان با تمام استحکامی که دارند شکافته می‌شود و جوانه بسیار لطیف از آن مخفیگاه بیرون می‌آید!

«بَدِيع» از ماده «بَدَع» (بر وزن مَنَع) در اصل به معنای ایجاد کردن چیزی است بدون هیچ سابقهٔ قبلی.

هنگامی که این واژه در مورد خداوند به کار رود به معنای ایجاد اشیاء بدون نیاز به آلات و مکان و زمان است، و این تنها در مورد خداوند صادق است.

«مَصوِّر» از ماده «صَوَّر» به معنای نقش و هیئت چیزی است. واژه «مَصوِّر» به معنای «صورتگر» هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود اشاره به صورت‌هایی است که به موجودات مختلف جهان بخشیده.

**توضیح و پیام**

از مجموع آنچه ذکر شد به خوبی استفاده می‌شود که اوصاف «فاطر» «باری» و «بدیع» همگی اشاره به آفرینش چیزی بدون هیچ سابقه است، منتهی در بعضی

از این واژه‌ها این معنی واضح‌تر و آشکارتر است، و در بعضی کم‌رنگتر، و به هر حال همه به این نکته مهم اشاره می‌کند که اهمیت خلقت خداوند در مقایسه با کارهایی که بعضی از انسان‌ها انجام می‌دهند، و گاه خلقت نامیده می‌شود، علاوه بر وسعت فوق‌العاده و نامحدود از این نظر است که در خلقت الهی هم ماده، و هم صورت در تمام مخلوقات خداوند بی‌سابقه است.

#### ۹. مالک ۱۰. مَلِك ۱۱. حَاكِمٌ ۱۲. حَكِيمٌ ۱۳. رَبٌّ

این اوصاف پنجگانه که از صفات فعل خداوند است از نظر تربیت منطقی بعد از خلقت و آفرینش قرار گرفته است. در این راستا به آیات زیر گوش دل فرامی‌دهیم:

۱. ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ﴾؛ «بگو بار الها ای مالک حکومتها». (آل عمران/۲۶)
- ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ «خداوندی که مالک روز جزا است». (حمد/۴)
۲. ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكِ الْحَقُّ﴾؛ «پس بلند مرتبه است خداوندی که فرمانروای حقیقی است». (طه/۱۱۴)<sup>۱</sup>

۳. ﴿... وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾؛ «او بهترین داوران است». (اعراف/۸۷)<sup>۲</sup>

۴. ﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ «بگو آیا غیر خدا پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟». (انعام/۱۶۴)<sup>۳</sup>

۵. ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «بدانید (گریزی از مجازات الهی نخواهید داشت) زیرا خداوند توانا و حکیم است». (بقره/۲۰۹)<sup>۴</sup>

۱. واژه ملک یازده بار در قرآن آمده که تنها در پنج مورد ناظر به وصف خداوند است (طه/۱۱۴؛ مؤمنون/۱۱۶؛ حشر/۲۳؛ جمعه/۱؛ ناس/۲).

۲. این واژه پنج بار در قرآن مجید آمده و در هر پنج مورد ناظر به توصیف خدا است، (اعراف/۸۷؛ یونس/۱۰۹؛ هود/۴۵؛ یوسف/۸۰؛ تین/۸).

۳. بیش از نهمصد بار، واژه رب، در قرآن مجید تکرار شده و این نشانه اهمیت فوق‌العاده این وصف الهی است!

۴. این واژه قریب به یکصد بار در قرآن مجید تکرار شده و غالباً توصیف برای خداوند متعال است.

## توضیح و پیام

«مَلِكٌ» و «مَالِكٌ» و «مَلِيكٌ»، هر سه از ماده «مَلِكٌ» (بر وزن مرغ) در اصل دلالت بر قوّت و قدرت دارد.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «مَلِكٌ» به کسی گفته می‌شود که در توده مردم از طریق امر و نهی تصرف کند...

«مَلِكٌ» معمولاً در مالکیت سیاسی گفته می‌شود، و «مالک» در مسائل مالی بعضی گفته‌اند: «مالک» جامعتر از «مَلِكٌ» است، زیرا هر «مالکی»، مَلِكٌ و حکمران آن چیز است، ولی هر «مَلِكٌ»، مالک نخواهد بود.

این دو واژه هنگامی که به عنوان وصف خداوند به کار می‌رود اشاره به مصداق اتم و اکمل آن، و به یک معنی اشاره به تنها مصداق حقیقی آن است.

«حاکم» از ماده «حکم» به گفته «مقائیس اللغه» در اصل به معنای «منع» است و قبل از هر چیزی به معنای منع از ظلم و ستم می‌باشد، و «حکیم» را از آن نظر حکیم می‌گویند که نیروی باز دارنده‌ای در مقابل کارهای خلاف دارد.

توصیف خداوند به این صفت به خاطر آن است که همه موجودات را چه در عالم تکوین و چه در عالم تشریح از خلافتکاری باز می‌دارد و نهی می‌کند. واژه «حکیم» از آن نظر که حکایت از علم خدا می‌کند جزء صفات ذات است و از آن نظر که اشاره به آفرینش موجودات براساس نظم خاص، و تشریح قوانین براساس مصالح کامل و متقن دارد، جزء صفات فعل محسوب می‌شود (دقت کنید).

مفهوم اصلی ربّ چنانکه در مفردات آمده «تربیت کردن» و سوق دادن به سوی کمال است، و از آن جا که این کار با مفاهیم دیگری مانند «اصلاح» و «تدبیر» «مالکیت» «حکومت» «سیادت» «تعلیم» و «تغذیه» همراه است به هریک از این مفاهیم نیز اطلاق شده است.

از مجموع آنچه در بالا آمد روشن شد که صفات «ملک» و «مالک» و «حاکم» و «حکیم» و «رب» مفاهیمی نزدیک به هم دارند.

ایمان و توجه به این اوصاف پیام‌ها و آثار تربیتی فراوانی برای انسان دارد. ایمان به مالکیت او سبب می‌شود که من خود را در اموال خویش امانتدار بدانم، و طبق دستور مالک اصلی در آن رفتار کنم. ایمان به حاکمیت خداوند مرا از تن در دادن به حکومت ظالمان، طاغوتیان باز می‌دارد. و ایمان به ربوبیت او مرا از توجه به هرچه غیر او است مانع می‌شود.

۱۴. وَلِيٍّ ۱۵. وَالِيٍّ ۱۶. مَوْلِيٍّ ۱۷. حَافِظٌ

۱۸. حَفِيظٌ ۱۹. رَقِيبٌ ۲۰. مُهَيِّمٌ

بعد از مسئله «خالقیت» و «ربوبیت» این گروه از صفات جای دارند. در قرآن مجید به همه این‌ها (بعضی فقط یکبار و بعضی چندین بار) اشاره شده است. به آیات زیر گوش دل فرا می‌دهیم:

۱. ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ﴾؛ «آیا آن‌ها غیر از او را ولی خود برگزیدند؟! در حالی که ولی فقط خداوند است». (شوری/۹)

۲. ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾؛ «و جز خدا، (نجات دهنده و) سرپرستی نخواهند داشت». (رعد/۱۱)

۳. ﴿بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾؛ «بلکه ولی و پشتیبان شما خداست». (آل عمران/۱۵۰)

۴. ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾؛ «و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و مهربانترین مهربانان است». (یوسف/۶۴)

۵. ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴾؛ «پروردگارم حافظ و نگهبان هر چیز است». (هود/۵۷)

۶. ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾؛ «و خداوند مراقب هر چیز است». (احزاب/۵۲)

۷. ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ﴾؛ «او خداوند یگانه‌ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیّت بخش است، مراقب همه چیز است». (حشر/۲۳)

### توضیح و پیام

«وَلِيٌّ» از ماده «وَلَاء» معنای زیادی دارد، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار برده می‌شود بدون شک به معنای ولایت و سرپرستی بر امور جهان و نصرت و یاری بندگان است. واژه «مَوْلَى» نیز از همین ماده است. معنای «والی» که اسم فاعل از همین ماده است نیز روشن است. بنابراین خداوند هم «ولی» است و هم «مولى» و هم «والی» او سرپرست و صاحب اختیار و حاکم و ناصر ما است، و همچنین نسبت به تمام جهان هستی و همه موجودات عالم. واژه «حَافِظٌ» از ماده «حَفِظَ» به معنای نگاهداری است. و از آن جا که «حَفِيزٌ» صفت مشبّهه، و «حَافِظٌ» اسم فاعل است، حَفِيزٌ معنای عمیق‌تر و با ثبات‌تری را می‌رساند (دقت کنید). به هر حال هنگامی که این وصف در مورد خداوند به کار می‌رود معنای گسترده‌ای دارد که حفظ و مراقبت خداوند را نسبت به تمامی موجودات شامل می‌شود. واژه «رَقِيبٌ» چنانکه در مفردات آمده در اصل از ماده «رَقِبَه» به معنای «گردن» است، سپس به افراد محافظ و مراقب اطلاق شده است. هنگامی که این وصف در مورد خداوند ذکر می‌شود به معنای حافظ و نگهدارنده‌ای است که هیچ چیز بر او مخفی و پوشیده نخواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. لسان العرب مادة رقب.

در این‌که واژه «مُهَيِّمَن» از کدام ریشه گرفته شده است دو نظر وجود دارد: بعضی آن را از ماده «هَيَّيْمَن» که به معنای مراقبت و حفظ و نگهداری است دانسته‌اند، ولی بسیاری از ارباب لغت آن را از ماده «ایمان» می‌دانند که «همزه» آن تبدیل به «هـ» شده، به معنای کسی که امنیت و آرامش می‌بخشد. این واژه هنگامی که درباره خداوند به کار می‌رود به معنای مراقب است و بعضی آن را به معنای شاهد و ناظر یا قیام کننده به امور خلائق تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

[با توجه به این‌که در مقام تلخیص هستیم در بقیه موارد صفات فعل به ذکر عناوین و آیات مربوطه بسنده می‌کنیم.]

#### ۲۱. رازِقُ ۲۲. رَزَّاقُ ۲۳. كَرِيمٌ ۲۴. حَمِيدٌ ۲۵. فَتَّاحٌ

این پنج وصف نیز مفاهیمی نزدیک به هم، یا لازم و ملزوم یکدیگر دارد، و همگی حکایت از حل مشکل ارزاق و روزی‌ها نسبت به نوع انسان، بلکه نسبت به همه موجودات زنده می‌کند، و نشان می‌دهد همان کسی که خلقت موجودات را بر عهده داشته، ادامه حیات آن‌ها را نیز بر عهده دارد. و خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده، و باران رحمت بی حسابش همه را رسیده است.

در این راستا به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾؛ «و به یقین خداوند بهترین روزی‌دهنده‌گان

است». (حج/۵۸)

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾؛ «تنها خداوند روزی‌دهنده و صاحب

قدرت و ناتوانی در او راه ندارد». (ذاریات/۵۸)

۱. لسان العرب، مقائیس اللغه، و نهایة ابن اثیر.

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾؛ «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟!». (انفطار/۶)<sup>۱</sup>
۴. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ﴾؛ «و بدانید خداوند، بی نیاز و ستوده است». (بقره/۲۶۷)<sup>۲</sup>
۵. ﴿وَ هُوَ الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ﴾؛ «و اوست داور آگاه». (سبأ/۲۶)

۲۶. رَحْمَنٌ ۲۷. رَحِيمٌ ۲۸. أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

۲۹. وَدُودٌ ۳۰. رُؤُوفٌ ۳۱. لَطِيفٌ ۳۲. حَفِيٌّ

از جمله صفات افعال خداوند که دائماً ورد زبان‌ها است، و مرتباً در هر نماز و آغاز سوره‌های قرآن؛ بلکه آغاز هر کار تکرار می‌شود، صفت «رحمانیت» و «رحیمیت» او است که خبر از لطف و رحمت بی‌پایان او نسبت به همه بندگان بلکه همه موجودات می‌دهد، و همو است که ارحم الراحمین است.

این اوصاف هفتگانه بازتاب وسیعی در آیات قرآن مجید دارد که به نمونه‌های آن در آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾؛ «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ و) بهترین نامها برای اوست». (اسراء/۱۱۰)<sup>۳</sup>

۱. قابل توجه این‌که: واژه «کریم» «بسیست و هفت» بار در قرآن مجید آمده، ولی در موارد بسیار محدودی به عنوان وصف پروردگار ذکر شده است.

۲. واژه «حمید» هفده بار در قرآن مجید آمده، و غالباً با غنی همراه است و به عنوان دو وصف از اوصاف الهی ذکر شده است.

۳. واژه «رحمان» ۵۶ بار در قرآن مجید (غیر از بسم الله که در آغاز سوره‌ها است) تکرار شده است، و این نشانه‌ی اهتمام فوق‌العاده قرآن نسبت به آن است.



۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾؛ «خداوند نسبت به شما مهربان است». (نساء/۲۹)<sup>۱</sup>
۳. ﴿...وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾؛ «و تو مهربانترین مهربانانی». (اعراف/۱۵۱)<sup>۲</sup>
۴. ﴿...وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾؛ «و او آمرزنده و دوستدار (مومنان) است». (بروج/۱۴)
۵. ﴿...إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ «خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است». (بقره/۱۴۳)<sup>۳</sup>
۶. ﴿... وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ «و او بخشنده (نعمت‌ها) و با خبر از دقایق امور و آگاه (از همه چیز) است». (انعام/۱۰۳)<sup>۴</sup>
۷. ﴿...إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾؛ «خداوند همواره نسبت به من مهربان بوده است». (مریم/۴۷)<sup>۵</sup>

### ۳۳. غافر ۳۴. عفور ۳۵. غفار ۳۶. عفو ۳۷. تواب ۳۸. جبار

غفران و آمرزش الهی، و عفو و بخشش او نسبت به گنهکاران، و پذیرش توبه آنان، ریشهٔ بخش گسترده‌ای از صفات فعل خدا است که شش نمونهٔ آن، در بالا آمده است، این صفات الهی در آیات مختلف قرآن مجید، منعکس است، به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. واژه «رحیم» در قرآن مجید ۱۱۴ بار (غیر از آغاز سوره‌ها) تکرار شده که باز حکایت از اهمیت فوق‌العادهٔ آن می‌کند.
۲. این واژه چهار بار در قرآن مجید آمده است، گاه به صورت خطاب مانند آیه بالا و گاه به صورت ضمیر غائب (و هو ارحم الراحمین) (یوسف/۶۴-۹۲).
۳. واژه «رئوف» یازده بار در قرآن مجید آمده است. در بسیاری از موارد همراه با صفت رحمت مانند آیهٔ فوق است، و گاه به صورت «رئوف بالعباد».
۴. واژه «لطیف» هفت بار در قرآن مجید آمده است و در همه جا به عنوان وصفی از اوصاف پروردگار استعمال شده است.
۵. واژه «حفی» تنها دو بار در قرآن آمده که فقط در آیهٔ فوق توصیف پروردگار است.

۱. ﴿غَافِرُ الذَّنْبِ وَ قَابِلُ التَّوْبِ...﴾؛ «خداوندی که آمرزنده گناه، پذیرنده توبه است». (مؤمن/۳)<sup>۱</sup>
۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «به یقین خداوند بخشنده و آمرزنده است». (بقره/۱۷۳)<sup>۲</sup>
۳. ﴿...الَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴾؛ «آگاه باشید که او توانا و آمرزنده است». (زمر/۵)<sup>۳</sup>
۴. ﴿...إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾؛ «خداوند بسیار عفو کننده و آمرزنده است». (حج/۶۰)<sup>۴</sup>
۵. ﴿...إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «او توبه پذیر و مهربان است». (بقره/۳۷)<sup>۵</sup>
۶. ﴿...الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ﴾؛ «امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، شکست ناپذیری که (با اراده نافذ خود) هر امری را اصلاح می کند، و دارای کبریا و عظمت است». (حشر/۲۳)<sup>۶</sup>

### ۳۹. شَكُورٌ ۴۰. شَاكِرٌ ۴۱. شَفِيعٌ ۴۲. وَكَيْلٌ ۴۳. كَافِيٌّ

این اوصاف پنجگانه نیز همه از صفات فعل است، مجموعه‌ای است از صفاتی که حاکی از انواع نعمت‌ها و مواهب پروردگار و حمایت و دفاع او از

۱. این وصف، فقط در یک آیه از قرآن مجید آمده است.
۲. واژه «غفور» ۹۱ بار در قرآن مجید تکرار شده، و در غالب موارد مانند آیه فوق با وصف «رحیم» همراه است.
۳. وصف «غَفَّارٌ» چهار بار در قرآن مجید آمده که در سه مورد با وصف «عزیز»، همچون آیه فوق همراه است (ص/۶۶؛ زمر/۵؛ غافر/۴۲) و در دو مورد به تنهایی به کار رفته (طه/۸۲؛ نوح/۱۰).
۴. این وصف پنج بار در قرآن مجید آمده که در چهار مورد با «غفور» همراه است (حج/۶۰، مجادله/۲، نساء/۴۳، نساء/۹۹) و در یک مورد با «قدیر» همراه شده (نساء/۱۴۹).
۵. واژه «تواب» یازده بار در قرآن مجید به عنوان، وصفی از اوصاف پروردگار به کار رفته، و در همه جا، جز دو مورد با وصف «رحیم» همراه است و در یک مورد با وصف «حکیم» (نور/۱۰) و در یکجا به صورت تنها به کار رفته (نصر/۳).
۶. واژه «متکبر» هشت بار در قرآن مجید آمده است که فقط در آیه فوق به عنوان وصفی از اوصاف پروردگار ذکر شده است.

بندگان است، و لذا پیوند نزدیکی در میان آن‌ها دیده می‌شود و روی این جهت آن‌ها را در یک مجموعه در این جا آورده‌ایم، به قران باز می‌گردیم و گوش دل به آیات زیر می‌سپاریم:

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾؛ «خداوند آمرزنده و قدردان است». (شوری/۲۳)<sup>۱</sup>
۲. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾؛ «خداوند قدردان و آگاه است». (بقره/۱۵۸)<sup>۲</sup>
۳. ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾؛ «هیچ یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز خدا ندارند». (انعام/۵۱)<sup>۳</sup>
۴. ﴿وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾؛ «او نگهبان و مدبّر هر چیزی است». (انعام/۱۰۲)<sup>۴</sup>
۵. ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟!». (زمر/۳۶)<sup>۵</sup>

۴۴. حَسِينٌ ۴۵. سَرِيعُ الْحِسَابِ ۴۶. أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ

۴۷. سَرِيعُ الْعِقَابِ ۴۸. شَدِيدُ الْعِقَابِ

پنج وصف بالا که همه از صفات فعل است عموماً اشاره به «حساب» و «عقاب» می‌کند، و هشدارهایی است به بندگان که مراقب اعمال خویش در رابطه با گناهان، و تخلف از وظایف خویشان، و تجاوز به حقوق دیگران باشند

۱. واژه «شکور» ۹ بار در قرآن مجید آمده که تنها در چهار مورد، وصف خداوند است (فاطر/۳۰ و ۳۴، شوری/۲۳، تغابن/۱۷).

۲. این واژه «شاکر» چهار بار در قرآن مجید آمده و تنها در دو مورد به عنوان وصف الهی است (بقره/۱۵۸، نساء/۱۴۷).

۳. واژه «شفیع» پنج بار در قرآن مجید آمده که در سه مورد، وصف الهی است (انعام/۵۱ و ۷۰، سجده/۴).

۴. واژه «وکیل» بیست و چهار بار در قرآن مجید آمده که قسمتی از آن به عنوان توصیف پروردگار است. مانند: آل عمران/۱۷۳، هود/۱۲، یوسف/۶۶، قصص/۲۸، نساء/۸۱ و ۱۰۹ و....

۵. واژه «کافی»، فقط یکبار در قرآن مجید آمده (در آیه فوق).

و در ضعف و قدرت، و فقر و مکنّت، این حقیقت را فراموش نکنند که پیوسته در محضر خدا هستند، خدای حسابگر سریع العقاب، و شدید العقاب. این اوصاف الهی در آیات قرآن منعکس است، به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «خداوند برای محاسبه کافی است!». (نساء/۶)<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ «و خداوند، سریع الحساب است». (بقره/۲۰۲)<sup>۲</sup>
۳. ﴿وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾؛ «و او سریعترین حسابگران است». (انعام/۶۲)<sup>۳</sup>
۴. ﴿إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «به یقین پروردگار تو دارای مجازات سریع و (در عین حال نسبت به حق پویان) آمرزنده و مهربان است». (انعام/۱۶۵)<sup>۴</sup>
۵. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ «و بدانید که خداوند، سخت کیفر است». (بقره/۱۹۶)<sup>۵</sup>

#### ۴۹. نَصِيرٌ ۵۰. نِعْمَ النَّصِيرُ ۵۱. خَيْرُ النَّاصِرِينَ

بدون شک قدرت محدود انسان برای حل مشکلات بی‌شمارش کافی نیست و اگر یاری خداوند در عالم تکوین و تشریح نباشد، هرگز به مقصد نمی‌رسد،

۱. واژه «حسیب» چهار بار در قرآن مجید آمده، که در سه مورد به عنوان وصفی از اوصاف الهی است (نساء/۶ و ۸۶ و احزاب/۳۹) و در یک مورد به عنوان وصفی از اوصاف انسان در قیامت است که نامه اعمالش به دست او داده می‌شود (اسراء/۱۴).
۲. این وصف هشت بار در آیات قرآن مجید آمده که دلیل روشنی بر تأکید و اهمیت آن است (بقره/۲۰۲، آل عمران/۱۹-۱۹۹، مائده/۴، رعد/۴۱، ابراهیم/۵۱، نور/۳۹، غافر/۱۷).
۳. این وصف فقط یکبار در قرآن مجید در آیه فوق آمده است.
۴. این وصف دوبار در آیات قرآن آمده است آیه فوق و اعراف/۱۶۷.
۵. این وصف چهارده بار در آیات قرآن مجید آمده که دلیل بر تأکید و اهمیت است (بقره/۲۱۱-۱۹۶، آل عمران/۱۱، مائده/۲-۹۸، انفال/۱۳، ۲۵، ۴۸، ۵۲، رعد/۶، غافر/۳-۲۲، حشر/۴-۷).

و هدف بزر آفرینش خود را که همان تکامل و قرب الی الله است در این جهان پر غوغا گم می‌کند.

این خداوند بزر است که او را یاری می‌دهد، و از طریق قوانین تکوینی و تشریحی و امدادهای آشکار و نهانش به او کمک می‌رساند، و از راه‌های پر پیچ و خم زندگی عبور می‌دهد، تا به سر منزل مقصود برسد.

در این زمینه به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾؛ «و کافی است که خدا ولی شما باشد؛

و کافی است که خدا یاور شما باشد». (نساء/۴۵)<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾؛ «و به خدا تمسک

جوئید، که او سرپرست (و یاور) شماست، چه سرپرست خوبی، و چه یاور شایسته‌ای!». (حج/۷۸)<sup>۲</sup>

۳. ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾؛ «آن‌ها تکیه‌گاه شما نیستند، بلکه ولی

و پشتیبان شما، خداست؛ و او بهترین یاوران است». (آل عمران/۱۵۰)<sup>۳</sup>

## ۵۲. قَاهِرٌ ۵۳. قَهَّارٌ ۵۴. غَالِبٌ

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد بعضی از صفات الهی ممکن است دارای دو

بعد باشد جنبه صفت ذات، و صفت فعل، منتها به دو معنی.

اوصاف «قاهر» و «قهار» می‌تواند از همین قبیل باشد: اگر آن‌ها را مرادف

«قادر» و «قدیر» بدانیم جزء «صفات ذات» است، اما اگر اشاره به قهر و غلبه فعلی

۱. واژه «نصیر» بیست و چهار بار در قرآن مجید آمده که تنها در چند مورد به عنوان وصف پروردگار است

(نساء/۴۵، فرقان/۳۱، بقره/۱۰۷).

۲. توصیف به «نعم النصیر»، در دو آیه از قرآن مجید آمده که هر دو وصف الهی است، یکی آیه فوق و دیگری

انفال/۴۰ است.

۳. توصیف به «خیرالناصرین» فقط یکبار در قرآن مجید آمده و آن هم در مورد خداوند است.

و خارجی بوده باشد از «صفات فعل» محسوب می‌شود (دقت کنید) به هر حال کسی که قدرتش از هر نظر بی‌انتهاست، مسلماً بر هر چیزی عملاً قهر و غلبه دارد، و بر تمام کارها مسلط است، چیزی بر سر راه مشیت او ایجاد مانع نمی‌کند، و هیچ مطلبی برای او مشکل و پیچیده نیست.

این اوصاف سه گانه در آیات قرآن مجید منعکس است، به آیات زیر گوش دل فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾؛ «اوست که بر بندگان خود، تسلط کامل دارد؛ و اوست حکیم آگاه». (انعام/۱۸)<sup>۱</sup>
۲. ﴿أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾؛ «آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خداوند یگانه ای که بر همه چیز قاهر است؟!». (یوسف/۳۹)<sup>۲</sup>
۳. ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «خداوند بر کارش توانا و پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». (یوسف/۲۱)<sup>۳</sup>

#### ۵۵. سلام ۵۶. مُؤْمِن

یکی دیگر از اسما حسناى الهی که تاب دو معنی دارد، و به اعتبار یکی جزء «صفات ذات» و به اعتبار دیگری جزء «صفات فعل» است و صف «سلام» می‌باشد، اگر به معنای سلامت از هرگونه عیب و نقص و آفت باشد بازگشت به صفات ذات (بخش صفات سلبيه) می‌کند و تقریباً هم‌ردیف «قدوس» است، اما اگر به معنای «سلامت مردم از ناحیه او و ترک هرگونه ستم بر بندگان و رعایت عدل و داد» باشد، از صفات فعل است.

۱. تعبیر به «قاهر» در دو آیه از قرآن مجید آمده است (انعام/۱۸ و ۶۱).

۲. واژه «قهار» شش بار در قرآن مجید آمده است که در همه به عنوان وصفی از اوصاف الهی است. (یوسف/۳۹، رعد/۱۶، ابراهیم/۴۸، ص/۶۵، زمر/۴ و غافر/۱۶).

۳. واژه «غالب» سه بار در قرآن مجید آمده که تنها در یک مورد به عنوان وصفی از اوصاف الهی ذکر شده، و واژه «غالبون» به صورت جمعی نیز شش بار آمده است.

آری او چنان دارای سلامت است که رهروان راه او هیچ ترس و وحشتی از ظلم و ستم و اجحاف از ناحیه او ندارند. بعلاوه او مؤمن است، و دوستانش را امنیت و آرامش می‌بخشد. این وصف در قرآن مجید تنها در یک مورد آمده است: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ﴾؛ «او خداوند یگانه‌ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت بخش است». (حشر/۲۳)

### ۵۷. مُخَيِّي

از بارزترین نشانه‌های خداوند در عالم هستی، مسئله حیات و زندگی است، موجودات زنده به حق عجیب‌ترین و پیچیده‌ترین و جالب‌ترین آثار عظمت اویند، و به همین دلیل قرآن مجید در مباحث توحید، تکیه فراوانی روی آن کرده، و از خداوند به عنوان «زنده کننده مردگان» یاد نموده است.

گرچه واژه «مخیی» (زنده کننده) دو بار بیشتر در قرآن مجید نیامده است. ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُخَيِّي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «خداوندی (که زمین مرده را زنده می‌کند) زنده کننده مردگان (در قیامت) است». (روم/۵۰)<sup>۱</sup> و آن هم چنانکه ملاحظه شد دربارهٔ احیاء مردگان در قیامت است، ولی به مشتقات آن در آیات مختلف قرآن دربارهٔ حیات و مرگ گیاهان، حیوانات، و انسان‌ها بارها اشاره شده است لذا از مهم‌ترین صفات فعل خداوند محسوب می‌گردد.

### ۵۸. شَهِيد

وصف «شهید» نیز از اوصافی است که دارای معانی مختلف است، طبق بعضی از این معانی از اوصاف ذات است، زیرا یکی از معانی آن «آگاهی توأم با حضور و شهود» است، و در این صورت به صفت علم باز می‌گردد.

۱. مورد دوم سوره فصلت/۳۹ است که آن هم اشاره به احیاء مردگان در قیامت دارد.

و اگر به معنای شهادت دادن بر اعمال بندگان بوده باشد از صفات فعل محسوب می‌شود، و ذکر آن در این جا نیز از همین نظر است، به دو آیه زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾؛ «و در حالی که خدا بر اعمالی که انجام می‌دهید، گواه است». (آل عمران/۹۸)
۲. ﴿قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾؛ «بگو: خداوند گواه میان من و شما است». (انعام/۱۹)

### ۵۹. هادی

هدایت چه از نظر تکوین و قوانین آفرینش، و چه از نظر تشریح و تعلیم و تربیت و احکام شریعت، همه از ناحیه خدا است. او است که نطفه بی‌ارزش را در مراحل تکامل جنین رهبری و هدایت می‌کند و از آن موجود بی‌مقدار، انسانی بزرگ و والا می‌سازد. و او است که از طریق وحی و ارسال انبیاء، دست انسان‌ها را گرفته، و از وادی ضلالت به شاهراه هدایت رهنمون می‌شود، و لذا پیوسته در نمازهایمان از او می‌خواهیم که ما را به «صراط مستقیم» هدایت کند، و ثابت قدم دارد، چراکه هادی او است، اکنون گوش به آیات زیر می‌سپاریم:

توصیف خداوند به هادی فقط دو بار در قرآن مجید آمده است:

۱. ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾؛ «همین بس که پروردگارت هادی و یاور (تو) باشد». (فرقان/۳۱)
۲. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند». (حج/۵۴)<sup>۱</sup>

۱. واژه «هادی» (که در بعضی از حالات «هاد» گفته می‌شود) ده بار در قرآن مجید ذکر شده که تنها دوبار به عنوان توصیف پروردگار آمده است.



۶۰. خَيْرٌ

«خَيْرٌ» در بعضی از موارد به معنای «خوب» و در بسیاری از موارد به معنای «بهترین» به کار می‌رود، و در قرآن مجید در ده مورد به همین معنای اخیر با اضافه به اوصاف دیگری به کار رفته است که در آیات آینده مطالعه خواهید کرد. «خیر» مساوی «وجود» است، و وجود و هستی مساوی با «خیر» است، و از آن‌جا که خداوند وجود مطلق بی‌نهایت است بهترین وجودها است، آری او بهترین حاکمان ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ بهترین روزی دهندگان (خیر الرازقین) بهترین یاری کنندگان ﴿خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ و... می‌باشد.

و این‌ها همه از صفات فعل پروردگار است که در این‌جا تحت عنوان واحدی همه را جمع کرده‌ایم تا بحث ما ختم به «خیر» گردد!

اکنون گوش جان به آیات زیر می‌سپاریم:

۱. ﴿وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾؛ «خداوندا تو بهترین رحم‌کنندگانی» (چراکه رحمت عام و خاصت همه را رسیده، و به خصوص بندگان مؤمنان را مفتخر ساخته). (مؤمنون/۱۰۹)

۲. ﴿وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾؛ «او بهترین داوران است». (اعراف/۸۷)

۳. ﴿وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾؛ «او بهترین جداکننده (حق از باطل) است». (انعام/۵۷)

۴. ﴿وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾؛ «تو بهترین داورانی». (اعراف/۸۹)

۵. ﴿وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾؛ «خداوند بهترین روزی دهندگان است». (جمعه/۱۱)

۶. ﴿بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾؛ «ولی و پشتیبان شما، خداست؛ و او بهترین یاوران است». (آل عمران/۱۵۰)

۷. ﴿فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾؛ «پس ما را بیامرز، و بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگان». (اعراف/۱۵۵)

۸. ﴿وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾؛ «ای نوح) بگو:

پروردگارا! ما را در منزلگاهی پربرکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی». (مؤمنون/۲۹)

۹. ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾؛ «آن‌ها توطئه می‌کردند، و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خدا بهترین تدبیرکنندگان است». (انفال/۳۰)

۱۰. ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾؛ «پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی». (انبیاء/۸۹)<sup>۱</sup>

### آری او بهترین است

همان‌گونه که در آیات دهگانه فوق دیدیم خداوند به عنوان «بهترین راحمین، و حاکمین، و رازقین، و ناصرین و...» توصیف شده است. آیا واقعاً می‌شود خداوند را با دیگران مقایسه کرد؟! (با توجه به این که خیر در این گونه موارد جنبه تفضیلی دارد).

در برابر این سؤال، دو پاسخ وجود دارد:

نخست این که: «خیر» در این گونه موارد، مفهوم تفضیلی و مقایسه‌ای خود را از دست می‌دهد، و به معنای کثرت است، بنابراین اوصاف فوق، اشاره به رحمت و اسعه خداوند و حکومت گسترده، و روزی فراوان، و نصرت و یاری بی دریغ او است، بی آن که مقایسه‌ای در کار باشد ما للتُّرابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ؟ (چه نسبت خاک را با خالق پاک).

دیگر این که: مفهوم مقایسه در این اوصاف وجود دارد، منتها مقایسه‌ای صوری و ظاهری همان‌گونه که در احسن الخالقین (بهترین آفرینندگان) نیز گفته

۱. در قرآن مجید بعضی تعبیرات دیگر که دارای واژه «خیر» و به عنوان وصفی از اوصاف الهی می‌باشد نیز دیده می‌شود، هرچند مضاف الیه آن به صورت صیغه جمع نیست، و این تنها در یک مورد است و آن آیه شریفه فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین: «خداوند بهترین حافظان است و او ارحم الراحمین می‌باشد» (یوسف/۶۴).

شده است، در حقیقت انسان‌هایی که واسطه رساندن روزی به دیگران می‌شوند «رازق» شمرده شده‌اند (مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، تفسیر دوم را برگزیده است).<sup>۱</sup>

به تعبیر دیگر از نظر فلسفی وجود حقیقی مستقل قائم بالذات، ذات پاک خدا است، و بقیه در برابر او، عدم‌هایی هستند، هستی نما!

### توضیحات

#### ۱. عالم مظهر اسماء و صفات او است

این جمله مشهور است که جهان هستی محل بروز و ظهور اوصاف پروردگار است، این مسئله به خصوص با توجه به صفات فعل کاملاً روشن است؛ زیرا آنچه از خلقت در این جهان می‌بینیم همه مظهر خالقیت او است. و آنچه از رحمت مادی و معنوی مشاهده می‌کنیم نشانه‌ای از رحمانیت او. آنچه تدبیر است دلیلی بر ربوبیت او است، و آنچه رزق و روزی ظاهری و باطنی است، مظاهری از رازقیت او.

البته همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد از آن‌جا که صفات فعل با توجه به افعال او مشتق می‌شود، و افعال او از تعداد و شماره بیرون است، صفات فعل او نیز همین‌گونه است.

منتها تعداد «شخصت صفت» که عمده‌ترین «صفات فعل» است - که در قرآن مجید آمده، و از هریک، صفات دیگری منشعب می‌شود - در بحث‌های گذشته ذکر شد.

توجه به این اوصاف نه فقط ما را به افعال خدائی آشنا می‌سازد، بلکه آشنایی با افعال او، سبب الگوبرداری از آن، و تربیت نفوس و تهذیب ارواح ما است (دقت کنید).

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۰۷ (او می‌گوید: الخیر معنی التفضیل ولا حاجة الی ما تکلفه).

## ۲. صفات دیگری که در زمره صفات فعل است

در قرآن مجید، افعالی به خداوند نسبت داده شده بی آنکه واژه وصفی آن ذکر شده باشد، و علمای علم عقائد آن‌ها را به عنوان صفات فعل، یا اسماء حسنی الهی آورده‌اند، ولی چون بنای مباحث ما بر این بود که تنها اوصاف ذکر شده در قرآن مجید مطرح گردد، آن‌ها را در شماره اسماء و صفات او در بالا نیاوردیم، در عین حال اشاره به مهم‌ترین آن‌ها را در این بخش لازم می‌دانیم از جمله دو وصف «متکلم» و «صادق» است.

\*\*\*

وصف متکلم باصراحت در قرآن نیامده، ولی فعلی که دال بر آن است ذکر شده، مانند: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»؛ «خداوند با موسی سخن گفت». (نساء/۱۶۴ و اعراف/۱۴۳)

از این گذشته در قرآن در سه مورد تعبیر به «کَلَامُ اللَّهِ» (سخن خدا) شده<sup>۱</sup> و در یک مورد «کَلَامِي» (سخن من) آمده است.<sup>۲</sup> و در موارد متعددی تعبیر به «كَلِمَةُ رَبِّكَ»؛ سخن پروردگار تو» یا «كَلِمَةُ اللَّهِ»؛ سخن خداوند» نیز دیده می‌شود. از مجموع این‌ها به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که یکی از اوصاف پروردگار «مُتَكَلِّمٌ» است.

## توضیحات

### ۱. مقصود از کلام الله چیست؟

در تفسیر معنای «کلام الله» و سخن گفتن خداوند، اختلاف شدیدی در میان مسلمانان بروز و ظهور نموده، و هر گروهی تفسیری برای آن ذکر کرده‌اند: جمعی از حنبلی‌ها گفته‌اند: کلام الله مرکز از حروف و اصوات است، و این‌ها قائم به ذات او و قدیم است!

۱. بقره/۷۵، توبه/۶، فتح/۱۵.

۲. اعراف/۱۴۴.

گروه دیگری گفته‌اند کلام خدا همان حروف و اصوات است، و این‌ها اموری حادثند و در عین حال قائم به ذات خداوندند.

گروه سوم معتقدند کلام خداوند همان حروف و اصوات است، و این‌ها اموری حادث و غیر قائم به ذات خداوند است بلکه در زمره مخلوقات او هستند که خداوند آن را در وجود جبرئیل یا پیامبر ﷺ یا شجره موسی ایجاد کرده است. و بالاخره گروه چهارم «اشاعره» هستند که می‌گویند کلام خداوند از جنس اصوات و حروف نیست بلکه مفاهیمی است قائم به ذات خداوند، و آن را «کلام نفسی» می‌نامند، و معتقد به قدیم بودن آن هستند.<sup>۱</sup>

تاریخ قرون نخستین اسلام شاهد درگیری‌های شدید و خونباری در زمینه «کلام الله» و حادث و قدیم بودن آن، و تکفیر یکدیگر در این زمینه، بوده است، بحث‌ها و مشاجراتی که امروز برای ما مفهوم صحیحی ندارد. به هر حال در این جا چند مطلب است که همه از واضحات است و به نظر نمی‌رسد جای گفت‌وگو در آن باشد:

۱. خداوند قادر است بر این‌که امواج صوتی را در فضا بیافریند، و این امواج را به گوش انبیاء و پیامبرانش برساند، و پیام خود را از این طریق به آن‌ها ابلاغ کند، آن‌چنان‌که قرآن در مورد تکلم با موسی بن عمران در وادی «ایمن» گواهی می‌دهد که امواج صوتی در آن درخت مخصوص ایجاد شده و موسی را به سوی خود فرا خوانده است.

۲. «تکلم» به معنای سخن گفتن با زبان و از طریق تارهای صوتی از عوارض جسم است و درباره‌ی خداوند که منزّه از جسم و جسمانیت است مفهوم ندارد، جز از طریق ایجاد امواج صوتی در اجسام که در بالا اشاره شد.

۳. قرآن مجید که در دست ماست همین الفاظ و حروف است که گاهی در

۱. شرح تخرید قوشچی، ص ۴۱۷.

قالب سخن، و گاه در قالب کتابت ظاهر می‌شود، و بدون شک هر دو از حوادث است.

آنچه ازلی است صفات ذات است، مانند «علم و قدرت» ولی صفاتی که عقل ما به خاطر صدور افعالی از خداوند برای ذات پاک او انتزاع می‌کند، اموری حادثند؛ زیرا این صفات قائم به ذات خدا نیست بلکه انتزاعات عقلی است که از ملاحظه افعال او حاصل می‌شود.

۴. گروهی از اشاعره که این مسائل را درک می‌کردند به حکم ناچاری مسئله «کلام نفسی» را مطرح کرده‌اند، کلامی که بتواند قدیم باشد و قائم به ذات پروردگار.

آن‌ها با این سخن گرفتار مشکل بزرگ تری شده‌اند و آن این‌که اگر منظور از کلام نفسی «تصویر الفاظ و جمله‌ها، و گذراندن آن‌ها از ذهن و فکر» باشد، این امور درباره خداوند معنی ندارد، زیرا ذات پاک او جایگاه این‌گونه عوارض انسانی نیست.

و اگر منظور علم خداوند به محتوای قرآن مجید از ازل بوده باشد، جای شک نیست که او از ازل احاطه علمی به همه این امور داشته است، ولی در این صورت کلام نفسی بازگشت به علم خدا می‌کند، و صفت دیگری نخواهد بود. این‌ها همه اموری ظاهر و آشکار است، ولی متأسفانه جرّ و بحث درباره قدیم و حادث بودن کلام نفسی بخش وسیعی از تاریخ اسلام را تاریک ساخته، و حوادث خونباری به وجود آورده است.

## ۲. تکلم در روایات اسلامی

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ عَالِمًا بِذَاتِهِ، وَلَا مَعْلُومًا، وَ لَمْ يَزَلْ قَادِرًا بِذَاتِهِ وَ لَا مَقْدُورًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَلَمْ يَزَلْ مُتَكَلِّمًا؟ قَالَ: الْكَلَامُ مُحْدَثٌ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بِمُتَكَلِّمٍ ثُمَّ أَحْدَثَ الْكَلَامَ!؛ خداوند همیشه بالذات عالم بود در

حالی که معلومی وجود نداشت، و بالذات قادر بود در حالی که مقدوری نبود. ابو بصیر می گوید: گفتم فدایت شوم، آیا خداوند همیشه موصوف به صفت متکلم بوده؟ فرمود: کلام، موضوع حادثی است خداوند متعال وجود داشت و متکلم نبود، سپس کلام را آفرید!<sup>۱</sup>

این عبارت به وضوح فرق میان «صفات ذات» و «صفات فعل» را بیان می کند.

\*\*\*

---

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۶۸، باب ۱، ح ۱۱.



### اشاره

بعد از توصیف خداوند به تکلم نظرها به این وصف معطوف می شود که او در تکلم خود «صادق» و راستگو است.

این وصف که از مهم ترین صفات فعل است پایه اصلی اعتماد بر دعوت انبیا را تشکیل می دهد. و شاید به همین دلیل است که در آیات فراوانی از قرآن مجید توصیف خداوند به صادق بودن به چشم می خورد که با تعبیرهای کاملاً متنوع و مختلف از این موضوع سخن گفته، و از زوایای گوناگون به این مسئله مهم توجه شده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾. (نساء/۸۷)

۲. ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾<sup>۱</sup>. (نساء/۱۲۲)

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:

آل عمران/۱۵۲؛ احزاب/۲۲.

---

۱. در آیات دیگری از قرآن مجید نیز همین مفاهیم آمده است مانند: ذاریات/۵؛ انعام/۱۱۵؛ زمر/۷۴؛ فتح/۲۷؛ همچنین در سوره انعام/۱۴۶ و حجر/۶۴ تعبیر به «إِنَّا لَصَادِقُونَ» آمده است.

## ترجمه

۱. و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟!
۲. کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا راستگوتر باشد؟!

## شرح مفردات

واژه «صادق» از ماده «صدق»، به گفته «راغب» نقطه مقابل «کذب و دروغ» است، و در اصل از اوصاف کلام و اخبار می باشد. حقیقت صدق، مطابقت سخن با «اعتقاد» و «واقعیت» است، لذا اگر کسی سخن بگوید که با واقعیت تطبیق می کند اما مطابق اعتقاد او نیست، می گوئیم دروغ می گوید مانند گفتار منافقان که به پیامبر اسلام ﷺ می گفتند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ؛ ما گواهی می دهیم که تو رسول خدائی» و قرآن می گوید: آن ها دروغ می گویند.

گاه صدق و کذب، در مورد افعال و اعمال نیز گفته می شود، و کسی که اعمالش را بر طبق وظیفه لازم انجام می دهد صادق و اگر برخلاف آن انجام دهد کاذب می نامند.<sup>۱</sup>

به هر حال توصیف خداوند به «صادق» از جهات گوناگون است: از جهت صدق و راستی در اخبارش. از نظر صدق در وعده هایی که در مورد پاداش نیکان و مجازات بدان داده است. و از جهت عینیت بخشیدن به آنچه فرموده است.

## تفسیر و جمع بندی

در آیه اول و دوم سخن از این است که خداوند از همه صادق تر در سخنان خود می باشد، به صورت یک استفهام انکاری می فرماید: «کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟!»؛ «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا».

۱. مفردات، ماده صدق با تلخیص.

«کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا راستگوتر باشد؟!»، ﴿وَمَنْ أَصْدَقَ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

بعضی از مفسران معتقدند که تعبیر به «راستگوتر» تنها از نظر کمیت امکان‌پذیر است (یعنی کسی که در موارد بیشتری راست می‌گوید) نه از نظر کیفیت، زیرا اگر سخن مطابق واقع باشد راست است و اگر نباشد دروغ و کم‌زیادی در کیفیت آن تصور نمی‌شود.<sup>۲</sup>

ولی حق این است که از نظر کیفیت نیز مراتب مختلفی برای صدق تصور می‌شود، و این در جایی است که واقعیت دارای ابعاد مختلف باشد، اگر گفتار گوینده در تمام این ابعاد مطابق واقع باشد مسلماً از کسی که تنها در قسمت قابل توجهی مطابق واقع است راستگوتر محسوب می‌شود.

و این‌که خداوند از همه صادق‌تر می‌باشد به خاطر آن است که دروغ یا از جهل و نادانی و بی‌خبری از واقعیت‌ها، سرچشمه می‌گیرد، یا از ضعف و ناتوانی و احتیاج، و چون هیچ‌یک از این صفات در ذات پاکش راه ندارد او از همه صادق‌تر است.

## توضیحات

### دلایل صدق خداوند

از آن‌جا که مسئله حسن و قبح عقلی قطع نظر از تعصب‌ها و کج سلیقه‌گی‌ها از مسلمات است برای اثبات صدق خداوند بهترین راه، استناد به همین مسئله است.

دروغ گفتن حتی درباره یک انسان عادی از زشت‌ترین کارها محسوب

۱. قیل و قول مصدر است.

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۳، ص ۱۰۲ (ذیل آیه ۸۷ نساء).

می‌شود، بلکه سرچشمه غالب زشتی‌ها است و نشانه بارزی از انحطاط شخصیت است، مسلماً چنین کاری در مورد خداوند از هر نظر قبیح است که العیاذ بالله سخنی به دروغ گوید، یا وعده‌ای نادرست دهد.

### آخرین سخن درباره صفات خدا

شک نیست که بحث صفات خدا جنبه عقیدتی دارد ولی از تأثیر تربیتی این بحث در تکامل نفوس انسانی نیز نباید غفلت کرد.

این بحث با صراحت و قاطعیت به انسان می‌گوید: آن‌گاه در تلاش‌ها و کوشش‌هایت، پیروز و خوشبخت خواهی شد که مظهر اسماء و صفات او شوی، رنگ و صبغه الهی پیدا کنی، و روح و جان تو آئینه‌ای برای اسماء او، و تجلیگاه اوصاف جلال و جمال او گردد.

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلََّةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسِبْ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخَلْقٍ مُتَّصِلٍ بِاللهِ؛ خداوند متعال فضایل اخلاقی را وسیله ارتباطی میان خود و بندگانش قرار داده است، برای شما همین قدر کافی است که به اخلاقی چنگ زنید که به خدا ارتباط دارد (و متصف به وصفی از اوصاف او شوید)».<sup>۱</sup>

در حدیث معروف دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللهِ؛ به اخلاق خدایی و صفات الهی متخلق و متصف شوید».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. مجموعه ورام ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.



# عدل الهى





## اشاره

در میان اوصاف الهی «صفات فعل» و «صف «عدالت» دارای ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی است و همین سبب شده که علمای علم عقائد آن را مستقلاً به طور مشروح مورد بحث قرار دهند.

ما هم این مسئله را به طور جداگانه و به صورت مشروح‌تر مورد بحث قرار می‌دهیم، با این اشاره به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾<sup>۲</sup>

۳. ﴿إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۳</sup>

۴. ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾<sup>۴، ۵</sup>

علاوه بر آیات فوق، آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: توبه/۷۰؛ روم/۹؛ یس/۵۴؛ بقره/۲۷۲؛ نساء/۴۹؛ آل عمران/۱۸ و ۱۰۸؛ انبیاء/۴۷؛ ص/۲۸.

---

۱. یونس/۴۴.

۲. کهف/۴۹.

۳. یونس/۴.

۴. فصلت/۴۶.

۵. آیات فراوان دیگری در این زمینه در قرآن مجید آمده است که ما از آیاتی که یک مضمون با دو عبارت و حتی با یک عبارت داشتند از هر کدام نمونه‌ای انتخاب کردیم از جمله آیات زیر نیز گویای این مطلب است: نساء/۴۰ و ۷۷؛ انفال/۶۰؛ بقره/۲۸۱ (به اضافه چهارده آیه دیگر که همه تعبیر «لا یظلمون» دارد و بدون استثناء اشاره به نفی ظلم از خداوند می‌کند) و یونس/۴۷ و ۵۴.

## ترجمه

۱. خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند؛ ولی این مردمند که به خویشتن ستم می‌کند.
۲. و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.
۳. او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت جزا دهد.
۴. و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

## شرح مفردات

واژه «ظلم» به گفته «مقائیس» در اصل دارای دو معنای متفاوت است: یکی به معنای تاریکی که از آن تعبیر به «ظلمت» می‌شود، و دیگری به معنای قرار دادن چیزی در غیر محلش (نقطه مقابل عدل که قرار دادن هر چیزی در محل لایق آن است).

این احتمال وجود دارد که هر دو به یک حقیقت باز گردند، چراکه ظلم (نقطه مقابل عدالت) سبب ظلمات و تاریکی است در هر جا باشد و شاید به همین دلیل راغب در مفردات نیز ریشه اصلی این واژه را همان ظلمت می‌شمرد. در «لسان العرب» آمده است که اصل «ظلم» همان «جور و تجاوز از حد» است و در تعبیر دیگری می‌افزاید: ظلم به معنای «انحراف از میانه‌روی» است. نقطه مقابل ظلم، «عدل» است، و برای آن دو معنای متضاد ذکر کرده‌اند: نخست معنای معروف آن است که به معنای قرار دادن چیزی در محل لایق و مناسب است.

معنای دوم به گفته مقائیس اللغه، اعوجاج و به گفته بعضی دیگر از ارباب لغت به معنای ظلم است.

واژه «قسط» در اصل به معنای سهم و نصیب عادلانه است و به همین جهت



گاه به معنای عدالت می آید، و آن در صورتی است که نصیب عادلانه هر کسی پرداخته شود، و گاه به معنای ظلم می آید و آن زمانی است که نصیب عادلانه او گرفته شود.

در این که میان عدل و قسط چه تفاوتی است؟ ممکن است چنین گفته شود: «قسط» به معنای تقسیم عادلانه است و نقطه مقابل آن «تبعیض» است. ولی عدالت در مقابل جور و تجاوز به حقوق دیگران است، به این صورت که فردی حق دیگری را غصب کرده و برای خود بردارد.

از تعبیری که در بعضی احادیث آمده تفاوت دیگری نیز استفاده می شود، و آن این است که عدالت در مورد حکومت و داوری است، و قسط در مقابل تقسیم حقوق است، در لسان العرب می خوانیم که در بعضی از احادیث آمده: «إِذَا حَكَمُوا عَدْلُوا وَإِذَا قَسَمُوا أَقْسَطُوا؛ آن‌ها هنگامی که حکومت می کنند عدالت پیشه می کنند و هنگامی که تقسیم می نمایند رعایت قسط می کنند».<sup>۱</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که عدل مفهومی وسیع تر و گسترده تر از قسط دارد چراکه قسط در مورد تقسیم گفته می شود و عدل هم در آن مورد و هم در موارد دیگر. (دقت کنید)

### تفسیر و جمع بندی

#### خدا به هیچکس ستم نمی کند

در آیات قرآن مجید آنچه از واژه «عدل» به کار رفته است مربوط به وظیفه بندگان است، و این واژه در مورد خداوند به کار نرفته، در عوض، تعبیر به «نقی ظلم» از خداوند فراوان دیده می شود.

این احتمال وجود دارد (فراموش نشود می گوئیم احتمال) که ترک استعمال

۱. لسان العرب، ج ۷، ماده قسط.

واژه «عدل» در مورد ذات پاک پروردگار به خاطر آن است که عدل همان‌گونه که قبلاً اشاره شد گاه مفهوم «شرک» را می‌رساند (معادل و همتایی برای خدا قرار دادن) و خدا نخواست است این لفظ مشترک در مورد ذات پاکش به کار رود! به هر حال در نخستین آیه مورد بحث به طور قاطع می‌فرماید: «خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند؛ ولی این مردمند که به خویشتن ستم می‌کنند»؛ **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾**.

این تعبیر ممکن است اشاره به سخنی باشد که در آیات قبل از آن آمده که می‌گوید: «گروهی از مردم از مشاهده چهره حق، کور، و از شنیدن سخن حق، کردند، و این به خاطر اعمالشان است که پرده بر چشم و گوششان افکنده، نه این‌که خداوند آن‌ها را بی‌جهت به چنین حالتی مبتلا ساخته باشد».

به تعبیر دیگر این یک سنت الهی است که چشم‌های بینا و گوش‌های شنوا اگر در مسیری که برای آن آفریده شده به کار گرفته نشوند، به تدریج قدرت خود را از دست می‌دهند، بنابراین اگر کسی به چنین حالتی دچار شود، خودش بر خویشتن ستم کرده نه خدا بر او.

این تفسیر را بسیاری از مفسران پذیرفته‌اند، ولی عجب این‌که بعضی دیگر مانند «فخر رازی» این مطلب روشن را رها کرده، و به سراغ تعصب مذهبی خویش در مسأله عدالت رفته‌اند، و گفته‌اند چون همه عالم، ملک خدا است، هر کاری کند ظلم نیست. در حالی که آیه دقیقاً خلاف این مطلب را بیان می‌کند، ظاهر آن این نیست که ظلم در مورد او تصور نمی‌شود بلکه مفهوم آیه این است که در عین توانایی بر این کار هرگز انجام نخواهد داد.<sup>۱</sup>

در آیه دوم نیز همین معنی به تعبیر دیگری بیان شده، می‌فرماید: «و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند»؛ **﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾**.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۷، ص ۲۵۹.

تکیه بر عنوان «ربّ» ممکن است اشاره به این باشد که کار او تربیت و پرورش و تکامل است، نه ظلم و ستم که باعث نقصان و عقب ماندگی و برخلاف اصول «ربوبیت» است.

این جمله به دنبال بیان حال مجرمان در قیامت ذکر شده که در آن جا وقتی نامه اعمال خود را می‌نگرند فریادشان بلند می‌شود که ای وای بر ما! هیچ عمل کوچک و بزرگی از من صادر نشده، مگر این‌که در نامه اعمال من ثبت است، بلکه اعمال خود را همه حاضر می‌بینند، بنابراین آن‌ها هستند که بر خود ستم می‌کنند نه خدا، به خصوص با تصریح به این‌که اعمال آن‌ها در آن جا تجسم می‌یابد مسئله نفی ظلم از خداوند واضح‌تر می‌شود.

سومین آیه باز اشاره به مسأله عدالت خداوند در قیامت در مسأله ثواب و جزا دارد، و روی کلمه «قسط» تکیه می‌کند، می‌فرماید: «او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت جزا دهد؛ او آفرینش را آغاز کرده»، ﴿إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ﴾.

این آیه در واقع، هم اشاره به دلیل امکان عقلی معاد است و هم دلیل وقوع آن، اما امکان آن، به خاطر این‌که کسی که در آغاز، آفرینش کرد قدرت او بر معاد و تجدید آن قطعی است.

اما وقوع معاد به خاطر این‌که اگر نباشد قسط و عدالت تأمین نمی‌گردد، چراکه بسیاری نیکوکارانی که پاداش عمل خود را در این جهان نمی‌بینند، و بدکارانی که کیفر اعمالی خود را نمی‌چشند. اگر معادی در کار نباشد قسط و عدل بر باد می‌رود.

قابل توجه این‌که در ذیل آیه اشاره به عذاب دردناک کافران در قیامت شده ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ بی‌آن‌که سخنی از قسط و عدل در آن شده باشد، این به خاطر آن است اولاً قسط بودن جزای

کافران نیز به قرینه آغاز آیه معلوم می‌شود بعلاوه جمله «بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» دلیل روشنی است که مجازات آن‌ها در برابر عمل آن‌ها است، گویا با ذکر «قسط» به دنبال پاداش نیکوکاران به عنوان هدف آفرینش، مقصود بیان این بوده که هدف اصلی آفرینش آن‌ها هستند و قیامت نیز به خاطر آن‌ها برپا می‌شود، و در مورد دیگران جنبه تبعی دارد.

### خدا «ظلام» نیست

در چهارمین آیه تکیه بر عنوان «ظلام» که صیغه مبالغه، و به معنای بسیار ظلم کننده است شده، می‌فرماید: «پروردگار تو هرگز نسبت به بندگان ظلام نیست»؛

﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾.

این سخن را قرآن بعد از آن می‌گوید که خبر می‌دهد هرکس در گرو اعمال خویش است، اگر عمل صالحی انجام دهد به نفع خود انجام داده و اگر عمل بدی بجا آورد به زیان خود بجا آورده است، و اگر مردم گرفتار عواقب شوم می‌شوند، نتیجه اعمال خودشان است و خداوند ستمی بر آن‌ها روا نداشته است. نفی صفت «ظلام» (بسیار ظلم کننده) از خداوند، با این‌که او هرگز کوچک‌ترین ظلمی بر کسی روا نمی‌دارد، نکته‌ای دارد.

و آن این‌که: آیه فوق با توجه به آنچه در صدر آیه آمده، ناظر به ابطال عقیده جبر است، می‌فرماید آن‌کس که کار خوب کند به نفع خود کرده، و آن‌کس که کار بد کند به زیان خود کرده است بنابراین همه در انجام اعمال خود مختارند و اگر خداوند بندگان را مجبور بر گناه می‌کرد، سپس آن‌ها را مؤاخذه و مجازات می‌نمود قطعاً «ظلام» بود، و چون خداوند ظلام نیست هرگز بندگان را مجبور بر زشتی‌ها و سپس مؤاخذه و مجازات بر آن نمی‌کند.

در حدیثی از «امام ابوالحسن الرضا» علیه السلام می‌خوانیم: یکی از یارانش از او پرسید: «آیا خداوند بندگان را مجبور بر گناه می‌کند؟ فرمود: نه، بلکه آن‌ها را مخیر ساخته، و مهلت داده تا توبه کنند.

او سؤال می‌کند: آیا خدا بندگان را تکلیف ما لایطاق می‌کند؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛ چگونه چنین کاری را انجا می‌دهد در حالی که می‌گویند من نسبت به بندگان ظلام نیستم؟» (توجه داشته باشید که اعتقاد به جبر موجب تکلیف ما لایطاق است زیرا بنده‌ای که مجبور به معصیت است توانایی بر ترک آن را ندارد، در حالی که خداوند او را تکلیف به ترک معصیت کرده است).<sup>۱</sup>

### نتیجه

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که ظلم و ستم در هر قیافه و هر چهره، و به هر شکل و هر مقدار، کم یا زیاد، در دنیا یا آخرت، نسبت به تمام افراد از ساحت مقدس خدا دور است.

او نه کاری می‌کند که مستقیماً ستم بر کسی باشد، و نه کاری که به خاطر آن (هرچند با صدها واسطه) ستم به کسی رسد، و این معنی با تعبیرات مختلف و عبارات گوناگون و تأکیدات زیاد در آیات مختلف بالا مطرح شده است.

### توضیحات

#### ۱. تاریخچه مسئله عدل

قرائن نشان می‌دهد که از قدیم‌ترین ایام طرفداران عدل الهی و مخالفان آن، کم و بیش در میان فلاسفه یا افراد عادی وجود داشته‌اند.

ولی این مسئله در میان مسلمانان، شکل دیگری به خود گرفت، گروهی به نام «اشاعره» به مخالفت با این اصل برخاستند، نه از این نظر که منکر عدالت خدا باشند، بلکه از این نظر که چون او مالک عالم هستی است ظلم در مورد او تصور

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۵۵، ح ۷۱.

نمی‌شود، هر کاری کند (حتی مجازات تمام نیکوکاران، و پاداش همهٔ بدکاران) عین عدالت است! «هرچه آن خسرو کند شیرین بود!»<sup>۱</sup>  
انگیزهٔ اصلی تمایل به این طرز فکر از یک سو گرفتاری در چنگال مسئله جبر و اختیار بود.

و از سوی دیگر طبق صریح آیات قرآن و ضرورت دین اسلام خداوند نیکوکاران را به بهشت و کفار و بدکاران را به دوزخ می‌برد. در این جا در برابر این سؤال قرار می‌گرفتند که اگر انسان در کار خود مجبور است ثواب و عقاب در برابر اعمال اجباری و غیر اختیاری چه معنی دارد؟ و چگونه با عدالت خدا سازگار است؟ از سوی سوم آن‌ها فکر می‌کردند اگر خداوند را مافوق مسئله عدل و ظلم بدانیم به مرحله عالی توحید رسیده‌ایم.

در برابر این گروه جمعیت «معتزله» قرار داشتند که عدل را یکی از اساسی‌ترین مسائل عقیدتی می‌شمردند و معتقد بودند که درباره خداوند عدل و ظلم هر دو تصور می‌شود، ولی خدا هرگز ظلم نمی‌کند، و عدالت را به تمام معنای کلمه دارا است.

شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در صف طرفداران عدل الهی قرار دارند، لذا به مجموعه آن‌ها و معتزله «عدلیه» گفته می‌شود.

اهمیتی که پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به مسئله عدل الهی می‌دهند، تا آن حد است که «عدل» و «امامت» را دو رکن اصلی مذهب خود معرفی می‌کنند، در برابر «توحید» و «نبوت» و «معاد» که سه پایه اصلی دین اسلام است.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام حقیقت «توحید» و «عدل» را به طرز بسیار زیبایی شرح فرموده، آن‌جا که می‌گوید: «التَّوْحِيدُ: أَنْ لَا تُتَوَهَّمَهُ، وَ الْعَدْلُ: أَنْ لَا تُتَهَمَهُ؛ توحيد آن است که او را در وهم خویش نگنجانی (آنچه در وهم آید محدود است و مخلوق و او بالاتر از آن است) و عدل آن است که او را متهم نسازی (و اعمال قبیحی که از تو سرزده به او نسبت ندهی)»<sup>۱</sup>.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۷۰.

## ۲. دلایل عقلی بر مسئله عدل

دانشمندان اسلامی عمدتاً این مسئله را از بُعد عقلی، شاخه‌ای از مسئله «حسن و قبح» دانسته‌اند، و به همین دلیل باید در این جا به سراغ آن مسئله رویم، و عصاره‌ای از آن را در این جا بیاوریم.

«اشاعره» حسن و قبح عقلی را به کلی منکر بودند، و می‌گفتند: عقل ما به خودی خود قادر بر درک خوبی و بدی و حسن و قبح اشیاء نیست، و معیار در شناخت آن‌ها شرع است.

در برابر این گروه، جماعت «معتزله» و «شیعه» عقل را در درک حسن و قبح مستقل می‌دانند، مثلاً حسن احسان و قبح ظلم را از بدیهیات حکم عقل می‌شمرند.

«فاضل قوشچی» برای حسن و قبح سه معنی ذکر می‌کند:

۱. «صفت کمال و نقص» چنانکه می‌گوییم علم، حسن است و جهل قبیح، زیرا علم به صاحبش کمال می‌بخشد و جهل نقصان می‌دهد.

۲. حسن به معنای «هماهنگی با مقصود» و قبح به معنای «ناهماهنگی با آن» است. این همان چیزی است که گاهی از آن تعبیر به «مصلحت» و «مفسده» می‌کنیم.

۳. حسن به معنای «اموری که در خور ستایش الهی و ثواب او» است و قبح «کاری است که در خور سرزنش و عقاب» است.

سپس می‌افزاید محل بحث و نزاع در میان اشاعره و معتزله همین معنای سوم است.<sup>۱</sup>

ولی حق این است این سه معنی از هم جدا نیست، چراکه پاداش و ستایش مربوط به افعال و اعمالی است که دارای مصلحت است، و طبعاً انسان را به

۱. شرح تجرید قوشچی، ص ۴۴۱.

مراحل کمال نزدیک می‌کند، همان‌گونه که صفات کمالیه مانند علم، انسان را به این اهداف نزدیک می‌کند. بنابراین معانی سه‌گانه فوق‌لازم و ملزوم یکدیگرند. دلیل بر اثبات حسن و قبح عقلی عمدتاً دو امر است:

۱. هنگامی که به وجدان خود مراجعه می‌کنیم می‌بینیم حتی اگر هیچ پیامبری از سوی خدا نمی‌آمد باز ظلم و ستم و ریختن خون بیگناهان و... قبیح و زشت و به عکس نیکوکاری، ایثار و فداکاری، سخاوت،... خوب و با ارزش بود. به همین دلیل تمام عقلای جهان، حتی آن‌ها که از شریعت و آئینی پیروی نمی‌کنند و منکر تمام ادیانند، نیز به این امور معترفند.

۲. ما اگر مسئله حسن و قبح را انکار کنیم پایه تمام ادیان و شرایع آسمانی متزلزل می‌شود، و هیچ دین و مذهبی قابل اثبات نیست، زیرا کسی که منکر حسن و قبح، قبل از ورود شریعت باشد باید این احتمال را بپذیرد که وعده‌های الهی که در تمام شرایع از سوی خدا داده شده همه دروغ است، و اگر خدا فرموده است جای نیکان، بهشت، و جای بدان دوزخ است، چه مانعی دارد عکس آن باشد؟! و خداوند (العیاذ بالله) همه این‌ها را به دروغ بیان کرده، و دروغ گفتن قبیح نیست!

بنابراین نه اعتمادی بر معجزات باقی می‌ماند، نه بر محتوای وحی آسمانی، مگر این‌که قبول کنیم که این امور به حکم عقل قبیح است، و خداوند کار قبیح نمی‌کند، و به این وسیله پایه‌های شرع مستحکم، و معجزه دلیلی بر نبوت، و وحی دلیلی بر بیان واقعیت‌ها خواهد بود.

### ۳. دو یادآوری لازم

۱. افعال انسانی بر سه گونه است:

قسمتی از آن‌ها درک حسن و قبحشان برای همه روشن است، و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» می‌باشد، و با تغییر شرایط و ظروف نیز تغییر نمی‌کند (مانند حسن احسان و قبح ظلم).



بخش دیگر افعالی است که حسن و قبح آن را همگان درک می‌کنند، ولی شرایط و ظروف مختلف در آن اثر می‌گذارد، مثلاً می‌گوییم راستگویی خوب است، و دروغ قبیح، در حالی که می‌دانیم در بعضی از شرایط دروغ مصلحت‌آمیز قبیح نیست، و به عکس آن راستگویی که منشأ فساد و خون‌ریزی و اختلاف گردد زشت و قبیح است.

قسم سوم افعالی است که حسن و قبح آن جنبه ضروری ندارد، بلکه نظری است بعضی آن را خوب و بعضی آن را بد، و یا اصلاً در تشخیص حسن و قبح آن ساکنند، در این‌گونه موارد راهی جز توسل به دامن وحی نیست.

۲. بعضی در تعریف حسن و قبح و تشخیص موارد و مصادیق آن توافق میان عقلاء را شرط دانسته‌اند، و گفته‌اند: حسن چیزی است که عقلاً توافق بر مدح فاعل آن داشته باشند، و قبح چیزی است که عقلاً متفق بر مذمت او باشند.

در حالی که این یک اشتباه است موافقت عقلاً در یک امر مربوط به قوانین قراردادی و به اصطلاح تشریحی است، مثل این‌که عقلای جهان اصل مالکیت را همگی قبول دارند (هرچند در حد و حدود و مصادیق آن مختلفند) اما اموری که جنبه قراردادی ندارد بلکه جنبه عینی و تکوینی دارد معیار در آن، درک هر انسانی است.

کوتاه سخن این‌که حسن و قبح «عقلی» است نه «عقلانی» و تفاوت میان این دو بسیار است، قلمرو یکی واقعیت‌های خارجی است، و قلمرو دیگری مسئله قراردادهای قانونی.

#### ۴. بازگشت به دلایل عدل الهی

با روشن شدن مسئله حسن و قبح به اصل سخن یعنی دلایل عقلی عدل الهی باز می‌گردیم در این جا عمدتاً دو دلیل جلب توجه می‌کند که ادله دیگر را می‌توان به آن باز گرداند.

دلیل اول: از همان مسئله حسن و قبح سرچشمه می‌گیرد «ظلم» قبیح است، و خداوند حکیم هرگز کار قبیح و ناشایست انجام نمی‌دهد، «ظالم» در خور ملامت و سرزنش است، و مسلم است یک وجود کامل هرگز کاری نمی‌کند که در خور ملامت باشد.

به عکس «عدالت» نشانه کمال وجود و حکومت است، و وجودی که از هر نظر کامل و بی‌عیب و نقص است چنین چیزی را فروگذار نخواهد کرد. دلیل دوم آن است که در یک تحلیل روشن سرچشمه‌های ظلم را در چند امر می‌توان خلاصه کرد:

گاه ظلم ناشی از «نیاز» است.

و گاهی ناشی از «جهل» و نادانی و بی‌خبری است.

گاه ظلم از «هواپرستی» و «خودخواهی» سرچشمه می‌گیرد.

گاه سرچشمه ظلم «ضعف» و ناتوانی است.

گاهی ظلم از حس «انتقامجویی» و کینه‌توزی سرچشمه می‌گیرد.

و گاهی نیز از «حسد» مایه می‌گیرد.

و امثال این عوامل و انگیزه‌ها که همه از نوعی نقصان و کمبود و انحطاط حکایت می‌کند.

با این حال چگونه ممکن است ظلم و ستم از وجودی که کمال مطلق است سربزند، در حالی که نه نیاز در او راه دارد، و نه جهل و ناتوانی، نه خودخواهی و غرور در او مفهوم دارد، نه کینه‌توزی و انتقامجویی، نه دیگری از او در کمال برتر است که به او رشک برد، و نه کسی کمالی را از او می‌تواند سلب کند که در مقام انتقام برآید.

آیا از چنین وجودی جز خیر و عدالت، رأفت و رحمت سرچشمه می‌گیرد؟!

## ۵. عدل در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت زیادی به عرفان «عدل الهی» و مسائل بسیاری که

از آن سرچشمه می‌گیرد داده شده است به طوری که از مجموع آن‌ها روشن می‌شود که مسأله عدل الهی مطلبی بوده که همه به آن اذعان داشته‌اند و از فطریات و ضروریات وجدان انسان‌ها محسوب می‌شود.

۱. امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «إِزْتَفَعَ عَنِ ظَلَمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ؛ برتر از آن است که بر بندگان ظلم کند، و در میان بندگان قیام به قسط و عدل نموده، و در حکمش عدالت را نسبت به آن‌ها مراعات کرده است».<sup>۱</sup>

۲. در دعای چهل و پنجم «صحیفه سجادیّه» چنین آمده است که امام علی بن الحسین علیه السلام خدا را چنین می‌خواند: «وَ عَفْوُكَ تَفَضُّلٌ وَ عِقُوبَتُكَ عَدْلٌ؛ خدایا! عفو تو تفضّل است و مجازات عین عدالت».

۳. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در مسند احمد حنبل آمده است می‌خوانیم: «مَنْ أَذُنَبَ فِي الدُّنْيَا ذَنْبًا فَعُوقِبَ عَلَيْهِ فَاللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنِّي عُقُوبَتَهُ عَلَيَّ عَبْدُهُ؛ کسی که گناهی کند و خداوند او را در دنیا مجازات نماید در آخرت عقوبتی نخواهد داشت چرا که خداوند عادل‌تر از آن است که دوبار بنده‌اش را مجازات کند».<sup>۲</sup>

## ۶. دلایل منکران اصل عدالت

منکران مسئله عدل تحت فشار مسائل دیگری به این راه کشانده شده‌اند که عمدتاً امور زیر است:

۱. انکار مستقلات عقلیه، آن‌ها می‌گویند عقل بدون حکم شرع هیچ خوب و بدی را تشخیص نمی‌دهد، حسن و قبح، خوب و بد، همه از شرع گرفته می‌شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹ (چاپ دار صادر بیروت).

۲. همه عالم ملک خدا است، او می‌تواند هرگونه تصرفی در ملک خود کند و فعال ما یشاء باشد و هر کار کند عین عدالت است حتی اگر نیکوکاران را مجازات کند و بدکاران را پاداش بخشد.

۳. آن‌ها می‌گویند: معنی عادل بودن خدا این نیست که او از قوانینی بنام قوانین عدل پیروی کند، بلکه منظور این است که او آنچه انجام می‌دهد عین عدالت است، عدل مقیاس و میزان تشخیص فعل خداوند نیست بلکه فعل خداوند میزان و مقیاس عدل است.

۴. اشاعره معتقدند انسان هیچ اختیاری در اعمالش ندارد و هر کاری انجام دهد به اراده خدا است!

و هنگامی که مواجه با این سؤال شده‌اند که چگونه عقل باور می‌کند خدا ما را مجبور بر معصیت کند و بعد ما را مجازات نماید، این با عدالت او سازگار نیست. آن‌ها در پاسخ این سؤال اصل مسئله عدالت و ظلم را انکار کرده‌اند و گفته‌اند او هرچه کند عین عدالت است و کسی را حق سؤالی از او نیست.

۵. گرایش بعضی از آن‌ها به نفی عدالت ممکن است از این جا ناشی شده باشد که در ارتباط با مسائل مربوط به معاد و عذاب و مجازات کفار این سؤال پیش آمده: چگونه انسانی که فی‌المثل پنجاه سال گناه کرده و کافر و مشرک بوده باید تا ابد در آتش قهر و غضب الهی بسوزد؟ این با اصل عدالت چگونه سازگار است؟!

و چون پاسخی برای این مطلب نداشته‌اند اصل مسئله عدالت را انکار کرده‌اند! ۶. تردید جمعی دیگر در این مسئله از این جا سرچشمه گرفته که بعضی از ناهنجاری‌های ظاهری از قبیل آفات و بلاها و طوفان‌ها و زلزله‌ها و حوادث دیگری از این قبیل، و همچنین بیماری‌ها و شکست‌ها و ناکامی‌ها در زندگی بشر مشاهده کرده‌اند، و چون از تفسیر این امور و فلسفه‌های آن عاجز مانده‌اند راه انکار عدالت را پیموده‌اند.

## نقد و بررسی

اکنون به سراغ تحلیل و نقد و بررسی این ایرادات می‌رویم:

۱. در مورد دلیل اول - انکار مستقلات عقلیه - لازم است بر این معنی تأکید کنیم که حتی منکران حسن و قبح در عمل هرگز این معنی را انکار نمی‌کنند، آنچه می‌گویند فقط در سخن، و به هنگام مباحثه و گفت‌وگو است. در مباحث عقلی از این‌گونه بحث‌ها فراوان داریم که افرادی تحت فشار مسائل جنبی حقایقی را با زبان منکر می‌شوند، در حالی که در عمل کاملاً به آن وفادارند.

علاوه بر این قبول مستقلات عقلیه پایه اصلی قبول نبوت انبیاء است، و بدون آن سخن هیچ پیامبری قابل قبول نیست، چراکه با انکار مستقلات عقلیه احتمال دروغ در سخنان آن‌ها بعید نیست.

۲. مسأله مالکیت خداوند نسبت به تمام جهان هستی و تمامی ذرات وجود ما مطلبی نیست که بر کسی پنهان باشد، ولی مالکیت دلیل بر این نمی‌شود که تصرفات غیر حکیمانه کند، یعنی در کنار صفت «مالکیت»، «حکیم بودن» قرار دارد، نمی‌توان یکی را پذیرفت و دیگری را انکار کرد.

۳. این‌که می‌گویند: خداوند مافوق حسن و قبح است، و افعال او تحت این ضوابط قرار نمی‌گیرد، بلکه خود معیار و محوری برای تعیین ضوابط است، این مغالطه‌ای بیش نیست، این سخن مربوط به قوانین آفرینش است که به غلط در قوانین تشریحی به کار رفته است.

توضیح این‌که: قبل از آن‌که خداوند خلقت و آفرینشی داشته باشد قوانینی وجود نداشت، و با آفرینش اشیاء، آفرینشی توأم با نظم و حساب، مسأله قانونمندی به وجود آمد.

ولی در مورد قوانین تشریحی، مسأله طور دیگر است، زیرا هنگامی که خداوند انسان را که نمونه اتم خلقت است به منظور پیمودن راه کمال آفرید،

و تمام وسایل وصول به کمال را در وجود او به ودیعه نهاد، مسلماً قوانین تشریحی او باید هماهنگ با این معنی باشد، یعنی قوانینی که انسان را به کمال سوق دهد، و اگر قوانین تشریحی بر ضدّ این معنی باشد، با حکیم بودن خداوند سازگار نیست، مگر ممکن است شخص حکیم کارهای ضدونقیض انجام دهد؟ به تعبیر روشن تر افعال خداوند در عالم قانون گذاری برای زندگی بشر از افعال او درباره آفرینش مایه می گیرد، و حسن و قبح درست از این جا ناشی می شود، نه این که خداوند مقهور قانون دیگری باشد، بلکه هرچه هست قوانین او است، منتها قوانین او در عالم دین و شریعت هماهنگ با قوانین او در جهان هستی است، وگرنه خودش قانون خود را نقض کرده است، و حکیم هرگز چنین نمی کند.

۴. گرایش به مسئله جبر نیز نباید منشأ انکار عدالت و ظلم گردد.

«جبری ها» همیشه گرفتار این ایراد بوده اند که چگونه می توان باور کرد خداوند بندگان را مجبور به گناه کند، سپس آن ها را مجازات نماید؟ این با عدالت او سازگار نیست!

این یک دلیل منطقی روشن است، ولی جبریون بجای این که در مسأله جبر تجدید نظر کنند، به انکار عدل الهی برخاسته اند یا گفته اند هرچه او کند عین عدالت است حتی کیفر دادن افراد مجبور.

ترسیمی که آن ها از خداوند در ذهن خود ساخته اند راستی عجیب و وحشتناک است، خدائی که ممکن است تمام انبیای مرسلین و ملائکه مقربین و شهداء و صدیقین را به قعر جهنم بفرستد و تمام اشقیاء و ظالمان و گنهکاران تاریخ بشر و شیاطین را در اعلی علیین بهشت جای دهد.

اصرار در مسأله جبر، نباید سبب انکار عدل شود، بلکه برعکس روشنی مسئله عدل الهی باید سبب تجدیدنظر جبریون در اعتقاد جبر گردد.

۵. مشکلات بحث های مربوط به معاد نیز چنانکه گفتیم احیاناً سبب تردید در

مسئله عدل الهی می شود. ولی همان گونه که گفتیم در این تنگناها باید در فکر راه حل منطقی مسائل بود، نه انکار مسائل واضح و بدیهی.

**توضیح این که** آن گونه که از آیات و روایات و شواهد عقلی برمی آید مجازات های قیامت شباهت زیادی به آثار طبیعی اعمال انسان در این دنیا دارد، فی المثل کسی افراط در مشروب خواری می کند، در مدت کوتاهی گرفتار زخم معده و ناراحتی قلب و اعصاب می شود، و گاه این بیماری ها در تمام طول عمر با او است و او را عذاب و آزار می دهد. و این اثر عمل خود او است، نه یک مجازات قراردادی، به خصوص این که به چنین شخصی قبلاً هشدار داده شده، و این عواقب دردناک به او گوشزد گردیده است.

در مورد مسئله خلود در عذاب دوزخ نیز مطلب همین گونه است، اعمال انسان در این عالم نابود نمی شود، و باقی می ماند، در روح او نیز آثار و ملکاتی برجای خواهد گذشت، سپس این ملکات و آثار عمل در تمام عوالم با انسان همراه است، و آن اعمال نیز در قیامت تجسم می یابد و با او خواهد بود و او را شکنجه و آزار خواهد داد.

#### ۶. مشکل حوادث دردناک زندگی بشر

آفات و بلاها، طوفان ها و زلزله ها، دردها و رنج ها، ناکامی ها و شکست ها هر یک از این امور فلسفه یا فلسفه هایی دارد که با کمی دقت روشن می شود، آن گاه انسان تصدیق می کند که این امور همه در مسیر عدل الهی است نه در جهت مخالف آن.

پدیده های ناخوشایند را می توان در چند دسته خلاصه کرد:

۱. **تفاوت ها و تبعیض ها؛** بعضی از انسان ها از نظر هوش و استعداد بسیار قوی، و بعضی متوسط، و بعضی کمتر از متوسط هستند.

۲. نقص‌ها و کمبودها؛ بسیاری از انسان‌ها سالم از مادر متولد می‌شوند در حالی که بعضی گرفتار نقص عضوند.
۳. شکست‌ها و ناکامی‌ها؛ زندگی انسان همواره آمیخته با انواع مشکلات طاقتفرسا، بیماری‌ها، ناکامی‌ها، شکست‌ها و مانند آن است.
۴. حوادث ناگوار؛ در طول زندگی انسان، حوادث طبیعی تلخ و دردناک و بلاگونه‌ای رخ می‌دهد که گروهی را خشک و تر می‌سوزاند، ویرانی‌ها و کشتارهای زلزله‌ها و....

### پاسخ به مسئله حوادث ناگوار

در برابر این سؤالات آزار دهنده، دو پاسخ عمده وجود دارد که گروهی پاسخ اول را دنبال کرده، و گروهی پاسخ دوم را و بعضی هر دو را. آنچه برای ما در این جا مهم است این است که پاسخ‌ها با تبیین‌های تازه‌ای همراه گردد و از آیات قرآن مجید نیز به تناسب بحث تفسیری کمک گرفته شود.

### پاسخ کوتاه و اجمالی

با توجه به نکات زیر پاسخ روشن کوتاهی برای تمام این سؤالات پیدا می‌شود که می‌تواند ما را از این تنگنا خارج سازد:

بدون شک آنچه ما از اسرار آفرینش و جهان هستی می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم همچون قطره‌ای در برابر اقیانوس عظیمی است. بنابراین اگر ما نتوانستیم اسرار وقوع فلان طوفان یا زلزله را دریابیم نمی‌توانیم به کلی آن را مورد انتقاد قرار دهیم.

در گذشته بسیاری از مسائل را ما جزء شرور و آفات می‌شمردیم، ولی امروز در پرتو پیشرفت‌های علمی و کشف اسرار تازه از جهان آفرینش آن‌ها را مفید و سودمند می‌دانیم، فی‌المثل در سابق قضاوت عمومی بر این بود که گریه



پی در پی نوزادان جز شکنجه‌ای برای خودشان، و آزاری برای پدر و مادر نیست، در حالی که امروز می‌گویند اگر این گریه نباشد ممکن است نوزاد سلامت خود را به کلی از دست دهد، گریه بهترین ورزش برای او است، گریه دستگاه تنفس او را به کار می‌اندازد، جریان خون او را سریع می‌کند، و... .

همان‌گونه که در کتاب تدوین (قرآن مجید) «محکّمات» و «متشابهات» وجود دارد، و قرآن می‌گوید: با چراغ پر فروغ «محکّمات» به بررسی و کنجکاوی «متشابهات» بپردازید، و آن‌ها را در کنار هم بچینید تا هرگونه ابهام از آن رفع گردد. در کتاب «تکوین» (عالم آفرینش) نیز آیات محکّمات فراوان است، و آن مجموعه نظام‌ها و قوانین سود بخشی است که بر آن‌ها حاکم است، در کنار این محکّمات، متشابهاتی، همچون زلزله‌ها و طوفانهاست که گهگاه رخ می‌دهد عقل می‌گوید: با توجه به آن آیات روشن تکوینی باید گفت این مسائل نیز دارای حساب و کتابی است، هرچند ما به خاطر محدودیت علم مان از آن بیخبریم.

**کوتاه سخن این‌که** اگر تنها نگاه به این حوادث خاص نکنیم، بلکه آن را در کنار مجموعه نظامات جهان قرار دهیم، و قضاوت همه جانبه‌ای داشته باشیم، به طور اجمال و سر بسته به این نتیجه می‌رسیم که این امور نیز دارای اسراری است، هرچند ما از آن بی‌خبریم.

### قرآن و پاسخ اجمالی مسئله آفات و بلاها

قرآن مجید که در تمام مسائل فکری هم ارائه طریق و هم ایصال به مطلوب می‌کند، در این زمینه نیز اشارات زیادی دارد از جمله:

۱. در یکجا می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «از دانش جز اندکی به شما داده نشده است». (اسراء/۸۵)

مبادا با این علم محدود بخواهید درباره همه چیز قضاوت کنید.

۲. داستان خضر علیه السلام و موسی علیه السلام که در سوره کهف آمده اشاره روشنی به

بحث ما دارد و آن این‌که: هنگامی که کاری از فرد حکیمی صادر شود نباید به ظاهر آن قناعت کرد و قضاوت نمود، چه بسا ظاهرش در نخستین نگاه زنده است، اما اسرار عمیقی در پشت آن نهفته می‌باشد.

سوراخ کردن کشتی متعلق به گروهی از مساکین و مستضعفان که وسیله زندگی محدود آن‌ها را تشکیل می‌داد، یا اقدام به قتل نوجوانی که جرم و خیانتی ظاهراً از او دیده نشده بود، یا اقدام به ساختن دیواری که در شرف انهدام بود آن هم در شهری که مردم بخیلش حاضر به کمترین پذیرائی از مسافران ابن‌السبیل خود نشده بودند هر کدام از دیگری زشت‌تر به نظر می‌رسید.

به همین دلیل هریک از این امور که از «خضر علیهِ السلام» سر می‌زد، فریاد موسی علیهِ السلام بلند می‌شد که ای داد و فریاد، چرا این کار را کردی!؟

ولی هنگامی که آن عالم بزرگ (خضر علیهِ السلام) که در این جا به منزله استاد و معلم موسی بن عمران علیهِ السلام محسوب می‌شد پرده از اسرار کار خویش برداشت موسی علیهِ السلام بر قضاوت عجولانه خود تأسف خورد، چراکه دانست با سوراخ کردن کشتی و از کار انداختن موقتی، جلو غصب شدنش را از ناحیه یک سلطان جبار و غاصب که همه کشتی‌های سالم را به غارت می‌برد گرفت.

و با کشتن آن جوان بی‌ایمان و کافر و ستمگر (که از نظر قوانین الهی در خور چنین عقوبتی بود) پدر و مادر با ایمانش را از خطر رهایی بخشید.

و با مرمت دیوار در حال سقوط گنجی را که در زیر آن برای دو کودک یتیم نهفته بود، و یادگاری از پدر با ایمانشان محسوب می‌شد محفوظ داشت، تا به حد رشد برسند و از آن بهره گیرند.

**کوتاه سخن این‌که:** نه تنها دلایل عقلی بلکه آیات قرآن مجید نیز گواه روشنی بر این پاسخ اجمالی و سربسته در برابر سؤالات فوق می‌باشد، حداقل انسان را از داوری قطعی بازداشته و ادار به سکوت و اندیشه بیشتر می‌کند.

### حوادث ناگوار در روایات اسلامی

در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُجْرِي الْأُمُورَ عَلَيَّ مَا يَقْتَضِيهِ لَا عَلَيَّ مَا تَرْتَضِيهِ؛ خداوند کارها را مطابق مقتضای مصالح جاری می‌کند نه بر طبق میل و رضایت شما».<sup>۱</sup>

یعنی اگر چیزی برخلاف میل و رضای شما بود نگران نباشید، اسرار و مصالحی در کار است که شما نمی‌دانید.

همچنین از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «أَجْدَرُ الْأَشْيَاءِ بِصِدْقِ الْإِيمَانِ الرِّضَاءُ وَالتَّسْلِيمُ؛ سزاوارترین اشیاء نسبت به صدق ایمان انسان مقام رضا و تسلیم است».<sup>۲</sup>

### هشدار!

البته این سخن هرگز به معنای آن نیست که ما مصائب و شکست‌ها و ناکامی‌هایی که بر اثر اعمال خودمان دامانمان را می‌گیرد به حساب قضای الهی بگذاریم و به آن راضی و تسلیم باشیم.

و نیز به این معنای نیست که برای مبارزه با آفات و مشکلات و حوادث دردناک آنچه را در توان داریم به کار نیندیم.

در این‌گونه موارد اگر ما کوتاهی کنیم نه تنها به مقام رضا و تسلیم نرسیده‌ایم، بلکه شرعاً در پیشگاه خدا مسئولیم چون با مرتکب شدن تقصیرات، خودمان را به چاله افکنده‌ایم.

### پاسخ تفصیلی به پدیده‌های ناگوار

#### ۱. فلسفه تفاوت‌ها

غالباً «تفاوت» و «تبعیض» با یکدیگر اشتباه می‌شود، و دومی که جنبه

۱. غررالحکم، فصل ۹، شماره ۵۶.

۲. همان، فصل ۸، شماره ۴۲۲.

منفی دارد به جای اولی که در بسیاری از مواقع دارای جنبه مثبت است می‌نشیند.

توضیح این‌که منظور از «تبعیض» این است که میان دو موجود که در شرایط کاملاً مساوی قرار دارند فرق بگذاریم، مثلاً به یکی از دو نفر که هر دو کار مشابهی را انجام داده‌اند، و شرایط خود آن‌ها نیز یکسان است، دو برابر دیگری مزد بدهیم، و یا اگر هر دو کار بدی را به طور یکسان انجام داده‌اند، و شرایطشان نیز یکسان است، یکی را نصف دیگر مجازات کنیم، ولی اگر اعمال مثبت و منفی متفاوت بود، یا انجام دهندگان با هم فرق داشتند، فرق گذاشتن در میان آن‌ها عین عدالت است. این از نظر پاداش و کیفر.

از نظر آفرینش و تکوین نیز جهان آفرینش مجموعه‌ای است از موجودات کاملاً متفاوت، چراکه هر کدام وظیفه خاصی برعهده دارند، و باید آفرینش و ابزارها و استعدادها هماهنگ با آن باشد.

اگر درست دقت کنیم ساختار جامعه انسانیت درست مانند ساختمان بدن یک انسان و یا یک بوته گل یا یک درخت تنومند است.

آفرینش نظام احسن ایجاب می‌کند که تفاوت در استعدادها، ذوق‌ها، سلیقه‌ها، ساختمان‌های جسمی و روحی افراد جامعه باشد، تا هرکدام متناسب کاری که نظام خلقت بر دوش او می‌افکند آمادگی داشته باشد، در غیر این صورت، همه چیز به هم می‌ریزد، و نظام احسنی وجود نخواهد داشت، و به درختی می‌ماند که تمام آن ریشه، یا تمام ساقه، و یا تمام گلبرگ باشد، که چنین درختی هرگز قادر بر ادامه حیات حتی در یک زمان کوتاه نیست، و اگر هم قادر باشد حیاتش بیهوده و غیر مفید است.

این مطلب به قدری واضح است که نیاز به توضیح بیشتر ندارد، و اصولاً یکی از نشانه‌های عظمت خداوند همین تقسیم دقیق ذوق‌ها و استعدادها است که روی هم رفته یک مجموعه متعادل و متوازن را تشکیل می‌دهد که در آن هر چیزی به جای خویش نیکو است!

کوتاه سخن این که انسان‌ها همانند ظروف همشکلی نیستند که در یک کارخانه ساخته می‌شود، و همه یک نوع فایده دارند که اگر چنین بود حتی یک روز هم نمی‌توانستند با هم زندگی کنند، آنچه در زندگی انسان‌ها و تمام جهان آفرینش مهم است عدالت است نه مساوات، و قرار دادن هر چیز در جای خویش است نه همسانی و همگونی.

قرآن نیز در این زمینه اشاراتی پر معنی دارد: در یکجا می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾؛ «و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می‌کند بهتر است». (زخرف/۳۲)

و در جایی دیگر می‌خوانیم: ﴿وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِيهَا آتَاكُمْ﴾؛ «و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را بوسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید». (انعام/۱۶۵)

در روایات اسلامی نیز اشارات پر معنایی به این مطلب دیده می‌شود چنانکه در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتْوا فَادَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا؛ مردم پیوسته در مسیر خیر و خوبی هستند مادام که تفاوتی در میان آن‌ها باشد، و هرگاه همه مساوی شوند هلاک خواهند شد!»<sup>۱</sup>

## ۲. مشکلات خود ساخته!

در زندگی مصائب زیادی دامن انسان را می‌گیرد که عامل اصلیش خود اوست، منتها بسیاری از افراد برای این که خود را تبرئه کنند، و ندانم کاری‌ها و تنبلی‌ها و سستی‌های خود را نادیده بگیرند و به گردن عوامل دیگر بیندازند، همه این‌ها را به حساب قضا و قدر الهی گذاشته، عدالت خداوند را هم زیر سؤال می‌برند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۳.

مصائبی که از سوی حکومت‌های جبار دامن مردم را می‌گیرد. بسیاری از بیماری‌ها ناشی از شکم‌پرستی و هوای نفس است. عامل بسیاری از ناکامی‌ها سستی و تنبلی و ترک جهاد و تلاش و کوشش است. علاوه بر این‌ها بسیاری از مصائبی که در جوامع بشری دیده می‌شود نتیجه ظلم بعضی بر بعض دیگر، یا گروهی بر گروه دیگر است فی‌المثل اگر می‌شنویم در عصر و زمان ما هر سال حدود پنجاه میلیون نفر از گرسنگی می‌میرند به خاطر این نیست که خداوند لطف خود را از آن‌ها دریغ داشته، بلکه به خاطر این است که گروه دیگری از مردم دنیا از آزادی خداداد سوء استفاده کرده، و دست به غارت و چپاول حقوق دیگران زده‌اند.

و نیز اگر می‌بینیم کودکانی به خاطر گناهان پدران و مادران مانند مشروب‌خواری یا به خاطر سوء تغذیه و مانند آن‌ها گرفتار نقص عضو یا بیماری‌های مختلف می‌شوند، این ظلمی است که پدر و مادر یا مسئولان جامعه در حق چنین کودکانی روا داشته‌اند، و درست به این می‌ماند که پدری خنجر بردارد و چشم فرزند شیرخوار خود را کور کند و یا جبارانی همچون فرعون نوزادان را سر ببرند.

هیچیک از این‌ها را نمی‌شود به حساب کار خداوند گذاشت بلکه همه این‌ها مصائب خود ساخته است که انسان برای خودش یا دیگران فراهم ساخته است.

### قرآن و مصائب خود ساخته

در قرآن مجید آیات فراوانی به چشم می‌خورد که با صراحت رابطه بخش عظیمی از مصائب را با اعمال نادرست انسان روشن می‌سازد مانند:

الف ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾؛ (آری، آنچه از نیکی به تو می‌رسد، از طرف خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست!). (نساء/۷۹)

این که «حسنات» را به خدا نسبت می‌دهد، به خاطر آن است که خداوند تمام امکانات آن را در اختیار انسان گذاشته، و این که سیئات را به خود انسان نسبت می‌دهد، به خاطر آن است که این امکانات را از اهدافی که خدا آن‌ها را به خاطر آن آفریده منحرف می‌سازد، وگرنه از آن جهت که مسبب الاسباب او است همه را می‌توان به او نسبت داد.

ولی با این حال نمی‌توان انکار کرد که بخشی از بیماری‌ها و... که دامنگیر افراد می‌شود عوامل آن از قدرت او بیرون است.

به همین دلیل می‌گوییم آیه فوق گرچه به صورت عام است ولی نظر اصلی غالب موارد بوده است.

ب) در جای دیگر مفاسدی را که در پهنه خشکی‌ها و دریاها به وجود می‌آید نتیجه اعمال مردم می‌شمرد، و می‌فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾؛ فساد، در صحرا و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است. (روم/۴۱) و با توجه به این که «الْفَسَادُ» در آیه با «الف و لام جنس» ذکر شده، و در این جا معنای عموم را می‌رساند، نشان می‌دهد که مفاسدی که در صفحه زمین ظاهر می‌شود از قسم خود ساخته است و این ناظر به مفاسد اجتماعی است.

ج) از آیات دیگری استفاده می‌شود که دگرگونی‌های نعمت‌های الهی به خاطر تغییر حال مردم است، می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ و خداوند سرنوشت هیچ قومی (وملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آنچه را در (وجود) خودشان است تغییر دهند!». (رعد/۱۱)

به تعبیر روشن‌تر «فیض و رحمت الهی» عام و گسترده است، ولی به تناسب «شایستگی‌ها و لیاقت‌ها» در میان مردم تقسیم می‌شود، اگر از نعمت‌ها استفاده صحیح کنند دائمی و جاودانی می‌شود، و اگر وسیله طغیان و ظلم و بیدادگری و غرور و ناسپاسی شود، نعمت‌ها جای خود را به بلاها می‌دهد، این‌ها همه تأکیدی است بر خود ساخته بودن بسیاری از مصائب.

## ۳. مصائبی که مجازات الهی است

بخشی دیگر از مصائبی که دامنگیر انسان می‌شود مجازات‌های الهی است که بر طبق استحقاق افراد از ناحیه او صادر می‌شود، و این در مورد افرادی است که مرتکب گناهانی شده‌اند که یا به قدری شدید است که هم مستوجب عذاب دنیا و هم عذاب آخرت است و یا در حدی است که تنها با مجازات دنیا شست‌وشو می‌شود. و در واقع لطفی است از ناحیه خدا بر این گروه.

ممکن است فاصله زمانی قابل ملاحظه‌ای بین «گناه» و «مجازات» باشد، ولی به هر حال رابطه محفوظ است، گاهی نیز بدون فاصله واقع می‌شود و مجازات سریع است. تفاوت این بحث با بحث سابق این است که در بحث سابق سخن از اثر طبیعی اعمال بود و در این جا سخن از مجازات الهی است. قرآن مجید علاوه بر اشاره به این مسئله به عنوان یک اصلی کلی، انگشت روی موارد خاصی نیز گذارده است، و اقوامی را نشان می‌دهد که به عنوان مجازات گرفتار دردناکترین بلاها شده‌اند که ذیلاً به نمونه‌هایی از هر دو قسمت اشاره می‌شود:

۱. ﴿وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛ خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند،) مثلی زده است: سرزمینی که امن و آرام بود؛ و همواره روزیش از هر جا می‌رسید؛ اما نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند؛ و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر آنها پوشانید!». (نحل/۱۱۲)

اگر افرادی به هنگامی که فلان شهر آباد گرفتار قحطی و ناامنی و مصیبت و بلا شده بود بدون در نظر گرفتن گذشته آن وارد آن می‌شدند، شاید از خود می‌پرسیدند که اینهمه بدبختی و بیچارگی چگونه با عدالت خداوند سازگار است؟ اما هنگامی که از تاریخ گذشته آن آگاه می‌شدند آن را عادلانه و گاه کمتر از استحقاق می‌دیدند.



۲. در مورد گروهی از امت‌های پیشین که هر کدام به خاطر گناهانشان گرفتار مجازات‌هایی شدند می‌فرماید: ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛ ما هر یک از آنان را به گناهشان گرفتیم (و مجازات کردیم)، بر بعضی از آن‌ها طوفانی از سنگریزه فرستادیم، و بعضی از آنان را صیحه (مرگبار آسمانی) فرو گرفت، و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم؛ خداوند هرگز به آن‌ها ستم نکرد، ولی آن‌ها خودشان بر خویشتن ستم می‌کردند». (عنکبوت/۴۰)

در بعضی از تفاسیر ذیل آیه (۹۰ یونس) داستان جالبی در مورد فرعون نقل شده که شاهد گویای بحث ما است، و آن این‌که: «روزی جبرئیل در شکل انسانی به عنوان شکایت نزد فرعون آمد، گفت: ای پادشاه! غلامی داشتم او را بر سایر بندگانم حکومت دادم، و کلید گنج‌هایم را به او سپرده بودم، او با من از در دشمنی درآمد و به من و هرکس به من محبت داشت دشمنی کرد، و هرکس با من دشمن بود به دوستی برگزید (حکم او را تو صادر کن، و کیفر او را تعیین نما!).

فرعون گفت: اگر این غلام غلام من بود او را در دریا غرق می‌کردم! جبرئیل گفت ای پادشاه! این فرمان را برای من بنویس (تا از آن دست‌خط استفاده کنم) فرعون دستور داد دوات و قلم و کاغذی آوردند و نوشت: «من حکم می‌کنم کیفر برده‌ای که در برابر مولایش قیام کند، و نعمت‌های او را کفران نماید این است که در دریا غرق شود» (این ماجرا گذشت) هنگامی که فرعون و لشکریانش در حال غرق شدن در لابلای امواج بود جبرئیل در برابر او ظاهر شد و خطش را به او نشان داد و گفت: این همان حکمی است که خودت صادر کرده‌ای»<sup>۱</sup>.

۱. تفسیر روح‌البیان، ج ۴، ص ۷۷.

کوتاه سخن این که هم از نظر استدلال عقلی و منطقی و هم از نظر آیات فراوان در قرآن مجید و هم از نظر روایات و تاریخ، نمی توان انکار کرد که بخش قابل ملاحظه ای از مصائب و بلاها جنبه مجازات و کیفر در برابر افراد یا اقوام سرکش و ستمگر دارد. هرچند بیخبران، رابطه این علت و معلولی را درک نکنند.

### رابطه گناهان و بلاها در روایات اسلامی

آنچه در بالا گفته شد در روایات اسلامی نیز به طور گسترده دیده می شود، که حداقل بخش قابل ملاحظه ای از مصائبی که دامنگیر جوامع انسانی می شود جنبه مجازات و کیفر گناهان دارد، به عنوان نمونه:

۱. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحْدَثَ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ؛ هر زمان بندگان گناهان تازه ای را ابداع کنند، خداوند بلاهای تازه و ناشناخته ای بر آنها مسلط می سازد»<sup>۱</sup>.

۲. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْأَحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ؛ کسانی که بر اثر گناهانشان می میرند بیش از آنها هستند که با مرطبیعی از دنیا می روند! و کسانی که به خاطر نیکی کردن عمر طولانی می کنند بیش از آنها هستند که عمر طبیعی طولانی دارند!»<sup>۲</sup>.

۳. باز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحَرِّمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ عَمَلَ الشَّرِّ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ؛ گاه انسان

۱. بحار الانوار ج ۷۰، ص ۳۵۴، ح ۵۸.

۲. همان، ح ۵۹.

گناهی می‌کند و از نماز شب محروم می‌گردد، تأثیر شوم عمل شر در صاحبش از کارد در گوشت سریعتر است!»<sup>۱</sup>

این حدیث می‌تواند شاهدهی برای این بحث، یا بحث گذشته در مورد رابطه طبیعی گناه و حوادث ناگوار باشد (دقت کنید).

#### ۴. مصائب بیدارگر

بدون شک بخشی از حوادث ناراحت کننده، اثر مثبتی در پاره کردن پرده‌های غرور، و بیدار ساختن انسان از خواب غفلت، و... محسوب می‌شود.

و فور نعمت، قدرت حکومت، و برخورداری از سلامت، گاه چنان انسان را مغرور می‌سازد که به کلی خود را فراموش می‌کند، همه مواهب را از خود می‌داند، و اگر در زندگی او مشکلی پیش نیاید این‌ها همچنان ادامه می‌یابد، هم زندگی خود را تباه می‌سازد، و هم دیگران را.

این جاست که دست لطف الهی از آستین رحمانیتش بیرون می‌آید و به کمک انسان می‌پردازد. مصیبتی سخت و سنگین رخ می‌دهد در این حال تکانی می‌خورد، گاه بیدار می‌شود، در اندیشه و فکر فرو می‌رود، از بیراهه باز می‌گردد، و در جاده صحیح گام می‌گذارد.

بخشی از مصائب «دست اندازهای جاده زندگی انسان» است که ماشین وجود او را سخت تکان می‌دهد، و از خواب زدگی و غفلت که منجر به هلاکت او می‌شود، باز می‌دارد.

انکار نمی‌توان کرد که گروه عظیمی از مردم جهان هرگز از این حوادث پندی نمی‌گیرند، و درسی نمی‌آموزند ولی مسمماً گروهی از آن‌ها درس می‌آموزند و نتیجه می‌گیرند، به اصلاح خویش می‌پردازند، و این فلسفه مهم و قابل ملاحظه‌ای است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۸، ح ۷۴.

اشتباه نشود نمی‌گوییم همه مصائب و حوادث دردناک در این رده جای می‌گیرد، و نیز نمی‌گوییم باید تسلیم حوادث بود و برای مبارزه با مشکلات و مصائب قیام نکرد، بلکه می‌گوییم بخشی از حوادث تلخ است که نه انسان قدرت پیش‌بینی آن را دارد، و نه قدرت قیام در مقابل آن، و بخشی از این بخش داخل در بحث ما است و در زمره مصائب بیدارگر و حوادث دردناک و هشداردهنده است.

### قرآن و مصائب بیدارکننده

از آن‌جا که قرآن یک کتاب بزرگ تربیتی است، و موضوع بحث ما نیز رابطه بسیار نزدیک با مسائل تربیتی دارد قرآن در این باره سخن بسیار گفته، و تعبیرات متنوع و مختلف و جالبی دارد از جمله:

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به سختی‌ها و رنج‌ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند». (اعراف/۹۴)<sup>۲</sup>

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که یکی از فلسفه‌های حوادث ناراحت‌کننده، در مورد اقوامی که غرق انواع گناه بودند هشدار و بیداری بوده و تقارن این حوادث با دعوت انبیاء از این جهت صورت می‌گرفته که زمینه را برای پذیرش دعوت آن‌ها آماده سازد، و هماهنگی «تکوین» و «تشریح» تأثیر اندر زهای آن‌ها را قویتر سازد.

۱. «يَضُرَّعُونَ» از ماده «تَضَرَّعَ» به معنای خضوع و حالت تقاضای توأم با تواضع است (در اصل از ماده ضرع به معنای نزول شیر از پستان است).

۲. شبیه این آیه با کمی تفاوت در سوره انعام، آیه ۴۲، نیز آمده است.

۲. ﴿وَلَنذِيْقِيَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ به آنان از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند». (سجده/۲۱)

«عذاب ادنی» مفهوم وسیعی دارد (مصائب و درد و رنج‌ها، زیان‌های مالی، خشکسالی و قحطی و...) .

و اما این احتمال که در بعضی از کلمات مفسران آمده که منظور از عذاب ادنی عذاب قبر است با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا جمله ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ هدف این عذاب را بازگشت و تجدید نظر می‌شمارد که در مورد عذاب قبر مفهوم ندارد (دقت کنید).<sup>۱</sup>

### حوادث بیدارگر در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی که حاکی از رابطه میان بعضی از مصائب و مشکلات زندگی، با امور تربیتی می‌باشد، دیده می‌شود مانند:

۱. در یکی از خطبه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِتَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيُتَوَبَّ تَائِبٌ، وَ يُفْلَعَ مُفْلَعٌ، وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ؛ خداوند بندگان خویش را به هنگامی که اعمال بد انجام می‌دهند، با کمبود میوه‌ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن درهای گنج‌های خیرات به روی آنان، مبتلی می‌سازد، تا توبه‌کاران توبه کنند، و آن‌ها که باید دست از گناه بکشند خودداری نمایند، و پندپذیران پند گیرند، و آن‌ها که آماده‌اند از گناه باز ایستند».<sup>۲</sup>

۲. در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ آدَبٌ،

۱. نظیر همین معنی در سوره اعراف/۱۶۸ و سوره زخرف/۴۸ نیز آمده است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

وَلِلْمُؤْمِنِ إِمْتِحَانٌ، وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ، وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ!؛ بلا برای ظالم ادب است، و برای مؤمن آزمایش، و برای انبیاء درجه، و برای اولیاء کرامت است.<sup>۱</sup>

۳. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُ لَا يَحْضِي عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً إِلَّا عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ يُحْزِنُهُ يَذْكُرُ بِهِ؛ مؤمن چهل شب بر او نمی‌گذرد مگر این که حادثه غم‌انگیزی برای او رخ می‌دهد که مایه تذکر و بیداری او گردد».<sup>۲</sup>

##### ۵. آزمون به وسیله مشکلات!

آزمون‌های الهی با آزمون‌های بشری کاملاً متفاوت است، انسان‌ها به خاطر این به آزمایش شخص یا چیزی، اقدام می‌کنند، که مجهولاتی برای آن‌ها روشن گردد اما چیزی بر خداوند مخفی و پنهان نیست، تا از طریق آزمایش به آن آگاه شود. پس چرا و چگونه آزمایش می‌کند؟!

آزمون‌های الهی جنبه پرورشی دارد، انسان‌ها را مقاومتر، آگاه‌تر، و خالص‌تر می‌سازد، و در یک کلمه آزمون‌های الهی وسیله تکامل و پرورش روح و جسم انسان است. بنابراین جای تعجب نیست که بخشی از مصائب و مشکلات زندگی در همین راستای آزمون و امتحان باشد.

فرماندهانی که در کوره داغ جنگ‌های بزرگ قرار می‌گیرند کاملاً نیرومند و آبدیده‌اند، و تجاری که در تنگناهای شدید اقتصادی واقع می‌شوند تجربه‌های ذی‌قیمتی می‌اندوزند، و سیاستمدارانی که بحران‌های مختلف را از سر گذرانده‌اند سیاستمدارانی ورزیده و قوی می‌باشند.

با این تحلیل‌ها و مثال‌ها رابطه مشکلات و مصائب زندگی با پرورش و تکامل انسان روشن می‌شود، و البته باز در این جا حساب «مصائب خود ساخته» را باید

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، صفة ۲۳۵، ح ۵۴.

۲. همان، ص ۲۱۱، ح ۱۴.

جدا ساخت، و آنچه را در بالا اشاره کردیم هرگز بهانه‌ای برای ترک مبارزه با مشکلات و مصائب قرار نداد.

### قرآن و آزمون‌های دردناک

اکنون به قرآن باز گردیم و ببینیم این مسئله بازتاب گسترده‌ای در لابلای آیات مختلف دارد:

۱. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران». (بقره/۱۵۵)  
در این آیه، پنج قسمت از مصائب و مشکلات زندگی به عنوان پنج ماده امتحان الهی بیان شده است، در درجه اول ناامنی است ﴿خَوْفٍ﴾ که از همه مهم‌تر است، و بعد از آن گرسنگی ﴿جُوعٍ﴾ و سپس زیان‌های مالی ﴿نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ﴾ و بعد مر و میرها ﴿وَالْأَنْفُسِ﴾ و سپس آفات کشاورزی و کمبود میوه و مواد غذایی ﴿وَالثَّمَرَاتِ﴾.

در حقیقت عمده‌ترین مواهب حیات، امنیت و سرمایه‌های انسانی و اموال و منابع تولید است، و خداوند به وسیله آفاتی که دامان این امور را می‌گیرد انسان را می‌آزماید، تا میزان شکیبائی او آشکار گردد.

۲. ﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾؛ آن‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند». (احزاب/۱۱)

این آیه اشاره به ماجرای عجیب جنگ احزاب می‌کند که یکی از بزرگ‌ترین میدان‌های آزمایش الهی برای مسلمانان صدر اسلام بود، در آن روز که لشکر بی‌شمار احزاب از سمت بالا و پائین به میدان حمله کردند، و گروه اندک مسلمین را همچون نگین انگشتر در محاصره خود قرار دادند، کارشکنی‌های منافقان داخلی مزید بر مشکل شد، و شرایط از هر جهت سخت و پیچیده گشت،

تا آن جا که قرآن می گوید: جانها به لب رسیده بود، و قلبها به گلوها! ﴿وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾. (احزاب/۱۰)

قرآن می گوید: این مصیبت بزرگ و طوفان شدید که زلزله در بنیان وجود جمعی از مؤمنان افکند، صحنه‌ای از آزمون الهی بود. در روایات اسلامی نیز اشارات روشنی به این حقیقت که بخشی از بلاها و مصائب جنبه آزمون دارد دیده می شود:

۱. در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ، وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ...؛ بلا برای ظالم ادب است، و برای مؤمن آزمایش و امتحان».<sup>۱</sup>
۲. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ؛ ولی خداوند بندگانش را با انواع شدائد می آزماید و با اقسام مشکلات به عبادت فرا می خواند، و به انواع گرفتاری‌ها مبتلا می نماید».<sup>۲</sup>

#### ۶. شناخت نعمت‌ها در کنار مصائب

هیچکس نمی تواند این حقیقت را انکار کند که غالباً وقتی انسان غرق نعمت است ارزش آن را نمی داند، از آن لذت نمی برد، شکر نعمت را بجا نمی آورد. اگر انسان هرگز بیمار نمی شد نعمت سلامتی برای او، به عنوان یک موهبت بزرگ الهی، مفهوم نبود.

اگر گهگاه زمین تکانی نمی خورد این آرامش عجیبی که در تمام طول سال بر آن حکمفرما است هرگز معلوم نمی شد.

از آن جا که خداوند این مواهب عظیم را از یک سو برای تمتع انسان،

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۳۵، ح ۵۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).



و از سوی دیگر برای نزدیکی او به ذات پاکش، از طریق شکر نعمت، آفریده است، کاملاً منطقی است که گهگاه در آن نوسان و قبض و بسطی ایجاد کند تا هر دو هدف فوق به دست آید.

در آیات قرآن مجید نیز اشارات جالب و پرمعنایی به این واقعیت دیده می‌شود از جمله: «قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَأَنْجِينَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای صحرا و دریا رهایی می‌بخشد؟! در حالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌خوانید؛ (و می‌گویید:) اگر از این (خطرات و تاریکی‌ها) ما را رهایی بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود». (انعام/۶۳)

آری این گروه قبل از آن‌که گرفتار ظلمات هولناک دریا و صحرا شوند، هرگز ارزش نور و امنیت و روشنایی را نمی‌دانستند، اما به هنگام سلب این نعمت به یاد مبدأ این نعمت می‌افتند و اعلام آمادگی برای شکرگزاری می‌کنند.

در روایات اسلامی نیز بعضی اشارات به این بخش از مصائب و آلام دیده می‌شود از جمله: در حدیث معروف مفضل از امام صادق علیه السلام در مورد انواع آفات چنین آمده است: «إِنَّ هَذِهِ الْآفَاتُ وَإِنْ كَانَتْ تَنَالُ الصَّالِحَ وَالطَّالِحَ جَمِيعًا، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذَلِكَ صَاحًا لِلصَّنْفَيْنِ كِلَيْهِمَا، أَمَّا الصَّالِحُونَ فَإِنَّ الَّذِي يُصِيبُهُمْ مِنْ هَذَا يَرُدُّهُمْ (يَذَكِّرُهُمْ) نِعْمَ رَبِّهِمْ عِنْدَهُمْ فِي سَالِفِ أَيَّامِهِمْ، فَيَحْدُوهُمْ ذَلِكَ عَلَى الشُّكْرِ وَالصَّبْرِ، وَ أَمَّا الطَّالِحُونَ فَإِنَّ مِثْلَ هَذَا إِذَا نَالَهُمْ كَسَّرَ شَرَّتَهُمْ، وَرَدَّعَهُمْ عَنِ الْمَعَاصِي وَالْفَوَاحِشِ؛ این آفات هرچند به افراد نیکوکار و بدکار هر دو می‌رسد، ولی خداوند آن را مایه اصلاح هر دو گروه قرار داده: اما نیکوکاران آنچه به آن‌ها می‌رسد، مایه تذکر نعمت‌های پروردگارشان نزد آن‌ها در ایام گذشته می‌شود، و این موضوع آن‌ها را به شکر و صبر و استقامت می‌دارد، و اما بدکاران هنگامی که چنین آفاتی به آن‌ها رسد، شرارتشان را درهم می‌شکنند، و آن‌ها را از معاصی و زشتی‌ها باز می‌دارد».<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۹.

## ۷. موقعیت خیر و شر در جهان هستی

گفتیم از جمله مسائلی که سبب تردید یا اشکال و ایراد بعضی در مسئله عدالت آفریدگار شده ترکیب دو گانه عالم از «خیر» و «شر» است. این مسئله یکی از مباحث مهم فلسفی و کلامی است که انسان به هنگام ورود در آن یک نوع ابهام و تاریکی را بر سراسر آن حاکم می‌بیند، ولی هر قدر با حوصله جلوتر می‌رود، و در تحلیل‌ها دقیق‌تر می‌شود، افق‌های تازه و روشنی در برابر او ظاهر می‌گردد، و سرانجام آرامش لازم را با حل نهایی معمای خیر و شر در درون جان خود احساس می‌کند. در این راستا و برای حل این معما توجه به نکات زیر لازم به نظر می‌رسد.

### ۱. خیر و شر چیست؟

«خیر» به چیزی گفته می‌شود که هماهنگ با وجود ما، و مایه پیشرفت و تکامل آن است، و «شر» چیزی است که ناهماهنگ با آن باشد، و مایه عقب‌ماندگی و انحطاط گردد، و از این جا به خوبی روشن می‌شود که خیر و شر جنبه نسبی دارد، ممکن است امری درباره ما خیر باشد، و برای دیگران شر، یا برای تمام انسان‌ها خیر باشد، و نسبت به نوعی از حیوانات مایه شر گردد. فی‌المثل ابرهایی در آسمان ظاهر می‌شود، و بارانی می‌بارد، مزارعی آباد می‌گردد، و درختانی بارور می‌شوند، اما همین باران در نقطه دیگر سیلابی به حرکت در می‌آورد، و مایه ویرانی می‌گردد. از این بیان به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که داوری درباره این که فلان حادثه شر است کار ساده‌ای نیست، باید مجموعه آثار آن را در مجموعه محیط‌ها، بلکه در مجموعه زمان‌ها، اعم از حال آینده، و یا ریشه‌هایی که در گذشته داشته، همه را در نظر بگیریم، تا بتوانیم بگوییم در مجموع زیان‌های آن، بیش از سود آن بوده است، و باید تصدیق کرد که این داوری آسان نیست.

از سوی دیگر خیر و شر را می‌توان به اقسامی تقسیم کرد:

۱. خیر مطلق

۲. شر مطلق

۳. خیر و شر نسبی

«خیر مطلق» آن است که هیچ جنبه منفی نداشته باشد، و به عکس «شر مطلق» آن است که: هیچ جنبه مثبت نداشته باشد، و در خارج کمتر مصداقی برای این دو می‌توان یافت، غالباً به اشیاء، یا حوادث و پدیده‌هایی برخورد می‌کنیم که ترکیبی از جنبه‌های مثبت و منفی است.

از دیدگاه یک خداپرست تنها دو قسم امکان وجود دارد: «خیر محض» و «آنچه خیرش بیشتر» است، ولی شر محض، یا آنچه شرش بیشتر است، یا آنچه مساوی است، با توجه به این‌که «خداوند حکیم است» امکان وجود ندارد، زیرا صدور این سه قسم از «حکیم علی الاطلاق» قبیح و غیرممکن است.

۲. خیراتی که از «شرور» بر می‌خیزد

با توجه به نسبی بودن خیر و شر، و با توجه به تأثیر متقابلی که اشیاء در یکدیگر دارند، بسیار می‌شود که حوادث و پدیده‌هایی که ظاهراً در شمار شرورند سرچشمه خیرات و برکات مختلفی می‌شوند.

بسیاری از محرومیت‌ها سبب شکوفائی استعدادها و تلاش‌های عظیم می‌شود، چراکه انسان به هر حال برای جبران محرومیتش به پا می‌خیزد، و تمام آنچه را در درون وجود دارد به کار می‌گیرد، و همان‌ها غالباً سبب جهش‌های علمی و اجتماعی می‌گردد.

بسیاری از نیازها و محرومیت‌ها سرچشمه اختراعات بزرگ شده است، و بسیاری از کمبودها مقدمه پیدا کردن منابع مهم جدید گردیده است.

قرآن مجید در این زمینه بیان لطیفی دارد، می‌گوید: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* إِنَّ

مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ «(آری) به یقین با سختی آسانی است. مسلماً با سختی آسانی است». (الم نشرح/ ۵ و ۶) اشاره به این که پیوند این دو گاه آن چنان قوی و نزدیک است که گوئی هر دو در کنار هم قرار دارند، همان گونه که از کلمه «مع» استفاده می شود. بعضی از مورخان یکی از عوامل مهم پیشرفت سریع مسلمانان را در آغاز اسلام همان انبوه مشکلاتی می داند که مسلمین در میان آن پرورش یافته بودند و در سایه آن افرادی سلحشور و پر قدرت و آبدیده شدند، در حالی که یکی از عوامل عقب نشینی مسلمانان قرون بعد زندگی مرفه و بی دردسر، و پرورش در میان انواع ناز و نعمت بود.

یکی از نویسندگان غرب می گوید: من عقیده ندارم که هر فرد لازم است مصیبت بکشد، ولی این را می دانم که مصیبت غالباً مفید فایده است بلکه ضرورت دارد، اما با این شرط که شخص بداند چگونه با رنج ها روبرو شود و این کار را از کارهای آموزنده و اساسی زندگی بشمرد.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ۴۵ نهج البلاغه در پاسخ این سؤال که چگونه ممکن است آن حضرت با استفاده از غذاهای بسیار ساده و ناگوار قدرت مقابله با شجاعان عرب را داشته باشد می فرماید: «الْأَوْ وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُدُوًّا، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُوداً، وَ النَّابِتَاتِ الْعِدِيَّةَ أَقْوَى وَ قُوداً وَ أَبْطَأُ حُمُوداً؛ آگاه باشید درختان بیابانی چوبهایشان محکم تر است، ولی درختان سرسبزی که همواره در کنار آب قرار دارند پوست های نازکتر و کم دوامتری دارند و گیاهان بیابانی که جز با آب باران سیراب نمی شوند، آتشی شعله ورتر و پردوامتر دارند».<sup>۲</sup>

تا نبیند رنج و سختی مرد، کی گردد تمام؟

تا نیاید باد و باران گل کجا بویا شود؟

۱. رمز موفقیت.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

### ۳. «خیر» و «شر» در قرآن مجید

در قرآن مجید خیر و شر معنای گسترده‌ای دارد که مصادیق گوناگون و افراد مختلفی را شامل می‌شود، «خیر» در قرآن به معنای «مال» (بقره/۱۸۰) به معنای «علم» و دانش (بقره/۲۶۹) «جهاد» (نساء/۱۹) «اعمال صالحه» (نساء/۱۴۹) «ایمان» (انفاق/۲۳) و «قرآن» (نحل/۳۰) به کار رفته است.

و همچنین در معانی دیگری مانند «انسان‌های خوب»، «گمان خوب»، «فرزند صالح»، «باغ و زراعت» و امثال آن.

قابل توجه این‌که این واژه در قرآن مجید به صورت مفرد ۱۷۶ بار، و به صورت جمع ۱۲ بار، به کار رفته است، در حالی که «شر» به صورت مفرد و جمع تنها در ۳۰ مورد به کار رفته!

واژه «شر» که نقطه مقابل «خیر» است به معنای بلا و مصیبت، عذاب، انواع ناراحتی‌ها و شدائد و هرگونه فساد و وسوسه آمده است.

### ۴. خیر و شر در روایات اسلامی

این دو واژه در روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد. از جمله: در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَهُمَا خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِي...؛ من خداوندی هستم که هیچ معبودی جز من نیست آفریدگار خیر و شرّ و آن‌ها دو مخلوق از مخلوقات من‌اند»<sup>۱</sup>.

#### سؤال

اگر شرور امر عدمی هستند چگونه در این جا تعبیر به خلقت شده است؟ پاسخ این سؤال را از بحث‌های گذشته می‌توان دریافت و آن این‌که بسیار می‌شود که شر به امور وجودی اطلاق می‌شود که منشأ عدم می‌گردد، مانند انواع

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۶۰، ح ۲۰.

میکرب‌ها، و مواد سمی، و سلاح‌های مخرب که همه امور، «وجودی» هستند ولی سرچشمه «بیماری» و «مر» و «تخریب» که امور عدمی هستند می‌شود. (دقت کنید).

از این گذشته ممکن است تعبیر فوق اشاره به شرور نسبی باشد که جنبه وجودی دارد، و خیر آن غالب است، هرچند نسبت به پاره‌ای از افراد اثر منفی می‌گذارد.

### دو سؤال مهم در زمینه عدل الهی

در پایان این مباحث دو سؤال که در خور اهمیت و شایان توجه است باقی مانده است:

#### ۱. چرا عدل به عنوان یکی از اصول دین مطرح شده است؟

می‌دانیم طبق تقسیم‌بندی صفات خدا، صفت «عدل» در بخش «صفات فعل» قرار می‌گیرد، و یکی از آن‌ها محسوب می‌شود، چراکه توصیفی است برای افعال خداوند، در این جا این سؤال پیش می‌آید که به خاطر کدامین ویژگی از سایر صفات جدا شده، و به عنوان یک اصل مستقل در اصول پنجگانه دین جای گرفته، و گاه آن را در کنار «امامت» به عنوان دو اصل ویژه «مذهب شیعه» معرفی می‌کنند؟

در پاسخ به این سؤال باید به چند نکته توجه کرد:

۱. وضع خاص این مسئله که در آغاز بحث‌ها از نظر تاریخچه پیدایش آن گذشت، یکی از روشن‌ترین علل جدائی این وصف از سایر اوصاف خدا است. زیرا همان‌گونه که گفتیم در قرن اول هجری نزاع شدیدی میان علمای عقائد اسلامی در گرفت که در یکسو «اشاعره» قرار داشتند که معتقد بودند افعال خدا را به عدل و ظلم نمی‌توان توصیف کرد.

و از سوی دیگر شیعه و گروه معتزله قرار داشتند که می‌گفتند خداوند حکیم و عادل است، و هرگز کاری برخلاف این اصول انجام نمی‌دهد.

۲. از این گذشته بسیاری از صفات فعل خداوند در حقیقت به همان ریشه عدل باز می‌گردد، مثلاً خداوند، حکیم، حاکم، رازق، رحمان و رحیم است، همه این‌ها پرتوی از مسئله عدالت خدا است، اصولاً عدالت به مفهوم وسیع کلمه یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خود تمام صفات فعل را در بر می‌گیرد! و از آن مهم‌تر مسئله «معاد» و «مالک یوم الدین» بودن خداوند در حقیقت از عدالت او نشأت می‌گیرد، و این ویژگی ایجاب می‌کند که این اصل مستقلاً مورد توجه قرار گیرد.

۳. عدل چنان مفهوم گسترده‌ای دارد که هم عدالت اعتقادی را شامل می‌شود، و هم عدالت اخلاقی و عدالت اجتماعی را، و به این ترتیب پرتوی از مسئله عدل خداوند به ملکات اخلاقی انسان، و به سراسر قوانین اجتماعی تابیده خواهد شد، و زبینه است چنین اصل اعتقادی که بازتابی چنین گسترده دارد به عنوان یکی از ارکان اسلام معرفی گردد.

## ۲. آیا این امور با عدل الهی تضاد دارد؟

عناوین مختلفی در قرآن و روایات اسلامی دیده می‌شود که برای بعضی هماهنگ بودن آن با مسئله عدل الهی روشن نیست مانند:

الف) مسئله شفاعت

ب) مسئله جبر و اختیار

ج) قضا و قدر

د) تقسیم ارزاق به صورت متفاوت و وجود غنا و فقر در کنار هم در جوامع

انسانی.

در این جا از این بعد که هیچگونه تضادی در میان آن‌ها و مسئله عدالت

نیست، باید بحث کنیم.

اما در مورد «شفاعت» با توجه به این که «شفاعت» تنها در باره کسانی است که لیاقتی از خود در این زمینه نشان داده‌اند، و با اعمال خیری استحقاق شفاعت شفیعیان را کسب کرده‌اند به خوبی روشن می‌شود که مسئله شفاعت هیچگونه منافاتی با مسئله عدالت و حکمت خداوند ندارد بلکه موکد آن است.<sup>۱</sup>

و اما مسئله «جبر و اختیار» روشن است که اعتقاد به اختیار و آزادی اراده بشر نه تنها مخالفی با مسئله عدالت پروردگار ندارد، بلکه کاملاً با آن هماهنگ است، آنچه منافات دارد مسئله «جبر» است، و بدون شک قائلین به جبر بر سر دو راهی قرار دارند: یا باید «جبر» را بپذیرند و «عدالت» را انکار کنند، و یا «عدل» را بپذیرا شوند و با جبر وداع گویند.

و اما در مورد مسئله «قضا و قدر» و «سرنوشت انسان» به طوری که در بحث قضا و قدر خواهد آمد، هرگز مفهوم واقعی منطقی «قضا و قدر» این نیست که سرنوشت هر انسان از نظر سعادت و شقاوت، اطاعت و معصیت، خوشبختی و بدبختی، به طور اجباری از پیش تعیین شده، سرنوشتی حتمی و غیر قابل تغییر.

قضا و قدر الهی از یک نظر اشاره به «قانون علیت» است، به این معنی که خدا مقدر کرده است که مطیعان سعادت‌مند گردند، و عاصیان بدبخت و شقاوت‌مند، یا در مسائل اجتماعی ملت‌های متحد و یکپارچه نیرومند و پیروز گردند و آن‌ها که راه تفرقه و اختلاف را می‌پویند مغلوب و شکست خورده.

همه جا قضا و قدر الهی به این صورت است، و مسلماً اگر چنین تفسیر شود کاملاً با مسئله عدل الهی هماهنگ است.<sup>۲</sup>

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ج ۱، ذیل آیه ۴۷ و ۴۸ بقره مراجعه فرمایید.

۲. برای توضیح کامل در مسئله قضا و قدر و سرنوشت به کتاب انگیزه پیدایش مذهب (صفحه ۱۷ تا ۴۱) و تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۸۳ مراجعه شود.



و اما مسئله تفاوت مردم در مسئله «فقر» و «غنا» آن نیز از قبیل قضا و قدر مشروط الهی است، یعنی افراد یا ملت‌های سخت‌کوش، منظم، متحد معمولاً غنی‌ترند، و افراد سست و ملت‌های تنبل و فاقد نظم و اتحاد فقیرتر، و نمونه‌های عینی آن را در اجتماع خود، و در میان ملل جهان می‌بینیم و موارد استثنائی نمی‌تواند این اصل کلی را به هم بزند.

### آخرین سخن درباره عدل الهی

#### بازتاب عدل الهی در «اخلاق و عمل»

در اسلام «مسائل اعتقادی» از «مسائل عملی» جدا نیست، توجه به اوصاف الهی سبب می‌شود که انسان چشم دل را عمیقاً به آن نقطه کمال مطلق بدوزد و سعی کند در سیر درونی و برونی خود را به او نزدیک و نزدیکتر سازد، و این نزدیکی سرانجام سبب تخلق به اخلاق الهی و انعکاس صفات او در اخلاق و عمل انسان می‌شود.

بنابراین هر قدر انسان به او نزدیک‌تر شود، این صفات در او قوی‌تر می‌گردد، به خصوص در مسئله عدل الهی این عقیده در فرد فرد مسلمانان و جوامع اسلامی اثر می‌گذارد و آن‌ها را به سوی مدیریت صحیح در کارها، و برافراشتن پرچم عدل و داد، نه تنها در کشورهای اسلامی که در کل جهان دعوت می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام کوتاه و تعبیر جالب و پرمغزی می‌فرماید: «الْعَدْلُ حَيَاةٌ؛ عدالت مایه حیات و زندگی است!»<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده: «جَعَلَ اللَّهُ الْعَدْلَ قِوَاماً لِلْأَنَامِ، وَتَنْزِيهاً مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْآثَامِ، وَتَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ؛ خداوند عدل را قوام مردم و سبب پاکسازی جامعه از ظلم و گناه، و موجب شکوه و سربلندی اسلام قرار داده است.»<sup>۲</sup>

۱. غررالحکم، فصل ۱، شماره ۳۰۷.

۲. همان، فصل ۲۵، شماره ۷۳.





معاد

## از دیدگاه قرآن



- اهمیت بحث معاد از دیدگاه قرآن
- تعبیرات کلی قرآن درباره رستاخیز
- هفتاد نام قیامت در قرآن



## اشاره

یک نظر اجمالی به آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که در میان مسائل عقیدتی هیچ مسئله‌ای در اسلام بعد از توحید به اهمیت مسأله معاد، و اعتقاد به حیات بعد از مرگ نیست.

وجود حدود ۱۲۰۰ آیه درباره معاد در مجموع قرآن مجید که قریب به یک‌سوم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، و این که «تقریباً» در تمام صفحات قرآن بدون استثنا، ذکری از معاد به میان آمده، شاهد گویای این مدعی است.

در جای جای قرآن مجید بعد از موضوع ایمان به خدا، ایمان به جهان دیگر آمده، و تقریباً در ۳۰ آیه این دو موضوع را قرین هم قرار داده. ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ یا تعبیری شبیه آن فرموده است و در بیش از ۱۰۰ مورد اشاره به ﴿الْيَوْمِ الْآخِرَةِ﴾ یا ﴿الْآخِرَةِ﴾ فرموده است.

چرا چنین نباشد در حالی که:

۱. ایمان به خدا و حکمت و عدالت و قدرت او بدون ایمان به معاد کامل نمی‌گردد.

۲. ایمان به معاد به زندگی انسان مفهوم می‌دهد.

۳. ایمان به معاد روند تکاملی زندگی بشر را در مسیر روشنی نشان می‌دهد.

۴. ایمان به معاد ضامن اجرای تمام قوانین الهی، و انگیزه اصلی تهذیب نفوس، و احقاق حقوق.

۵. ایمان به معاد روح دنیاپرستی را که خمیر مایه تمام خطاها و جنایات است تضعیف می‌کند، و دنیا را از صورت یک «هدف نهایی» بیرون می‌آورد.  
 ۶. ایمان به معاد به انسان در برابر شدائد نیرو می‌بخشد و چهره وحشت‌انگیز مر را از مفهوم فنا و نیستی به دریچه‌ای به سوی جهان بقا تغییر می‌دهد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم

۱. ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ كُمُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾<sup>۲</sup>

۳. ﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۳</sup>

۴. ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ﴾<sup>۴</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:  
 یونس/۵۳؛ سبأ/۳؛ آل عمران/۹؛ شوری/۱۸؛ اعراف/۱۴۷؛ رعد/۵.

### ترجمه

۱. معبودی جز خداوند نیست؛ و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز که شکی در آن نیست جمع می‌کند و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟!  
 ۲. کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری به پروردگرم سوگند که همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد، پس به آنچه عمل می‌کردید خبر داده می‌شوید، و این برای خدا آسان است.

۱. نساء/۸۷.

۲. تغابن/۷.

۳. اسراء/۱۰.

۴. جاثیه/۳۴.

۳. و این که آن‌ها که به سرای دیگر ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته‌ایم

۴. و به آن‌ها گفته می‌شود: «امروز شما را فراموش می‌کنیم همان‌گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### تأکیدهای پی در پی

در آیات فوق مسأله معاد و حیات پس از مرگ با تأکیدات فراوانی به صورت‌های مختلف مطرح شده است، و همه بیانگر اهمیت خاصی است که قرآن برای این مسئله قائل است.

در نخستین آیه، سخن از اجتماع قطعی انسان‌ها در آن روزی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست به میان آمده می‌فرماید: «معبودی جز خداوند نیست؛ و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز که شکّی در آن نیست جمع می‌کند»؛ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ كُفُومًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِارْتِيبٍ فِيهِ﴾.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «کیست که از خدا راستگوتر باشد؟!»: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾.

آغاز و انجام آیه، و بندبند آن، هرکدام تأکیدی است بر این مسئله، و نشان دهنده میزان اهمیتی است که قرآن برای این موضوع قائل است.<sup>۱</sup> قابل توجه این‌که «رِيب» به گفته «مقایس اللغة» در اصل به معنای هرگونه شک است، یا شکّی که آمیخته با خوف و ترس باشد.

۱. آیات فراوان دیگری نیز در قرآن است که همه بر این موضوع تأکید می‌کند که در معاد هیچ ریبی نیست، مانند حج/۷، آل عمران/۹ و ۲۵، انعام/۱۲، کهف/۲۱، غافر/۵۹، شوری/۷، جاثیه/۲۶ و ۳۳.

جای این سؤال باقی می ماند که چرا قرآن در این جا و مانند آن تنها به ادعا قناعت کرده و دلیلی ذکر نفرموده است؟

این به خاطر آن است که اولاً دلایل معاد در جای جای قرآن مجید بارها و به طور مکرر مطرح شده، و نیازی نبوده است که در هر آیه تکرار گردد، ثانیاً گویی قرآن می خواهد این حقیقت را بیان کند که دلایل معاد آن قدر روشن و واضح و آشکار است که جای هیچ گونه شک و تردید را باقی نمی گذارد.<sup>۱</sup>

در دومین آیه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می دهد که مؤکداً سوگند یاد کند که قیامت و حشر و نشر در کار است، می فرماید: «کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد، پس به آنچه عمل می کردید خبر داده می شوید، و این برای خدا آسان است»؛ ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَسُبْحٰنٌ ثُمَّ لَنْبُؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾.

می دانیم سوگند یاد کردن معمولاً کار خوبی نیست، آن هم سوگند به پروردگار، و لذا قرآن مردم را از آن نهی می کند و می گوید: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ﴾؛ «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید» (بقره/۲۲۴).

ولی گاه مطلب به قدری مهم است که یاد کردن سوگند در مورد آن نه تنها ممنوع نیست، بلکه لازم است.

قابل توجه این که علاوه بر تأکیداتی که در ﴿لَسُبْحٰنٌ وَ لَنْبُؤُنَّ﴾ وجود دارد، در پایان آیه نیز تصریح می کند که این کار برای خدا آسان است، و لذا نباید در آن شک و تردید کنید.

تا این جا سخن همه از تأکیدات بود ولی دو آیه باقیمانده از آیات مورد بحث همگی مشتمل بر تهدیدات مختلف نسبت به منکران رستاخیز و معاد است.

۱. باید توجه داشت که «لام» در ﴿لَيَجْمَعَنَّكُمْ﴾ علامت قسم است، سپس با نون تأکید ثقیله همراه شده، و بعد با جمله ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ تأکید گردیده، و سرانجام با جمله: ﴿وَمَنْ أَضَدُّقٌ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ مؤکدتر شده است.



در سومین آیه کسانی را که ایمان به آخرت ندارند باصراحت به عذاب الیم تهدید کرده، می‌فرماید: «و این که آن‌ها که به سرای دیگر ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته‌ایم»؛ ﴿وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

از یکسو می‌گوید هم اکنون این مجازات آماده است تا کسی گمان نکند وعده نسیه داده شده، و از سوی دیگر عذاب الهی را به «الیم» و دردناک بودن توصیف می‌کند، تا اهمیت ایمان به معاد را روشن‌تر سازد.

واژه «عذاب الیم» ده‌ها بار در قرآن مجید در آیات مختلف تکرار شده، و غالباً در مورد کافران و منافقان است، و گاه در مورد گناهان مهمی همچون کناره‌گیری از جهاد (توبه/۳۹) و تعدی به هنگام قصاص (بقره/۱۷۸) یا اشاعه فحشا (نور/۱۹) یا ظلم و ستم (زخرف/۶۵) و مانند آن از گناهان عظیم و کبیره، به کار رفته است.

در چهارمین آیه سه مجازات دردناک برای کسانی که روز قیامت را به فراموشی سپارند بیان کرده، می‌فرماید: «و به آن‌ها گفته می‌شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم همان‌گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید»؛ ﴿قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾.

«و جایگاه شما دوزخ است»؛ ﴿وَ مَا أُوَكُّمُ النَّارُ﴾.

«و هیچ یآوری ندارید»؛ ﴿وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾.

در واقع به فراموشی سپردن قیامت سرچشمه هرگونه ضلالت است. همان‌گونه که قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ «کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند».<sup>۱</sup>

البته خداوند همه جا حاضر است، و همه چیز نزد او حاضر، و فراموشی برای او معنا ندارد، منظور این است که این فراموش کاران را چنان از رحمت خود بی نصیب می‌سازد که گویی آن‌ها را به فراموشی سپرده است! (دقت کنید)

### نتیجه

از مجموع آیات فوق و آیات مشابه به خوبی روشن می‌شود که تا چه حد قرآن مجید برای ایمان به معاد ارزش قائل است، و چگونه آن را از پایه‌ها و ارکان ایمان، و از اموری که ترک آن مایه گمراهی عمیق و ضلال بعید، و فاصله گرفتن از حق، و عذاب الیم، و خلود در دوزخ است می‌شمرد، و انکار آن را نشانه عدم آزادی اندیشه و گرفتاری در زنجیرهای جهل و عناد و لجاجت می‌داند. و درست به همین دلیل بحث‌های معاد در قرآن گسترده‌ترین بحث‌ها بعد از توحید و خداشناسی است.

\*\*\*

## اشاره

قرآن مجید در صدها آیه که از مسأله معاد بحث می‌کند تعبیرات کاملاً متنوعی دارد که هر یک از آن‌ها اشاره به یکی از ابعاد مفهوم معاد است، و در مجموع بیانگر عمق این مسئله و اهداف زندگی پس از مرگ است. از آن‌جا که مطالعه تعبیرات متنوع قرآن درباره معاد افق‌های تازه‌ای در برابر دیدگان ما در این مسئله مهم عقیدتی می‌گشاید، به شرح آن می‌پردازیم. عمده‌ترین و مهم‌ترین تعبیرات قرآنی از این مسئله هشت تعبیر زیر است:

۱. «قیام الساعة» (رستاخیز).
۲. «احیاء موتی» (زنده کردن مردگان).
۳. «بَعث» (برانگیختن).
۴. «حشر» (جمع کردن).
۵. «نشر» (گستردن).
۶. «معاد» (بازگشت به سوی خدا).
۷. «لقاء رب» (دیدار پروردگار).
۸. «رجوع» (بازگشت به سوی او).

با این اشاره به نمونه‌هایی از تعبیرات فوق گوش جان می‌سپاریم.

۱. ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>
۳. ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾<sup>۲</sup>
۴. ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۳</sup>
۵. ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاہُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾<sup>۴</sup>
۶. ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾<sup>۵</sup>
۷. ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾<sup>۶</sup>
۸. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۷</sup>

### ترجمه

۱. آن روز که قیامت برپا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند.
۲. این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست.
۳. و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند.
۴. به یقین پروردگار تو، آن‌ها را (در قیامت) جمع و محشور می‌کند؛ چرا که او حکیم و داناست.

۱. حج/۶

۲. حج/۷

۳. حجر/۲۵

۴. فاطر/۹

۵. اعراف/۲۹

۶. یونس/۴۵

۷. عنکبوت/۵۷

۵. خداوند کسی است که بادهای فرستادتا ابرهایی را به حرکت در آورند؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای رانندیم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین‌گونه است.
۶. (و بدانید) همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید.
۷. به یقین آن‌ها که لقای خداوند (و روز رستاخیز) را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند.
۸. هر انسانی مر را می‌چشد؛ سپس به سوی ما باز گردانده می‌شوید.

## تفسیر و جمع‌بندی

### ۱. قیامت

معروف‌ترین تعبیر رستاخیز «قیامت» است که از ماده «قیام» گرفته شده، قرآن مجید در ۷۰ مورد از آن روز بزر به عنوان «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تعبیر کرده، و در بعضی مانند نخستین آیه مورد بحث تعبیر به «روزی که ساعت قیام می‌کند» آمده است، می‌فرماید: «آن روز که قیامت برپا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند»؛ «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِثُ الْمُجْرِمُونَ»<sup>۱</sup>.

گناهکاران حق دارند که در آن روز مأیوس و غمگین و ساکت و خاموش گردند، چون نتایج اعمال خود را می‌بینند، در حالی که راهی برای جبران و تدارک مافات در برابر آنان وجود ندارد.

و گاه می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»؛ «آن روزی که حساب برپا می‌شود».

(ابراهیم/۴۱) و گاه می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان می‌ایستند». (مطففین/۶)

۱. «يُنْفِثُ» از ماده ابلاس به‌گفته راغب در اصل به‌معنای غم و اندوهی است که از شدت یأس و نومیدی حاصل می‌شود.

آری آن روز روز قیام و بپاخواستن است: روز قیام ساعت، قیام حساب، قیام مردم و قیام هر چیز.

جالب این‌که در میان این تعبیرات تعبیر قیام الساعة مفهوم خاصی دارد. بعضی معتقدند که این تعبیر دلیل بر این است که روز قیامت خود گویی موجود زنده‌ای است که قیام و برپایی برای او تصور می‌شود (دقت کنید).

## ۲. احیاء موتی

در آیه مورد بحث بعد از آن‌که قرآن مجید سه مسأله مهم را یادآوری می‌کند (مسأله آفرینش انسان از خاک، و تطورات و دگرگونی‌های دوران جنین، و زنده شدن زمین بعد از نزول باران‌های حیاتبخش) می‌فرماید: «این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست»؛ «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

در این آیه پدیده‌های سه‌گانه فوق هم به عنوان دلیل بر مبدأ یعنی اصل وجود خدا ذکر شده، و هم دلیل بر معاد، و هم صفات خدا (مانند قدرت) و در حقیقت این تغییرات گسترده که در همه چیز جهان حکمفرماست دلیل بر وجود یک نقطه ثابت در عالم هستی است، و این نظام شگرف که بر پدیده‌های متغیر حکومت می‌کند نشانه علم و قدرت اوست، و همه این‌ها دلیل بر این است که زندگانی بعد از مرگ کاملاً امکان‌پذیر می‌باشد.

تعبیر به «احیاء موتی» به طور وسیعی در آیات معاد آمده، این تعبیر دلیل روشنی بر معاد جسمانی است که نه تنها روح انسان، بلکه جسم او نیز در جهان دیگر باز می‌گردد اگر معاد منحصرأ روحانی بود حیات بعد از مرگ مفهومی نداشت، بلکه روح بعد از جدایی از جسم همچنان به بقای خود ادامه می‌داد.

## ۳. «بعث» (برانگیختن)

تعبیر دیگری که در آیات قرآن از قیامت به چشم می‌خورد «بعث» است،

می فرماید: «و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند»؛ «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

این تعبیر به قدری در قرآن گسترده است که یکی از نام‌های قیامت «یوم البعث» (روز برانگیخته شدن)، (روم/۵۶) یا «يَوْمَ يُبْعَثُونَ» می باشد، این تعبیر در شش آیه از قرآن آمده است.<sup>۱</sup>

«بَعَثَ» در لغت، مفهوم وسیعی دارد و به طوری که از موارد مختلف استعمال آن به دست می آید مفهوم آن همان «برانگیختن» است. منتها در هر موردی به تناسب آن مورد مفهوم خاصی دارد، مانند برانگیختن پیامبر ﷺ برای تبلیغ، برانگیختن لشکر برای جهاد یا مردگان برای حساب.<sup>۲</sup>

انتخاب این تعبیر برای قیامت به خاطر آغاز حرکت است که خداوند مردگان را از قبر بر می انگیزد، سپس آن‌ها را به سوی محاکم و دادگاه‌های قیامت برای حساب می فرستد، و از آن‌جا نیز به سوی بهشت یا دوزخ فرستاده می شوند، هر یک از این مراحل یکی از مصداق‌های «بعث» است.

#### ۴. حَشْر

در آیه مورد بحث می فرماید: «به یقین پروردگار تو، آن‌ها را (در قیامت) جمع و محشور می کند؛ چراکه او حکیم و داناست»؛ «وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ».

تعبیر «حشر» حدود سی بار در آیات قرآن مجید به کار رفته است، و این گستردگی دلیل بر اهمیت آن از دیدگاه قرآن می باشد. واژه «حشر» در لغت بنا به نقل مقایسه به معنای جمع کردن توأم با راندن است، و گاه به هرگونه جمع نیز

۱. اعراف/۱۴، حجر/۱۶، مؤمنون/۱۰۰، شعراء/۸۶، صافات/۱۴۴ و ص/۷۹.

۲. مفردات راغب، مقایسه اللغة و التحقيق فی کلمات القرآن الکریم.

گفته می‌شود، و به گفته «مفردات» به معنای بیرون بردن جمعی از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است.

استفاده از این تعبیر برای معاد و روز قیامت به خاطر آن است که همه انسان‌ها که در طول تاریخ بشر بر صفحه زمین ظاهر شده‌اند، در آن روز یکجا جمع می‌شوند، و به سوی دادگاه عدل الهی برای حساب و کتاب، و سپس به سوی بهشت و دوزخ رانده می‌شوند.

اضافه بر این، در آن روز ذرات وجود هر انسانی که در مناطق مختلف کره زمین و حتی گاهی در دریاها و فضا پراکنده شده، به فرمان الهی در کنار هم جمع می‌شوند، روح به آن‌ها باز می‌گردد، نه تنها خود آن‌ها که اعمالشان نیز گردآوری می‌شود، بنابراین روز قیامت روز جمع و حشر در ابعاد مختلف است.

بلکه از روایات اسلامی استفاده می‌شود که اهل آسمان‌ها نیز با آن‌ها اجتماع می‌کنند. امام صادق علیه السلام فرمود: «يَوْمَ يَلْتَقَى أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ؛ روزی که اهل آسمان‌ها با اهل زمین ملاقات می‌کنند!»<sup>۱</sup>

##### ۵. نشر

در آیه پنجم مورد بحث می‌خوانیم: «خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای راندیم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین‌گونه است»؛  
 ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَسُفِّنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾.

«نشر» و «نشور» به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای گستردن و پهن کردن است. و به گفته «مقایس اللغة» در اصل به معنای گشودن همراه با تشعب است.

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۵۹، ح ۵.



به کار رفتن این تعبیر در مورد معاد یا به خاطر انتشار انسان‌ها در نقاط مختلف محشر است، چنانکه در آیه بالا به آن اشاره شد، و یا به خاطر انتشار نامه‌های اعمال است، چنانکه در سوره تکویر آیه ۱۰ می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾؛ «زمانی که صحیفه‌های اعمال منتشر شود».

جالب این‌که در بعضی از روایات آمده است که شخصی از رسول خدا ﷺ پرسید: چگونه خداوند مردگان را زنده می‌کند؟ فرمود: آیا هرگز از سرزمین خشک بی آب و علفی عبور کرده‌ای، سپس مرتبه دیگر از آن می‌گذری در حالی که سبز است؟! سؤال کننده می‌گوید: آری، فرمود: «همین‌گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند»، یا فرمود: «نشور همین‌گونه است».<sup>۱</sup>

#### ۶. معاد

در گروه دیگری از آیات از قیامت تعبیر به «عود» و بازگشت انسان‌ها شده است که منظور از آن بازگشت به حیات مجدد است، در ششمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «و بدانید همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید»؛ ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾.

تعبیر «عود» حتی در لسان مشرکان و منکران معاد نیز بوده است که می‌گفتند: «چه کسی ما را باز می‌گرداند؟»؛ ﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا﴾. و قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید: «بگو: همان کسی که نخستین باز شما را آفرید!»؛ ﴿قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾. (اسراء/۵۱)

این تعبیر دلیل روشنی بر مسأله معاد جسمانی است، چراکه روح در حقیقت بازگشتی ندارد، بلکه به بقای خود بعد از مرگ ادامه می‌دهد، این حیات جسمانی است که در قیامت بازگشت می‌کند، و روح به آن می‌پیوندد.

۱. تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۳۲۳، ذیل آیه ۹ سوره فاطر (با تلخیص).

## ۷. لِقَاءُ اللَّهِ

در هفتمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «به یقین آن‌ها که لقای خداوند (و روز رستاخیز) را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند»؛ «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»<sup>۱</sup>.

تعبیر به «لقاء الله» یا «لقاء رب» که مکرر در آیات قرآن آمده، بسیار پرمعنا و عمیق است، هرچند جمعی از مفسران بسیار ساده از کنار آن گذشته‌اند: گاه گفته‌اند منظور از «لقاء الله» ملاقات فرشتگان خدا در قیامت است. گاه گفته‌اند منظور ملاقات حساب و جزاء و ثواب اوست. و گاه گفته‌اند به معنای ملاقات حکم و فرمان اوست.

بدون شک منظور ملاقات حسی پروردگار نیست. بلکه منظور یک شهود باطنی و دیدار و ملاقات روحانی و معنوی با خدا است، زیرا در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود، و آثار خداوند چنان در عرصه محشر و تمام صحنه‌ها و مواقف قیامت ظاهر و آشکار می‌گردد که همه کس حتی کافران خدا را با چشم دل می‌بینند، و او را دیدار می‌کنند!

مرحوم علامه طباطبایی چنین می‌گوید: «بندگان خدا در شرایطی قرا می‌گیرند که حجابی میان آن‌ها و پروردگارشان نیست، زیرا طبیعت روز قیامت ظهور و بروز حقایق است، همان‌گونه که در آیه ۲۵ سوره نور آمده: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»؛ «در آن روز می‌دانند که خداوند حق آشکار است»<sup>۲</sup>.

## ۸. رجوع الى الله

در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «هر انسانی مرا می‌چشد، سپس به سوی ما باز گردانده می‌شوید»؛ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ».

۱. همین تعبیر در آیات دیگری مانند انعام/۳۱ و ۱۴۵، یونس/۷ و ۱۱ و ۱۵، رعد/۲، کهف/۱۰۵ و ۱۱۰، فرقان/۲۱، عنکبوت/۵ و ۲۳، روم/۸، سجده/۲۳، فصلت/۵۴، سجده/۱۰ و ۲۰، نیز آمده است.

۲. المیزان، ج ۱۰، ص ۶۹.

تعبیر به رجوع و بازگشت در آیات مکرری دیده می‌شود. گاه می‌گویند: ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾؛ «بازگشت همه شما، به سوی خداست» (مائده/۴۸). و گاه نفس مطمئنه و روح تکامل یافته را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: ﴿إِلْجِئِي إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ «به سوی پروردگارت بازگرد» (فجر/۲۸). و گاه در مقام بیان قدرت خداوند می‌گوید: ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾؛ «به یقین او (او که انسان را در آغاز این‌گونه آفرید) می‌تواند او را بازگرداند» (طارق/۸).

این تعبیرات که نظائر فراوانی در قرآن مجید دارد نشان می‌دهد که رستاخیز و قیامت از دیدگاه قرآن یک نوع بازگشت است، و می‌دانیم مفهوم این واژه آن است که چیزی از نقطه‌ای آمده باشد، باز به همان نقطه برگردد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که این معنا چگونه درباره قیامت تطبیق می‌کند، و چگونه ما از سوی خدا آمده‌ایم که به سوی او باز گردیم؟!

برای یافتن پاسخ این سؤال بهتر است به آغاز خلقت انسان باز گردیم. قرآن می‌گوید خداوند به فرشتگان خطاب کرد و فرمود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ «هنگامی که جسم آدم را نظام بخشیدم و در او از روح خود [= روحی شایسته و بزر] دمیدم، همگی برای او سجده کنید». (حجر/۲۹)

مسئلاً منظور از روح خدا روحی نیست که از ذات پاک او جدا شده باشد، چراکه او واجب الوجود است و از هر نظر بسیط و خالی از اجزاء ترکیبی است، بلکه منظور این است که از یک روح بزر که از اشرف مخلوقات خدا می‌باشد، در او دمیده شد.

به این ترتیب روح والای انسان از آن عالم بالا به سوی جهان خاکی کشیده شده، و با این خاک تیره پیوند یافته، تا مدارجی از کمال را طی کند، سپس از آن جدا شود و به عالم بالا و جوار قرب حق باز گردد. و این است معنای «رجوع».

**نتیجه**

در یک جمع‌بندی به این جا می‌رسیم که روز بازپسین مراحل و موافقی دارد که از هر کدام از آنها در قرآن مجید تعبیری آورده شده است. نخست از «قیام ساعت» و آغاز رستاخیز و دگرگونی جهان بحث می‌شود. سپس به مرحله «احیاء موتی» و زنده شدن مردگان می‌رسد. بعد خداوند آنها را بر می‌انگیزد یعنی مرحله «بعث» شروع می‌شود. سپس آنها را جمع می‌کند، و این مرحله «حشر» است بعد آنها را می‌گستراند و این مرحله «نشر» است. سپس آنها بازگشت به سوی خدا می‌کنند و این مرحله معاد است. سپس به مرحله «لقاء پروردگار» می‌رسند و این مرحله لقاء الله است. و سرانجام به سوی آن وجود نامتناهی و کمال مطلق پیش می‌روند و این مرحله «رجوع» به پروردگار است.

\*\*\*

## اشاره

از تعبیرات کلی قرآن مجید که در بحث گذشته آوردیم که بگذریم قرآن نام‌های زیادی برای «معاد» انتخاب کرده که به جزئیات اوصاف آن روز بزر اشاره می‌کند.

این نکته قابل توجه است که قرآن مجید همیشه از قیامت با یک نام یاد نمی‌کند، این به خاطر آن است که در قیامت حوادث بسیار مختلف و گوناگونی رخ می‌دهد، و هریک از این حوادث چهره‌ای از آن روز را نشان می‌دهد. قرآن برای نشان دادن این ویژگی‌ها که مسلماً آثار تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد از نام‌های گوناگون استفاده می‌کند، تا ترسیم دقیقی در مجموع آیات از آن روز عظیم و حوادث فوق‌العاده و تکان دهنده آن کرده باشد.

البته «نام» در این جا به معنای اسم خاص (یا به تعبیر ادبیات عربی «علم شخص») نیست، بلکه معنای وسیع‌تری دارد که نام‌های توصیفی را نیز شامل می‌شود، یعنی عناوینی که متکی بر اوصاف آن روز و ویژگی‌های آن زندگی است.

این اسامی را در سه گروه می‌توان خلاصه کرد:

**بخش اول**، نام‌هایی است که با اضافه‌ی واژه «یوم» به یک کلمه، از یکی از ابعاد و ویژگی‌های آن روز خبر می‌دهد و آن‌ها عبارت‌اند از:

## ۱. یَوْمُ الْقِيَامَةِ

این نام که از مشهورترین نام‌های روز رستاخیز است، و درست هفتاد بار در قرآن مجید تکرار شده، از جمله می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾؛ «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم» (انبیاء/۴۷)

در این‌که چرا آن روز، روز قیامت و بپاخاستن نامیده شده، خود قرآن مجید از این مسئله پرده برداشته می‌گوید: «روزی که مردم، در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند» (و در دادگاه عدل او حاضر می‌شوند)؛ ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. (مطففین/۶)

و نیز در آن روز فرشته اعظم خداوند که نامش «روح» است با سایر ملائکه در یک صف برای اجرای فرمان خدا قیام می‌کند. ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾. (نبأ/۳۸)

و نیز در آن روز شاهدان و گواهان، برای شهادت بر اعمال انسان‌ها بپا می‌خیزند: ﴿وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾. (غافر/۵۱)

و بالأخره در آن روز حساب و کتاب، برپا می‌شود ﴿يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾. (ابراهیم/۴۱)

این مطلب در دادگاه‌ها معمول است که به هنگام اعلام رأی دادگاه همه حاضران بپا می‌خیزند، و رأی نهایی اعلام می‌شود، این بپاخاستن دلیل بر احترام به رأی دادگاه و تسلیم در مقابل آن است.

از این گذشته، انسان هنگامی که می‌خواهد به طور جدی کاری را انجام دهد بپا می‌خیزد و آماده اجرا می‌شود، به همین جهت مسأله «قیام» دلیل بر تصمیم و اراده محکم و آمادگی و احترام نسبت به انجام کاری است، و شاید به همین دلیل واژه «قیامت» در قرآن مجید، این همه تکرار و تأکید شده است.

## ۲. الْيَوْمُ الْآخِرُ

نام دیگری که بسیار مشهور و معروف است، و در قرآن مجید به طور گسترده

آمده است: «الدَّارُ الْآخِرَةُ» (سرای دیگر) و «الْيَوْمُ الْآخِرُ» (روز دیگر) یا به طور خلاصه «الْآخِرَةُ» است که یکصد و چهل بار در قرآن مجید در سوره‌های مختلف، روی آن تکیه شده است.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره در توضیح معنی نیکوکاری می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...»؛ «به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ایمان آورده...».

مرحوم طبرسی می‌گوید: آخرت را از این نظر آخرت نامیده‌اند که بعد از دنیاست، و دنیا از این نظر دنیا نامیده شده که به مردم نزدیک است (از ماده دُنُو) و بعضی هم گفته‌اند به خاطر دنائت و پستی آن است نسبت به آخرت.<sup>۱</sup> این هشدار است به همه انسان‌ها که دنیا را سرای جاودان نشمرند، دل به آن نبندند بلکه از آن به صورت گذرگاهی برای وصول به سرای دیگر بهره گیرند.

### ۳. يَوْمُ الْحِسَابِ

دیگر از اسامی مشهور قیامت «يوم الحساب» است که در پنج آیه از قرآن آمده است و این نام به خاطر آن است که تمام اعمال آدمی اعم از صغیر و کبیر، جزئی و کلی، معنوی و مادی، جوارحی و جوانحی (بدنی و روحی) بدون استثناء در آن روز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، قرآن از زبان موسی بن عمران می‌گوید: «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»؛ «موسی گفت: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد» (غافر/۲۷). و گاه از آن تعبیر به «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»؛ «روزی که حساب برپا می‌شود» (ابراهیم/۴۱) شده است.

مقایسه اللغة چهار ریشه برای ماده «حساب» ذکر می‌کند ولی ظاهر این است که همه معانی به یک معنا باز می‌گردد، و آن حسابرسی کردن است.

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۲۴، ذیل آیه ۴ سوره بقره.

به هر حال یکی از روشن‌ترین برنامه‌هایی که در قیامت انجام می‌گیرد، و اصولاً قیام قیامت به خاطر آن است، مسأله حساب الهی است.

#### ۴. یَوْمُ الدِّینِ

این نام نیز به طور گسترده در قرآن به کار رفته و تعداد آیاتی که در آن «یوم الدین» آمده است بالغ بر سیزده مورد است که از همه مشهورتر در زبان‌ها در سوره حمد است. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ «او مالک روز جزا است». بعضی از ارباب لغت معتقدند که اصل واژه «دین» به معنای خضوع و انقیاد و اطاعت است، و اگر این واژه بر معنای جزا اطلاق شده یا به خاطر آن است که در مقابل آن باید مطیع بود یا این‌که جزا مولود اطاعت است.

#### ۵. یَوْمُ الْجَمْعِ

این تعبیر دوبار در قرآن مجید آمده است<sup>۱</sup> از جمله در سوره تغابن، آیه ۹ ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾؛ «این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع [= روز رستاخیز] گردآوری می‌کند؛ آن روز، روز احساس خسارت و پشیمانی است!».

چگونه آن روز روز جمع نباشد در حالی که تمام اولین و آخرین و همه جن و انس و حتی ملائکه مقربین در آنجا جمعند، نه تنها خودشان که اعمال آنها نیز در آنجا جمع آوری شده است و برای عرضه به دادگاه عدل الهی آماده است.

#### ۶. یَوْمُ الْفَصْلِ

نام دیگر روز قیامت «یوم الفصل» (روز جدایی) است. این نام شش بار در

۱. شوری/۷؛ تغابن/۹.



قرآن مجید تکرار شده<sup>۱</sup> از جمله در سوره نبا آیه ۱۷ می خوانیم: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»؛ «(آری) روز جدایی (حق از باطل)، میعاد همگان است».

این تعبیر بسیار پرمعنایی است که بیانگر جدایی‌ها در آن روز عظیم است: جدایی حق از باطل، جدایی صفوف مؤمنان و صالحان از کافران و مجرمان، جدایی برادر از برادر، و پدر و مادر از فرزندان. و جدایی سرنوشت خوبان و بدان.

#### ۷. يَوْمَ الْخُرُوجِ

«ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ»؛ «آن روز روز خروج (از قبرها) است». (ق/۴۲)

آری آن روز روز خارج شدن است از مرگ به حیات و از عالم برزخ به عالم آخرت. همین معنا به شکل دیگری در آیه ۴۳ معارج آمده است آن جا که می فرماید: «يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ»؛ «همان روز که از قبرها بسرعت خارج می شوند، گویی به سوی بتها می دونند!».

#### ۸. الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»؛ «سوگند به آن روز موعود» (بروج/۲) روزی که وعده گاه همه آن جا است و تمام انبیاء وعده آن را داده اند.

بعضی از مفسران یوم موعود را اشاره به روز خارج شدن از قبرها، یا روزی که وعده شفاعت پیامبر در آن داده شده است تفسیر کرده اند، در حالی که همه این معانی در معنای اول جمع است.<sup>۲</sup>

۱. صافات/۲۱، دخان/۴۰، مرسلات/۱۳ و ۱۴ و ۳۸، نبا/۱۷.

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۹۶.

### ۹. یَوْمُ الْخُلُودِ (روز جاودانگی)

﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾؛ «به سلامت وارد بهشت شوید امروز روز جاودانگی است». (ق/۳۴)

با توجه به این که تعبیر فوق بعد از توصیف «بهشت» در آیات همان سوره ق وارد شده، انتخاب این نام به خاطر بیان ابدیت این موهبت عظیم الهی و این پاداش بزرگ نیکوکاران و تمام نعمت‌های آن است و در حقیقت یوم الخلود بعد از ورود در بهشت آغاز می‌شود.

### ۱۰. یَوْمٌ عَظِيمٌ

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾؛ «وای به حال کسانی که کافر شدند از حضور روز بزرگ (رستاخیز)». <sup>۱</sup> (مریم/۳۷)

توصیف آن روز به عظمت به خاطر امور مهم بسیاری است که در آن روز بزرگ واقع می‌شود: پاداش و کیفر عظیم، دادگاه و حساب عظیم و....

### ۱۱. يَوْمُ الْحَسْرَةِ

﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ «آنان را از روز حسرت [= روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است] بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد؛ ولی (امروز) آن‌ها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند». (مریم/۳۹)

اندوه و تأسف و ندامت از لوازم مفهوم آن است، و روز قیامت راستی روز اندوه و ندامت و حسرت شدید است، نه تنها برای بدکاران، بلکه حتی برای

۱. شبیه همین تعبیر در آیات یونس/۱۵، انعام/۱۵، اعراف/۵۹، شعرا/۱۳۵، احقاف/۲۱، زمر/۱۳، مطفین/۵ نیز آمده است.

نیکوکاران، زیرا وقتی پاداش‌های عظیم الهی را می‌بینند تأسف می‌خورند چرا بیشتر و بهتر کار نیک انجام نداده‌اند!

### ۱۲. يَوْمُ التَّغَابُنِ (روز آشکار شدن غبن‌ها!)

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾؛ «این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع < [ روز رستاخیز ] گردآوری می‌کند؛ آن روز، روز احساس خسارت و پشیمانی است». (تغابن/۹)

«تغابن» از ماده «غبن» در این جا به معنای آشکار شدن غبن است، یعنی در آن روز ظاهر می‌شود چه کسی مغبون شده است.<sup>۱</sup>

در قیامت پرده‌ها کنار می‌رود، و نتایج اعمال و عقائد و نیات آشکار می‌شود، و انسان خود را در مقابل انبوهی از نتایج و آثار اعمال خویش می‌بیند، و آن جاست که بدکاران از شکست و زیان خود و فریب و نیرنگ شیطان و از دست دادن سرمایه‌های عظیم محروم شدن از سعادت جاویدان و گرفتاری در چنگال عذاب الهی با خبر می‌شوند، و این است غبن حقیقی.

### ۱۳. يَوْمُ التَّنَادِ (روز صدا زدن یکدیگر و یاری خواستن)

﴿وَايَا قَوْمٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴾؛ «ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند (و از هم یاری می‌طلبند) بر شما بیمناکم» (مؤمن/۳۲).

بسیاری از مفسران معتقدند که «یوم التناد» از اسامی قیامت است و هر کدام برای این نامگذاری دلیلی ذکر کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند به خاطر آن است که دوزخیان و بهشتیان یکدیگر را صدا

۱. مفردات راغب.

می‌زنند، دوزخیان می‌گویند: مقداری از آب گوارای بهشتی یا از روزی‌های خدا داد به ما محبت کنید ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ و بهشتیان در پاسخ می‌گویند: خداوند این‌ها را بر کافران تحریم کرده است ﴿قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (اعراف/۵۰).  
این معنا در حدیثی در کتاب «معانی الاخبار» از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

#### ۱۴. يَوْمُ التَّلَاقِ (روز تلاقی)

﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾؛ «خداوند روح [= وحی الهی] را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می‌کند تا (مردم را) از روز لقای پروردگار بیم دهد». (مؤمن/۱۵).

در آن روز انواع تلاقی‌ها رخ می‌دهد که همه آن‌ها در مفهوم آیه جمع است. روزی است که بندگان با پروردگارشان ملاقات می‌کنند ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق/۶). روزی است که انسان‌ها با فرشتگان حساب و پاداش و کیفر تلاقی دارند ﴿وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ (انبیاء/۱۰۳). روزی است که انسان با حساب اعمال و گفتارش در آن دادگاه عدل تلاقی دارد ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ﴾ (حاقه/۲۰) و....

آری هدف آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی همین بوده است که بندگان را از آن روز تلاقی بزرگ بیم دهند و چه عجیب است این نام و مفهوم وسیع و تکانه‌دهنده آن.

#### ۱۵. يَوْمٌ ثَقِيلٌ (روز سنگین!)

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَائَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾؛ «آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می‌کنند». (انسان/۲۷)

توصیف آن روز به ثقیل توصیفی است گسترده و پرمعنا: سنگین از نظر محاسبه‌ها، سنگین از نظر مجازات‌ها، سنگین از نظر رسوایی‌ها و....

#### ۱۶. یَوْمُ الْأُزْفَةِ (روز نزدیک)

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأُزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ﴾؛ «آن‌ها را از روز نزدیک [= روز قیامت] بترسان، هنگامی که (از شدت وحشت) دلها به گلوگاه می‌رسد در حالی که تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه است». (مؤمن/۱۸)

این نامگذاری بیانگر این واقعیت است که قیامت بیش از آنچه مردم فکر می‌کنند نزدیک است، تا بیخبران نگویند هنوز وقت بسیار است و قیام و عده‌ای است نسیه! آن هم روز نزدیکی که از شدت وحشتش گویی قلب‌ها به گلوگاه می‌رسد، و جان‌ها به لب می‌آید، اندوه آمیخته با ترس گلوی مردم را می‌فشارد و راه نفس کشیدن را بر آن‌ها می‌بندد. آری برای چنین روزی باید هر لحظه آماده بود.

#### ۱۷. یَوْمَ عَسِيرٍ (روز پر مشقت)

﴿فَذَلِكِ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾؛ «آن روز، روز سختی است». (مدثر/۹) ﴿وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾؛ «و آن روز، روز سختی برای کافران خواهد بود». (فرقان/۲۶)

مسلماً آن روز برای کافران بسیار طاقت‌فرسا و مصیبت‌بار و دردناک است، به طوری که نیرومندترین آن‌ها را به زانو در می‌آورد و بیچاره و ناتوان می‌سازد.

#### ۱۸. یَوْمَ أَلِيمٍ (روز دردناک)

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾؛ «بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم». (هود/۲۶)

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾؛ «وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک». (زخرف/۶۵)

توصیف آن روز به دردناک بودن تنها به خاطر این نیست که عذابش الیم و دردناک است، بلکه علاوه بر این، آن روز از جهات زیادی مایه درد و رنج است؛ از جهت رسوایی‌ها، ندامت‌ها و پشیمانی‌های کشنده، و انواع رنج‌های روحی دیگر.

#### ۱۹. یَوْمُ الْوَعِيدِ (روز وعده‌های وحشتناک)

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾؛ «و در صور دمیده می‌شود آن روز، روز وعده وحشتناک است». (ق/۲۰)

این نام اشاره پرمعنایی به تمام مجازات‌های روز قیامت است، اعم از مشکلات صحنه محشر و دادگاه عدل الهی، و مجازات‌های دوزخ، و اعم از کیفرهای مادی و معنوی، مانند رسوایی در میان خلائق، و دور ماندن از فیض قرب پروردگار.

#### ۲۰. الْيَوْمِ الْحَقِّ

﴿ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقِّ﴾؛ «آن روز حق است». (نبا/۳۹)

آری واقعیتی است انکارناپذیر، واقعیتی است که به تمام عالم آفرینش مفهوم می‌بخشد، و اگر آن روز نبود، واقعیت این جهان مفهوم نداشت. اصولاً دنیا، سرابی بیش نیست، و در واقع «مجاز» است نه «حقیقت»، فناست نه بقاء، مر است نه حیات، آری حقیقت و واقعیت و مفهوم اصلی حیات در قیامت تجلی می‌کند ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾؛ «و فقط سرای آخرت حیات، سرای زندگی (واقعی) است». (عنکبوت/۶۴)

#### ۲۱. یَوْمَ مَشْهُودٍ (روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند)

﴿وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾؛ «و روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند». (هود/۱۰۳)

نه تنها خلق اولین و آخرین آن روز را مشاهده می‌کنند، بلکه اعمال و حساب و دادگاه و عدل الهی و پاداش‌ها و کیفرهای اعمال خویش را نیز در آن روز مشاهده خواهند کرد.

۲۲. **يَوْمَ مَعْلُومٍ** (روزی که برای همه معلوم است)

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾؛ «بگو اولین و آخرین همگی در روزی معین گردآوری می‌شوند». (واقعه/۵۰)

پیامی که این تعبیر «يَوْمَ مَعْلُومٍ» به ما می‌دهد این است که در برخورد با آن جدی باشیم و خود را برای ملاقات آن روز آماده کنیم، و یقین بدانیم که قیامت با تمام آثار و پیامدهایش به هر حال خواهد آمد، و این علم و یقین اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد.

۲۳. **يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا** (روزی که چهره درهم کشیده و سخت است)

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾؛ «ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است». (انسان/۱۰)

«عبوس» به کسی گفته می‌شود که قیافه‌اش را درهم کشیده است، و توصیف آن روز به «عبوس» کنایه زنده‌ای از وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن سخت و ناراحت‌کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوس‌اند، بلکه گویی خود آن روز نیز قیافه‌اش را سخت درهم کشیده و ناراحت است!

۲۴. **يَوْمَ الْبَعْثِ** (روز رستاخیز)

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و این روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید». (روم/۵۶)

تعبیر از زنده شدن مردگان به «بعث» بیانگر این حقیقت است که آن روز، روز حیات عمومی بعد از مرگ است.

در این جا گروه اول پایان می‌یابد:

از مجموع نام‌ها، و توصیف‌ها و تعبیرهای مختلفی که در این بخش آمد، این حقیقت به خوبی تجلی می‌کند که قرآن برای بیداری انسان‌ها، و تعلیم و تربیت و سوق آن‌ها به تکامل و تعالی، «معاد» را در چهره‌های مختلفش نشان داده، و نام‌های گوناگونی برای آن برگزیده که هر نام به یکی از ابعاد حوادث عظیم و تکانه‌دهنده آن روز بی‌مانند اشاره می‌کند.

هریک از این نام‌ها، یا به تعبیر دیگر هر یک از این اوصاف، برای آن روز پیامی مخصوص به خود دارد، پیامی به همه نسل‌ها، در همه قرون و اعصار. پیامی که توجه به آن عامل نیرومند بازدارنده‌ای از کژیها و زشتی‌ها و گناهان و جرایم و آلودگی‌ها و مظالم است.

پیامی که مطالعه آن ابعاد فصاحت و بلاغت قرآن را در زمینه‌های مختلف به خصوص در مسائل تربیتی کاملاً واضح و آشکار می‌سازد و برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر قرب خدا بهترین راهنماست (دقت کنید).

## بخش دوم

اکنون به سراغ بخش دیگری از نام‌های قیامت می‌رویم که اوصاف قیامت نه در یک کلمه، بلکه در یک جمله خلاصه شده است.

### ۲۵. يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ

بخشی از این نام‌ها از حوادثی که در آستانه قیامت در جهان رخ می‌دهد سخن می‌گوید، و بخشی از مسائل مربوط به حال انسان‌ها در آن روز است، و بخشی از پایان کار خبر می‌دهد.



از جمله تعبیراتی که مربوط به «مقدمات قیامت» است تعبیر فوق است که در سوره انبیاء آیه ۱۰۴ بعد از اشاره به قسمتی از پاداش نیکوکاران و کیفرهای بدکاران آمده است: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِكُتُبٍ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَغَدًّا عَلَيْنَا أَنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»؛ «روزی که آسمان را چون طوماری درهم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم، این وعده ای است بر ما و به یقین آن را انجام خواهیم داد».

ظاهر آیه این است که در پایان جهان و آستانه قیامت، تمام آسمان ها به هم پیچیده می شوند، همان گونه که در آغاز به صورت توده واحدی بوده اند، و این چیزی است که در علم امروز نیز به آن تصریح شده که عالم هستی در آغاز به صورت توده واحدی بوده سپس به عللی که درست نمی دانیم به سرعت به دور خود به گردش درآمد، و بر اثر نیروی گریز از مرکز اجزای آن از هم دور شده است.

#### ۲۶. يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ

این تعبیر قرآنی در مورد قیامت اشاره به انتقام الهی از ظالمان و مجرمان است، می فرماید: «در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمان ها (به آسمان دیگری) مبدل می شود»؛ «يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ» (ابراهیم/۴۸) نخست همه درهم پیچیده می شوند، سپس معمار عالم هستی طرحی نوین می ریزد، و زمین و آسمان تازه ای را در مرحله ای بالاتر و بالاتر آن گونه که طبیعت روز قیامت است ابداع می کند.

#### ۲۷. يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا

این نام بعد از اشاره به وقوع عذاب الهی و عدم وجود مانع و رادع از آن «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّالَهُ مِنْ دَافِعٍ» می فرماید: «این عذاب الهی) در آن روزی است که آسمان بشدت به حرکت درمی آید و کوه ها از جا کنده و متحرک می شوند» «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» (طور/۹ و ۱۰)

۲۸. يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ

۲۹. يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا

این دو تعبیر از روز قیامت از جهتی با هم شباهت دارند. در آیه نخست می‌گوید: «و (همان) روزی که آسمان‌ها با ابرها شکافته می‌شود»؛ ﴿وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ﴾. (فرقان/۲۵) و در آیه بعد می‌گوید: «روزی که زمین بسرعت از روی آن‌ها شکافته می‌شود و (از قبرها) خارج می‌گردند»؛ ﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا﴾. (۴۴/). شکافته شدن زمین از روی انسان‌ها مفهوم روشنی دارد و اشاره به زلزله رستاخیز است که قبرها را از هم می‌شکافد، و انسان‌ها به فرمان خدا زنده می‌شوند و به سرعت برای حساب و جزا خارج می‌شوند. و اما شکافته شدن آسمان‌ها با ابر ممکن است اشاره به انفجارات عظیمی باشد که در پایان جهان در کرات آسمانی رخ می‌دهد، و ابرهایی که حاصل از این انفجارات است صفحه آسمان را فرا می‌گیرد. یا این‌که آسمان‌ها یعنی «کرات آسمانی» به سبب ابرهایی که حامل امواج عظیم و نیرومندی از قدرت‌های اتمی و غیر آن است از هم شکافته می‌شوند.

۳۰. يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ

این توصیف دیگری از روز قیامت و دگرگونی‌های شدیدی است که واقع می‌شود، می‌فرماید: «همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می‌شود»؛ ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾. (معارج/۸)

۳۱. يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ

این توصیف در قرآن مجید در مورد روز قیامت دیده می‌شود، می‌فرماید: «در آن روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه در می‌آید، و کوهها (چنان در هم کوبیده

می شود که) به شکل توده هایی از شن نرم در می آید؛ ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا﴾. (مزمل/۱۴)

جایی که زلزله های هول انگیز تمام زمین را به لرزه در آورند و کوه ها چنان در هم کوبیده شود که به صورت توده هایی از شن نرم در آید پیداست که این انسان ضعیف و ناتوان در آن جا چه وضعی خواهد داشت!؟

۳۲. يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ

۳۳. يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

دو تعبیر فوق که با هم قریب الافقند نیز حکایت دیگری از آن روز بزر است می فرماید: «روزی که همگان صیحه رستاخیز را بحق می شنوند، آن روز، روز خروج (از قبرها) است»؛ ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾. (ق/۴۲)

می دانیم در پایان جهان و آغاز رستاخیز، به تعبیر قرآن مجید دو صیحه (دو فریاد عظیم) سر داده می شود که گاه از آن تعبیر «به نفخ صور» شده است: صیحه اول صیحه خاموشی جهان و مر عمومی است، و صیحه دوم فریاد حیات جدید و رستاخیز است، آیه فوق اشاره به صیحه دوم دارد به قرینه ﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ که در آخر آیه آمده است.

و در دومین آیه می فرماید: «حال که چنین است آن ها را رها کن تا روز مر خود را ملاقات کنند!»؛ ﴿فَدَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾. (طور/۴۵)

این جمله به دو معنا تفسیر شده، اگر به معنای هلاکت باشد اشاره به نفخه اول و پایان جهان است و اگر به معنای فریاد باشد ممکن است اشاره به نفخه اول یا نفخه دوم باشد که نفخه رستاخیز است، و در این صورت همردیف آیه قبل می شود.

بسیاری از مفسران معنای اول را ترجیح داده‌اند، و در عین حال احتمال دوم را نیز نادیده نگرفته‌اند.<sup>۱</sup>

### ۳۴. یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ

این تعبیر چهار بار در قرآن مجید در آیات انعام/۷۳، طه/۱۰۲، نمل/۸۷ و نبأ/۱۸ آمده است می‌فرماید: «روزی که در صور دمیده می‌شود و شما فوج فوج (به محشر) می‌آید»؛ «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا». (نبأ/۱۸)

این توصیف قرآن از قیامت، حوادث زیادی را که در آغاز آن روز واقع می‌شود در نظرها مجسم می‌کند، و این تعبیر از تعبیرهای بسیار پرمعناست که حوادث سخت و وحشتناک آن روز را از مقابل چشم دل عبور می‌دهد و او را آگاه می‌سازد.

«معاذ بن جبل» می‌گوید از رسول خدا ﷺ تفسیر آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» را پرسیدم، پیامبر ﷺ فرمود: «از مطلب بزرگی سؤال کردی»، سپس سیلاب اشک از چشمان مبارکش جاری شد، و فرمود: «این افواجی که به هنگام نفخ صور وارد محشر می‌شوند ده گروه از امت من هستند که خداوند آن‌ها را از جماعات مسلمین جدا می‌سازد: گروهی به صورت بوزینگان هستند - آن‌ها که در میان مردم سخن‌چینی و جاسوسی می‌کنند -، گروه دیگری به صورت خوک‌ها خواهند بود - آن‌ها که اهل اموال حرامند - گروهی را با پاهایشان آویزان می‌کنند - آن‌ها که ربا خوارند - گروه دیگری نابیناوند - آن‌ها که در قضاوت ستم می‌کنند - و گروهی کر و لال وارد محشر می‌شوند، آن‌ها کسانی هستند که در اعمالشان گرفتار عجبند، گروه دیگری زبانهایشان را به دندان می‌جونند، آن‌ها دانشمندان و سخن‌گویانی هستند که گفتارشان از اعمالشان

۱. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۰۶؛ تفسیر روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۳۹؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳ و تفسیر روح‌البیان، ج ۹، ص ۲۰۵.

جداست! و گروهی دست و پا بریده وارد می‌شوند، و آن‌ها آزار دهندگان همسایگانند، و گروهی را بر شاخه‌های آتش دوزخ به دار می‌آویزند، و آن‌ها خبرچینان میان مردم، و سلاطین ظالمند، و گروهی بدبوتر از مردارند، و آن‌ها کسانی هستند که در این دنیا در شهوات غرقند و حق الله را از اموالشان نمی‌پردازند، و بالاخره گروهی لباس‌های آلوده به قطران (قطران ماده قابل اشتعال است) که به تنهایشان چسبیده در تن دارند و آن‌ها اهل کبر و غرورند!.<sup>۱</sup>

### ۳۵. یَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

قرآن مجید هنگامی که از روز قیامت سخن می‌گوید آن را به عنوان یک روز بسیار طولانی معرفی می‌کند، می‌فرماید: «فرشتگان و روح (آن فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است!»؛ «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ».  
(معارج/۴)

این نکته قابل توجه است که روز یعنی گردش دورانی یک کره به دور خود در کرات آسمانی کاملاً با هم متفاوت است، در حالی که کره زمین هر ۲۴ ساعت یکبار به دور خود می‌گردد کره ماه گردش وضعی خود را تقریباً در طول یک ماه انجام می‌دهد (روز آن در حدود دو هفته و شب آن در حدود دو هفته است) همچنین کرات منظومه شمسی هرکدام شب و روز خود را در مقدار خاصی طی می‌کند و هم اکنون ممکن است در این جهان هستی کراتی باشد که گردش وضعی آن صدها یا هزاران سال طول بکشد، بنابراین جای تعجب نیست که در قیامت هر روز به اندازه پنجاه هزار سال باشد.

۱. این حدیث را بسیاری از مفسران مانند ابوالفتوح رازی، قرطبی، و روح البیان نقل کرده‌اند که ما به طور خلاصه در بالا آورده‌ایم.

## بخش سوم

آنچه تاکنون در توصیف آن روز خواندیم خبر از حوادث تکان‌دهنده‌ای می‌داد که در آستانه آن روز در جهان هستی واقع می‌شود، که هر کدام پیامی مخصوص به خود داشت. اکنون به سراغ توصیف‌هایی می‌رویم که وضع انسان‌ها را در آن روز مشخص می‌کند، تعبیراتی که هر کدام از دیگری آموزنده‌تر است.

## ۳۶. يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ

در توصیف مورد بحث وضع اضطراب‌انگیز انسان را در آن روز چنین مجسم می‌کند: «روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده خواهند بود»؛ ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ﴾. (قارعه/۴)

در این‌که چرا مردم در آن روز به پروانه تشبیه شده‌اند مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، و در مجموع گفته‌اند این تشبیه به خاطر کثرت مردم و اضطراب و وحشت و حرکت به هر سو و ناتوانی و سرگردانی آن‌هاست.

## ۳۷. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ

## ۳۸. يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ

دو توصیف بالا یک حقیقت را در دو عبارت از آن روز بزر عرضه می‌کند. در آیه نخست می‌گوید: «در آن روز که اسرار نهان (انسان) آشکار می‌شود!»؛ ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾. (طارق/۹)

و در آیه دوم می‌گوید: «روزی که همه آنان آشکار می‌شوند»؛ ﴿يَوْمَهُمْ بَارِزُونَ﴾. (مؤمن/۱۶)

آن روز روزی است که پرده‌ها و حجاب‌ها کنار می‌رود، و همه انسان‌ها با تمام اسرار درون و برو نشان ظاهر می‌شوند. در آن روز چیزی مخفی نمی‌ماند. دست و پاها و اعضای بدن و حتی پوست تن‌ها به سخن درمی‌آیند، فریاد می‌کشند و افشاگری می‌کنند. زمین و زمان سخن می‌گویند، و گواهان اعمال، به

اعمال انسان‌ها گواهی می‌دهند، نه تنها اعمال انسان‌ها که نیات و عقائد آن‌ها نیز در آن روز همگی بر ملا می‌شود. و به‌راستی روز رسوایی عجیبی برای بدکاران و روز افتخار بزرگی برای نیکوکاران است.

۳۹. **يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ**

۴۰. **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ**

این دو توصیف نیز بیانگر یک حقیقت است که در دو قالب ریخته شده، و حقیقت مهم دیگری از آن روز بزرگ را بیان می‌کند که پشت‌ها را می‌لرزاند.

در آیه اول می‌فرماید: «روزی که انسان آنچه را از قبل با دستهای خود فرستاده می‌بیند»؛ **﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾**. (نبا/۴۰)

در آن روز انسان تمام آنچه را از پیش فرستاده با چشم خود می‌بیند، یعنی اعمال او که در نظام آفرینش ظاهراً محو شده، از بین نرفته، و از نو جان می‌گیرند و به صورت‌های مناسبی مجسم می‌شوند، نه آن‌ها که اهل محشر نیز آن را می‌بینند، چنانکه همین معنی با وضوح بیشتری در آیه ۴۹ کهف آمده: **﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾**؛ «اعمال خود را حاضر می‌بینند!».

در آیه دوم نیز همین معنا به وضوح آمده است، می‌فرماید: «روزی که هر کس، هر کار نیکی که انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و هر کار بدی که انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد»؛ **﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾**. (آل عمران/۳۰)

۴۱. **يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ**

۴۲. **يَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ**

توصیف‌هایی که در دو آیه بالا آمده و شباهت زیادی با هم دارد پرده از روی اسرار دیگری از آن روز بزرگ بر می‌دارد.

در نخستین آیه می‌فرماید: «رجال الهی از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شود»؛ «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». (نور/۳۷)

و در آیه دوم می‌فرماید: «خداوند (کیفر) ظالمان را برای روزی که چشم‌ها در آن روز (بخاطر ترس و وحشت) از حرکت باز می‌ایستد تأخیر می‌اندازد»؛ «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ». (ابراهیم/۴۲)

آیه اول دربارهٔ رجال الهی است، و آیه دوم دربارهٔ ظالمان، و این به خوبی نشان می‌دهد که همه در آن روز هولناک در وحشتند، نیکوکاران و بدکاران، چراکه هیچ‌کس از عاقبت کار خود اطمینان ندارد، و با توجه به دقت و سخت‌گیری در حساب الهی، هیچ‌کس از سرنوشت خود دقیقاً آگاه نیست.

#### ۴۳. يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى

این تعبیر نیز از تعبیرات بسیار آموزنده است که یکبار در قرآن مجید (در آیه ۳۵ سوره نازعات) آمده است، می‌فرماید: «در آن روز انسان به یاد کوشش‌هایش می‌افتد»؛ «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى».

این یادآوری یا به خاطر مشاهدهٔ نامهٔ اعمال است، و یا تجسم و حضور خود اعمال، و یا به خاطر گواهی اعضای بدن یا فرشتگانی که در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهند، و یا به خاطر کنار رفتن حجاب‌ها از قلب و روح انسان و زودده شدن عوامل غفلت و بی‌خبری است. و لذا تمام حقایق مکنون بارز و آشکار می‌گردد، و انسان به یاد تمام تلاش و سعی و کوشش خود می‌افتد.

#### ۴۴. يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

این نام چهرهٔ دیگری از آن روز بزرگ ترسیم می‌کند، می‌فرماید: «(به یاد آور) روزی را که هرکس (در فکر خویشتن است؛ و تنها) به دفاع از خود برمی‌خیزد»؛



﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾. (نحل/ ۱۱۱)

آری در آن روز چنان هول و وحشت عذاب و کیفر الهی سراسر وجود انسان را فرا می‌گیرد که عزیزترین عزیزان را به دست فراموشی می‌سپرد، نه در فکر فرزند است، و نه همسر و پدر و مادر و دوستان صمیمی، تنها در فکر نجات خویش است و بس.

در حدیثی آمده است که «هرکسی روز قیامت می‌گوید: نفسی نفسی «خودم، خودم!»، به خاطر شدت ترس روز قیامت جز محمد ﷺ که او به دفاع از امتش برمی‌خیزد؛ (كُلُّ أَحَدٍ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَفْسِي نَفْسِي مِنْ شِدَّةِ هَوْلِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، سَوَى مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنَّهُ يَسْتَلُ فِي أُمَّتِهِ).<sup>۱</sup>

#### ۴۵. يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

این نام که در حقیقت توضیحی است برای نام «قیامت» در آیه ۶ مطففین آمده و می‌گوید: «آن روز روزی است که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند؛ ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. قیامی که نشانه جدی بودن مسائل آن روز، نشانه حضور در یک دادگاه بزرگ، و نشانه رسیدگی به همه اعمال آنهاست.

#### ۴۶. يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ

#### ۴۷. يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا

در نخستین توصیف، از آن روز به عنوان «روزی که گواهان به پا می‌خیزند» یاد می‌کند ﴿وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾. (مؤمن/ ۵۱) ظاهر این است که «اشهاد» مفهوم وسیعی دارد که هم فرشتگان الهی را شامل می‌شود و هم پیامبران، و هم مؤمنان را.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

در دومین آیه، از روز قیامت به عنوان روزی یاد می‌کند که در آن روز «روح و ملائکه به صف می‌ایستند»؛ ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾. (نبا/۳۸) جمعی از مفسران معتقدند از آن جا که صف معنای مصدری دارد و مفرد و جمع در آن یکسان است در این جا ممکن است اشاره به صفوف مختلف ملائکه باشد، و یا لاقلاً اشاره به دو صف است که در یک صف روح جای دارد، و در صف دیگر فرشتگان.

۴۸. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

۴۹. يَوْمَ لَا يُبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلالٌ

در این دو تعبیر دو پیام دیگر قریب الافق پیرامون اوضاع آن روز عظیم منعکس است، در توصیف اول می‌فرماید: «روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد»؛ ﴿يَوْمًا لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ «مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید»؛ ﴿إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾. (شعراء/۸۸ و ۸۹) و در توصیف دوم می‌فرماید: «آن روز روزی است که نه داد و ستدی است و نه دوستی»؛ ﴿يَوْمَ لَا يُبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلالٌ﴾. (ابراهیم/۳۱) در حقیقت سرمایه‌های مهم دنیا در سه چیز خلاصه می‌شود: مال و ثروت، فرزندان برومند، و دوستان با وفا، اما مشکلات محشر و گرفتاری‌های هولناک آن نه چنان است که بتوان با استفاده از مال و ثروت، یا کمک فرزندان و دوستان آن‌ها را برطرف ساخت.

۵۰. يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا

۵۱. يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا

۵۲. يَوْمَ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ

یکی از طرق رهایی از چنگال کیفرها در این جهان این است که کسی

مسئولیت‌های دیگری را بپذیرد، و خود را جای او قرار دهد، جریمه مالی او را قبول کند، و کیفر جرم او را به جان خود بخرد.

قرآن در آیات فوق که نام‌های توصیفی قیامت را بیان می‌کند اعلام می‌دارد که این‌گونه کارها در آن دادگاه بزرگ الهی مطلقاً ممکن نیست، هرکس مسئول کارهای خویش است.

در نخستین آیه می‌خوانیم: «از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد»؛ ﴿وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾. (بقره/۴۸ و ۱۲۳)  
همین معنا در آیه دوم با تفاوتی آمده است، می‌فرماید: «آن روز روزی است که هیچ‌کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست»؛ ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾. (انفطار/۱۹)

و در سومین آیه انگشت روی مورد خاصی گذارده می‌فرماید: «بترسید از روزی که نه پدری مجازات فرزندش را بپذیرا می‌شود و نه فرزندی چیزی از مجازات پدرش را»؛ ﴿وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَمْ يُولَدْ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا﴾. (لقمان/۳۳)

پیام این آیات ناگفته پیداست؛ چراکه به وضوح این حقیقت را ثابت می‌کند که شدائد قیامت و حوادث سخت آن روز عظیم هیچ نمونه‌ای در دنیا برای آن نیست، بسیارند اشخاصی که در این جهان بر اثر پیوندهای عاطفی، خود را فدای دیگری می‌کنند، ولی این مطلب در قیامت در مورد هیچ‌کس و هیچ انسانی نسبت به دیگری واقع نمی‌شود.

### ۵۳. يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ

این نام یکی دیگر از ابعاد عرصه محشر است، می‌فرماید: «(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌گردد»؛ ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ﴾. (آل عمران/۱۰۶)

چهره‌های نورانی از آن کسانی است که نور ایمان از درون جانشان به حکم «یوم البروز بودن قیامت» در چهره‌هایشان نمایان می‌شود، و به همین دلیل «غرق رحمت خدا هستند و جاودانه در آن خواهند ماند»؛ ﴿فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. (آل عمران/۱۰۷)

اما تاریک دلان بی‌نور، کافران بی‌ایمان و مجرمان سیاه دلی هستند که ظلمت درونشان به برون کشیده شده، و این روسیاهان، غرق عذاب الهی خواهند بود، و به آن‌ها گفته می‌شود: ﴿فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾؛ «پس بچشید عذاب را بسبب آنچه انکار می‌کردید!». (آل عمران/۱۰۶)

#### ۵۴. يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا

در این تعبیر ضمن توصیف ابرار و نیکان می‌فرماید: «آن‌ها از روزی که شرّ و عذابش گسترده و فراگیر است می‌ترسند»؛ ﴿وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾. (انسان/۷)

«مستطیر» از ماده «طیران» به معنای «پرواز» گرفته شده، و مفهوم آن در این جا پراکنده و گسترده است.

در این آیه، ترس از چنان روزی را یکی از صفات ممدوح و نکات مثبت اخلاقی ابرار و پاکان می‌شمرد، زیرا چنین ترسی مایه پرهیز از هرگونه گناه و توجه به اطاعت مطلق پروردگار است.

#### ۵۵. يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ

تعبیر فوق ترسیم واضح دیگری از صحنه رستاخیز است می‌فرماید: «در آن روز انسان از برادر خود می‌گریزد، و از مادر و پدرش، و همسر و فرزندان؛ آن روز هر کدام از آن‌ها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد»؛ ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ \* لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾. (عبس/۳۴-۳۷)

بدیهی است نزدیکترین و محبوبترین افراد به هر انسان برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان او است، و عجب این که قرآن نمی‌گوید در آن روز از آن‌ها غافل می‌شود، بلکه می‌گوید: «از آن‌ها می‌گریزد!» مادر می‌گریزد که به او عشق می‌ورزید، پدری که سخت مورد احترام او بود، همسری که به شدت به او محبت داشت، و فرزندی که میوه قلب و نور چشمان او بودند، آری از همه آن‌ها می‌گریزد!

آری صیحه رستاخیز چنان عظیم است که تمام این پیوندها را پاره می‌کند، و صدای گوش خراش و کرکننده آن انسان را از غیر خویش بیگانه می‌سازد.

در حدیثی می‌خوانیم که یکی از خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن حضرت سؤال کرد: آیا در قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می‌افتد؟!

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جواب فرمود: سه موقف است که هیچ‌کس به یاد هیچ‌کسی نمی‌افتد:

اول پای میزان اعمال است، تا ببیند میزان اعمالش سنگین است یا سبک؟  
دوم بر صراط است، تا ببیند از آن می‌گذرد یا نه؟  
سوم به هنگام دادن نامه اعمال به دست انسان‌هاست، تا ببیند آن را به دست راستش می‌دهند یا چپ؟

در این سه موقع کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه علاقه‌مندان مخلص، نه فرزندان، و نه پدر و نه مادر، و این همان است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾؛ «آن روز هر کدام از آن‌ها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد».<sup>۱</sup>

## ۵۶. يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا

این توصیف ترسیم دیگری از حوادث وحشتناک آن روز بزرگ است، روی

۱. تفسیر برهان، ج ۵، ص ۵۸۶، ح ۳.

سخن را به کفار و مشرکان کرده و می‌گوید: «شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب) روزی که کودکان را پیر می‌کند برکنار می‌دارید؟!» ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾. (مزمّل/۱۷)

این گویاترین و زنده‌ترین تعبیری است که می‌تواند از حوادث هولناک آن روز پرده بردارد، در حقیقت همان‌گونه که این حوادث بر جهان طبیعت بر کوه‌ها و صحراها اثر می‌گذارد و آن‌ها را از هم متلاشی می‌کند، بر این انسان خاکی نیز چنان اضطراب و وحشتی حاکم می‌سازد که اطفال را پیر می‌کند.

### ۵۷. يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ

می‌فرماید: «امروز روزی است که سخن نمی‌گویند؛ (و قادر بر دفاع از خویش‌ن نیستند)» ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾. (مرسلات/۳۵)

آیا وحشت عظیم قیامت سبب از کار افتادن زبان آن‌ها می‌شود؟! یا اصولاً سخنی برای گفتن و عذری برای بیان کردن ندارند؟! و یا این‌که زبان‌ها به حکم خدا از کار می‌افتد و اعضای بدن گواه اعمال انسان می‌شوند؟

ممکن است هر سه تفسیر در معنای آیه جمع باشد، هرچند تفسیر سوم روشن‌تر به نظر می‌رسد.

### ۵۸. يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

باز در این جا به چهره عبوس دیگری از آن روز بزر بر خورد می‌کنیم می‌فرماید: «(به خاطر بیاورید) روزی را که هول و وحشت به نهایت می‌رسد و دعوت به سجود می‌شوند، اما نمی‌توانند (سجده کنند)» ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾. (قلم/۴۲)

تعبیر ﴿يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ (ساق‌ها برهنه می‌شود) بعقیده بسیاری از مفسران کنایه از وخامت کار و شدت ترس و وحشت است، زیرا در گذشته معمول بوده

هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می‌گرفتند آستین‌ها را بالا می‌زدند، و دامن لباس را به کمر می‌بستند، تا آمادگی بیشتری برای مقابله با حادثه داشته باشند، طبعاً در این حال ساق‌ها برهنه می‌شود.

#### ۵۹. یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ

این توصیف نیز یکی دیگر از حوادث دردآلود آن روز را بازگو می‌کند، می‌فرماید: «روزی که عذرخواهی ستمکاران سودی به حالشان نمی‌بخشد؛ ولعنت (و دوری از رحمت الهی) و جایگاه بد برای آنان است»؛ ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾. (مؤمن/۵۲)

معمولاً یکی از طرق نجات و رهایی از چنگال مجازات در این جهان پناه بردن به معذرت‌خواهی و پوزش است، ولی طبیعت روز قیامت چنان است که هیچ‌گونه عذری از ظالمان پذیرفته نمی‌شود.

کنونت که چشم است اشکی ببار      زبان در دهان است عذری بیار!  
کنون بایدت عذر تقصیر گفت      نه چون نفس ناطق زگفتن بخت<sup>۱</sup>

#### ۶۰. یَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ

می‌فرماید: «روزی که ستمکار دستان خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم!»؛ ﴿و يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً﴾.

سپس می‌افزاید: «وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم»؛ ﴿يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمِ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلاً﴾. (فرقان/۲۷ و ۲۸)

گاه انسان به هنگام ندامت و پشیمانی و تأثر شدید از کارهای گذشته خود

۱. بوستان سعدی، باب ۹.

انگشتان خود را می‌گزد، و گاه پشت دستان را دندان می‌گیرد، اگر ندامت و حسرت فوق‌العاده زیاد باشد هر دو دست را متناوباً به دندان می‌گزد و این گویاترین تعبیری است از شدت تأسف و ندامت و پشیمانی.

۶۱. يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ

۶۲. يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

در این جا نیز دو توصیف مشابه و قریب به یکدیگر نسبت به آن روز عظیم دیده می‌شود: در نخستین تعبیر می‌فرماید: «آن روز را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می‌دارند»؛ ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾. (احقاف/۲۰ و ۳۴) در بعضی از آیات قرآن آمده است که روز قیامت جهنم را به سوی مجرمان می‌برند ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ (فجر/۲۳) ولی در آیه مورد بحث می‌فرماید: کافران را بر آتش دوزخ عرضه می‌دارند، گویی جاذبه‌ای در میان این دو، وجود دارد؛ از یکسو جهنم به سوی آن‌ها جذب می‌شود، و از سوی دیگر آن‌ها به سوی جهنم!

در دومین تعبیر یکی دیگر از عذاب‌های دردناک قیامت را بیان می‌کند و آن روز را به همان نام می‌نامد و می‌فرماید: «در آن روز که صورت‌های آنان در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (پشیمان می‌شوند و) می‌گویند: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم»؛ ﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾. (احزاب/۶۶)

پیام آیه این است که پیش از یا لیت (ای کاش) گفتن آن روز که هیچ‌گونه اثر و فایده‌ای ندارد، چرا امروز در مسیر اطاعت خدا و پیامبرش قرار نمی‌گیرند؟

۶۳. يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً

این توصیف نیز شباهت زیادی با توصیفی که در آیات گذشته آمد دارد



و می‌گوید: «روز قیامت روزی است که آن‌ها را به سوی آتش دوزخ می‌رانند»؛  
 ﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾. (طور/۱۳)

«و به آن‌ها می‌گویند این همان آتشی است که آن را تکذیب می‌کردید! آیا این  
 (دوزخ که می‌بینید) سحر است یا شما نمی‌بینید؟!»، ﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا  
 تُكَذِّبُونَ أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾. (طور/۱۴ و ۱۵)

«يُدْعَوْنَ» از ماده «دَعَّ» به گفتهٔ راغب در مفردات به معنای «راندن شدید» است،  
 این تعبیر نشان می‌دهد که حتی بردن دوزخیان به سوی دوزخ در قیامت آمیخته  
 با شدت و وحشت و هول و اضطراب عظیم است.

چقدر فرق است میان دوزخیان و بهشتیان حتی در چگونگی انتقال به جایگاه  
 اصلیشان قرآن در مورد بهشتیان می‌فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أُدْخِلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ  
 تَعْمَلُونَ﴾؛ «سلام بر شما! به پاداش آنچه انجام می‌دادید وارد بهشت شوید».  
 (نحل/۳۲)

۶۴. يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ

۶۵. يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ

تعبیر نخست تعبیر تکان‌دهنده‌ای از آن‌روز عظیم است می‌فرماید: «در آن  
 روز آن‌ها را با قدرت عظیمی خواهیم گرفت؛ به یقین ما آن‌ها را مجازات خواهیم  
 کرد»؛ ﴿يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾. (دخان/۱۶)

هرگاه انسان در جزء جزء تعبیرات آیه: تعبیر به «بَطْش» که به معنای گرفتن با  
 شدت و حمله است، و توصیف آن به «کبری» که نشانهٔ عظمت است، و تعبیر «انا  
 منتقمون» که هم جملهٔ اسمیه است و هم مؤکد با «ان» بیندیشد، لرزه بر اندام او  
 می‌افتد که خدای رحیم و غفور، خدای قادر و قاهر به چنین تهدیدی پرداخته است.  
 و در تعبیر دوم به چهرهٔ دیگری از آن‌روز اشاره می‌شود: «روزی که هیچ چیز  
 مانع آن در برابر اراده خدا نیست»؛ ﴿يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ﴾. (شوری/۴۷)

نه راهی برای جبران در پیش است، و نه طریقی به سوی بازگشت به این جهان و تدارک مافات.

### ۶۶. یَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ

این نام تعبیر سربسته و هول‌انگیزی است که فکر انسان را در باب حوادث آن روز به مسائل گوناگونی متوجه می‌سازد، می‌فرماید: «روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی (مردم را) به امر (وحشتناک و) ناخوشایندی [= حساب اعمال] دعوت می‌کند!»، ﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ﴾. (قمر/۶)

در این که این «دعوت کننده الهی» کیست؟ مفسران احتمالات متعددی ذکر کرده‌اند. آیا خداست؟ یا فرشتگان مقرب او؟ همچون جبرئیل و یا اسرافیل که با نفخ صور مردم را به رستاخیز دعوت می‌کند، با توجه به آیه ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ﴾؛ «روزی که شما را (از قبرها) فرا می‌خواند؛ و شما هم اجابت می‌کنید در حالی که حمد او را می‌گویید». (اسراء/۵۲)

معنای اول مناسب‌تر است، هرچند آیات بعد از آن تناسب بیشتری با فرشتگان و مأموران حساب و جزا دارد.

منظور از «شیء نکر» (مطلب ناشناخته) آیا عذاب‌های وحشتناکی است که برای انسان‌ها ناشناخته بوده؟ یا حساب‌رسی دقیق اعمال است که هیچ‌کس در آن حد باور نداشته؟ و یا همه این‌هاست؟ هرچه باشد مسئله‌ای است وحشتناک و هول‌انگیز و سخت دردناک.

### ۶۷. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ

پیام وحشتناک این نام قیامت راستی عجیب است، می‌فرماید: «در آن روز که به صورت در آتش دوزخ کشیده می‌شوند، (و به آن‌ها گفته می‌شود): بچشید عذاب دوزخ را!»، ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾. (قمر/۴۸)

صورت، شریفترین و در عین حال لطیفترین قسمت‌های بدن است. اگر کسی را با صورتش در آن آتش بکشند چه خواهد شد؟ بعلاوه این کار نشانه شدت تحقیر این مستکبران خودخواه است، و به این ترتیب عذاب روحانی و جسمانی در آن یکجا جمع است.

#### ۶۸. يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ

این تعبیر حکایت از گستردگی دوزخ و کثرت دوزخیان می‌کند، کثرتی که هر انسانی را خائف می‌سازد، نکند او نیز در زمره آنان باشد، می‌فرماید: «(به خاطر بیاورید) روزی را که به جهنم می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟! و او می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟!»، «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ». (ق/۳۰) پیام این آیه آن است که دوزخیان بسیارند و تهدید الهی جدی است، و به هرکس هشدار می‌دهد نکند یکی از آن نفرات تو باشی، همین اندیشه می‌تواند انسان را بیدار کند و به خود آورد و او را از ادامه بدی‌ها و کژی‌ها باز دارد.

#### ۶۹. يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...

این تعبیر از روز قیامت می‌گوید «در آن روز مردان و زنان منافق با یک دنیا اندوه و حسرت به مؤمنان می‌گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم. (یا مهلت دهید ما هم در پرتو نور شما حرکت کنیم)»، «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ». (حدید/۱۳)

«(این پاداش) در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان بسرعت حرکت می‌کند (وبه آن‌ها می‌گویند): بشارت باد بر شما امروز به باغهای بهشتی»، «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ...». (حدید/۱۲)

## ۷۰. یَوْمٌ لَا رَيْبَ فِيهِ

آخرین و هفتادمین نام (نام توصیفی) برای روز قیامت در سوره آل عمران آمده است، می‌فرماید: «مؤمنان راسخ در علم به پیشگاه خدا عرضه می‌دارند: پروردگارا تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. (آل عمران/۹)

## نتیجه بحث

از آنچه در این بحث گسترده در مورد «نام‌های قیامت در قرآن» آمد روشن شد که «روز قیامت» در قرآن مجید حدّ اقل هفتاد نام دارد، البته منظور از نام در این جا تنها اسم خاص (یا به تعبیر ادبیات عرب «عَلَم») نیست بلکه تمام توصیف‌هایی را که درباره قیامت در قرآن آمده و با کلمه «یوم» آغاز شده است شامل می‌شود.

این تعبیرات هفتاد گانه بسیار پر مطلب است، در واقع از هفتاد دریچه مختلف به روز قیامت نگاه می‌کند، و تمام حوادث آن روز را از آغاز زنده شدن مردگان تا زمانی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ می‌روند توضیح می‌دهد. ممکن نیست انسان در مجموعه این نام‌ها تأمل کند، و با دیده قبول آن‌ها را ببیند، و اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای در او ایجاد نکند.

خداوندا! چنان درک و دیدی به ما ده که هم امروز آن روز عظیم را از این زوایای مختلفی که در قرآن بیان فرموده‌ای ببینیم. پیام این آیات را بشنویم.

محتوای این نام‌ها را به خاطر بسپاریم.

و برای آن روز بزرگ آماده شویم آمین یا رب العالمین.

\*\*\*

# دلائل معاد

اول: امکان معاد

دوم: وقوع معاد



## اشاره

با توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ای که قرآن برای معاد قائل است، آیات بسیاری را به بیان دلایل معاد تخصیص داده است. این دلایل در واقع به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

**بخش اول:** دلایلی است که در حقیقت پاسخ به ایرادات مخالفان است، یعنی کسانی که بازگشت به حیات مجدد را «محال» می‌شمردند، و با تعبیرات مختلفی آن را «غیرممکن» معرفی می‌کردند.

**بخش دوم:** دلایلی است که وقوع معاد و وجود زندگی بعد از مرگ را از راه‌های مختلف اثبات می‌کند.

سیر طبیعی بحث ایجاب می‌کند که نخست دلایل «امکان» معاد مطرح شود، و از مرحله «انکار مطلق» به مرحله «امکان مطلق» گام بگذاریم، سپس دلایلی که «لزوم» معاد و «وقوع» آن را ثابت می‌کند عنوان گردد، تا از این طریق به طور صحیح و منطقی به حقیقت معاد و مراحل مختلف آن آشنا گردیم.

طرقی که قرآن در زمینه امکان معاد ارائه می‌دهد بسیار متنوع و جالب است و آن را در شش طریق می‌توان خلاصه کرد که در بخش دلایل امکان خواهد آمد. ولی برای این که روشن شود قرآن با چه کسانی سروکار داشته و نقطه نظر آیات کدام است، لازم است قبلاً قسمت‌هایی از منطق مخالفان معاد را که در آیات قرآن منعکس است مطرح کنیم، منطقی که امروز نیز تکرار می‌شود و مخالفان امروز احیاناً روی آن تکیه می‌کنند.





## اَوَّل

### اشاره

مخالفان معاد، دلیل عقلی و منطقی خاصی برای اثبات مقصد خود نداشتند، آن‌ها معمولاً به خاطر ذهنیت کاملاً عوامانه روی استبعاد (بعید شمردن بازگشت به زندگی مجدد) تکیه می‌کردند، تا آن‌جا که طرح مسأله حیات بعد از مرگ را نشانه جنون و یا تهمت بر خداوند می‌پنداشتند و گوینده آن را در خور تمسخر و استهزا.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾<sup>۱</sup>
  ۲. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا ءَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ \* لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۲</sup>
  ۳. ﴿أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ \* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ \* إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾<sup>۳</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: سبأ/۷ و ۸؛ سجده/۱۰؛ ق/۲ و ۳؛ دخان/۳۴ و ۳۵.

۱. اسراء/۴۹ و ۹۸.

۲. نمل/۶۷ و ۶۸.

۳. مؤمنون/۳۵-۳۷.

## ترجمه

۱. و گفتند: آیا هنگامی که ما، استخوانهای پوسیده و پراکنده‌ای شدیم، دگر بار با آفرینش تازه‌ای برانگیخته خواهیم شد؟!
۲. و کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، (زنده می‌شویم و از دل خاک) بیرون می‌آییم؟! - این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ این‌ها همان افسانه‌های پیشینیان است.
۳. آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟! - دور است، دور است این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود! - به یقین غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی (در کار) نیست؛ پیوسته گروهی از ما می‌میریم، و نسل دیگری زنده می‌شود؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!

## تفسیر و جمع‌بندی

## مگر خاک دوباره انسان می‌شود؟!

این آیات هرچند مضمون‌های مشابهی دارد ولی با این حال تفاوتی در تعبیرات و محتوای آن‌ها دیده می‌شود که قابل دقت است.

در نخستین آیه، اشاره به مشرکان عرب کرده، می‌فرماید: «و گفتند: آیا هنگامی که ما، استخوانهای پوسیده و پراکنده‌ای شدیم، دگر بار با آفرینش تازه‌ای برانگیخته خواهیم شد؟!»؛ «وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا».

چگونه ممکن است گوشت‌های انسان خاک شود، سپس استخوان‌ها متلاشی گردد، و هر ذره‌ای از آن در کناری افتد، سپس آن را جمع‌آوری کنند و لباس حیات بر آن بپوشانند؟

«رُفَاتٌ» از ماده «رُفِتَ» (بر وزن نَفَت) به معنای خرد کردن است، و بعضی

«پیچیدن» را نیز جزو معانی آن شمرده‌اند، بعضی گفته‌اند «رفات» به معنای اجزای بسیار کوچک و کهنه پوسیده است و این حالتی است که استخوان بعد از گذشتن سال‌ها به خود می‌گیرد، و بعضی مفهوم اصلی آن را حالتی که بر اثر کهنگی و شکسته شدن پیدا می‌شود دانسته‌اند، این تفسیرها شباهت زیادی با هم دارد.<sup>۱</sup>

### این‌ها همه افسانه است!

در دومین آیه می‌فرماید: «و کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، (زنده می‌شویم و از دل خاک) بیرون می‌آییم؟! این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ این‌ها همان افسانه‌های پیشینیان است»؛ «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا إِنَّا لَمُخْرَجُونَ \* لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ».

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که مسأله معاد جسمانی مخصوص قرآن و شریعت اسلام نبوده، بلکه انبیا پیشین نیز از آن خبر داده‌اند.

در واقع آن‌ها برای انکار معاد در این تعبیر خود به دو چیز متوسل شده‌اند: نخست این‌که بعید به نظر می‌رسد که خاک بتواند بار دیگر لباس حیات بپوشد، دیگر این‌که چون همه انبیا چنین وعده‌ای را به امت‌های خود داده‌اند و هرگز تحقق نیافته، دلیل بر این است که یک افسانه بیش نیست (گویی انتظار داشته‌اند قیامت فوراً برپا شود و اگر برپا نشود لابد دروغ است)!

در سومین آیه با همان انکار مخالفان در لفافه دیگری روبه‌رو می‌شویم، آن‌ها به هنگام تبلیغ دوستان و اطرافیان خود با قاطعیت و جسارت هرچه تمام‌تر می‌گفتند: «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟! دور است، دور است این

۱. مفردات راغب، مقایس اللغة، التحقيق فی کلمات القرآن الحكيم و تفسیر روح المعانی.

و عده‌هایی که به شما داده می‌شود!»، «أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ \* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ».

سپس این کوردلان بی‌آن‌که نیازی به استدلال احساس کنند با قاطعیت می‌افزودند: «به یقین غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی (در کار) نیست؛ پیوسته گروهی از مامی میریم، و نسل دیگری زنده می‌شود؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!»، «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ». «او فقط مردی است که بر خدا دروغ بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!»، «إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ».

این شدیدترین لحنی است که منکران لجوج داشتند، بی‌آن‌که در فلسفه حیات انسان بیندیشند که آیا ممکن است این زندگی چند روز پیر از مصائب هدف اصلی آفرینش انسان باشد؟ و بی‌آن‌که در فلسفه تکالیف الهی بیندیشند که آیا ممکن است خداوند عادل با خوبان و بدان یکسان معامله کند؟

\*\*\*

## آفرینش نخستین

### اشاره

در قرآن مجید برای اثبات امکان معاد طرق فراوانی وجود دارد که همه در شکل استدلال منطقی عرضه شده است، قرآن این طرق را با تعبیرات بسیار لطیفی شرح داده است:

این طرق را می‌توان در شش موضوع خلاصه کرد:

۱. آفرینش نخستین، ۲. قدرت مطلقه خداوند، ۳. مر و حیات مکرر در جهان گیاهان، ۴. تطورات جنین، ۵. بازگشت انرژی‌ها، ۶. نمونه‌های عینی معاد. و در زمینه هر یک از عناوین فوق آیه یا آیاتی در قرآن به چشم می‌خورد که نه تنها مسأله امکان معاد که مطالب مهم دیگری را نیز تبیین می‌کند. با این اشاره از بخش اول یعنی آیات مربوط به خلقت نخستین و آفرینش اول شروع کرده، به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. یس/۷۸ و ۷۹.

۲. اعراف/۲۹.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: ق/۱۵؛ روم/۲۷؛ عنکبوت/۱۹.

### ترجمه

۱. و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست.
۲. همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### چه کسی استخوان پوسیده را زنده می‌کند؟

در نخستین آیه از داستان معروف مرد عرب مشرکی شروع می‌کند که استخوان پوسیده‌ای را با خود به خدمت پیامبر ﷺ آورده بود و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!» کدام عقل این ادعا را باور می‌نماید، و شاید در همین حال قسمتی از آن استخوان را نرم کرد و روی زمین ریخت. ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾.

به دنبال آن قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید»؛ ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾. و اگر تصور می‌کنی استخوان‌های پوسیده سرانجام پراکنده می‌شود و هر ذره‌ای در گوشه‌ای می‌افتد، و یا اگر تصور می‌کنی بازگرداندن تمام صفات نخستین به این ذرات امکان ندارد چون کسی از آن آگاه نیست، اشتباه بزرگی است، چراکه او خالق همه چیز است و «او نسبت به هر مخلوقی داناست»؛ ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾.

در این‌که منظور از نسیان خلقت در این آیه چیست؟ دو احتمال وجود دارد: نخست این‌که انسان آفرینش خود را در آغاز از یک نطفه ناچیز به فراموشی

سپرده که در قدرت خداوند در مسألهٔ احیای مجدد تردید می‌کند. دیگر این‌که: اشاره به آفرینش نوع آدم از خاک است. البته «نسیان» در این جا یا فراموشکاری واقعی و حقیقی است، یا همچون شخص فراموشکار است هرچند فراموش نکرده، چراکه بر طبق تشخیص و آگاهی خود عمل ننموده است و در مقام انکار برآمده.<sup>۱</sup> در دومین آیه می‌فرماید: «همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید!» ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾.

این جمله در حقیقت روشن‌ترین و کوتاه‌ترین استدلال قرآن بر امکان معاد محسوب می‌شود، می‌گوید حیات مجدد را، بر حیات نخستین قیاس کن، و این یک قیاس منطقی در یک امر عقلی است. زیرا می‌دانیم دلیل بر خلقت نخستین همان قدرت خداست، و این معنا در خلقت مجدد نیز عیناً وجود دارد.

### نتیجه بحث

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که علت اصلی انکار مخالفان معاد بی‌توجهی و غفلت به آفرینش نخست این جهان و آفرینش اول انسان‌هاست مگر ممکن است آفرینش انسان در آغاز از خاک امکان‌پذیر باشد ولی در مرحلهٔ بعد غیرممکن؟!

\*\*\*

۱. این دو تفسیر را آلوسی در روح المعانی، ج ۱۲، ص ۵۲ و ۵۳ آورده است.





## قدرت مطلقه خداوند

### اشاره

راه دیگر برای اثبات امکان بازگشت به زندگی مجدد در قیامت، توجه به قدرت بی پایان خداست.

زیرا بحث درباره معاد، بعد از قبول اصل توحید و قبول صفات ثبوتیه و سلبيه حق است، و می دانیم یکی از صفات ثبوتیه او «قدرت مطلقه» و توانایی بر هر چیز است، و بهترین راه برای اثبات قدرت او بر هر کار، علاوه بر این که واجب الوجود دارای هستی نامحدود و طبعاً قدرت نامحدود است، ملاحظه عظمت جهان آفرینش است.

با قبول چنین اصلی جایی برای این ایراد باقی نمی ماند که چه کسی می تواند استخوان پوسیده را زنده کند، و چگونه ممکن است خاک های پراکنده جمع شوند و لباس حیات در تن بپوشد؟!

با این اشاره به این آیات گوش جان فرا می دهیم:

۱. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَآبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۲، ۳</sup>

۱. اسراء/۹۹.

۲. یس/۸۱.

۳. در آیات دیگری نیز اشاره به همین معنا دیده می شود. مانند شوری/۹ و حدید/۲.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: مؤمن / ۵۷؛ احقاف / ۳۳؛ عنکبوت / ۲۰.

### ترجمه

۱. آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است مثل آنان را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند)؟! و برای آنان سرآمدی قطعی که شکی در آن نیست قرار داده؛ اما ستمکاران، جز کفر و انکار را ابا داشتند.

۲. آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### همه چیز برای او آسان است

اولین آیه بعد از نقل کلام منکران معاد که آفرینش مجدد انسان را بعد از پوسیده شدن استخوان‌ها نفی می‌کردند، می‌فرماید: «آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است مثل آنان را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند)؟!»؛ «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ».

تعبیر به «مثل» ممکن است اشاره به آفرینش مجدد انسان‌ها باشد، چراکه همانند سابق است، و نیز ممکن است اشاره به این باشد که خداوند قادر است انسان‌های دیگری همانند این انسان‌ها از نو ایجاد کند، وقتی بر چنین چیزی قادر است تجدید حیات انسان‌های موجود از آن سهل‌تر می‌باشد.

سپس در ذیل آیه به جواب سؤال دیگر منکران می‌پردازد، آن‌ها می‌گفتند: اگر قیامت حق است پس چرا نمی‌آید، قرآن می‌گوید: «و برای آنان سرآمدی قطعی که شکی در آن نیست قرار داده»؛ «وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ».

به تعبیر دیگر او به قدرت کامله اش دقیقاً وقت آن را نیز تعیین کرده که بدون کوچک‌ترین تخلفی درست در آن زمان رخ می‌دهد.

«اما ستمکاران، جز کفر و انکار را ابا داشتند». (زیرا هوای نفس و تعصب و دشمنی با حق پرده بر افکار آن‌ها افکنده)؛ «فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا».

در دومین آیه ضمن پاسخ‌های متعددی که در برابر منکران معاد و کسی که خدمت پیامبر آمده بود و استخوان پوسیده در دست داشت و می‌گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»؛ «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!»، می‌فرماید: «آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟!»، «أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ». «آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است»؛ «بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ».

بدیهی است هنگامی که سخن از آسمان‌ها گفته می‌شود تمام کرات و ستارگان و کهکشان‌ها را در بر می‌گیرد، و می‌دانیم آخرین اکتشافات دانشمندان نشان می‌دهد که منظومه شمسی ما جزء کهکشان معروف راه شیری است، و می‌گویند: این کهکشان بالغ بر یکصد میلیارد ستاره! دارد که خورشید ما یکی از ستارگان متوسط آن است! و نیز می‌گویند تلسکوپ‌های عظیم توانسته است در حدود یک میلیارد کهکشان را کشف کند!

هرگاه این ارقام را در یکدیگر ضرب کنیم می‌توانیم به عدد سرسام‌آور کرات آسمانی اجمالاً پی ببریم، تازه این‌ها همه در حدود معلومات انسان امروز است. آیا کسی که این جهان عظیم و عجیب و منظم را آفرید، از بازگرداندن انسان به آفرینش مجدد ناتوان است؟!

«علیم» می‌تواند اشاره به این نکته باشد که اگر انسان‌ها می‌میرند و خاک می‌شوند و ذرات آن‌ها همه جا پراکنده می‌گردد جمع‌آوری آن برای خداوندی که عالم و آگاه است مشکل نیست، همان‌گونه که نگهداری حساب اعمال آن‌ها در طول تمام عمر مطلب پیچیده‌ای نخواهد بود.

**نتیجه بحث**

این بخش از آیات به منکران امکان معاد این حقیقت را گوشزد می‌کند که آیا شما قدرت مطلقه خداوند را پذیرفته‌اید یا نه؟ اگر نپذیرفته‌اید نگاهی به جهان آفرینش بیفکنید: آسمان‌ها و ستارگان ثواب و سیار، کهکشان‌ها، منظومه‌ها، و نگاهی به زمین‌ها بیفکنید، با آن همه شگفتی‌ها و عجایب، و با آن همه نظم و قانون که بر سرتاسر آن‌ها حکمفرماست.

آیا ممکن است این همه نشانه‌های قدرت را مشاهده کنید، و باز هم در قدرت مطلقه حق تردید داشته باشید؟! و اگر ایمان به قدرت مطلقه او دارید چگونه در مسأله معاد و احیای مردگان شک و تردید به خود راه می‌دهید، و آن را عجیب و شگفت‌انگیز و غیر قابل قبول می‌پندارید؟!

\*\*\*

## احیای ارض

### اشاره

چهره دیگری از معاد که قرآن مجید بارها به سراغ آن رفته، و از آن تابلو زیبایی برای اثبات این مطلب ساخته و در برابر چشم همگان قرار داده، مسأله زندگی پس از مرگ در جهان نباتات است.

همان صحنه‌ای که نمونه‌ای از رستاخیز بزرگ و محشر کبری و احیای مردگان و بازگشت مجدد به زندگی است.

قانون حیات و مرگ همه جا یکسان است، اگر محال باشد انسان‌ها بعد از مردن و خاک شدن به زندگی بازگردند پس چرا زمین‌های مرده پس از نزول باران حیاتبخش تکان می‌خورند و به حرکت در می‌آیند و لباس حیات در تن می‌پوشند؟ و با رویدن گیاهان ظاهر شدن شکوفه‌ها، خندیدن گل‌ها که همه نشانه‌های زندگی است، شور محشر برپا می‌کنند؟! قرآن توجه همه انسان‌ها را به این مسئله جلب کرده که آیات زیر نمونه‌ی آن است:

۱. ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنَّ اللَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. روم/۱۹.

۲. فصلت/۳۹.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: ق/۹ و ۱۱، روم/۵۰، حج/۵ و ۶، فاطر/۹، اعراف/۵۷.

### ترجمه

۱. او زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده؛ و زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد؛ و به همین گونه (روز قیامت از قبر) بیرون آورده می‌شوید.  
 ۲. و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی جان) می‌بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می‌فرستیم به جنبش در می‌آید و رشد می‌کند؛ همان کس که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ به یقین او بر هر چیز تواناست.

### تفسیر و جمع‌بندی

در اولین آیه می‌فرماید: «او زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده»؛  
 ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾  
 آن فاصله‌ای که شما در میان مر و حیات می‌بینید برای ذات پاک او مطرح نیست، او مرتباً زندگان را از دل مردگان و بالعکس خارج می‌سازد.  
 بنابراین نمونه صحنه پایان این جهان که صحنه خروج مر از دل حیات است، و همچنین صحنه معاد که صحنه خروج حیات از دل مر است، پیوسته در برابر چشم شما تکرار می‌شود، هرچند در مقیاس محدودتری است، پس چه جای تعجب که در پایان این جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسان‌ها به زندگی جدیدی باز گردند؟ یعنی همان قانون تبدیل مر به حیات و حیات به مر در مقیاس وسیع و گسترده‌ای صورت پذیرد.  
 البته خارج شدن مر از دل حیات بر همه واضح است، ولی از آن‌جا که خارج شدن حیات از دل مر ممکن است برای بعضی قابل تأمل باشد در پایان آیه می‌فرماید: «و زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد؛ و به همین گونه (روز

قیامت از قبر) بیرون آورده می‌شوید»، ﴿وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ﴾.

جمله ﴿كَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ﴾؛ «به همین‌گونه (روز قیامت از قبر) بیرون آورده می‌شوید» به وضوح بیانگر این حقیقت است که تفاوتی میان این رستاخیز کوچک که در جهان گیاهان و زمین‌های مرده رخ می‌دهد، با آن رستاخیز بزرگ و فراگیر نیست.

در دومین آیه احیای زمین‌های مرده را هم دلیلی بر توحید می‌شمرد، و هم نشانه‌ای از معاد، می‌فرماید: «و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی‌جان) می‌بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می‌فرستیم به جنبش در می‌آید و رشد می‌کند»؛ ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ﴾. «همان کس که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ به یقین او بر هر چیز تواناست»؛ ﴿إِنَّ الْأَذَىٰ أَحْيَاهَا لَمُحِيبي الْمَوْتِي إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

در این آیه تعبیر از زمین‌های مرده به «خاشعَة» می‌کند از این تعبیر می‌توان استفاده کرد که همان‌گونه که زمین خاشع و خاضع مشمول رحمت الهی می‌شود، و آن همه آثار و برکات و نمو و نشاط پیدا می‌کند، بندگان خاشع و خاضع نیز از رحمت و واسعۀ او برخوردار گشته، شکوفه‌های علم و ایمان و تقوا بر صفحه وجودشان ظاهر می‌شود.

### پاسخ به یک سؤال

هر روز گیاه تازه‌ای از زمین مرده می‌روید، و هر روز صحنه معاد در برابر چشم انسان ظاهر می‌گردد. اکنون این سؤال پیش می‌آید که دانشمندان امروز در این مسئله اتفاق نظر دارند که تمام آزمایش‌ها نشان می‌دهد که موجودات زنده فقط از موجودات زنده متولد می‌شوند، و تا بذر و دانه گیاهی در زمینی نباشد نزول باران اثری نخواهد داشت.

وانگهی بذرهای گیاهان مرکب از دو قسمتند یک بخش که قسمت عمده آن را تشکیل می‌دهد مواد غذایی است، و قسمت دیگر که بخش کوچکی است یک سلول زنده است که با فراهم شدن شرایط پرورش (به خصوص آب) از آن مواد غذایی موجود در دانه، و سپس از مواد غذایی موجود در زمین، بهره گرفته نموده می‌کند، و اگر این سلول زنده نبود زنده شدن زمین‌های مرده امکان نداشت. در پاسخ این سؤال می‌گوییم بدون شک سلول زنده ذره کوچکی است که اجزای مرده را از زمین به خود جذب می‌کند، و آن‌ها را تبدیل به پیکر موجود زنده می‌کند.

به تعبیر دیگر درخت نخلی که گاهی یک تن وزن دارد، در آغاز سلول کوچکی بوده در کنار هسته خرما، با وزنی مثلاً در حدود یک میلی‌گرم، سپس در حدود یک تن از مواد بی‌جان زمین و آب و هوا که همه موجوداتی مرده‌اند به خود جذب کرده، و به تمام آن‌ها حیات و زندگی بخشیده است، این در حقیقت مبدل شدن زمین‌های مرده به موجود زنده است.

البته اگر نگاهی به آغاز آفرینش حیات در کره زمین بیفکنیم مسئله از این هم روشن‌تر می‌شود، چراکه وقتی زمین از خورشید جدا شد کره آتشین و سوزانی بود، و طبیعتاً هیچ موجود زنده‌ای در آن وجود نداشت.

\*\*\*



## تطورات جنین

### اشاره

یکی دیگر از طرقی را که قرآن در آیات متعددی برای اثبات «امکان معاد» پیموده است بررسی در دگرگونی‌هایی است که «نطفه» از زمان قرار گرفتن در جهان مرموز و پیچیده «رحم» تا به هنگام تولد طی می‌کند که در حقیقت هریک از این مراحل حیات تازه و نمونه‌ای از معاد است!

از آن جا که این دگرگونی‌های بی‌وقفه و شگفت‌انگیز، از یکسو دلیل بر وجود مبدأ عالم و قادری است که در ظلمات سه گانه رحم این همه نقش‌های شگرف بر آب می‌زند، و از سوی دیگر این تحولات شباهت زیادی به مسأله حیات بعد از مرگ دارد، قرآن در هر دو بحث (توحید و معاد) بر آن تکیه نموده است.

با این اشاره به آیاتی در این زمینه گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً... ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿الْمَ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ \* ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَىٰ \* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ \* أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:  
نجم/۴۵-۴۷، عبس/۱۷-۲۲، مؤمنون/۱۲-۱۶.

### ترجمه

۱. ای مردم! اگر در رستاخیز شکی دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [=چیزی شبیه گوشت جویده شده] که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را بصورت طفلی بیرون می‌آوریم؛... این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست.

۲. آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! \* سپس بصورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، \* و از آن، دو زوج مرد و زن آفرید \* آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

### تفسیر و جمع‌بندی

**اگر در قیامت شک دارید جنین را ببینید!**

در نخستین آیه می‌فرماید: «ای مردم! اگر در رستاخیز شکی دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون

۱. قیامت/۳۷-۴۰.

بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده] که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَا كُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ﴾.

به این ترتیب به چهار مرحله از مراحل خلقت انسان اشاره می‌کند (مرحله خاک، سپس نطفه، و بعد از آن علقه، و بعد مضغه، که هر کدام برای خود عالم پیچیده و عجیبی است).

بعد چنین ادامه می‌دهد: «و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم)»؛ ﴿و نُفِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى﴾. و سرانجام بعد از پیمودن این راه پرفراز و نشیب، «بعد شما را بصورت طفلی بیرون می‌آوریم»؛ ﴿ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا﴾.

سپس می‌افزاید: «این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست»؛ ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

به این ترتیب گاه از زاویه توحید به این پدیده‌های مهم جهان هستی می‌نگرد، و گاه از زاویه معاد.

در این آیه دقائق و لطائفی است که توجه به آن‌ها ما را در رسیدن به این دو هدف کمک می‌کند.

۱. با این‌که منکران معاد به طور قطع آن را نفی می‌کردند، قرآن آن‌ها را مخاطب ساخته می‌گوید «اگر شما در شک و تردید هستید»... اشاره به این‌که هیچ‌گونه دلیلی بر نفی این حقیقت وجود ندارد، حداکثر چیزی که ممکن است این است که در معاد شک و تردید دارید، و واضح است که چنین کسی باید به تحقیق پردازد نه به انکار!

۲. در این آیه، نخست از آفرینش انسان از خاک سخن گفته شده، این تعبیر

ممکن است اشاره به آفرینش «آدم» باشد که از خاک بود، و یا اشاره به آفرینش همه انسان‌ها، چون قسمت مهم بدن انسان را موادی تشکیل می‌دهد که از خاک گرفته شده است.

۳. جالب این‌که تمام تحولات عظیم و عجیب که در دوران جنینی به وقوع می‌پیوندد، و فاصله بسیار طولانی میان نطفه، آن ذره ناچیز را با انسان کامل می‌پیماید، در زمان بسیار کوتاهی رخ می‌دهد، در حدود نه ماه.

آیا با وجود چنین نشانه‌های روشن، در برابر ما جای این دارد که کسی در مسأله امکان معاد تردیدی به خود راه دهد؟

در دومین آیه می‌فرماید: «آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! \* سپس بصورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، \* و از آن، دو زوج مرد و زن آفرید؟»؛ «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُنثَنِي \* ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى \* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى». «آیا چنین کسی (که این همه تحول‌های سریع و تطورات پی‌درپی و عجیب را در آن ظلمتگاه رحم ایجاد می‌کند و در چنان مدت کوتاه چنین آفرینشی عظیم ابداع می‌نماید) قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!»؛ «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى».

در این آیه تنها به چهار مرحله از مراحل جنین اشاره شده است: مرحله نطفه، و علقه، و موزون شدن اعضا، و ظهور جنسیت جنین که آیا پسر است یا دختر. قابل توجه این‌که طبق تحقیقاتی که اخیراً بعضی از دانشمندان کرده‌اند، این آب کم که نامش «نطفه» است از آب‌های متعددی که غدد مختلف بدن ترشح می‌کنند، ترکیب شده است، قسمتی از آن را بیضه‌ها ترشح می‌کند که حاوی «اسپرما توزوئید» است، قسمت دیگری از کیسه‌های تخمی که نزدیک غده «پروستات» قرار گرفته، قسمت سوم را خود «پروستات» ترشح می‌کند قسمت چهارمی از غدد «کوپر» و غدد «لیتره» که در کنار مجاری ادرار قرار دارند ترشح می‌شود.

این آب‌ها با نسبت دقیق و حساب شده‌ای به هم می‌آمیزند و آن ماده حیات آفرین را تشکیل می‌دهند، گوینده این سخن یک دانشمند فرانسوی است که اخیراً گرایش زیادی به قرآن و اسلام پیدا کرده و در این زمینه کتاب نوشته است. مراحل چهارگانه‌ای که در این آیه ارائه شده هر یک نمونه تازه و پرتوی جدید از حیات و زندگی بعد از مرگ است، که به خوبی می‌تواند بیانگر قدرت خالق از یکسو، و امکان مسأله معاد و حیات پس از مرگ از سوی دیگر باشد، به خصوص مسأله جنسیت نطفه که آیا مذکر است یا مؤنث؟ از عجیب‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل مربوط به جنین‌شناسی است که هنوز قوانین حاکم بر آن از چشم تیزبین دانشمندان پوشیده مانده است و نیز می‌دانیم قوانین دقیقی بر آن حاکم است که این دو جنس را در حدی متعادل و نزدیک به هم قرار می‌دهد.

فکر کنید اگر از هر ده جنین نه نفر نوزاد دختر، و یک پسر متولد می‌شد، و یا به عکس، چه بی‌نظمی عجیب و چه غوغای وحشتناکی و درگیری شدید در جامعه انسان به وجود می‌آمد؟!

### نتیجه بحث

از مجموع آیات فوق که صحنه‌هایی از مراحل تکامل جنین را در برابر دیدگان انسان حقیقت جو مجسم می‌سازد، و هر کدام در حقیقت حیات جدید و صحنه‌ای از معاد است، پاسخ روشنی به منکران معاد می‌دهد، حتی توجه به یک مرحله از این مراحل برای اثبات این حقیقت کافی است.

\*\*\*



## رستاخیز در جهان انرژی‌ها

### اشاره

در این جهان پهناور دائماً موجوداتی می‌میرند ولی بقایای آن‌ها باقی می‌ماند، اما در این میان، مر انرژی‌ها از همه عجیب‌تر است، چراکه در ظاهر و هنگام مر آن‌ها به سوی فناى مطلق می‌روند، و چیزی از آن‌ها باقی نمی‌ماند، فی‌المثل نور خورشید و حرارت آن یک انرژی است که بعد از تابش نابود می‌شود، و اگر خورشید برنامه خود را به طور مستمر ادامه ندهد، هرگونه نور و روشنایی و گرما و حرارت محو می‌گردد.

ولی دانش امروز ثابت کرده که انرژی‌ها نیز به طور کامل نابود نمی‌شوند، بلکه می‌میرند و تغییر شکل می‌دهند، و هرگاه که در شرایط مناسب جدیدی واقع شوند دوباره حیات خود را از سر می‌گیرند، و رستاخیز عظیمی برپا می‌کنند! عجب این‌که قرآن مجید برای اثبات مسأله امکان معاد روی این مسئله تکیه کرده، و معاد انرژی‌های نوری و حرارتی را در این جهان اشاره‌ای به رستاخیز عظیم انسان در جهان دیگر گرفته است.

با این اشاره فشرده، به سراغ آیات قرآن می‌رویم.

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ \* الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:  
واقعه/۷۱-۷۳.

### ترجمه

بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست. \* همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### تجدید حیات انرژی‌ها در پیش چشم ما!

در اواخر سوره «یس» بحث‌های جامع و متنوع و عمیقی دربارهٔ معاد دیده می‌شود که یکی از آنها همین بحث رستاخیز انرژی‌هاست.

در پاسخ کسانی که تعجب می‌کردند چگونه استخوان پوسیده بار دیگر زنده شود چندین جواب می‌دهد، از جمله این که می‌فرماید: «بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست»؛ ﴿قُلْ يُخَيِّبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾. این قسمت مربوط به مقایسهٔ معاد با آفرینش نخستین است که بحث آن گذشت.

سپس می‌افزاید: «همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید»؛ ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾. مسلماً این توصیف اشاره‌ای به مسألهٔ معاد است و پاسخ دیگری است در برابر منکران. اما چگونه و با چه بیان؟

مفسران<sup>۱</sup> در این جا تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱. رجوع کنید به مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۷۹.



۱. بسیاری از آن‌ها آیه را اشاره به دو درخت مخصوصی دانسته‌اند که در میان عرب به نام «مَرخ» و «عفار» شناخته می‌شد، و برای آتش افروزی به جای کبریت از آن‌ها استفاده می‌کردند، یکی را محکم بر دیگری می‌کوبیدند تا جرقه آتش از آن ظاهر شود، و در حقیقت به جای سنگ آتش زنه که در قدیم معمول بود از آن استفاده می‌کردند.

قرآن می‌فرماید آن خدایی که می‌تواند از این دو چوب سبز آتش بیرون بفرستد قدرت بر احیای مردگان دارد، کسی که آب و آتش را با هم جمع کرده، چگونه نمی‌تواند حیات را بعد از مرگ بیافریند؟

۲. جمعی قدم را از این فراتر نهاده و گفته‌اند: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان منحصر به آن دو چوب مخصوص (مَرخ و عفار) نیست، بلکه این خاصیت در تمام درختان وجود دارد.

توجیه این مسئله از نظر علم امروز روشن است، زیرا نه فقط درختان بلکه هر دو جسم در اثر اصطکاک شدید، جرقه الکتریسته بیرون می‌دهند، این همان آتشی است که در دل تمام ذرات جهان ماده حتی در دل درختان سبز نهفته است. راستی عجیب است، این چه قدرتی است که آتش را در دل آب پنهان ساخته؟ و این دو دشمن معروف که به تعبیر قدما طبع یکی سرد است و تر، و دیگری گرم و خشک است، با هم آشتی داده؟ آیا از چنین قدرتی آشتی دادن مرگ و حیات، یا جانشین یکی را بعد از دیگری، بعید به نظر می‌رسد؟!

۳. تفسیر دیگری که بر اثر پیشرفت‌های علوم امروز بر ما روشن شده، و شاید از همه تفسیرها متناسب‌تر به نظر می‌رسد، این است که: درختان در طول عمر خود، مرتباً نور و حرارت خورشید را می‌مکنند و در خود ذخیره می‌کنند، و به هنگامی که چوب‌های خشک را می‌سوزانیم، آن نور و حرارتی که سالیان دراز در خود ذخیره کرده‌اند در مدت کوتاهی بیرون می‌دهند، و ما از آن بهره می‌گیریم، یعنی انرژی‌های مرده در این رستاخیز عظیم، جان می‌گیرند و اظهار وجود

می‌کنند، بنابراین هر زمان آتش می‌افروزیم، صحنه معاد را در برابر چشم خود می‌بینیم!

**توضیح این‌که:** «سلولز» که جرم درختان را تشکیل می‌دهد ترکیبی است از «کربن» و «اکسیژن» و «ئیدروژن». گیاهان اکسیژن و ئیدروژن را از آب می‌گیرند، و کربن را از هوا.

نکته جالب این‌جاست که طبق اصول شناخته شده علم شیمی، بسیاری از ترکیب‌های شیمیایی بدون جذب انرژی خاصی، انجام نمی‌گیرد. نکته مهمی که این تفسیر را تأیید می‌کند تعبیری است که قرآن در این جا برای بیان مطلب از آن استفاده کرده است، و آن جمله «فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ»؛ «و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید» است.

باید دید «وَقُودٌ» در لغت چه معنایی دارد؟

طبق صریح بسیاری از کتب لغت، «وقود» به معنای هیزم است، یا به تعبیر دیگر همان جسمی که آتش می‌گیرد و می‌سوزد.<sup>۱</sup>

تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که معمولاً چوب هنگامی که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می‌گیرد خشک است، در حالی که قرآن تعبیر به «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ» (درخت سبز) کرده است.

این سؤال را می‌توان از دو راه پاسخ گفت: نخست این‌که: چوب‌های تر نیز قابل اشتعال است هرچند سوزاندن آن‌ها از چوب خشک مشکل‌تر است، و ضرب‌المثل معروف، آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد ناظر به همین معناست.

از این گذشته، نکته قابل توجه این است که تنها درختان سبز هستند که می‌توانند نور حرارت خورشید را جذب و در خود ذخیره کنند، و ممکن است

۱. مفردات راغب، لسان‌العرب و مقاییس اللغة.

قرآن با این تعبیر درصدد بیان این نکته ظریف می‌باشد، زیرا درخت هنگامی که خشکید عمل کربن‌گیری از آن به کلی تعطیل می‌شود، و به هیچ‌وجه انرژی خورشیدی را در خود ذخیره نمی‌کند.

به هر حال آیه فوق که از جالب‌ترین آیات قرآن در زمینه اثبات امکان معاد است، و هریک از این تفسیرهای سه‌گانه صحنه معاد را در برابر دیدگان مجسم می‌کند، و هیچ مانعی ندارد که هر سه تفسیر در مفهوم آیه جمع باشد.

\*\*\*



## نمونه‌های عینی و تاریخی معاد

### اشاره

قرآن مجید به یک سلسله نمونه‌های عینی و تاریخی برای معاد در آیات مختلف اشاره کرده است که همه آنها دقیقاً مصداق حیات بعد از مرگ است، و به خصوص روی آنها برای مسأله امکان معاد تکیه می‌کند، آنها عبارت‌اند از:

۱. داستان «عزیر» پیامبری که یکصد سال مُرد و سپس حیات نوین یافت.

۲. داستان ابراهیم و احیای مرغ‌های چهارگانه او.

۳. داستان اصحاب کهف.

۴. ماجرای فرار بنی اسرائیل

۵. ماجرای کشته بنی اسرائیل و داستان گاو.

البته استدلال به این حوادث تاریخی، فرع بر پذیرش آنها از نظر تاریخی است، و از آنجا که منکران معاد بسیاری از این ماجراهای تاریخی را پذیرفته بودند، یا حداقل در منابع تاریخ آنها وجود داشت و در میان مردم مشهور بود، قرآن مجید به آنها در برابر منکران استدلال می‌کند.

با این اشاره گوش جان به نخستین نمونه می‌سپاریم:

### ۱. ماجرای حیات عزیر بعد از مرگ

در اواخر سوره بقره این داستان عجیب در یک آیه خلاصه شده که در واقع

یک پاسخ تاریخی به منکران معاد است می‌فرماید:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

### ترجمه

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفهایش فرو ریخته بود، (و اهل آن همگی مرده بودند، او با خود) گفت: چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟! (در این هنگام)، خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز؛ یا بخشی از یک روز. فرمود: بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود، که هیچ گونه تغییری نیافته است! (پس بدان خدا بر همه چیز قادر است). ولی به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده!، آنچه می بینی، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای این که تو را نشانه ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آن ها را برپا ساخته، به هم پیوند می دهیم، سپس گوشت بر آن ها می پوشانیم! هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: می دانم خدا بر هر چیزی تواناست.<sup>۲</sup>

در این جا چند نکته قابل دقت است:

۱. بقره/۲۵۹.

۲. جمله أَوْ كَالَّذِي مَرَّ... مطابق تصریح بسیاری از مفسران عطف است بر آیه پیش از آن ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ...﴾ بنابراین معنا جمله چنین می شود: «أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ».

۱. این مرد چه کسی بوده؟ و آن قریه در کجا قرار داشته؟ قرآن شرحی درباره آن بیان نکرده است، همین اندازه از لحن آیه استفاده می‌شود. او مردی بوده که با وحی الهی سر و کار داشته یعنی پیامبری از پیامبران خدا. ولی مفسران با تکیه بر روایات و تواریخ نام او را معین کرده‌اند: در بسیاری از روایات و کلمات مفسرین آمده است که او «عُزَیْر» پیامبر معروف بنی اسرائیل بود، در بعضی نیز آمده است که او «ارمیا» یکی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل بود، بعضی هم نام او را «خِضْر» و بعضی «اشعیا» ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

ولی مسلم است او هر که باشد تأثیری در معنا و محتوای آیه ندارد. و آن «قریه»، طبق بسیاری از روایات، «بیت المقدس» بوده و این ماجرا بعد از ویرانی آن به وسیله «بخت النصر» واقع شد.

۲. آیا این مرد الهی (هر که بود) به راستی مرد یا در خواب عمیقی فرو رفت؟ ظاهر آیه فوق، این است که او به راستی از دنیا رفت، و بار دیگر به فرمان خدا بعد از گذشتن یکصد سال زنده شد، بسیاری از مفسران نیز بر همین عقیده‌اند، در حالی که بعضی مایلند که تعبیر به «موت» را در این جا به معنای خواب عمیق شبیه مر تفسیر کنند.

نویسنده «المنار» و همچنین «مراغی» و نویسنده «اعلام قرآن» این احتمال را انتخاب کرده‌اند، حتی در اعلام قرآن آمده که مِائَةٌ عَامٍ لَزُومًا به معنای یکصد سال نیست؟ بلکه می‌تواند به معنای یکصد روز یا ساعت باشد!

این گروه روشنفکران هستند که قبول امور خارق عادت بر آن‌ها گران است، لذا هر جا به این گونه امور برخورد می‌کنند، سعی در توجیه آن دارند، در حالی که هیچ ضرورتی برای این امر وجود ندارد.

در ماجرای فوق، گذشته از آن مرد الهی که مُرد و زنده شد، و گذشته از این که

۱. تفسیر برهان، نورالثقلین، مجمع البیان، روح المعانی، روح البیان، فخررازی، و قرطبی ذیل آیه مورد بحث.

هدف ارائه نمونه‌های احیای مردگان در قیامت است، مسأله مرکب‌سواری او که قرآن می‌گوید: مرده بوده و استخوان‌هایش متلاشی شده بود، نیز مطرح است، زیرا آیه تقریباً صریح است. در این‌که به فرمان خدا استخوان‌ها جمع شد، و بار دیگر گوشت بر آن‌ها روید و زنده گشت.

۳. جمله «وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»؛ «برای این که تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم» نشان می‌دهد که فایده این حادثه تنها برای آن مرد الهی نبوده، بلکه نفعش عام بود، زیرا مردم از روی قرائن مختلفی «عزیر» را شناختند، و باور کردند که بعد از یکصد سال، حیات نوینی یافته است، اگر نسل معاصر عزیر از دنیا رفته بود نسل‌های بعد از او حقیقت را دریافتند، و با در دست داشتن اطلاعاتی از پدران خود به حقیقت امر واقف گشتند.

## ۲. ابراهیم و مسأله معاد

از نمونه‌های تاریخی قرآن سرگذشت ابراهیم و داستان «طیور اربعه» (مرغ‌های چهارگانه) است که در قرآن آمده است، می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

## ترجمه

و (به خاطر بیاور) هنگامی‌را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» گفت: «آری (ایمان آورده‌ام)، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد». فرمود: «در این صورت،



چهار پرنده (از گونه های مختلف) را انتخاب کن؛ و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده؛ بعد آنها را صدا بزن، بسرعت به سوی تو می آیند. و بدان که خداوند توانا و حکیم است.

ابراهیم علیه السلام می خواست صحنه ای از احیای مردگان را برای آرامش خاطر ببیند، و مأموریت پیدا کرد که نمونه ای از آن را عملاً با دست خود به فرمان خدا انجام دهد.

شأن نزولی که بسیاری از مفسران برای این آیه ذکر کرده اند نیز گواه این مدعاست، او از کنار دریایی می گذشت، مرداری را دید که قسمتی از آن در آب و قسمتی در خشکی است، پرندگان از یکسو و حیوانات دریایی از سوی دیگر، آن را طعمه خود قرار داده اند، ابراهیم در فکر فرو رفت که چگونه این اجزای پراکنده یک بدن که ممکن است جزء بدن تعداد بی شماری جانداران دیگر شود، بار دیگر جمع و احیاء می گردد.

بدیهی است که ابراهیم با توجه به مقام نبوت و ارتباط با وحی، به همه چیز ایمان داشت، ایمانی بالاتر از ایمانی که حاصل استدلال های عقلی است، ولی او می خواست در این زمینه شهود حسّی داشته باشد، و لذا خداوند چنین صحنه ای را برای او مجسم کرد تا معاد جسمانی را به معنای دقیق کلمه با چشم خود ببیند و قلبش آرام گیرد.

جمله «فَصُرُّهُنَّ» از ماده «صَوْر» بر وزن (قَوْل) به معنای تقطیع و پاره کردن است، و اشاره به این است که ابراهیم مأمور بود مرغ های چهارگانه را ذبح کند و سپس پاره پاره کرده، در هم بیامیزد.

ولی جمعی از ارباب لغت آن را به معنای متمایل ساختن تفسیر کرده اند به همین جهت بعضی از مفسران به اصطلاح روشن فکر اصرار دارند که ابراهیم مرغ های چهارگانه را هرگز پاره پاره نکرد، بلکه مأمور بود آنها را با خودش

مأنوس کند و بعداً هریک از آنها را بر بالای کوهی بگذارد و بعد صدا زند تا به سوی او آیند! سپس از آن مثالی برای احیاء مردگان گیرد و بداند به همان آسانی که او مرغها را صدا می زند و به سوی او می آمدند مسأله احیای مردگان در برابر قدرت خدا آسان است.<sup>۱</sup>

ولی اینها گویا فراموش کرده اند که اولاً ابراهیم تقاضای مشاهده احیاء مردگان کرد، و خداوند از طریق این دستور دعوت او را اجابت فرمود: تا قلب ابراهیم مطمئن و آرام گردد، در حالی که اگر مسئله به این جا ختم شود که مرغانی را بگیرد و تربیت کند و صدا بزند و بیایند، نه تنها خواسته ابراهیم که مشاهده احیاء مردگان و آرامش قلب بوده حاصل نمی گردد، بلکه این فرمان هیچ گونه ارتباطی با آن درخواست ندارد.

ثانیاً تعبیر «جزء» را به هریک از مرغهای چهارگانه تفسیر کردن بسیار نامناسب به نظر می رسد.

ثالثاً شأن نزولی که برای آیه ذکر شده و روایات متعددی که در منابع حدیث آمده هیچ کدام متناسب با این معنا نیست.<sup>۲</sup>

### ۳. داستان اصحاب کهف

در سوره کهف، داستانی طی چهارده آیه بیان شده، و در ضمن آن چنین آمده است:

﴿وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾.<sup>۳</sup>

۱. این سخن در اصل مربوط به یکی از مفسران به نام «ابومسلم» است که المنار از او گرفته و به دفاع از آن برخاسته (ج ۳، ص ۵۶).

۲. برای اطلاع بیشتر از این روایات به تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۸۲ و تفسیر درالمنثور، ج ۱، ص ۳۳۵ مراجعه فرمایید.

۳. کهف/۲۱.

## ترجمه

و اینچنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در قیام قیامت شکی نیست.

و از این تعبیر به خوبی برمی آید که حداقل یکی از اهداف این خواب عجیب و طولانی که شباهت زیادی به مرگ داشته، برای این بوده که درسی به منکران معاد یا کسانی که از این جهت در شک و تردید بودند بدهد.

به خصوص این که از جمله «إِذْ يَتَنَزَّعُونَ يَنْهَمُ أَمْرَهُمْ» چنین استفاده کرده اند که اقوام آن زمان در مسأله معاد (معاد جسمانی) با هم نزاع و اختلاف داشتند.

در آیات این سوره قرآن با صراحت می گوید که آنها سبب و نه سال در خواب فرو رفتند. «وَلَيْتُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا».

بدون شک یک چنین خواب طولانی شبیه به مرگ است و بیداری بعد از آن شبیه به حیات بعد از مرگ، و لذا به خوبی می تواند یک نمونه عینی از نظر تاریخی برای مسأله معاد بوده باشد.

## توضیحات

## الف) خلاصه این ماجرا

ماجرا طبق آنچه در قرآن مجید و روایات مشهور اسلامی آمده چنین است: پادشاه ستمگری بوده به نام «دقیانوس» که بر ملتی بت پرست حکمرانی می کرد (بعضی نام او را «دسیوس» ثبت کرده اند) و در حدود قرن اول تا سوم میلادی می زیسته، و پایتخت او به نام «أفسوس» بود، وزرائی داشت که طی یک ماجرا متوجه بی اعتباری آیین بت پرستی او شدند، آنها آزادی از چنگال این آیین خرافی را بر حفظ پست و مقام خود ترجیح داده، به طور پنهانی شهر و دیار خود را به سوی مقصد نامعلومی پشت سر گذاشتند، و پس از مدتی به غاری رسیده آن را پناهگاه خود قرار دادند.

در این جا خداوند یک خواب طولانی عجیب بر آن‌ها مسلط ساخت، و صدها سال خوابیدند، هنگامی که از این خواب گران بیدار شدند، و از یکدیگر درباره خوابشان سؤال کردند، گمان کردند یک روز یا قسمتی از یک روز بیشتر در خواب نبوده‌اند! ولی شواهد و قرائن اطراف غار و قیافه‌های آن‌ها نشان می‌داد که موضوع غیر از این است و لذا در تردید فرو رفتند.

و چون گرسنه بودند یک نفر را به شهر فرستادند تا مخفیانه غذایی برای آن‌ها تهیه کند، ولی سکه‌هایی را که برای خرید غذا ارائه کردند راز آن‌ها را فاش کرد، طرز رفتار آن‌ها که با عادات و رسوم مردم متفاوت بود، به ضمیمه آنچه در تاریخ معاصر آن مردم درباره ناپدید شدن چند جوان صاحب منصب و عالی مقام شنیده بودند، همه نشان می‌داد که این‌ها همان‌ها هستند!

جمعیت با خبر شدند و اطراف آن‌ها را گرفتند، ولی آن‌ها به غارشان بازگشتند و برای همیشه چشم از جهان فرو بستند و مردم در آن جا به احترام آن‌ها معبدی بنا کردند.

### ب) محل غار اصحاب کهف

معروف این است که این غار در کنار شهر «أفسوس» یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر (ترکیه کنونی) قرار داشته<sup>۱</sup> و شهر «أفسوس» به خاطر معبد معروف و بتخانه «اوطامیس» که از عجائب هفتگانه جهان بوده معروفیت جهانی دارد.<sup>۲</sup> ولی بعضی غار اصحاب کهف را در نزدیکی نقطه‌ای از شام به نام «طرطوس» دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. فرهنگ قصص قرآن، ص ۳۱۵.

۲. قاموس مقدس، ص ۸۷.

۳. دائرة المعارف دهخدا ماده اصحاب کهف.

هم اکنون در نزدیکی دمشق محلی وجود دارد که به نام غار اصحاب کهف معروف است، و مردم به دیدن آن می‌روند. ولی تفسیر اوّل مشهورتر است.

### ج) داستان اصحاب کهف از نظر علم روز

آیا ممکن است کسی عمر طولانی چند صد ساله داشته باشد؟ خواه این عمر در بیداری بگذرد یا در یک خواب عمیق؟ اگر قبول کنیم در بیداری ممکن است، در خواب مشکلات بیشتری پیدا می‌کند، زیرا مفهوم آن این است که انسان بتواند بیش از سیصد سال بدون خوردن غذا و نوشیدن آب زنده بماند! در حالی که در شرایط معمولی یک انسان برای این مدت، شاید بیش از یکصد تن غذا و یکصد هزا لیتر آب لازم دارد! در یکی از این مطبوعات، تحت عنوان آیا آدمی بر مر پیروز خواهد شد چنین آمده است:

هم اکنون ما می‌توانیم از حیات ابدی سخن بگوییم زیرا در قلمرو تئوری و نظریه، امکان زندگی جاوید ثابت شده است، و در زمینه تکنیک به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم این نظریه را عملاً پیاده کنیم.

سپس از ادامه حیات از طریق انجماد سخن گفته می‌افزاید:

وقتی درجه حرارت بدن خیلی پائین آید جریان زندگی آنقدر کند و آرام می‌شود که تقریباً از سلطه زمان می‌گریزد، و هنگامی که درجه حرارت بدن ما، به «صفر مطلق» (صفر مطلق تقریباً ۲۷۰ درجه سانتی‌گراد زیر صفر معمولی است!) نزدیک می‌شود با همان مقدار انرژی که در شرایط عادی تنها برای یک ثانیه زیستن کفایت می‌کند می‌توان قرن‌ها زندگی کرد!<sup>۱</sup>

۱. دانستنی‌ها، آذرماه ۱۳۶۱، شماره ۸۰.

ما هرگز ادعا نمی‌کنیم که اصحاب کهف در شرایط انجماد زندگی می‌کردند همین اندازه می‌گوییم اگر خواب بسیار عمیق باشد و دستگاه‌های بدن فوق‌العاده آهسته کار کنند سوخت و ساز بدن به قدری کم می‌شود که ممکن است ذخیره‌های موجود در بدن جوابگوی قرن‌ها زندگی باشد، چراکه این یک خواب طبیعی نبوده، و به فرمان خدا در یک شرایط استثنایی.

#### ۴. ماجرای فرار بنی‌اسرائیل

نمونه دیگر ماجرای است که در قرآن در سوره بقره آمده است، درباره گروهی که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ، خانه و دیار خود را ترک کرده، فرار نمودند، ولی این فرار باعث نجات آن‌ها نشد و به فرمان خدا همه گرفتار چنگال مرگ شدند، سپس خداوند آن‌ها را زنده کرد. ﴿الَّذِينَ تَرَىٰ إِلَى اللَّهِ فِرَارًا وَبِالْآيَاتِ كَذِبًا﴾<sup>۱</sup>

به گفته مفسران آن‌ها گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که به خاطر فرار از وبا و یا طاعون از دیار خود گریختند، ولی چیزی نگذشت که به همان بیماری از جهان رفتند، یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» از آن‌جا عبور کرد و از خدا خواست آن‌ها را زنده کند، و خداوند به عنوان نمونه‌ای از احیای مردگان (در برابر منکران معاد) آن‌ها را زنده کرد.

البته در آیه فوق اشاره‌ای به این نکته نشده که هدف از این احیاء بعد از موت نشان دادن صحنه معاد در این جهان بوده، ولی در بعضی از روایات که در توضیح این ماجرا آمده تصریح شده که چنین هدفی در کار بوده است.<sup>۲</sup> باز در این‌جا به تفسیر انحرافی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر

۱. بقره/۲۴۳.

۲. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۶۰۵ و ۶۰۶.

برخورد می‌کنیم! از آن‌جا که این سرگذشت به هر حال جنبه خارق عادت دارد و می‌دانیم هضم این‌گونه امور برای بعضی از این افراد مشکل است. آن‌ها می‌گویند: آیه فوق از گروهی خبر می‌دهد که قوت و قدرت و استقلال خود را به کلی از دست دادند به گونه‌ای که همچون یک امت مرده بودند، سپس از خواب غفلت بیدار شدند و به لطف پروردگار، قدرت و استقلال خود را باز یافتند.<sup>۱</sup>

ولی می‌دانیم هرگاه پای این‌گونه تفسیرها و توجیه‌ها به حوزه قرآن کشیده شود، بسیاری از حقایق قرآنی قابل انکار خواهد بود، و هرکس می‌تواند آیات روشن را با میل و اراده خود تفسیرهایی مطابق دلخواه خود کند.

#### ۵. داستان مقتول بنی اسرائیل

آخرین موردی که در قرآن مجید به عنوان نمونه عینی از احیای مردگان در این جهان آمده است سرگذشتی است که مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است، در این ماجرا یک نفر سرشناس از میان آن‌ها به طرز مرموزی کشته شد، و برای پیدا کردن قاتل اختلاف در میان بنی اسرائیل بالا گرفت، و هر قبیله‌ای این قتل را به قبیله دیگر نسبت می‌داد، ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی شود، لذا دست به دامن موسی علیه السلام زدند، او هم با استمداد از الطاف الهی از طریق اعجاز آمیزی که مورد قبول همه واقع گشت مسئله را حل نمود.

به این طریق که دستور داد گاوی را سرببرند، گاوی را با اوصاف خاصی سرببریدند و قسمتی از بدن آن را بر مقتول زدند، به فرمان خدا چند لحظه زنده شد و قاتل خویش را معرفی کرد.

قرآن در آخرین بخش این ماجرا می‌گوید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که

۱. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۴۵۸.

فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را پنهان می‌کردید، آشکار می‌سازد. - سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). خداوند این‌گونه مردگان را زنده می‌کند؛ و آیات خود را به شما نشان می‌دهد؛ شاید بیندیشید؛ «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ \* فَقُلْنَا أضرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>.

باز در این جا به نویسندگانی همچون نویسنده «المنار» برخورد می‌کنیم که اصرار دارند جمله‌ای را با این وضوح برخلاف ظاهر آن، بدون هیچ قرینه عقلی و لفظی، و بدون هیچ ضرورتی حمل کنند.

او می‌گوید: ظاهراً چنین بوده که اگر مقتولی نزدیک شهری یافت می‌شد و قاتل او شناخته نمی‌شد، هرکس دست خود را با مراسم مذهبی خاصی در آن جا می‌شست از خون آن مقتول تبرئه می‌شد، و هرکس نمی‌شست قاتل شناخته می‌شد، و معنای احیای موتی در این جا حفظ خون‌هایی است که بر اثر این نزاع و کشمکش در معرض ریخته شدن بود، یعنی خداوند به وسیله این‌گونه احکام جلو خون‌ریزی بیشتر را می‌گیرد!!<sup>۲</sup>

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد این‌گونه تفسیرها که نوعی بازی با الفاظ است اصالت «کلام الله» را مخدوش می‌کند، و اجازه می‌دهد که به هر آیه‌ای برای هر مقصدی استدلال کنیم.

این بود نمونه‌های مختلف عینی احیای مردگان که در قرآن مجید به آن‌ها اشاره شده است. و با این سخن بحث امکان معاد پایان می‌گیرد، و به سراغ دلایل عقلی وقوع آن می‌رویم.

\*\*\*

۱. بقره/ ۷۲ و ۷۳.

۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۵۱.



## دوم

### اشاره

برای اثبات معاد دلایل عقلی و منطقی متعددی وجود دارد که در قرآن مجید گاه باصراحت و گاه اشارتاً بیان شده است. اصولاً قرآن مجید در هیچ‌یک از مباحث اعتقادی تکیه بر تعبّد و گفتار بی‌دلیل نکرده است، در همه این مباحث، ارشاد به دلایل عقلی نموده و در مباحث معاد نیز در همین بحث با خواست خدا ملاحظه خواهیم کرد. دلائلی که باصراحت یا اشارتاً در زمینه تحقق معاد از قرآن مجید استفاده می‌شود، عمدتاً هفت دلیل است:

۱. دلیل فطرت

۲. دلیل حکمت

۳. دلیل عدالت

۴. دلیل هدف و حرکت

۵. دلیل رحمت

۶. دلیل نفی اختلاف

۷. دلیل بقای روح

اکنون به شرح هریک از براهین هفتگانه فوق می‌پردازیم.



## برهان فطرت

منظور از «برهان فطرت» این است که انسان در اعماق جان خود اعتقاد و ایمان به حقیقتی را می‌یابد، و در بحث ما ایمان به وجود جهان دیگر و رستخیز عظیم انسان‌ها و دادگاه عدل الهی را احساس می‌کند. اکنون به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿وَ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ \* وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ \* أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾<sup>۲</sup>

### ترجمه

۱. پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار.

۲. سوگند به روز قیامت، و سوگند به نفس ملامتگر (و وجدان بیدار که

۱. روم/۳۰.

۲. قیامت/۱-۳.

رستاخیز حق است!) آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟!

### تفسیر و جمع‌بندی

#### معاد در اعماق جان

شاید بسیاری گمان می‌کنند، نخستین آیه از آیات فوق، تنها اشاره به فطرت خداشناسی انسان است در حالی که دقت در آیه نشان می‌دهد، موضوع سخن در آن عام است، و تمام دین را فطری می‌شمارد.

می‌فرماید: «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند»؛ ﴿وَ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

به طوری که ملاحظه می‌کنید، «دین» دوبار در آیه فوق تکرار شده که اشاره به مجموع حقایق دینی است، و قابل توجه این‌که در یک جمله می‌فرماید: «این آفرینش الهی است» و بعد می‌افزاید: «دگرگونی در آفرینش خدا نیست» و بار سوم روی این مسئله تأکید کرده می‌گوید: «این آیین پابرجاست». و به این ترتیب سه بار روی فطری بودن دین، برای انسان‌ها در این آیه تکیه شده است.<sup>۱</sup>

از مجموع این آیه استفاده می‌شود که نه تنها مسأله خداشناسی، بکله اعتقاد به

۱. «حنیف» به معنای خالص یا خالی از هرگونه انحراف به سوی گمراهی است، و ریشه‌ی اصلی آن به معنای «تمایل» است، منتها در این‌جا تمایل به سوی حق را معنا می‌دهد، «فطرت» در اصل از ماده «فطر» (بر وزن سطر) به معنای شکافتن است، و از آن‌جا که به هنگام آفرینش گویی پرده‌ی عدم شکافته می‌شود، این واژه در معنای خلقت و آفرینش به کار رفته است، «قیّم» از ماده‌ی قیام به معنای ثابت و پابرجا و مستقیم است.

رستاخیز و دادگاه بزرگ عدل الهی نیز در فطرت آدمی نهاده شده است. در دومین آیه، خداوند به دو موضوع سوگند یاد کرده است: «به روز قیامت، و وجدان بیدار انسان‌ها (نفس ملامت کننده)»؛ ﴿لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾.<sup>۱</sup>

«نفس لَوَّامه» همان وجدان اخلاقی انسان است که وقتی خطایی از او سرزند، خویشتن را ملامت می‌کند، هر قدر خطا سنگین‌تر باشد، سرزنش و عذاب وجدان شدیدتر است.

ذکر این دو (روز قیامت و نفس لَوَّامه) در کنار هم اشاره به رابطه آن دو با یکدیگر است:

روز قیامت دادگاه بزرگ الهی است و «نفس لَوَّامه» نیز دادگاه و رستاخیز کوچکی در جان هر انسان است، یا به تعبیر دیگر اشاره به این است شما چگونه در مورد دادگاه قیامت تردید می‌کنید در حالی که نمونه کوچک آن را در همین دنیا در درون جان خود می‌یابید؟

چگونه ممکن است در درون هر یک از شما، این محکمه الهی باشد، ولی در مجموعه این جهان بزرگ، محکمه بزرگی وجود نداشته باشد؟!

جالب این‌که در این‌جا برای اثبات روز قیامت، به روز قیامت، سوگند یاد شده، گوئی می‌فرماید: سوگند به روز قیامت که قیامت حق است.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که اگر سوگند مزبور برای مؤمنان است، نیازی به این بحث نیست، و اگر برای منکران است چگونه به چیزی که آن‌ها قبول ندارند سوگند یاد شده؟!

بعضی از مفسران برای حل این مشکل، کلمه «رَبِّ» در تقدیر گرفته‌اند

۱. غالب مفسران، «لا» را زائده و برای تأکید می‌دانند، بنابراین خداوند هم به «روز قیامت» سوگند یاد کرده و هم به «نفس لَوَّامه».

و گفته‌اند معنای آیه چنین است که سوگند به پروردگار قیامت که قیامت واقع خواهد شد.<sup>۱</sup>

این احتمال نیز داده شده است که این سوگند برای کسانی است که اصل روز قیامت را قبول داشتند، ولی در جزئیات آن شک و تردید می‌نمودند. تفسیر دیگری که در این جا وجود دارد، و شاید از دو تفسیر گذشته بهتر است، این است که قرآن مسأله روز قیامت را در برابر منکران، به خاطر فطری بودنش چنان مسلم شمرده که حتی برای اثبات آن به خود آن سوگند یاد نموده است. به تعبیر دیگر، از فطرت آن‌ها گرفته، و در برابر آن‌ها استدلال نموده است. کوتاه سخن در تفسیر آیه و چگونگی دلالت آن بر مقصود این است که قرار گرفتن این دو سوگند در کنار هم نمی‌تواند تصادفی و بی‌ارتباط باشد، بلکه حتماً پیوندی میان روز قیامت و نفس لوّامه وجود دارد، آن پیوند چنین است که هر انسانی (اگر بر اثر تعلیمات غلط از فطرت اصلی تهی نشده باشد) دارای وجدانی است که در برابر بدی‌ها او را سرزنش، و در مقابل نیکی‌ها تشویق می‌کند، و این وجدان حکایت از این دارد که عالم بزر باید دارای وجدان بزرگی باشد، تا به ملامت و مجازات مجرمان برخیزد، آن وجدان بزر چیزی جز دادگاه قیامت نیست.

## توضیحات

### رستاخیز در تجلیگاه فطرت

گرچه مسائل فطری، درک شدنی است، نه استدلالی، دیدنی است نه گفتنی ولی با این حال برای این‌که به همگان برای این کاوش کمک شود تا بهتر و آسان‌تر بتوانند پیام درون خود را بشنوند توضیحات زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱. تفسیر فخررازی، ج ۳۰، ص ۷۲۱.

### ۱. اگر برای فنا آفریده شده‌ایم، عشق به بقاء چه مفهومی دارد؟

هیچ‌کس نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که از مرگ به معنای «نیستی» گریزان است، و خواهان طول عمر، بلکه حیات جاویدان می‌باشد. تلاش برای طولانی شدن عمر، کوشش برای به دست آوردن «اکسیر جوانی» و... دلیل بر این است که انسان ذاتاً خواهان بقاء است. بنابراین عشق به بقاء که به طور فطری در انسان‌ها وجود دارد، نشانه‌ی روشنی بر زندگی جاویدان محسوب می‌شود.

### ۲. اگر رستخیز فطری نیست چرا این عقیده در طول تاریخ از انسان‌ها جدا نشده؟

عادات و رسوم ملت‌ها دائماً در تغییر و تبدیل است، فرهنگ‌ها عموماً دستخوش دگرگونی هستند، تنها اموری می‌تواند در طول تاریخ بشر، در برابر گذشت زمان پایدار بماند که ریشه‌هایی در اعماق فطرت داشته باشد. بنابراین بیان، جداسازی مسائل فطری از امور عادی، کار مشکلی نیست. امروز جامعه‌شناسان به ما می‌گویند: اعتقادات مذهبی، و از جمله عقیده به حیات بعد از مرگ، همواره در میان انسان‌ها وجود داشته است. به عنوان نمونه در کتاب جامعه‌شناسی «ساموئیل کینگ» می‌خوانیم: «امروز در سرتاسر جهان نه تنها مذهب وجود دارد، بلکه تحقیقات دقیق نشان می‌دهد که طوایف نخستین بشر نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند، چنان‌که اسلاف انسان امروزی (نئاندرتالها) نیز دارای قسمی مذهب بوده‌اند، زیرا مرده‌های خودشان را به وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند، و ابزارکارشان را کنارشان می‌نهادند، و بدین طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند»<sup>۱</sup>. این عمق نفوذ عقائد مذهبی خود بهترین نشانه‌ی فطری بودن آن است.

\*\*\*





## برهان حکمت

### اشاره

یک مطالعه اجمالی در وضع جهان هستی نشان می‌دهد که همه چیز بر اساس هدف و حکمت و نظم و برنامه‌ای آفریده شده است.

حال اگر نظری به زندگی انسان بیفکنیم و چنین فرض کنیم که «مر» برای او پایان همه چیز است، چند روزی در این دنیا با هزاران زحمت و مشکل زندگی کردن، و مقادیری غذا و آب خوردن و نوشیدن، و بعد برای همیشه از هستی چشم پوشیدن، مسلماً چنین چیزی نمی‌تواند هدف آفرینش انسان بوده باشد، و به این ترتیب خلقت او عبث و بیهوده و بی‌محتوی خواهد بود.

این چیزی است که با حکمت خداوند حکیم هرگز سازگار نیست. همین معنا در آیات قرآن به شکل زنده‌ای منعکس شده است، در این راستا به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.

۱. ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى... أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: حجر/۸۵.

۱. مؤمنون/۱۱۵.

۲. قیامت/۳۶-۴۰.

## ترجمه

۱. آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟!
  ۲. آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود... آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

## تفسیر و جمع بندی

## بدون معاد زندگی نامفهوم است

در نخستین آیه، قرآن مجید، طی جمله کوتاه و پرمعنایی، یکی از روشن ترین دلایل معاد را بیان کرده است، می فرماید: «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟!» ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾.

یعنی اگر قیامتی در کار نبود، و زندگی شما خلاصه در این چند روز دنیا می شد، حیات شما پوچ و بیهوده و بی معنا بود، این حیات جاویدان است که به زندگی شما در این جهان مفهوم می بخشد، و آن را از عبث بودن درآورده با حکمت خدا هماهنگ می کند.

و لذا به دنبال این آیه می فرماید: «پس بلندمرتبه است خداوندی که فرمانروای حق است» ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾.

در دومین آیه، اشاره به هدف آفرینش انسان کرده و آن را با مسئله معاد مربوط می سازد، می فرماید: «آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟!» ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾.

سپس به پیدایش انسان از آب ناچیز «نطفه» و پاره ای از مراحل تکامل او در رحم اشاره کرده، می افزاید: «آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!» ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾.

و به این ترتیب روشن می‌شود هدفدار بودن وجود انسان بدون پیوند با حیات بعد از مرگ، حاصل نمی‌گردد.

مسئلاً فعل خداوند حکیم بی‌هدف نیست، و مسلماً هدف افعال او به خودش باز نمی‌گردد، چراکه او از هر نظر بی‌نهایت و غنی بالذات است. پس به بندگان باز می‌گردد، آیا زندگی کوتاه دنیا که آمیخته با انواع ناملائمات و مصائب است می‌تواند هدف این آفرینش بزرگ باشد؟ قطعاً نه، بنابراین راهی جز قبول عالمی دیگر که هدف سیر تکاملی انسان است باقی نخواهد بود.

### توضیح

#### کدام عاقل زندگی چند روزه دنیا را هدف آفرینش می‌شمارد؟

بدون شک انسان کامل‌ترین موجودی است که ما می‌شناسیم با ساختمان ویژه روح و جسم، و ریزه کاری‌ها و ظرافت‌ها و عجائیش.

اگر بنا باشد زندگی این گل سرسبد جهان آفرینش در این خلاصه شود که چند روزی در این جهان بماند، مدتی کودک و ناتوان، مدتی پیر و از کار افتاده، سپس مردن و فانی شدن، چقدر نازیبا و دور از حکمت است، می‌گوییم خداوند حکیم است یعنی تمام افعال او بر طبق احکام می‌باشد. آیا حکمت جز این است که تمام کارهای او هدف روشن و حساب شده‌ای را تعقیب می‌کند، آیا هدف او ممکن است بهره‌گیری وجود خودش باشد با این‌که از همه چیز بی‌نیاز و صاحب کل کمالات به صورت نامتناهی است، و اگر نتیجه عائد بندگان می‌شود مسلماً زندگی مادی و محدود جهان نمی‌تواند هدفی برای این آفرینش عظیم باشد، همان زندگی که با یک چشم بر هم زدن فانی می‌شود.

به همین دلیل، هرکس ایمان به خدا و حکمت او دارد نمی‌تواند انکار کند که با مرگ انسان حیات او بر چیده نمی‌شود بلکه مقدمه است برای یک زندگی گسترده دیگر.



## برهان عدالت

### اشاره

می‌دانیم از اوصاف خداوند، «عدالت» است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ آسمان‌ها و زمین با عدالت برپاست».<sup>۱</sup>

از سوی دیگر: تاریخ گذشتهٔ انسان و حوادث امروز به خوبی نشان می‌دهد که احقاق حق مظلومان، و کیفر ظالمان، هرگز در این جهان به طور کامل انجام نشده، ممکن است به صورت «قضیهٔ جزئی» این مسئله دیده شود، ولی نه به صورت یک «قضیهٔ کلیه» و فراگیر.

پس عدالت حاکم بر این عالم که پرتوی از عدالت خداست ایجاب می‌کند روزی فرا رسد که پروندهٔ اعمال همهٔ انسان‌ها بدون استثناء با دقیق‌ترین حساب، مورد بررسی قرار گیرد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ \* مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup>
۲. ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾<sup>۳</sup>

۱. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۰۷، ذیل آیه ۷، سورهٔ الرحمن.

۲. قلم/۳۵ و ۳۶.

۳. ص/۲۸.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:  
جائیه/۲۱ و ۲۲.

### ترجمه

۱. آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!
۲. آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزکاران را همچون فاجران؟!

### تفسیر و جمع‌بندی

#### اگر قیامتی نباشد عدالت نخواهد بود

در نخستین آیه که در سوره قلم بعد از بیان پاداش عظیم متقین آمده است، می‌فرماید: «آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟»، ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾.

آیا سزاوار است این دو با هم برابر باشند؟، آیا عدالت چنین چیزی را ایجاب می‌کند؟ سپس می‌افزاید: «شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!»، ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

هیچ انسان عاقلی باور نمی‌کند سرنوشت مسلم و مجرم، مطیع و عاصی، عادل و ظالم، یکسان باشد، آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و موافق اصل عدالت است.

ضمناً از این آیه حاکمیت عقل به حسن و قبح و ادراکات عقلی قطع نظر از شرع نیز ثابت می‌شود. (دقت کنید).

قابل توجه این‌که فخر رازی در آغاز سخنش این آیه را از دلایل «حسن و قبح عقلی» می‌شمرد ولی چون خودش از اشاعره و منکران حسن و قبح عقلی بوده،

از آن چنین پاسخ می‌دهد: انکار این مساوات و برابری به حکم فضل و احسان خداست نه این که کسی بر او حقی دارد!<sup>۱</sup>

سستی این سخن ناگفته پیداست، قرآن باصراحت داوری منطقی آن‌ها را در این باره می‌طلبد، سپس با لحنی آمیخته با سرزنش و ملامت می‌گوید: «شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟» یعنی این داوری شایسته یک انسان عاقل نیست، و این دلیل روشنی است بر حاکمیت عقل و منطق در این گونه امور.

دومین آیه همین معنا را با صراحت و گسترش بیشتر دنبال می‌کند، می‌فرماید: «آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزکاران را همچون فاجران؟!»، ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾. «و آیا امکان دارد که متقین را همچون فاجران قرار دهیم؟»، ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾.

جالب این که در آیه قبل اشاره به هدفدار بودن آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو است می‌کند، و می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾.

بیهوده و باطل نبودن آفرینش آسمان و زمین از یکسو، و عدم برابری مؤمنان صالح با مفسدانی فاجر از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که قیامت و دادگاه عدلی در کار باشد، و به این ترتیب «برهان حکمت» و «برهان عدالت» در این دو آیه به هم آمیخته شده است. آری تنها کسی می‌تواند انکار معاد کند که هم در حکیم بودن خدا شک داشته باشد، و هم در عدالت او.

این آیه نیز به روشنی از حاکمیت عقل و حجیت ادراکات عقلی انسان در مورد حسن و قبح سخن می‌گوید و دلیل روشنی بر این حقیقت است که عقل بخشی از خوب و بد را قبل از ورود شرع درک می‌کند، و عجب این که فخر

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۶۱۱

رازی در این جا این مسئله را به طور ضمنی کاملاً پذیرفته است، در حالی که در بحث قبل انکار کرده بود!<sup>۱</sup>

این نشان می دهد که اگر انسان به وجدانش باز گردد، حجاب های تعصب کنار رود، در درون جان به این واقعیت معترف است.

### توضیح

#### عدل قانون عمومی آفرینش

هرکس مختصر آشنایی با علوم طبیعی داشته باشد می داند همه موجودات این جهان از قانونمندی خاصی برخوردارند. به هر سو می نگریم قانون نظم و عدالت را می یابیم که بر همه چیز سایه افکنده است.

از سوی دیگر انسان نمی تواند از قانون عدالت که فرمان آفریدگار در سرتاسر جهان هستی است مستثنی باشد، و وصله ناهم رنگی برای جهان خلقت گردد و به این ترتیب یقین می کنیم که برای انسان نیز دادگاهی در نظر گرفته شده که همگان در آن حضور می یابند و سهم خود را از عدالت عالم هستی می گیرند.

علمای علم عقائد از قدیم الایام بر این استدلال در مسأله اثبات معاد تکیه می کردند، و صحنه هایی از مظالم بشر را ارائه می نمودند که در این دنیا بدون اجرای عدالت پایان گرفته اند. آیا ممکن است خداوند عادل به این امر راضی گردد؟ آیا این صحنه ها با عدالت او در تضاد نیست؟! سپس به آسانی نتیجه می گرفتند که باید جهان دیگری در کار باشد تا عدل الهی در مورد انسان ها تجلی کند.

بنابراین قیامت مظهر عدل خداست، و پاسخ به همه این چراها.

\*\*\*

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۳۸۷ به بعد.



## برهان هدف و حرکت

### اشاره

در جهان بینی الهی برای آفرینش انسان حتماً هدفی بوده است که با حرکت تکاملی خود به سوی آن هدف پیش می‌رود. حال اگر با مر همه چیز پایان یابد مسلماً این هدف تأمین نشده است، یا به تعبیر دیگر باید حیات انسان بعد از این جهان نیز ادامه یابد تا به تکامل لازم برسد.

کوتاه سخن این که قبول هدف برای آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست، و اگر ارتباط زندگی انسان را از جهان پس از مر قطع کنیم همه چیز شکل معماً به خود می‌گیرد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۲</sup>

۳. ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يُؤْمِنُ الْمُسْتَقَرُّ﴾<sup>۳، ۴</sup>

۱. فاطر/۱۸.

۲. بقره/۱۵۶.

۳. آیات متعدد دیگری نیز در قرآن دیده می‌شود که هماهنگ با آیات فوق است و بازگشت همه را به سوی خدا می‌شمرد مانند علق/۸، مؤمنون/۲۲، انعام/۱۰۸، انبیاء/۹۳، جاثیه/۱۵.

۴. قیامت/۱۲.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: انشقاق/۶، قیامت/۳۰.

### ترجمه

۱. و هرکس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست.
۲. ما از آنِ خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم.
۳. آن روز قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### مسیر همه به سوی خداست

در اولین آیه، نخست سخن از پاکی و تقوا و تزکیه انسان‌ها، به میان می‌آورد که ثمره‌اش عائد خودشان می‌شود، می‌فرماید: «و هرکس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست»؛ ﴿وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ﴾. سپس می‌افزاید: «بازگشت همگی به سوی خداست»؛ ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾.

اشاره به این‌که: اگر پاکان در این جهان از تمام آثار پاکی بهره‌مند نشوند بازگشتشان به سوی خداست و در دارالبقاء نتایج اعمال خود را خواهند دید. به هر حال جمله ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾، بازگوکننده این حقیقت است که سیر تکاملی انسان با مر پایان نمی‌گیرد و ادامه خواهد یافت تا به لقاء الله برسد. مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در تفسیر دومین آیه مورد بحث می‌گوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾؛ «ما از آنِ خداییم» اقرار به عبودیت است که ما همگی بندگان او هستیم، ﴿وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ «و به سوی او باز می‌گردیم» اقرار به رستاخیز و معاد است.<sup>۱</sup>

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۳۷. این جمله در کلمات قصار نهج‌البلاغه، کلمه ۹۹ نیز آمده است.

قابل توجه این که قرآن مجید این جمله را به عنوان یکی از گفتارهای شایسته صابران هنگامی که با مصائب روبرو می‌شوند بیان کرده، گفتاری که تسلی بخش انسان در مصائب و بیدار کننده دل و جان او در حوادث سخت، و طرد کننده افکار شیطانی از حوزه روح انسان در این لحظات حساس است.

چراکه از یکسو، اعتراف می‌کند خودش و هرچه دارد ملک خداست، او نعمت می‌دهد و او باز می‌ستاند، و به گفته بعضی از مفسران از آنجا که شخص کریم هرگز آنچه را بخشیده باز پس نمی‌گیرد، گرفتن او به عنوان ذخیره برای جای بهتر است، و این خود مایه تسلی خاطر مصیبت زده است.

و از سوی دیگر وقتی اعتراف می‌کند که ما به سوی او باز می‌گردیم تسلی خاطر دیگری به او می‌بخشد، زیرا به جایی می‌رود که مرکز فیض او و لطف و رحمت او و سرای جاویدان و محل لقای او است.

به هر حال این جمله عصاره‌ای است از توحید کامل و ایمان به معاد، و تکیه بر ذات پاک خداوند در همه حال و در هر زمان.<sup>۱</sup>

در سومین آیه، می‌فرماید: «آن روز قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است»؛ ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾.

اشاره به این که این جهان قرارگاه بشر نیست، و تمام نشانه‌های موجود در آن گواهی می‌دهد که دار فناء و دگرگونی‌ها و فرسودگی است، و مسلماً نمی‌تواند مقصد نهایی در حرکت تکاملی انسان باشد، پس قرارگاه جای دیگر است.

\*\*\*

۱. از آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد تفسیر آیات مشابه آن مانند: ﴿إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً﴾ (مائده/۱۰۵) و ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ (علق/۸) و ﴿وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (انعام/۳۶) و ﴿إِنَّ إِلَيْنَا أِيَابَهُمْ﴾ (غاشیه/۲۵) روشن می‌شود.



## برهان رحمت

### اشاره

یکی از صفات مشهور خداوند «رحمت» است، مسلماً رحمت به معنای اعطاء فیض و نعمت به موجودی است که قابلیت و استعداد آن را داشته باشد. و از آنجا که انسان با آن ساختمان مخصوص، و روحی که از برکت نفخه الهی در او دمیده شده، استعداد حیات جاویدان و رسیدن به کمالات فراوان دارد، خداوند رحمان رحیم چنین فیض و سعادت را با مر از او قطع نمی‌کند. این همان چیزی است که از آن به عنوان «برهان رحمت» یاد می‌کنیم، اکنون به قرآن باز می‌گردیم و به آیه زیر گوش جان می‌سپاریم:

﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَ كُمُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

### ترجمه

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست. رحمت (و بخشش) را بر خود، لازم دانسته؛ (و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری،) فقط کسانی که سرمایه‌های وجود خویش را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند.

## تفسیر و جمع‌بندی

این آیه در حقیقت دارای چهار بخش است: در قسمت اول می‌فرماید: «بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟»؛ ﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. سپس بی‌آن‌که در انتظار پاسخی باشد می‌افزاید: «بگو: از آن خداست» ﴿قُلْ لِلَّهِ﴾. و در قسمت دوم می‌فرماید: «خداوند، رحمت (و بخشش) را بر خود، لازم دانسته»؛ ﴿كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾.

و در قسمت سوم به سراغ مسأله معاد می‌رود و می‌افزاید: «(و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد»؛ ﴿لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَبٍ فِيهِ﴾. و در چهارمین قسمت، چنین نتیجه می‌گیرد: «(آری)، فقط کسانی که سرمایه‌های وجود خویش را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند»؛ ﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

در این‌که رابطه میان این چهار جمله چگونه است؟ مرحوم علامه طباطبایی معتقد است تمام آیه ناظر به مسأله معاد است.

در قسمت اول خداوند مالکیت خود را بر سرتاسر عالم هستی تبیین می‌کند و ضمن یک سؤال و جواب، سؤالی که پاسخش از فطرت برمی‌خیزد مطلب را روشن می‌سازد. و به این ترتیب ثابت می‌شود که چیزی در عالم هستی نمی‌تواند در برابر اراده و فرمان حق مانعی ایجاد کند.

سپس می‌افزاید: خداوند قادر توانا، رحمت را بر خود مقرر داشته، چگونه ممکن است مقرر ندارد در حالی که او منبع فیض است.

هنگامی که این دو مقدمه ثابت شد (خداوند عالم از یکسو کانون رحمت است، و از سوی دیگر هیچ مانعی بر سر راه فیض رحمت او نمی‌تواند ظاهر شود) در جمله سوم نتیجه می‌گیرد پس همه شما را در روز رستاخیز جمع می‌کند، زیرا اگر با مر انسان همه چیز پایان یابد، بشر به کمال مطلوب خود

نرسیده، و رحمت الهی از او دریغ داشته شده، و یا مانعی بر سر راه آن ظاهر گشته است.

بنابراین «برهان رحمت» که چکیده این آیه است، و کاملاً مستدل و منطقی است، چیزی غیر از برهان عدالت و برهان حکمت است. (دقت کنید).

\*\*\*





## برهان نفی اختلاف

### اشاره

از ویژگی‌های زندگی دنیا وجود اختلاف آراء و افکار است. گاه این اختلاف آراء از اجتماع بزرگ به درون یک خانه و خانواده کشیده می‌شود. بدون شک هر انسانی از وجود این اختلافات در این جهان رنج می‌برد، و همه آرزو می‌کنند این اختلافات روزی برچیده شود. مسلماً خدایی که انسان را برای تکامل و هدایت آفریده به مقتضای مقام ربوبیتش انسان‌ها را از نیل به چنین خواسته‌ای محروم نخواهد کرد، و چون این هدف در دنیا انجام نمی‌گیرد حتماً جای رفع اختلافات و رسیدن به وحدت، سرای دیگری است.

قرآن مجید تأکید زیادی روی این مطلب نموده است، بیش از ده آیه از قرآن اشاره به این موضوع می‌کند که محل رفع هرگونه اختلاف سرای دیگر است، و خداوند قطعاً این کار را انجام می‌دهد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.

۱. ﴿وَ أَسْمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ \* لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾<sup>۱</sup>

۱. نحل/۳۸ و ۳۹.

۲. ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾<sup>۱</sup>، ۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:  
یونس/۹۳، حج/۱۷ و ۶۹.

### ترجمه

۱. آن‌ها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!» آری، (آن‌ها در اشتباهند) این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را برای جزا باز می‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. هدف این است که آنچه را در آن اختلاف می‌کردند، برای آن‌ها روشن سازد؛ و کسانی که کافر شدند، بدانند که خود دروغ می‌گفتند.
۲. سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، باخبر خواهد کرد.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### این اختلافات کی پایان می‌گیرد؟

در نخستین آیه ابتدا سوگند منکران رستاخیز را در مورد نفی سرای دیگر نقل کرده، می‌فرماید: «آن‌ها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!»؛ ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾.

بعد چنین به آن‌ها پاسخ می‌گوید: «آری، (آن‌ها در اشتباهند) این وعده قطعی

۱. انعام/۱۶۴.

۲. آیات دیگری در قرآن وجود دارد که با مضمون‌های فوق هماهنگ است مانند آل عمران/۵۵، مائده/۴۸، نحل/۹۲ و ۱۲۴، بقره/۱۱۳، زمر/۳، جاثیه/۱۷، حج/۶۹، دخان/۴۰، نبأ/۱۷، مرسلات/۱۳ و ۱۴، سجده/۲۵.

خداست (که همه مردگان را برای جزا باز می‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند؛ ﴿بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

سپس به ذکر هدف رستاخیز و مبعوث شدن مردگان پرداخته می‌فرماید: «هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آن‌ها روشن سازد»؛ ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾.

و به این ترتیب «یکی از اهداف معاد نفی اختلافات و بازگشت به وحدت است» چراکه طبیعت این دنیا که توأم با انواع حجاب‌ها است اجازه نمی‌دهد اختلافات برچیده شود، ولی در آن روز که روز کشف غطاء، و کنار رفتن پرده‌ها، و آشکار شدن سرائر و اسرار درون می‌باشد، همه چیز تبیین می‌گردد و اختلاف برچیده می‌شود. مؤمنان در ایمانشان راسختر می‌شوند، و به مقام عین الیقین می‌رسند، و کافران و پیروان مکاتب باطل اعتراف به خطای خود کرده به سوی حق باز می‌گردند.

دومین آیه همین معنا را در لباس دیگری عرضه می‌کند و بعد از نفی معبودهای مشرکان و این‌که هرکس در گرو اعمال خویش است، و گناه کسی را بر دیگری نمی‌نویسند، می‌فرماید: «سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، باخبر خواهد کرد»؛ ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُبَيِّنُ لَكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.

در آیه نخست سخن از تبیین اختلافات بود، و در این آیه سخن از انباء (خبر دادن و آگاه ساختن) است، و در واقع دومی علت اولی است، چراکه اخبار الهی در قیامت سرچشمه تبیین حقایق است، یا این‌که «تبیین» مربوط به دیدنی‌ها، و «انباء» مربوط به شنیدنی‌هاست.

### توضیحات

طبیعت عالم دنیا که یک عالم ظلمانی یا نیمه ظلمانی است اجازه نمی‌دهد که

حقایق به طور کامل آشکار و آفتابی گردد اما قیامت همانند موقع طلوع آفتاب است، که با درخشش آن همه چیز آفتابی و بر ملا می شود.

همان گونه که قبلاً اشاره شد انسان این آمادگی را دارد که از امواج اختلاف درآید و در عالم یقین و وحدت گام بگذارد، و خداوندی که او را برای تکامل آفریده است مسلماً از این فیض محروم نخواهد کرد.

اختلاف یکی از موانع راه تکامل است، اختلاف مزاحم آرامش است، و اختلاف گاه سبب سرایت شک به ریشه اعتقادات انسان است، بنابراین باید در انتظار روزی بود که این موجودات مزاحم برچیده شوند.

البته انبیاء و اوصیاء به کمک کتب آسمانی حقایق را تا آن جا که طبیعت زندگی دنیا اجازه می داد روشن ساختند، ولی آن ها همچون چراغ هایی بودند فرا راه انسان در شب ظلمانی دنیا، لذا چیزی نمی گذشت که باز اختلاف جای وحدت را می گرفت.

این نشان می دهد که با تمام تلاش و کوشش انبیاء و برطرف شدن نسبی اختلافات بازهم اختلاف به طور کامل برطرف نشد.

اصولاً هوا و هوس ها، حب و بغض ها که در این دنیا بر بسیاری از مردم حاکم است خود بزرگترین حجاب است، و تا آن ها کنار نروند گامی به سوی وحدت برداشته نخواهد شد.

اما در قیامت همه این حجاب ها می سوزد و نابود می شود، لذا حقایق بدون حجاب آشکار می گردد.

\*\*\*

## برهان بقاءِ رُوح

### اشاره

بسیاری از فلاسفه الهی در بحث معاد به سراغ مسئله بقاء روح رفته‌اند، و آن را از دلایل زنده این مسئله می‌دانند.

بدون شک اعتقاد به بقاء روح نیمی از راه معاد و زندگی پس از مرگ را برای ما هموار می‌سازد، ولی چنان نیست که اگر کسی اعتقاد به بقای روح نداشته باشد اثبات مسأله معاد و رستاخیز برای او مشکل شود، بلکه بحث معاد منهای مسئله بقاء روح نیز کاملاً قابل اثبات است.

نمی‌توان انکار کرد که قرآن مجید اشارات زیبایی به مسأله بقای روح دارد، لذا سزاوار است که سیری اجمالی روی مسأله بقای روح داشته باشیم.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۲، ۳</sup>

۱. آل عمران/۱۶۹.

۲. آیات متعددی در قرآن مجید آمده است که از مرگ تعبیر به توفی (دریافت داشتن) می‌کند که اشاره لطیفی به مسأله بقاء روح است مانند نساء/۹۷، انعام/۶۱، نحل/۲۷ و ۳۲ و ۷۰، یونس/۴۶، رعد/۴۰، غافر/۷۷ و ۶۷، انفال/۵۰، اعراف/۳۷، حج/۵.

۳. سجده/۱۱.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: بقره/۱۵۴، مؤمن/۴۶، زمر/۴۲.

### ترجمه

۱. (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.
۲. بگو: فرشته مر که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

### تفسیر و جمع بندی

#### استقلال ارواح

در نخستین آیه، سخن از شهیدان راه خداست، که گروهی از افراد سست ایمان به حالشان تأسف می خوردند که چگونه مردند و دستشان از همه جا کوتاه گشت؟! در این جا قرآن روی سخن را به پیامبر کرده (تا دیگران حساب خود را بکنند) می فرماید: «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند»؛ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».

و به این ترتیب نشان می دهد که آنها در جوار رحمت الهی در حالی که شادی در سراسر وجودشان موج می زند و برای دیگران پیام می فرستند که هیچ غم و اندوهی ندارند، آرمیده اند.

این تعبیرات زنده و روشن به خوبی حکایت از بقای روح و زندگی شهیدان در عالمی بسیار برتر و بالاتر از این جهان می کند.

اگر زندگی انسان با مر به کلی پایان می گرفت این تعبیرات حتی درباره شهیدان نامفهوم بود، و جز مشتی مجازگویی چیز دیگری نبود.

## قبض ارواح!

در دومین آیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم که می‌فرماید: «بگو: فرشته مر که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید»؛ ﴿فَلْيَتَوَقَّأْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.

این آیه در پاسخ کسانی است که قیامت را انکار می‌کردند، و در آیه قبل از آن، از آنان چنین نقل شده: «آنها گفتند: آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین ناپدید شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!؛ ﴿وَ قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾.

آیه در پاسخ آنها می‌گوید: «وجود شما تنها جسم شما نیست که با مر به طور کلی گم شوید، بلکه گوهر اصلی که روح است از سوی فرشتگان الهی گرفته می‌شود و در قیامت به سوی خدا باز می‌گردید (و جسم شما نیز در کنار روح محشور می‌شود).

پیام آیات این است که هرگز به مر از دریچه چشم دنیاپرستان مادی نگاه نکنید که آن را به معنای نابودی انسان و نقطه پایان زندگی او می‌شمرند، و فریاد ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا﴾ سر می‌دهند، بلکه مر انتقال از «حیات ادنی» و زندگی پست‌تر، به «حیات اعلی» و زندگی بالاتر است، آن هم توسط فرشتگان الهی که وسیله این نقل و انتقالند.

## توضیحات

### ۱. بقای روح

مسأله بقای روح، رابطه نزدیکی با مسأله استقلال و اصالت روح دارد، زیرا اگر روح مستقل باشد می‌تواند بعد از مر باقی بماند، ولی اگر تابع ماده و از خواص آن بوده باشد در این صورت با نابود شدن جسم مادی، آن هم نابود

می‌گردد. لذا قبل از هرچیز باید به سراغ این اصل برویم که آیا روح آدمی، یک گوهر مستقل است، یا چیزی شبیه خواص فیزیکی و شیمیایی جسم و سلول‌های مغزی.

ما دلایل فراوانی داریم که نشان می‌دهد روح انسانی حقیقتی است مستقل، که گاهی به این بدن مادی تعلق می‌گیرد و گاه از آن جدا می‌شود. نخست به سراغ دلایل عقلی فلاسفه الهی برای اثبات اصالت و استقلال روح می‌رویم. سپس به ذکر دلایل منکران، یعنی مادیین، پرداخته، و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

## ۲. آیا روح مستقل است؟

مهم‌ترین اصلی که باید در این جا شناخته شود مسأله اصالت و استقلال روح است، در برابر مکتب‌های ماده‌گرا که روح را مادی و از خواص ماده مغزی و سلول‌های عصبی می‌دانند و ماورای آن هیچ!

در این که انسان با سنگ و چوب بی‌روح فرق دارد شکی نیست، زیرا ما به خوبی احساس می‌کنیم که با موجودات بی‌جان و حتی با گیاهان تفاوت داریم، ما می‌فهمیم، تصور می‌کنیم، اراده داریم، عشق می‌ورزیم، متنفر می‌شویم، و... ولی گیاهان و سنگ‌ها هیچ‌یک از این احساسات را ندارند، بنابراین میان ما و آن‌ها یک تفاوت اصولی وجود دارد، و آن چیزی است که روح انسانی می‌نامیم.

نه مادی‌ها و نه هیچ دسته‌ای دیگر هرگز منکر اصل وجود «روح» و «روان» نیستند و به همین دلیل همه آن‌ها روانشناسی (پسیکولوژی) و روانکاوی (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می‌شناسند.

آن‌جا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام «روان» بر آن می‌گذاریم و آن‌جا که پدیده‌های روحی قطع نظر از جسم مورد بحث قرار می‌گیرند نام روح را به کار می‌بریم.



اکنون باید دید جنگ دامنه‌دار میان «ماتریالیست‌ها» از یکسو و «فلاسفه متافیزیک و روحیون» از سوی دیگر در کجاست؟

پاسخ این است که: دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند. روح یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن از ساختمان و فعالیت جهان ماده جداست، درست است که دائماً با جهان ماده ارتباط دارند. ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست!

در صف مقابل، فلاسفه مادی قرار دارند، آن‌ها می‌گویند: ما موجودی مستقل از ماده بنام «روح» یا نام دیگر سراغ نداریم، هرچه هست همین ماده جسمانی و یا آثار فیزیکی و شیمیایی آن است.

ما دستگاهی به نام «مغز و اعصاب» داریم که بخش مهمی از اعمال حیاتی ما را انجام می‌دهند، و مانند سایر دستگاه‌های بدن مادی هستند و تحت قوانین ماده فعالیت می‌کنند.

سلسله اعصاب و مغز ما شبیه غده‌های بزاقی و مانند آن دارای فعالیت‌های فیزیکی و شیمیایی است و همین فعالیت‌های «فیزیکی و شیمیایی» است که ما نام آن را «پدیده‌های روحی» و یا «روح» می‌گذاریم.

آن‌ها می‌گویند: هنگامی که مشغول فکر کردن هستیم یک سلسله امواج الکتریکی مخصوص از مغز ما برمی‌خیزد، این امواج را امروز با دستگاه‌هایی می‌گیرند و روی کاغذ ثبت می‌کنند، به خصوص در بیمارستان‌های روانی با مطالعه روی این امواج، راه‌هایی برای شناخت و درمان بیماران روانی پیدا می‌کنند، این فعالیت فیزیکی مغز ماست.

علاوه بر این، سلول‌های مغز به هنگام فکر کردن، یا سایر فعالیت‌های روانی دارای یک رشته فعل و انفعالات شیمیایی هستند.

بنابراین روح و پدیده‌های روحی چیزی جز خواص فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیایی سلول‌های مغزی و عصبی ما نمی‌باشد.

## ۳. دلایل مادی‌ها بر عدم استقلال روح

مادی‌ها برای اثبات مدعای خود و این‌که روح و فکر و سایر پدیده‌های روحی همگی مادی هستند، یعنی از خواص فیزیکی و شیمیایی سلول‌های مغزی و عصبی می‌باشند شواهدی آورده‌اند که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «به آسانی می‌توان نشان داد که با از کار افتادن یک قسمت از مغز یا سلسله اعصاب یک دسته از آثار روحی تعطیل می‌شود».<sup>۱</sup>

مثلاً در پاره‌ای از ضربه‌های مغزی که بر انسان وارد می‌شود، و یا به علل بعضی از بیماری‌ها، قسمت‌هایی از مغز از کار می‌افتد، دیده شده که انسان قسمتی از معلومات خود را از دست می‌دهد.

این‌ها و نظایر آن نشان می‌دهد که رابطهٔ نزدیکی در میان «فعالیت سلول‌های مغزی» و «پدیده‌های روحی» وجود دارد.

۲. «هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر می‌شود، مغز بیشتر غذا می‌گیرد، و بیشتر مواد فسفری پس می‌دهد، موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمی‌دهد کمتر غذا می‌گیرد، این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری است».<sup>۲</sup>

۳. مشاهدات نشان می‌دهد که وزن مغز متفکران عموماً بیش از حد متوسط است (حد متوسط مغز مردان در حدود ۱۴۰۰ گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است)، این نشانه، دیگری بر مادی بودن روح است.

۴. اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی دلیل بر وجود روح مستقل باشد باید این معنا را در حیوانات نیز بپذیریم، زیرا آن‌ها هم در حد خود ادراکاتی دارند!

۱. پیسیکولوژی، دکتر آرنی، ص ۲۳.

۲. بشر از نظر مادی، دکتر آرنی، ص ۲.

### نقطه‌های تاریک این استدلال

اشتباه بزرگی که دامنگیر مادی‌ها در این‌گونه استدلال‌ها شده این است که «ابزار کار» را با «فاعل کار» اشتباه کرده‌اند.

تمام دلائلی که مادی‌ها در این‌جا آورده‌اند، فقط ثابت می‌کند که میان سلول‌های مغزی و ادراکات ما، ارتباط وجود دارد. ولی هیچ‌کدام از آن‌ها اثبات نمی‌کند که مغز انجام‌دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت کنید).

و از این‌جا روشن می‌شود اگر جسم مرده چیزی نمی‌فهمد، به خاطر این است که ارتباط روح آن‌ها با بدن از بین رفته، نه این‌که روح، فانی شده است، درست همانند کشتی یا هواپیمائی که دستگاه بی‌سیم آن از کار افتاده است، کشتی و راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند اما ساحل‌نشینان نمی‌توانند با آن‌ها رابطه‌ای برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است.

### ۴. دلایل طرفداران استقلال روح

#### الف) خاصیت واقع‌نمایی (آگاهی از جهان برون)

نخستین سؤالی را که می‌توان از ماتریلیست‌ها کرد این است که اگر افکار و پدیده‌های روحی همان خواص «فیزیکی‌شیمیائی» مغزند، باید «تفاوت اصولی» میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد مثلاً نبوده باشد، زیرا کار معده «مثلاً» ترکیبی از فعالیت‌های فیزیکی و شیمیائی است، با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهایی غذا را هضم و آماده جذب بدن می‌کند، و همچنین کار بزاق چنان‌که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیائی است، در حالی که ما می‌بینیم کار روحی با همه آن‌ها متفاوت است.

اعمال تمام دستگاه‌های بدن کم و بیش شباهت به یکدیگر دارند بجز «مغز» که وضع آن استثنائی است آن‌ها همه مربوط به جنبه‌های داخلی است در حالی که پدیده‌های روحی جنبه خارجی دارند یعنی ما را از وضع بیرون وجود ما آگاه می‌کنند.

**ب) وحدت شخصیت**

دلیل دیگری که برای استقلال روح می‌توان ذکر کرد، مسئله وحدت شخصیت در طول عمر آدمی است.

«من» از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتری نیست، «من امروز» همان «من دیروز» همان «من بیست سال قبل» می‌باشد. «من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبوده‌ام» البته درس خوانده‌ام، با سواد شده‌ام، ولی یک آدم دیگر نشده‌ام، و به همین دلیل همه مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می‌شناسند، یک نام دارم، یک شناسنامه دارم و...

اکنون حساب کنیم و ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده چیست؟ آیا ذرات و سلول‌های بدن ما و یا مجموعه سلول‌های مغزی و فعل و انفعالات آن است؟ این‌ها که در طول عمر ما بارها عوض می‌شوند و تقریباً در هفت سال یکبار تمام سلول‌ها تعویض می‌گردند، زیرا می‌دانیم در هر شبانه روز میلیون‌ها سلول در بدن ما می‌میرد، و میلیون‌ها سلول تازه جانشین آن می‌شود. به طور کلی هر موجودی که دریافت غذا می‌کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد به تدریج «نوسازی» و «تعویض» خواهد شد.

بنابراین اگر همانند مادی‌ها انسان را همان جسم و دستگاه‌های مغزی و عصبی و خواص فیزیکیوشیمیائی آن بدانیم باید این «من» در ۷۰ سال ده بار عوض شده باشد و همان شخص سابق نباشد در حالی که هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت.

از این جا روشن می‌شود که غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر، وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی‌شود و اساس وجود ما را همان تشکیل می‌دهد و عامل وحدت شخصیت ما همان است.

**پرهیز از یک اشتباه**

بعضی تصور می‌کنند سلول‌های مغزی عوض نمی‌شوند و می‌گویند: در

کتاب‌های فیزیولوژی خوانده‌ایم که تعداد سلول‌های مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است؛ یعنی هرگز کم و زیاد نمی‌گردد، بلکه فقط بزرگ می‌شوند، اما تولید مثل نمی‌کنند بنابراین ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سلول‌های مغزی است! و این حافظ وحدت شخصیت ماست.

اما این اشتباه بزرگی است، زیرا آن‌ها که این سخن را می‌گویند، دو مسئله را با یکدیگر اشتباه کرده‌اند، آنچه در علم امروز ثابت شده این است که سلول‌های مغزی از آغاز تا پایان عمر از نظر تعداد ثابت است، و کم و زیاد نمی‌شود. نه این که ذرات تشکیل دهنده این سلول‌ها تعویض نمی‌گردد.

### ج) عدم انطباق بزرگ و کوچک

فرض کنیم کنار دریای زیبایی نشسته‌ایم چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکتند، آفتاب را می‌بینیم که از یکسو غروب می‌کند و ماه را می‌بینیم که از سوی دیگر در حال طلوع کردن است.

مرغ‌های زیبای دریایی دائماً روی آب می‌نشینند و برمی‌خیزند، و در یک سمت آن کوه عظیمی سر به آسمان کشیده است.

اکنون، لحظاتی چشم خود را می‌بندیم و آنچه را دیده‌ایم در ذهن خود مجسم می‌نماییم: کوه با همان عظمت، دریا با همان وسعت، و کشتی عظیم با همان بزرگی که دارد در ذهن ما مجسم می‌شوند، یعنی همانند تابلوی فوق‌العاده بزرگی در برابر فکر ما یا در درون روح ما وجود دارند.

حال این سؤال پیش می‌آید که جای این نقشه بزرگ کجاست؟ آیا سلول‌های فوق‌العاده کوچک مغزی می‌توانند چنین نقشه عظیمی را در خود جای دهند؟ مسلماً نه، بنابراین باید دارای بخش دیگری از وجود باشیم که مافوق این ماده جسمانی است و آن قدر وسیع است که تمام این نقشه‌ها را در خود جای می‌دهد.

**سؤال**

ممکن است گفته شود، نقشه‌های ذهنی ما، همانند «میکروفیلم‌ها» و یا «نقشه‌های جغرافیائی» است که در کنار آن یک عدد کسری نوشته شده مانند  $\frac{1}{۱۰۰۰۰۰۰۰}$  و یا  $\frac{1}{۱۰۰۰۰۰۰۰۰}$  که مقیاس کوچک شدن آن را نشان می‌دهد و به ما می‌فهماند که باید این نقشه را به همان نسبت بزرگ کنیم تا نقشه واقعی به دست آید.

نقشه‌های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که با مقیاس‌های معینی کوچک شده‌اند، به هنگامی که به همان نسبت آن‌ها را بزرگ کنیم نقشه واقعی به دست می‌آید، و مسلماً این نقشه‌های کوچک و میکروفیلم‌ها می‌تواند به نوعی در سلول‌های مغزی ما جای گیرد.

**پاسخ**

در میکروفیلم و نقشه جغرافیایی آنچه در خارج وجود دارد، همان فیلم‌ها و نقشه‌های کوچک هستند، ولی در نقشه‌های ذهنی ما نقشه‌ها درست به اندازه وجود خارجی آن‌ها می‌باشند و قطعاً محلی لازم دارند به اندازه خودشان، می‌دانیم سلول‌های مغزی کوچک‌تر از آن است که بتواند آن‌ها را با آن عظمت منعکس سازد.

**د) پدیده‌های روحی با کیفیات مادی هماهنگ نیستند**

دلیل دیگری که می‌تواند ما را به استقلال روح و مادی نبودن آن رهنمون گردد این است که: در پدیده‌های روحی خواص و کیفیت‌هایی می‌بینیم که با خواص و کیفیت‌های موجودات مادی هیچ‌گونه شباهت ندارد، زیرا:

اولاً: موجودات «زمان» می‌خواهند و جنبه تدریجی دارند.

ثانیاً: با گذشت زمان فرسوده می‌شوند.

ثالثاً: قابل تجزیه به اجزاء متعددی هستند.

ولی پدیده‌های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، صحنه‌هایی که مثلاً از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می‌شود و نه فرسوده، و همان شکل خود را حفظ کرده است، ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه‌ای که نقشه‌ای از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده فرسوده نمی‌گردد و از یک نوع ثبات که خاصیت جهان ماورای ماده است برخوردار است. به همین دلیل روح مافوق ماده است.

\* \* \*



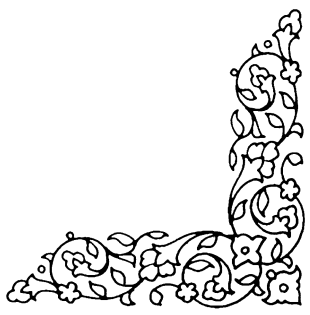
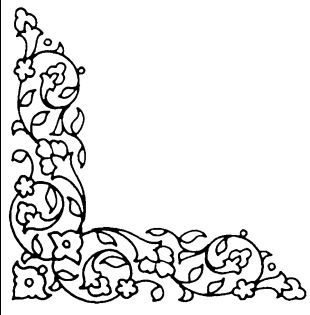




# معاد جسمانی



معاد جسمانی از دیدگاه قرآن  
شبهات منکران معاد جسمانی  
معاد در فرهنگ اقوام پیشین  
ایمان به معاد و تربیت





## اشاره

آیا حیات بعد از مرگ، تنها جنبه «روحانی» دارد؟ یا این که هم این جسم مادی باز می‌گردد و هم روح و بار دیگر با یکدیگر متحد می‌شوند؟ یا این که فقط جنبه جسمانی دارد و روح چیزی جز آثار و خواص این جسم نیست؟

یا این که: معاد جنبه «روحانی» و «نیمه جسمانی» دارد، یعنی روح و جسم هر دو باز می‌گردند و با هم متحد می‌شوند، اما نه این جسم مادی عنصری، بلکه جسم لطیفی که برتر از این جسم و عصاره آن است؟

هریک از چهار نظریه فوق، طرفدارانی دارد اما آنچه به وضوح از قرآن مجید استفاده می‌شود و صداها آیه دلالت بر آن دارد، معاد روحانی و جسمانی است (با همین جسم مادی).

با این اشاره به آیاتی که با صراحت از معاد جسمانی سخن می‌گویند، گوش جان می‌سپاریم:

از آن جا که این آیات، بسیار فراوان است آن‌ها را در «نه گروه» دسته‌بندی کرده و از هر گروه نمونه‌هایی در این جا می‌آوریم:

## گروه اول

آیاتی که به منکران معاد که پیوسته از پیامبر ﷺ سؤال می‌کردند چگونه وقتی ما خاک شدیم، یا به صورت عظام رمیم (استخوان‌های پوسیده) درآمده‌ایم، به زندگی مجدد باز می‌گردیم؟ پاسخ می‌گوید مانند:

۱. ﴿وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾<sup>۲</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: مؤمنون/۳۵ و ۳۶، واقعه/۴۷ تا ۵۰، اسراء/۹۸.

### ترجمه

۱. و برای ما مثالی زدو آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! \* بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی داناست.
۲. آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۱. چگونه استخوان‌های پوسیده زنده می‌شود؟

در آیه اول، با صراحت می‌گوید: همان خدایی که نخستین بار آن را آفرید بعد از آن‌که به صورت استخوان پوسیده‌ای درآمد، بار دیگر او را زنده می‌کند. جمله «يُحْيِيهَا» (آن استخوان پوسیده را زنده می‌کند) به قدری در معاد جسمانی صراحت دارد که اگر در قرآن مجید جز همین تعبیر وجود نداشت برای اثبات این مسئله کافی بود، در حالی که همان‌گونه که اشاره شد صدها آیه از معاد جسمانی خبر می‌دهد.

۱. یس/۷۸ و ۷۹.

۲. قیامت/۳ و ۴.

قابل توجه این که آیه فوق بر خصوص همین «جسم مادی عنصری» تکیه می‌کند نه جسم دیگری شبیه آن، یا جسم برزخی و نیمه مادی. در دومین آیه پندار کسانی را که گمان می‌کنند خداوند استخوان‌های انسان را جمع نخواهد کرد، مردود می‌شمرد، و با صراحت می‌گوید: نه فقط این کار را می‌کنیم بلکه قادریم که ظریفترین خصوصیات آن (مانند خطوط سرانگشتان) را باز گردانیم و تنظیم کنیم. صراحت این آیه نیز در معاد جسمانی به تمام معنا قابل توجه است.

### گروه دوم

آیاتی است که می‌گوید انسان‌ها در قیامت از قبرها برمی‌خیزند، ناگفته پیداست که قبرها جایگاه جسم انسان‌هاست، و این تعبیر دلیل روشن دیگری بر معاد جسمانی است. مانند:

۱. ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْتَبِ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: یس/۵۲.

### ترجمه

۱. و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند.
۲. (بار دیگر) در «صور» دمیده می‌شود، ناگهان آن‌ها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می‌روند.

۱. همین مضمون در انفطار/۴ و عادیات/۹ دیده می‌شود.

۲. حج/۷.

۳. دو آیه دیگر نیز در قرآن، همین تعبیر را دنبال می‌کند (معارج/۴۳ و قمر/۷).

۴. یس/۵۱.

## تفسیر و جمع‌بندی

## ۲. چگونه از قبرها بپا می‌خیزند؟

در نخستین آیه می‌فرماید: «و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند»؛ ﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْتَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾.

ناگفته پیداست، آنچه در قبرها آرمیده است جسم انسان‌هاست و این تعبیر نشان می‌دهد که همان جسم مادی، زندگی را از سر می‌گیرد.

در دومین آیه تعبیر به «أَجْدَاثٌ» دیده می‌شود، «اجداث» جمع «جدث» (بر وزن قفس) به معنای قبر است این تعبیر نیز مفهومی جز معاد جسمانی را ندارد، چراکه در قبرها، جسدها یا استخوان‌های پوسیده و خاک‌های آنها قرار دارد و خروج انسان‌ها در قیامت از این قبرها دلیل بر زنده شدن این بدن‌هاست.

## گروه سوم

آیاتی که می‌گوید: انسان از خاک آفریده شده و باز هم به خاک بر می‌گردد، و بار دیگر از خاک محشور می‌شود، مانند:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیه فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: نوح/۱۷ و ۱۸؛ اعراف/۲۵.

## ترجمه

ما شما را از آن [= زمین] آفریدیم؛ و به آن باز می‌گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۳. بار دیگر از خاک محشور می‌شوید

در نخستین آیه اشاره به زمین (ارض) کرده، می‌فرماید: «ما شما را از آن [=زمین] آفریدیم؛ و به آن باز می‌گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم»؛ «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى».

آغاز وجود همه ما از خاک بود، یا به دلیل این‌که همه از آدم هستیم و آدم از خاک است، یا به خاطر این‌که تمام مواد غذایی که گوشت و پوست و استخوان ما از آن تشکیل شده از خاک گرفته می‌شود (از گیاهان یا حیواناتی که از گیاهان تغذیه می‌کنند).

و بازگشت همه ما نیز مسلماً به خاک خواهد بود، و رستاخیز ما نیز از خاک صورت می‌گیرد، و این دلیل روشنی است بر مسأله معاد جسمانی.

#### گروه چهارم

آیاتی است که بازگشت انسان را به حیات مجدد، تشبیه به حیات زمین بعد از مرگ می‌کند، مانند:

«وَاللّٰهُ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتَثِيرُ سُبَابًا فَسُقْنَاهُ اِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَاحْيِنَا بِهٖ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُوْرُ»<sup>۱، ۲</sup>

علاوه بر آیه فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: ق/۱۱.

#### ترجمه

خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند؛ ما

۱. فاطر/۹.

۲. آیات متعدد دیگری در این زمینه داریم مانند روم/۱۹ و زخرف/۱۱ و حج/۵.

این ابرها را به سوی زمین مرده ای رانندیم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین‌گونه است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۴. معاد همچون زنده شدن زمین‌های مرده است

قرآن مجید، رستاخیز انسان‌ها را تشبیه به حیات زمین به وسیله نزول باران می‌کند، و می‌گوید: ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾ «رستاخیز انسان‌ها نیز همین‌گونه است». این تعبیر و تعبیرات مشابه آن به خوبی حکایت از معاد جسمانی دارد، چراکه اگر این جسم عنصری بار دیگر، لباس حیات نمی‌پوشید تشبیه آن به حیات زمین بعد از مرگش کاملاً بی‌تناسب بود، زیرا معاد روحانی چیزی جز بقاء روح نیست، بقای روح چه شباهتی به حیات زمین بعد از مرگ دارد؟!

### گروه پنجم

آیاتی است که نشان می‌دهد مخالفان مسأله معاد ادعای زنده شدن بعد از مرگ را (نعوذ بالله) ادعایی جنون‌آمیز و عجیب و غریب می‌شمردند. مسلماً اگر پیامبر ﷺ دعوت به سوی معاد روحانی می‌کرد، مطلب عجیبی نبود چراکه اقوام جاهلی نیز خود عقیده به بقای روح داشتند، و اصولاً بقای روح چیز عجیبی نبود.

به علاوه، خود این آیات نشان می‌دهد که تعجب آن‌ها از گرد آمدن اجزاء پراکنده انسان در درون خاک‌ها بود، به این آیات گوش کنید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مُمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ \* أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: مؤمنون/۳۸.



### ترجمه

و کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که (مُرید و) کاملاً از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه‌ای خواهید یافت؟! - آیا او بر خدا دروغ بسته یا به جنونی گرفتار است؟!

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۵. آیا ممکن است بار دیگر از خاک برخیزیم؟

مطابق آیه فوق، مشرکان معاصر پیامبر ﷺ که به مخالفت با او برخاسته بودند از روی تعجب می‌گفتند: مردی پیدا شده که می‌گوید: وقتی شما خاک و پراکنده شدید بار دیگر آفرینش پیدا می‌کنید، سپس این سخن را نشانه جنون یا دروغ بستن بر خدا معرفی می‌کردند، یعنی اگر او عاقل است برای اغفال مردم به خدا دروغ بسته، و اگر عاقل نیست، این سخنان از جنون او سرچشمه گرفته است! این نشان می‌دهد که دعوت پیامبر اسلام ﷺ دعوت به سوی معاد جسمانی بوده است، وگرنه چنین برخوردهایی نسبت به آن بی‌معنا بود. این‌ها دلایل دیگری از قرآن مجید بر مسأله معاد جسمانی است.

### گروه ششم

آیاتی است که از انواع نعمت‌های مادی بهشت، میوه‌ها، نهرها، ارائک (تخت‌ها)، انواع شراب‌های طهور و انواع لذائذ جسمانی دیگر که آیات آن از شماره بیرون است، سخن می‌گوید.

این نعمت‌ها، نعمت‌هایی است مادی که فقط تناسب با معاد جسمانی دارد. البته نعمت‌های بهشتی منحصر به نعمت‌های مادی نیست و در کنار نعمت‌های مادی مواهب بی‌نظیر و غیر قابل توصیف معنوی و روحانی نیز وجود دارد، ولی این‌ها مانع وجود نعمت‌های مادی نیست.

نمونه‌هایی را که ذیلاً از نظر شما می‌گذرانیم تنها از سوره الرّحمان انتخاب شده است، شما خود حدیث مفصل را از این مجمل بخوانید:

۱. ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾
۲. ﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾
۳. ﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ﴾
۴. ﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾
۵. ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾<sup>۱</sup>

### ترجمه

۱. و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است.
۲. (آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها (و درختان پَرطراوت) است.
۳. در آن‌ها دو چشمه همیشه جاری است.
۴. در آن دو، از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر).
۵. این در حالی است که آن‌ها بر فرشهایی تکیه کرده‌اند با آسترهایی از دیبا و ابریشم، و میوه‌های رسیده آن دو باغ بهشتی نزدیک (و در دسترس) است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۶. نعمت‌های مادی بهشت دلیل بر معاد جسمانی است

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید تنها در سوره الرّحمن به قسمت‌هایی از نعمت‌های مادی بهشت اشاره شده است: باغ‌های بهشتی، درختان متنوع و پَرطراوت، میوه‌های مختلف و رنگارنگ آن‌ها، حتی طرز قرار گرفتن میوه‌ها و در دسترس بودن برای همه بهشتیان و مانند این‌ها.

۱. الرحمن/۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴.

در این جا باز لازم می‌دانیم یادآور شویم: بعضی با جرأت و جسارت، تمام این آیات را تأویل و توجیه می‌کنند و بر مفاهیمی غیر ظاهر آن حمل می‌کنند، و همه را کنایه از نعمت‌های معنوی می‌پندارند، در حالی که ضوابط شناخته شده باب الفاظ هرگز چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد و اگر بنا باشد ما به خود اجازه این همه توجیه‌ها و تأویلهای را بدهیم دیگر حجیت ظواهر الفاظ مفهومی نخواهد داشت، و الفاظ وسیله انتقال مفاهیم نخواهد بود، و ارزش و اصالت خود را به کلی از دست می‌دهد، و این کار جرأتی است بر خدا و قرآن مجید.

### گروه هفتم

آیاتی است که از کیفرها و مجازات‌های مختلف مجرمان در قیامت سخن می‌گوید و بسیاری از این مجازات‌ها جنبه جسمانی دارد، اگر معاد تنها جنبه روحانی داشته باشد باید تمام این تعبیرات را به معانی مجازی حمل کرد، در حالی که هیچ مجوزی برای این کار وجود ندارد.

این آیات فراوان است، به عنوان نمونه به آیات زیر گوش فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ \* فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ \* وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْتُمُونَ  
\* لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ﴾<sup>۱</sup>
  ۲. ﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ﴾<sup>۲</sup>
  ۳. ﴿... كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَائُهُمْ﴾<sup>۳</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: توبه/۸۱، قمر/۴۸، غاشیه/۴ تا ۷، دخان/۴۳ تا ۴۶.

۱. واقعه/۴۱-۴۴.

۲. توبه/۳۵.

۳. محمد/۱۵.

**ترجمه**

۱. واصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده شده) \* آنها در میان بادهای کُشنده و آب سوزان قرار دارند، \* و در سایه دودهای متراکم و آتش‌زا! \* سایه‌ای که نه خنک است و نه آرام‌بخش.

۲. در آن روز که آن (اندوخته‌ها) را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ می‌نهند.

۳. همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آبی داغ و سوزان نوشانده می‌شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می‌کند.

**تفسیر و جمع‌بندی****۷. کیف‌های مادی دوزخ دلیل دیگری است**

در این آیات سخن از آتش دوزخ به میان آمده، آتشی که مجرمان را در آن به صورت می‌کشاند، آتشی که درهم و دینارهایی که به صورت کنز و گنج درآمده و حقوق الهی آن پرداخته نشده است در آن گذاخته می‌شود، و به وسیله آن، صورت، پهلو و پشت صاحبان آنها را داغ می‌کنند!

سخن از بادهای کُشنده سموم و آب سوزان و سایه‌های آتش‌زایی در میان است که در انتظار مجرمان می‌باشد.

همه این‌ها و موارد دیگر شبیه آن، نشانه روشنی برای معاد جسمانی است، چراکه اگر معاد تنها جنبه روحانی داشت این‌گونه عذاب‌های جسمانی بی‌معنا به نظر می‌رسید.

**گروه هشتم**

آیاتی است که از اعضای بدن انسان در قیامت سخن می‌گوید، از دست و پا،

چشم و گوش و زبان و دهان و صورت و پوست تن که همگی دلیل بر معاد جسمانی است. مانند:

۱. ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ \* ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ \* وَوُجُوهٌُ يَوْمَئِذٍ غَٰبِرَةٌ \* تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: فصلت/۲۰ و ۲۱؛ حاقه/۱۹-۲۵.

### ترجمه

۱. امروز بر دهانشان مهر می‌نهم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می‌دادند گواهی می‌دهند.
۲. چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است \* خندان و مسرور است؛ \* و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است، \* و دود تاریکی آن‌ها را پوشانده است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### سخن گفتن اعضای بدن دلیل زنده دیگری است

در نخستین آیه گفت‌وگو از مهر نهادن بر دهان‌ها و از کار افتادن موقت زبان، و به سخن درآمدن دست‌ها و پاهای و شهادت آن‌ها بر اعمالی است که انسان انجام می‌داده است.

مسئله این مسأله تنها با معاد جسمانی سازگار است، وگرنه در معاد روحانی نه دست و پائی در کار است و نه زبان و دهان، و نه سخن گفتن.

۱. یس/۶۵.

۲. عبس/۳۸-۴۱.

در دومین آیه، سخن از صورت‌های درخشنده صالحان، و صورت‌های سیاه و تاریک و غبار آلود طالحان و بدکاران است که آن تأکیدی است بر جسمانی بودن معاد. آیا می‌توان این آیات را بدون هیچ‌گونه دلیل روشنی حمل بر کنایه و مجاز کنیم و قواعد مسلم، باب الفاظ را نادیده بگیریم؟!

### گروه نهم

آیاتی است که نمونه‌های معاد را در این جهان در طول تاریخ انبیا و غیر آنان مشخص می‌کند، مانند داستان ابراهیم و مرغ‌های چهارگانه، سرگذشت عزیر یا ارمیای پیامبر، و همچنین داستان اصحاب کهف، و ماجرای کشته بنی اسرائیل که آن‌ها را قبلاً تحت عنوان «نمونه‌های عینی و تاریخی معاد» آوردیم. تمام این نمونه‌ها به وضوح روشن می‌سازد که معاد، تنها جنبه روحانی ندارد، بلکه جنبه جسمانی نیز در آن هست، و سؤال و جواب‌های انبیا با مردم بر محور آن دور می‌زده است، و ارائه این نمونه‌ها برای اثبات معاد جسمانی بوده است.

### نتیجه بحث

با توجه به گروه‌های نه‌گانه از آیات قرآن مجید که معاد جسمانی را به وضوح و از طرق مختلف و با بیانات کاملاً متنوع بازگو می‌کند کمترین تردیدی باقی نمی‌ماند که از دیدگاه قرآن مجید مسأله معاد جسمانی (در کنار معاد روحانی) از امور قطعی و مسلم است و با توجه به صراحت و گستردگی آیات باید گفت: معاد جسمانی از ضروریات قرآن مجید است و آن‌ها که راه دیگری را می‌پویند از قرآن و تعلیمات آن بیگانه‌اند.

\*\*\*

حال ببینیم چرا گروهی از فلاسفه یا غیر آنها به سوی انکار این مسئله گام برداشته‌اند؟ از مجموع بررسی‌های کلمات آنها چنین به نظر می‌رسد که «هفت عامل» زیر در این امر مؤثر بوده است:

۱. محال بودن اعاده معدوم.
۲. شبههٔ آکل و مأكول.
۳. کمبود مواد خاکی روی زمین.
۴. اگر معاد جسمانی در کرهٔ زمین روی دهد کمبود محل نیز مشکل دیگری است.

۵. چگونه جسم فانی می‌تواند حیات باقی داشته باشد؟
۶. جمع میان معاد روحانی و جسمانی، امکان ندارد.
۷. می‌دانیم جسم انسان در طول عمر بارها عوض می‌شود، آیا به هنگام معاد همه آنها برمی‌گردد یا بعضی؟ در این جا به بررسی هریک از اشکالات فوق می‌پردازیم:

#### ۱. مشکل «اعادهٔ معدوم»

جمعی از علمای عقائد مسألهٔ معاد جسمانی را به سوی بحث اعادهٔ معدوم کشانده، و گفته‌اند چون جسم انسان به کلی نابود می‌شود، بازگشت آن در قیامت از قبیل اعادهٔ معدوم است، و می‌دانیم اعادهٔ معدوم، محال است.

ولی با کمی دقت روشن می‌شود، نه اعاده معدوم به آن صورت که در معاد است محال می‌باشد، و نه معاد از قبیل اعاده معدوم است.

**توضیح این‌که:** فلاسفه دلایل متعددی بر محال بودن اعاده معدوم آورده‌اند، حتی معتقدند محال بودنش جزء بدیهیات است، زیرا بازگشت یک شیء باید با تمام مشخصاتش باشد، و مسلماً چیزی که دیروز وجود داشته محال است امروز با تمام خصوصیات باز گردد، چراکه یکی از خصوصیاتش «وجود آن در روز گذشته» است، چطور ممکن است «دیروز» و «امروز» یکجا جمع شود؟ این تناقض است.

ولی اگر از این خصوصیت صرف‌نظر کنیم هیچ مانعی ندارد وجودی که در تمام جهات عین وجود اول است، فقط در زمان با آن متفاوت می‌باشد، ایجاد گردد. بدون شک هیچ‌یک از معتقدان معاد جسمانی نمی‌گویند: جسمی که در دنیا بود با همان قید زمان گذشته در قیامت باز می‌گردد، بلکه منظور بازگشت آن در زمان دیگر است که از جهتی عین وجود گذشته است و از جهتی مثل آن است (دقت کنید).

از این گذشته، معاد به هیچ وجه اعاده معدوم نیست، زیرا روح که معدوم نمی‌شود، و عیناً باقی است، جسم نیز متلاشی و پراکنده و مبدل به خاک می‌گردد، ولی هرگز نابود نمی‌شود، تنها چیزی که از دست می‌رود صورت ظاهری اوست.

جالب این‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾؛ «هر زمان پوست‌های تن آن‌ها (دوزخیان) بسوزد، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا عذاب را بچشند». (نساء/۵۶) در پاسخ سؤال «ابن ابی العوجاء» که سؤال کرد: «ما ذئبُ الغیر؟؛ گناه آن پوست‌های دیگر چیست که... باید بسوزند؟!».

امام در پاسخ فرمود: «هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا؛ پوست‌های نو همان پوست‌های سابق است و در عین حال غیر آن است».



ابن ابی العوجاء تقاضای توضیح بیشتر کرد و عرض نمود: مثالی از امور دنیا در این زمینه برای من بنید! امام فرمود: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لَبَنَةً فَكَسَّرَهَا ثُمَّ رَدَّهَا فِي مَلْبِئِهَا، فَهِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا!؛ این همانند آن است که کسی خستی را بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خست تازه‌ای درآورد، این خست همان خست اوّل است، و در عین حال غیر آن است!» (ماده اصلی آن همان است ولی صورت آن شبیه صورت سابق است).<sup>۱</sup>

## ۲. شبههٔ آکل و مأكول

سؤال دیگری که در این بحث مطرح شده همان شبههٔ «آکل و مأكول» است که در حقیقت یکی از پیچیده‌ترین مباحث معاد جسمانی است.

**توضیح این‌که:** گاه اتفاق می‌افتد که اجزای بدن انسانی، جزو بدن انسان دیگری می‌شود، خواه به صورت مستقیم باشد، مثل این‌که در زمان قحطی کسی از گوشت انسان دیگری تغذیه کند، یا به صورت غیر مستقیم مثل این‌که بدن انسانی خاک شود و مواد غذایی آن خاک جزء گیاهان گردد. و انسانی از آن گیاه (سبزی، دانه‌های غذایی و میوه‌ها) تغذیه کند.

حال این سؤال پیش می‌آید که به هنگام بازگشت روح به بدن این اجزاء، جزء کدامین بدن خواهد بود؟ اگر جزء بدن اوّل شود، بدن‌های دیگر ناقص می‌گردد، و اگر جزء بدن‌های بعد شود، چیزی برای بدن اوّل باقی نمی‌ماند.

## پاسخ شبههٔ آکل و مأكول

بهترین پاسخی که می‌توان به این سؤال داد نیاز به ذکر چند مقدمه دارد:

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۸، ح ۶؛ همین معنا در حدیث دیگری با مختصر تفاوتی آمده است (همان، ص ۳۹، ح ۷)؛ در تفسیر نورالثقلین نیز حدیث فوق ذیل آیه ۵۶ نساء (ج ۱، ص ۴۹۴) آمده است.

یک. می‌دانیم که اجزاء بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می‌شود زیرا از یک طرف «تغذیه» می‌کنند و از سوی دیگر «تحلیل» می‌رود. ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی هنگامی که در آستانهٔ مرگ قرار می‌گیرند همهٔ خواص و آثار خود را به سلول‌های نو و تازه می‌سپارند. بنابراین آخرین اجزاء بدن هر انسانی که پس از مرگ مبدل به خاک می‌شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده است.

دو. درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می‌دهد ولی باید توجه داشت که روح همراه جسم پرورش و تکامل می‌یابد، و هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند به همین دلیل هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی‌تواند فعالیت کامل داشته باشد و لذا در رستاخیز باید همان جسم سابق باز گردد تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالی‌تر از سرگیرد و از نتایج اعمالی که انجام داده بهره‌مند شود.

سه. هر یک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بردارد، یعنی اگر هر یک از سلول‌های بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان کامل درآید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء، از آن گرفته شده دارا خواهد بود (دقت کنید).

مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک سلول نطفه تمام صفات او را در برداشت و به تدریج از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد، و دو سلول به چهار سلول، و به همین ترتیب تمام سلول‌های بدن انسان به وجود آمد. چهار. آنچه از آیات قرآن در زمینهٔ معاد جسمانی استفاده می‌شود، این است که آخرین بدن انسان که مبدل به خاک شده و در قبر قرار دارد به فرمان خدا زنده و آمادهٔ حساب و جزا می‌شود.

پنج. یک بدن ممکن نیست به تمام معنا متحد با بدن دیگری شود و به تعبیر دیگر تمام بدن اول تمام بدن دوم گردد، بلکه بدن او اول تنها می‌تواند جزئی از

بدن دوم را تشکیل دهد زیرا بدن دوم باید قبلاً وجود داشته باشد تا همه یا قسمتی از بدن اول را از طریق تجزیه جزء خود سازد.

حال با توجه به مقدمات پنجگانه فوق به سراغ پاسخ شبههٔ آکل و ماکول می‌رویم: قرآن با صراحت می‌گوید: آخرین ذراتی که در بدن انسان هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت باز می‌گردد، بنابراین اگر این ذرات خاک شده جزء بدن انسان دیگری شود در قیامت به بدن صاحب اصلی یعنی بدن شخص اول باز می‌گردد، منتها خواهید گفت بدن دوم ناقص می‌شود چراکه اجزایی را از دست می‌دهد، ولی بهتر آن است که گفته شود بدن دوم کوچک و لاغر می‌شود (نه ناقص) زیرا اجزای بدن اول در تمام بدن دوم پراکنده است نه در یک گوشهٔ آن (چون هر غذایی که انسان می‌خورد به تمام بدن تقسیم می‌شود) بنابراین ممکن است یک انسانی که هفتاد کیلو وزن داشته نیمی از وزن خود و یا حتی تمام وزن خود به استثنای یک کیلوگرم یا کمتر از دست بدهد و بدن کوچکی از او بماند به اندازهٔ دوران کودکی یا حالت جنینی!

ولی این موضوع مشکلی ایجاد نمی‌کند، چراکه این بدن کوچک تمام ویژگی‌های آن بدن بزرگ را دارد، و اگر نمو کند به صورت همان بدن بزرگ درمی‌آید. مگر روز اول طفل نوزاد بدن کوچکی نداشت، و قبل از آن در دوران جنینی، موجود کوچک‌تری نبود؟ سپس رشد و نمو کرد به صورت انسان کاملی درآمد، بی‌آنکه شخصیت او عوض شود و شخص تازه‌ای گردد.

تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که آن اجزاء خاصی که عضو دو بدن یا چند بدن گردیده، و یکی از آن بدن‌ها مربوط به انسان مطیع و دیگر گنهکاری بوده، چه سرنوشتی خواهد داشت؟

پاسخ این سؤال نیز مشکل نیست، زیرا پاداش و کیفر در حقیقت برای روح است. به تعبیر دیگر بدن به تنهایی پاداش و کیفر و لذت و المی ندارد بلکه ابزاری است برای پاداش و کیفر و لذت و الم روح انسان.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که معاد جسمانی طبق ظاهر آیات قرآن با همین بدن مادی عنصری صورت می‌گیرد، و در فرض آکل و مأكول بودن نیز مشکلی به وجود نمی‌آید.

ذکر این نکته نیز مؤکداً لازم است که بعضی از منکران معاد جسمانی برای آن‌که سرپوشی بر گفتار خود در مجامع اسلامی، و در برابر آیات واضح قرآن بگذارند، تعبیراتی در زمینه معاد جسمانی دارند که در واقع بازگشت به معاد روحانی می‌کند، و یا معاد جسمانی بدون این جسم مادی است.

گاه به سراغ جسم نوعی می‌روند و می‌گویند چون شخصیت انسان با روح اوست، این روح به هر جسمی تعلق گیرد همان شخص را تشکیل می‌دهد.

و گاه به سراغ جسم برزخی می‌روند و معاد را با آن اجسام لطیف می‌دانند. و گاه می‌گویند هستی هر چیزی با صورت آن است، نه ماده آن، و آن‌جا که صورت وجود دارد، هستی آن شیء موجود است، و قوام این صورت با روح انسان است، بنابراین هر جا روح باشد تمام شیئیت و هستی انسان موجود است. هیچ‌یک از این تعبیرات با معاد جسمانی قرآنی که در آیات فراوان گذشته آمده هماهنگ نیست، و در واقع دل بستگی به کلمات جمعی از فلاسفه، و عدم توانایی بر حل مشکل آکل و مأكول سبب تمایل به این‌گونه بحث‌ها شده است که از شأن یک عالم مسلمان و پای بند به قرآن دور است.

### ۳. شبهه کمبود مواد خاکی زمین

مطلب دیگری که ذهن بعضی را به خود مشغول داشته، و به صورت مشکلی در مبحث معاد جسمانی درآمده، مسأله کمبود مواد خاکی روی زمین است. اگر انسان‌هایی که در طول تاریخ بر این کره خاکی قدم نهاده‌اند، و انسان‌هایی را که در آینده تا پایان دنیا قدم می‌نهند در نظر بگیریم، و فکر کنیم همه آن‌ها تبدیل به خاک می‌شوند، مقادیر عظیمی از خاک را تشکیل خواهد داد که مجموع خاک‌های موجود روی زمین مشکل بتواند پاسخ‌گوی این عدد عظیم باشد.

## پاسخ

چه خوب بود کسانی که این‌گونه ایرادها را مطرح می‌کنند کمی به خود زحمت می‌دادند که قلم و کاغذی به دست بگیرند و یک محاسبهٔ اجمالی کنند، تا معلوم شود چه اندازه این‌گونه ایرادها از حقیقت دور است؟

شما فکر می‌کنید یک متر مکعب خاک چقدر وزن داشته باشد؟ حدود دو الی سه تن! روی این حساب یک کیلومتر مکعب که در واقع یک «میلیارد متر مکعب» خاک است، می‌تواند جوابگوی جمعیتی در حدود هشت برابر جمعیت موجود امروز کره زمین باشد.

فکر می‌کنید حد متوسط عمر یک انسان چند سال است؟ یا به تعبیر دیگر چند سال طول می‌کشد که یک نسل به کلی از میان برود و نسل دیگری جانشین آن گردد؟

شاید حد متوسط آن پنجاه سال باشد، یا کمی کمتر و بیشتر. بنابراین یک کیلومتر مکعب خاک حداقل می‌تواند هشت نسل یعنی چهارصد سال را در بر بگیرد.

بنابراین برای یک میلیون سال عمر بشر تنها دو هزار و پانصد کیلومتر مکعب خاک کافی است، و برای چهار میلیون سال فقط ده هزار کیلومتر مکعب خاک لازم است. و می‌دانیم عمر بشر روی کرهٔ زمین مطابق هیچ نظریه‌ای به چهار میلیون سال نمی‌رسد.

کوتاه سخن این‌که: ادعای عدم کفایت خاک‌های کره زمین برای پاسخ‌گویی به معاد جسمانی تنها از سوی کسی ممکن است گفته شود که آشنا با حساب‌های سادهٔ چهار عمل اصلی نباشد! و یا کسی که به اصطلاح «چوب انداز صحبت می‌کند» و «گز نکرده پاره می‌نماید»!

## ۴. آیا کرهٔ زمین برای معاد همگان کافی است؟

این مشکل نیز ذهن جمعی را به خود مشغول ساخته که اگر معاد جسمانی

باشد و همه مردم جهان در سراسر تاریخ همزمان رستاخیز داشته باشند کره زمین گنجایش همه آنها را نخواهد داشت.

### پاسخ

طرح کنندگان این اشکال از یک نکته غفلت کرده‌اند که طبق صریح آیات قرآن معاد در کره زمین به شکل کنونی‌اش انجام نمی‌گیرد، بلکه این زمین دگرگون می‌شود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ «در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می‌شود». (ابراهیم/۴۸)

و نیز قرآن مجید می‌گوید: وسعت بهشت به اندازه پهنه زمین و آسمانهاست: ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است». (حدید/۲۱)

از این آیات و پاره‌ای دیگر از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که یا کره زمین آنقدر وسعت و گسترش پیدا می‌کند تا به اندازه وسعت آسمانها و زمین گردد، که بهشت و دوزخ و همه انسانها را در خود جای دهد، و یا انسانها بعد از رستاخیز از کره زمین به جای دیگری منتقل می‌شوند.

### ۵. چگونه جسم فانی با حیات باقی سازگار است؟

سؤال دیگری که در زمینه معاد جسمانی مطرح شده این است که آخرت سرای جاویدان است، و آیات خلود دلیل روشنی بر این جاودانگی می‌باشد، در حالی که جسم مادی هرچه باشد کهنه و فرسوده می‌شود، و سرانجام می‌پوسد و از بین می‌رود.

اگر معاد جسمانی باشد این تضاد به وجود می‌آید که «فناء» در عالم «بقاء» راه یابد، و جسمی که در طبیعتش فانی شدن است همیشه باقی بماند.

### پاسخ

جواب این سؤال نیز چندان پیچیده نیست، زیرا در این که طبیعت جسم فنا و فرسودگی و پوسیدگی است سخنی نیست، ولی این در صورتی است که از بیرون وجودش مرتباً امدادی به آن نرسد، اما اگر امدادهای الهی از بیرون شامل حال جسم گردد می‌تواند آن را برای همیشه تازه و نو کند.

### ۶. جمع میان معاد روحانی و جسمانی چگونه ممکن است؟

گاه تصوّر می‌شود که جمع میان معاد روحانی و جسمانی که مدعای واقعی قائلین به معاد جسمانی است مشکل به نظر می‌رسد انسان اگر بخواهد مستغرق در تجلی انوار عالم قدس شود، امکان ندارد که توجه به لذّات جسمانی کند، و اگر مستغرق در لذّات جسمانی شود، نمی‌تواند به لذّات روحانی توجه کند، خلاصه این که مقتضای این دو گونه معاد با هم تضاد دارد و جمع میان آن دو ممکن نیست!

### پاسخ

این ایراد بسیار ضعیف به نظر می‌رسد، زیرا اگر روح قدرت کافی داشته باشد می‌تواند در عین توجه جسم به لذّات مادی مستغرق در انوار الهی باشد، همان‌گونه که نمونه آن در انبیاء و اولیاء بزرگ وجود داشته است.

### ۷. کدام جسم باز می‌گردد؟

امروز ثابت گردیده که جسم انسان دائماً در تغییر و تبدیل است، به تدریج ذراتی از میان می‌روند و ذرات دیگری جانشین آن می‌شوند، و بعد از حدود هفت سال تمام اجزای بدن اوّل عوض شده و جای خود را به اجزای جدیدی می‌سپارند. بنابراین در طول عمر هفتاد سال این بدن ده بار عوض شده، آیا به هنگام بازگشت، تمام این ده بدن بر می‌گردد، و انسان به صورت غول پیکری قدم در عرصه محشر می‌گذارد؟! یا یکی از آنها باز می‌گردد؟

و اگر گفته شود یکی از این بدن‌ها باز می‌گردد کدامیک از آنها خواهد بود؟  
و چه ترجیحی در میان آنهاست؟

### پاسخ

این سؤال نیز در حقیقت استبعادی بیش نیست چه مانعی دارد تمام این بدن‌ها باز گردد، ولی حق آن است که آخرین بدن در آن روز زنده می‌شود، زیرا قرآن می‌گوید: «مردگان از قبرها برمی‌خیزند» و استخوان‌های پوسیده و خاک‌ها بار دیگر جان می‌گیرند، و این به معنای بازگشت آخرین بدن است.

ترجیحی که این بدن بر سایر بدن‌ها دارد این است که تمام صفات ویژه آن‌ها را در خود حفظ کرده، زیرا اجزایی که جای خود را به اجزای آینده می‌دهند صفات خویش را نیز به آن‌ها منتقل می‌سازند، به این ترتیب آخرین بدن عصاره تمام اعمال و اوصاف گذشته را در خود جای داده است، و اگر چشم واقع بینی باشد می‌تواند تمام گذشته‌ها را در پیشانی آخرین بدن بخواند.

البته این هیچ منافاتی با آن ندارد که بهشت و مؤمنان صالح به صورت جوان شادابی محشور شوند، این بدان می‌ماند که خاک‌های فرسوده یک خشت کهنه را گل کنند و در قالب نومی بریزند و به صورت خشت نومی درآید.

### نتیجه بحث

از مجموع آنچه در این مباحث آمد نتیجه می‌گیریم که در بحث معاد جسمانی مشکل مهمی نداریم، و مشکلاتی که تصور کرده‌اند غالباً مولود عدم دقت کافی در خصوصیات این مسئله بوده است، و از میان ایرادها عمدتاً اشکال آکل و مأكول قابل طرح است و بقیه مسائل جزئی است که پاسخ آن با کمی دقت روشن می‌شود.



## اشاره

مسأله معاد بازتاب بسیار گسترده‌ای در میان اقوام پیشین داشته است. از دورترین زمان‌ها یعنی قرون قبل از تاریخ، آثار اعتقاد به حیات بعد از مرگ در میان اقوام مختلف به خوبی دیده می‌شود. در مرحله تاریخ که وارد می‌شویم نیز می‌بینیم تقریباً همه اقوام و ملل با تمام اختلافاتی که در فرهنگ خود داشته‌اند به مسئله معاد مؤمن بوده‌اند. قرآن مجید نیز این حقیقت را با صراحت بیان کرده که از زمان آفرینش آدم مسئله معاد و حیات بعد از مرگ مطرح بوده، و حتی ابلیس نیز به این امر اعتراف داشته است.

این مسئله در لسان پیامبر اسلام ﷺ و معارفی که از طریق وحی بر او نازل شده بسیار گسترده است، به گونه‌ای که قسمت مهمی از آیات قرآن مجید را شرح مسئله معاد و شاخ و برگ‌های آن تشکیل می‌دهد. با این اشاره به نمونه‌هایی از آیات گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾<sup>۲</sup>

---

۱. اعراف/۱۴.

۲. اعراف/۲۵.

۳. ﴿أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنَّا كُمُ مٌخْرَجُونَ﴾<sup>۱</sup>
۴. ﴿وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ \* يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ﴾<sup>۲</sup>
۵. ﴿وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾<sup>۳</sup>
۶. ﴿... إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ \* وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ﴾<sup>۴</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: مائده/۲۹؛ بقره/۱۱۱؛ عنکبوت/۳۶؛ نمل/۶۸.

### ترجمه

۱. (شیطان) گفت: مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (وزنده بگذار).
۲. فرمود: در آن [= زمین] زنده می‌شوید؛ و در آن می‌میرید؛ و (در رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آورند.
۳. آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟!
۴. و در آن روز که مردم برانگیخته می‌شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن. - در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد،
۵. و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!
۶. من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترک

۱. مؤمنون/۳۵.

۲. شعراء/۸۷ و ۸۸.

۳. مریم/۳۳.

۴. یوسف/۳۷ و ۲۸.

گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم) - و من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم.

### تفسیر و جمع بندی

#### عقیده به معاد در دوران های مختلف

آیاتی را که در بالا آوردیم هر کدام مربوط به یکی از دورانهاست. نخستین آیه ناظر به داستان «ابلیس» بعد از رانده شدن از درگاه خداست، او که از باده غرور و خودخواهی سرمست بود به جای این که به سوی خدا باز گردد و از در توبه درآید در مقام افزایش لجاج برآمد و از خدا چنین تقاضا کرد: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار)!»؛ «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ».

از این آیه به خوبی روشن می شود که مسأله رستاخیز از همان آغاز مطرح بوده، و حتی شیطان به آن یقین داشته است که چنین روزی در پیش است. در دومین آیه که مربوط به داستان هبوط آدم و همسرش حوا از بهشت به زمین، و رانده شدن ابلیس از آن مکان قرب الهی است، می فرماید: خداوند به آن ها خطاب کرد و گفت: «در آن [= زمین] زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) شما را از آن بیرون می آورند»؛ «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ».

این تعبیر نشان می دهد که نه تنها رستاخیز انسان ها که رستاخیز جن که شیطان از آن ها بود نیز از همان روز نخست مسلم بوده است. سومین آیه که ناظر به عصر نوح عليه السلام است، از زبان کافرین و منکران دعوت او چنین نقل می کند: «آیا او (نوح) به شما وعده می دهدنگامی که مُردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟!»؛ «أَيَعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ تُخْرَجُونَ».

این تعبیر به خوبی می‌رساند که نوح علیه السلام بارها مسأله معاد جسمانی را مطرح کرده بوده، به گونه‌ای که به گوش مخالفان نیز رسیده بود، لذا آن‌ها با ناباوری که از افکار منحط آن‌ها سرچشمه می‌گرفت، می‌گفتند: «دور است، دور است این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود!»؛ ﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾.

در چهارمین آیه سخن از «ابراهیم» و ایمان او به مسأله رستاخیز است، در این آیه که گوشه‌ای از دعاهای ابراهیم را به هنگامی که در برابر مخالفت شدید کفار عصر خود واقع شده بود بیان می‌کند، چنین می‌خوانیم: «و در آن روز که مردم برانگیخته می‌شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن»؛ ﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾.

«در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد»؛ ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾. دعاهای فوق به خوبی نشان می‌دهد که ابراهیم با آن مقام عظمت که از بزرگ‌ترین انبیاء اولوالعزم است از رسوائی روز قیامت بیم داشته است.

در پنجمین آیه کلام «مسیح» علیه السلام را در آن هنگام که در گاهواره بود و به فرمان خدا به سخن درآمد می‌خوانیم که با صراحت از مسأله معاد خبر می‌دهد، و ضمن سخنانش می‌گوید: «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!»؛ ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾.

انتخاب این سه روز (روز تولد، روز مرگ، و روز حیات مجدد در قیامت) به خاطر آن است که سه روز خطرناک و سرنوشت ساز در زندگی انسان‌هاست، و به تعبیر دیگر هر سه روز سرآغاز فصل نوینی برای انسان می‌باشد که سلامت در آن‌ها بسیار مهم است، و جز به لطف خدا میسر نمی‌شود، و در حقیقت حضرت مسیح علیه السلام با این سخنان تقاضای لطف الهی را در این سه روز می‌کند. ضمناً از همان گاهواره، پیامی در زمینه نفی الوهیت خویش، و این‌که بنده‌ای همچون سایر بندگان خداست، به همه انسان‌ها می‌فرستد.

آیه فوق به خوبی نشان می‌دهد که مسئله رستاخیز در امت‌های پیشین آن‌چنان مسلم بوده که حتی مسیح در گاهواره از آن سخن می‌گوید.

ششمین آیه از زبان «یوسف» در زندان به هنگام گفت‌وگو دربارهٔ تعبیر خواب با دوستان زندانی است، می‌گوید: «یوسف به آن‌ها چنین گفت: من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم، (و شایسته چنین موهبتی شدم)»؛ «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ».

این تعبیر به خاطر آن است که مشرکان بت پرست عقیده به خدا داشتند، ولی معاد و یوم الجزاء را به صورت تناسخ می‌پذیرفتند، و معتقد بودند که روح هر انسانی بعد از مرگ به کالبد دیگری در همین دنیا باز می‌گردد، و پاداش و کیفر خود را در این زندگی مجدد می‌بیند، در حالی که آیین توحیدی نه شرک را می‌پذیرد، و نه تناسخ و بازگشت ارواح را به این دنیا، لذا یوسف آن‌ها را هم منکر خدا شمرد و هم منکر معاد.<sup>۱</sup>

### نتیجه بحث

از مجموع آیات فوق و آیات مشابه آن، به خوبی استفاده می‌شود برخلاف زعم ناآگاهانی که گمان می‌کنند سخن از ایمان به روز قیامت مطلبی است که در این اواخر در میان اقوام مؤمن مطرح شده، از نخستین ایامی که آدم گام به روی زمین نهاد، این مسئله مطرح بوده، و همهٔ پیامبران الهی به سوی آن دعوت کردند.

### توضیحات

#### ۱. معاد در میان اقوام قبل از تاریخ

می‌دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کنند: دورانی که خط اختراع شده بود و انسان توانست نوشته‌هایی از خود به یادگار بگذارد، و آن را دوران تاریخ می‌نامند، و دوران قبل از اختراع خط که طبعاً نتوانست شرح زندگی خود را به صورت تاریخ مدون درآورد، و آن را دوران قبل از تاریخ می‌نامند.

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۱۷۲.

ولی آن قدر آثار از آن اقوام در زیر زمین، در غارها، و مانند آن، به یادگار مانده که می‌تواند تا حدّ زیادی پرده از روی اسرار زندگی آنان بردارد.

در دائرة المعارف قرن بیستم از «هربرت اسپنسر» در کتاب «اصول علم الاجتماع» نقل شده، که انسان‌های نخستین چون قادر به تفکر (عمیق) نبودند جهان پس از مرگ را به مقدار توانایی عقل خویش درک می‌کردند، و لذا در مورد جزئیات این زندگی سخنان عجیب و غریب و احياناً آمیخته با خرافات داشتند گروهی از اقوام پیشین، اسلحه میّت را با او دفن می‌کردند و وسایل منزل را با زنان، و اسباب بازی را با کودکان (تا در زندگی پس از مرگ از آن بهره گیرند!).

گاه تمام حیوانات او را با او به خاک می‌سپردند، گاهی مقداری ذرت و دانه‌های غذایی تا در آخرت با آن زراعت کنند!

گاه از این مرحله قدم فراتر می‌نهادند، همراه میّت زنان و غلامان و بعضی از خواص یاران او را با او به خاک می‌سپردند، تا در آخرت با آنها مأنوس شود!

حتی در بعضی از نقاط مکزیک و آمریکا کاهنی را همراه بزرگانی که از دنیا می‌رفتند سر می‌بریدند (و با او دفن می‌کردند) تا مشاور مذهبی و روحانی او در جهان دیگر باشد!!

و گاه دلک و او را می‌کشتند تا در جهان دیگر با سخنان و حرکات خویش، آن بزرگ را سرگرم سازد!

تعداد کسانی را که همراه این افراد می‌کشتند و به خاک می‌سپردند بستگی به شخصیت آن فرد داشت، تا آنجا که بعضی از مورخان نوشته‌اند: تعداد قربانیان بعضی از این مردگان به دوست نفر می‌رسید!<sup>۱</sup>

شکی نیست این خرافات وحشتناک زائیده افکار منحط این اقوام بوده، ولی همگی بیانگر یک نکته است و آن این که اعتقاد به عالم پس از مرگ، عقیده ریشه‌دار در میان اقوام نخستین بوده است.

۱. دائرة المعارف قرن بیستم، ج ۱، ص ۹۰-۹۴ (با تلخیص).

## ۲. ایمان به معاد در میان اقوام بعد از تاریخ

مدارک تاریخی نشان می‌دهد اقوامی که در نقاط مختلف جهان می‌زیستند در این اعتقاد مشترک بودند و غالباً عقیده محکمی به زندگی پس از مرگ داشتند، و برای آن تشریفات قائل بودند، هرچند معمولاً آن را با خرافاتی نیز آمیخته بودند.

### الف) مصریان قدیم

«آلبرماله» در تاریخ خود در این زمینه چنین آورده است:  
«مردم مصر بر این عقیده بودند که روح مرده از قبر جدا شده و در محضر خداوند بزرگ «آزیریس» حاضر می‌شود.  
در کنار اموات، نامه‌ای می‌گذاشتند که در سفر به آن دنیا راهنمای آن‌ها باشد، این نامه عجیب و جالب جمله‌هایی را در برداشت که مرده باید در محضر خداوند بزرگ «آزیریس» بگوید: تا ذمه‌اش پاک شود و جمله‌ها این بود:  
بزرگی به تو می‌برازد ای خداوند عالی مقام! و ای خداوند راستی و عدالت!  
من درباره مردم، پیرامون قلب نگشته‌ام، هیچ پیرزنی را نیازرده‌ام، در محکمه‌ای دروغ نگفته‌ام، به نیرنگ آلوده نشده‌ام، به کارگر بیش از آنچه توان انجام در یک روز داشته تحمیل نکرده‌ام در انجام وظیفه تکاهل نورزیده‌ام، و گرد تنبلی نگشته‌ام. هتک احترام مقدسات را روا نداشته‌ام، از بنده‌ای نزد آقايش سعایت نکرده‌ام، آدمی نکشته‌ام، و...<sup>۱</sup>  
از این عبارات معلوم می‌شود که آن‌ها هم عقیده به حساب الهی داشتند، و هم میزان سنجش اعمال، و هم باغ‌های بهشت، ضمناً این عبارات شبیه نوعی تلقین بوده است که امروز برای اموات معمول است، و اشارات پرمعنایی است، به

۱. تاریخ ملل شرق و یونان، آلبرماله، ج ۱، ص ۷۴.

پاکسازی زندگان از هرگونه آلودگی به گناه، و نیز اهمیّت گناهان را نسبت به یکدیگر روشن می‌سازد.

### ب) «بابلی‌ها»

به اجساد مردگان خود بعد از شستن، لباس خوب می‌پوشاندند، و گونه‌هایش را رنگین و مژگانش را سیاه می‌کردند! و انگشترهایی برانگشتان او می‌نهادند، و اگر مرده، زن بود شیشه‌های عطر و شانه و گردن‌ها و روغن‌های آرایش، در گور او می‌گذاشتند، تا بوی خوش و زیبایی چهره خود را در جهان دیگر حفظ کند!<sup>۱</sup>

### ج) «زردشتیان»

به گفته «ویل دورانت» آنها معتقد بودند که در ماورای مر ، «دوزخ» و «تطهیرگاه» (اعراف) و بهشتی وجود دارد، و همه ارواح ناچارند پس از مر از پلی بگذرند که پلید و پاکیزه را از یکدیگر جدا می‌سازد، ارواح پاکیزه در آن طرف پل به سرزمین «سرور» فرود می‌آیند... و در آن جایگاه جاودانه با «اهورامزدا» در نعمت و خوشبختی به سر می‌برند، ولی ارواح پلید نمی‌توانند از این پل بگذرند و در گودال‌های دوزخ سرازیر می‌شوند، آنها هرچه بیشتر گناه کرده باشند، گودال دوزخی آنان عمیق‌تر است!<sup>۲</sup>

### د) «چینی‌ها»

آنها معتقد بودند ارواح کسانی که به مر طبیعی مرده‌اند خاصه اگر صالح نیز باشند کم کم با تقدیم هدایا و قربانیها و تشریفات دیگر به ارواح بسیار عالی و آلهه (فرشتگان) تبدیل می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ ویل دورانت، ج ۱، ص ۲۸۳ (با تلخیص).

۲. همان، ص ۴۲۹.

۳. اسلام و عقاید و آراء بشری، ص ۱۵۸.



### ۳. عقیده به معاد در کتب یهود

شکی نیست که یهود و نصاری به عالم پس از مرگ اعتقاد داشتند و این مسئله در کتب «عهد جدید» و اناجیل فراوان دیده می‌شود، هرچند در کتب «عهد عتیق» یعنی کتب یهود کمتر به چشم می‌خورد.

این تفاوت «شاید» به خاطر آن است که یهود به جهت دنیاپرستی شدید و علاقه افراطی به حیات مادی که از سراسر تاریخشان نمایان است اعتقاد به معاد را مزاحم برنامه‌های خود می‌دیدند، لذا هنگامی که دست به تحریف آثار پیامبران خویش زدند آنچه سخن از زندگی مادی می‌گفت به خوبی ثبت کرده‌اند، ولی آنچه از رستاخیز و کیفر دنیا پرستان و ستمکاران بحث می‌کرد حذف نمودند!

قرآن مجید نیز آن‌ها را چنین معرفی می‌کند: «وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»؛ «و (آنان نه تنها آرزوی مرگ نمی‌کنند، بلکه) آن‌ها را حریص‌ترین مردم حتی حریص‌تر از مشرکان بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آن جا) که هر یک از آن‌ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود!» (بقره/۹۶)

ولی با تمام این بی‌اعتنائی‌ها باز تعبیرات روشنی که حاکی از اعتقاد به چنین عالمی است در آن‌ها به چشم می‌خورد از جمله:

۱. در کتاب «اشعیاي نبی» می‌خوانیم: مردگان تو زنده خواهند شد، و جسد‌های من خواهند برخاست.<sup>۱</sup>

۲. در کتاب اول «سموئیل» چنین آمده: «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند و به قبر فرود می‌آورد و بر می‌خیزاند».<sup>۲</sup>

۱. کتاب اشعیا، باب ۲۶، جمله ۱۹.

۲. کتاب اول سموئیل، باب ۲، ج ۶.

۳. در مزامیر «داود» آمده است: چون در وادی سایهٔ موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی، هر آینه نیکوئی و رحمت تمام عمرم در پی من خواهد آمد، و در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود تا ابد الآباد.<sup>۱</sup>

#### ۴. رستاخیز در اناجیل

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد مسألهٔ زندگی پس از مرگ در اناجیل مسیحیان با صراحت بیشتری آمده است از جمله:

در انجیل «متی» که نخستین اناجیل است می‌خوانیم: «زان رو که فرزند انسان در جلال پدر خود با ملائکه خویش خواهد آمد و آن‌گاه هرکس را بر وفق عمل او جزاء خواهند داد».<sup>۲</sup>

و در انجیل «یوحنا» چنین آمده است:

«... آن ساعت می‌آید که همهٔ آن‌ها که در قبرها هستند آوازش را بشنوند، و بیرون خواهند آمد، آنانی که نیکوئی کرده باشند از برای قیامت حیات، و آن کسانی که بد کرده باشند برای قیامت جزا» (منظور از قیامت حیات، ظاهراً همان حیات ابدی در نعمت خداست که پاداش صالحان است و منظور از قیامت جزا کیفر بدکاران مطابق داوری عادلانه خداوند است).<sup>۳</sup>

#### نتیجهٔ بحث

از مجموع آنچه در بحث‌های فوق آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که از نظر مورخان مذهبی و غیرمذهبی اعتقاد به زندگی بعد از مرگ از قدیم‌ترین

۱. مزامیر داود، مزبور ۲۳، جملهٔ ۴-۶.

۲. انجیل متی، باب ۱۶، جمله ۲۷.

۳. انجیل یوحنا، باب ۵، جمله ۲۸ و ۲۹ (طبق ترجمهٔ «ویلیام گلن» از انتشارات مجمع بریتانیایی ترجمهٔ خارجی کتاب‌های مقدس سال ۱۸۷۸).

ایام، حتی قبل از اختراع خط و پیدایش تاریخ در میان اقوام مختلف بشر وجود داشته، و هر قوم و ملتی به نوعی باور خود را نسبت به این مسئله نشان داده، به گونه‌ای که روشن می‌شود این اعتقاد نه رنگ قومیت داشته، و نه نژاد و زبان و منطقه خاص، بلکه یک اعتقاد عمومی، در سراسر تاریخ، و قبل از آن، بوده است.

\*\*\*



## اشاره

بدون شک ایمان به معاد تأثیر بسیار عمیق و گسترده‌ای در اعمال انسان‌ها دارد، اصولاً اعمال انسان بازتاب اعتقادات اوست، یا به تعبیر دیگر رفتار هر کس با جهان‌بینی او ارتباط، و پیوند مستقیم و تنگاتنگ دارد.

کسی که می‌داند اعمالش بی‌کم و کاست به زودی در دادگاهی مورد بررسی قرار می‌گیرد که قضاتش از همه چیز آگاهند، نه توصیه‌ای در آن مؤثر است و نه رشوه‌ای، و نه حکم دادگاهش تجدید نظر دارد، سپس بر طبق آن پاداش و کیفر می‌بیند، بلکه از دیدگاه دیگر، اعمال او همگی محفوظ است و رنگ ابدیت به خود می‌گیرد، و مایه آبرو یا سرشکستگی، آرامش یا شکنجه اوست، و به دنبال آن سعادت جاودان یا عذاب همیشگی است.

مسئلاً چنین کسی نه فقط در اصلاح خود می‌کوشد بلکه در انجام اعمال گوناگونش فوق‌العاده سختگیر و موشکاف است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾<sup>۲</sup>

۱. کهف/۱۱۰.

۲. دهر/۸ تا ۱۰.

۳. ﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>
۴. ﴿... فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ... \* وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۲</sup>
۵. ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ \* فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾<sup>۳</sup>
۶. ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا \* وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾<sup>۴</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: یس/۲۲؛ طه/۷۲ و ۷۳؛ مطففین/۱ و ۴؛ توبه/۴۵؛ قیامت/۵ و ۶؛ نمل/۴.

### ترجمه

۱. پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.
۲. و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مستمند» و «یتیم» و «اسیر» اطعام می کنند. - (و می گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. - ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است.
۳. اما آن ها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و ایمان بیشتری داشتند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچک که به خواست خدا، بر گروه های بزرگ پیروز شدند. و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است.

۱. بقره/۲۴۹.

۲. مدثر/۴۰-۴۶.

۳. ماعون/۱ و ۲.

۴. اسراء/۴۵-۴۶.

۴. آن‌ها در باغهای بهشتی اند، و سؤال می‌کنند، - از مجرمان: - چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! - می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، - و اطعام مستمند نمی‌کردیم، - و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم، - و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم.

۵. آیا کسی که پیوسته روز جزا را انکار می‌کند دیدی؟! او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند.

۶. و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آن‌ها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم؛ و بر دل‌هایشان (به سبب بی‌ایمانی و لجاجت) پوششهایی می‌نهمیم، تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ایمان به معاد انگیزه اعمال صالح

در نخستین آیه، رابطه نزدیکی در میان ایمان به آخرت و عمل صالح، منعکس شده است، می‌فرماید: «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند»؛

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.

در واقع ایمان به آخرت طبق این آیه دو بازتاب در انسان می‌تواند داشته باشد، یکی عمل صالح و دیگر اخلاص در عبودیت. جالب این‌که در این آیه از روز قیامت به عنوان روز «لقاء الله» (دیدار خدا) یاد شده و می‌دانیم این دیدار معنوی و شهود باطنی اوج تکامل انسان‌هاست که یادآوری آن می‌تواند انگیزه‌ای برای اخلاص کامل و عمل صالح باشد. (به اصطلاح تعلیق حکم به وصف مشعر به علیت است).

این نکته نیز قابل توجه است که به جای یقین به معاد، امید و رجاء آن، ذکر شده است اشاره به این‌که مسأله معاد چنان است که حتی امید و رجاء آن می‌تواند، منبع چنین آثاری باشد.<sup>۱</sup>

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۴۰۶.

دومین آیه که اشاره به داستان معروف سه روز روزه نذر خاندان پیغمبر ﷺ و بخشیدن غذای افطار خود به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌کند، این حقیقت را به خوبی آشکار می‌سازد که این ایثار و گذشت بی‌نظیر از ایمان به معاد سرچشمه گرفته است، می‌فرماید: (آن‌ها می‌گویند) «ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است»؛ ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

آری کسی که از خدا و روز جزا می‌ترسد نه تنها از اضافات زندگی خود در راه او انفاق می‌کند، بلکه آنچه را به شدت به آن نیازمند است در راه آن محبوب بی‌مانند می‌دهد، آن هم با اخلاص کامل، نه انتظار پاداشی دارد، و نه حتی اظهار تشکری با زبان، و این نشان می‌دهد که ایمان به آن روز بزرگ چه انگیزه نیرومندی برای توجه به نیکی‌ها و خلوص نیت است.

قابل توجه این‌که در آیه گذشته سخن از تأثیر رجاء و امید قیامت در اخلاص و عمل صالح بود، و در این جا سخن از تأثیر خوف و بیم از آن روز است که جمعاً دو رکن اصلی انگیزه حرکت‌ها را تشکیل می‌دهد (رجاء و خوف).

### ایمان به معاد و استقامت

در سومین آیه سخن از تأثیر ایمان به معاد در استقامت و پایداری و مقاومت در مقابل دشمن در میدان جهاد است، سخن از زبان گروهی از مؤمنان بنی‌اسرائیل است که همراه «طالوت» (فرمانده الهی لشکرشان) به مبارزه با «جالوت» پادشاه ستمگر برخاستند، و پس از یک امتحان سخت، گروهی عقب ماندند و تنها اقلیتی پا به میدان جهاد گذاشتند، این اقلیت به دو دسته تقسیم

۱. «عَبُوسٌ» به معنای چهره درهم کشیده و «قَمْطَرِيرٌ» به معنای سخت و شدید است. و تشبیه روز قیامت به انسانی که چهره درهم کشیده تعبیر لطیفی است که از هول و وحشت آن روز خبر می‌دهد.



شدند، بعضی گرفتار وحشت و ترس گشتند و گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نداریم»؛ ﴿قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾. در مقابل این گروه «اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و ایمان بیشتری داشتند) گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچک که به خواست خدا، بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند. و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) است»؛ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.

تعبیر به «یظنون» - به گفته بسیاری از مفسران - در این جا به معنای «یقین به روز قیامت» است و باید هم چنین باشد.

#### انکار معاد سبب انواع آلودگی هاست

در سه آیه گذشته آثار مثبت ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ در جهات مختلف، و در جنبه‌های گوناگون، بیان شد، از آیه چهارم به بعد آثار منفی عدم ایمان به معاد مشخص شده است.

در چهارمین آیه می فرماید: هنگامی که بهشتیان نگاهی به دوزخ می افکنند، و مجرمان را غرق در عذاب‌ها و شکنجه‌ها می بینند، «سؤال می کنند، از مجرمان: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!؟»؛ ﴿يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾.

دوزخیان فریادشان بلند می شود و عوامل دوزخی شدن خود را در چهار چیز خلاصه می کنند: ترک نماز، ترک اطعام مستمندان، همسویی با اهل باطل، و سرانجام تکذیب مستمر روز جزا! ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وَ لَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمِسْكِينَ \* وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ \* وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾.

این آیات به خوبی نشان می دهد که یکی از عوامل آلوده شدن به اعمال دوزخی، بلکه ام‌الفساد و عامل اصلی همان انکار روز جزاست که انسان را به یک موجود بی بند و بار فاقد تعهد و مسئولیت و تقوا مبدل می سازد.

در پنجمین آیه با صراحت سخن از کسانی می‌گوید که به خاطر تکذیب دین (روز جزا) با یتیمان با خشونت رفتار می‌کنند، و از تشویق به اطعام مساکین خودداری می‌نمایند. می‌فرماید: «آیا کسی که پیوسته روز جزا را انکار می‌کند دیدی؟ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی‌کند»؛ «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ \* فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ \* وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ».

در آیه فوق با توجه به این که «فاء» در «فَذَلِكَ»، معنای «سببیت» را می‌بخشد دلیل روشنی است بر این معنا که انکار روز جزا سرچشمه اصلی این اعمال زشت و شوم است، نه تنها محروم کردن یتیمان، بلکه منع شدید آنها همراه با خشونت و عنف، نه تنها خودش از کمک به مساکین خودداری می‌کند، بلکه دیگران را هم به این کار ترغیب نمی‌نماید، بلکه مانع خیر دیگران نیز هست، چراکه از عواقب سوء اعمال خویش نمی‌هراسد.

مفسران شأن نزول‌هایی برای آیات فوق آورده‌اند، از جمله این که گفته‌اند: آیات دربارهٔ ابوسفیان نازل شده، او هر هفته دو شتر ذبح می‌کرد (ولی فقط برای خود و کسانش بود) روزی یتیم گرسنه‌ای به سراغ او آمد و تقاضای چیزی کرد، او با عصایش یتیم را به عقب راند (در این هنگام آیات فوق نازل شد).

در ششمین و آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می‌فرماید: «و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم!»؛ «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا».

سپس می‌افزاید: «و بر دل‌هایشان (به سبب بی‌ایمانی و لجاجت) پوشش‌هایی می‌نهم، تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم!»؛ «وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا».

باز در این جا به مسأله «تعلیق حکم بر وصف» برخورد می‌کنیم، یعنی می‌بینیم

مسئله وجود حجاب معنوی در میان پیامبر ﷺ و مشرکان و افتادن پرده بر دل‌ها و قرار گرفتن سنگینی در گوش‌های آن‌ها روی توصیف آن‌ها به عدم ایمان به آخرت آمده است، و این به خوبی نشان می‌دهد که عدم ایمان به آن دادگاه بزرگ سبب پیدایش این حجاب‌ها و دور ماندن از درک واقعیت‌هاست، دلیل آن هم واضح است: عدم توجه به حساب و کتاب و جزای اعمال، انسان را بر مرکب غرور و خودخواهی و لجاج و تعصب و هواپرستی سوار می‌کند، در چنین حالتی چگونه می‌تواند حقایق را آن‌چنان‌که هست ببیند و به آن ایمان آورد.

شبیبه همین معنا در آیه ۲۲ سوره نحل نیز آمده است آن‌جا که می‌گوید: «أَمَّا كَسَانِي كَمَا بِهٖ آخِرَتِ الْإِيمَانِ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (انکار می‌کند)؛ در این‌جا نیز «عدم ایمان به آخرت» به عنوان عاملی برای «انکار حق و تکبر در برابر آن» معرفی شده است.

## توضیحات

### ۱. اثرات فوق‌العاده مثبت ایمان به رستاخیز

«مراقبه و محاسبه»، دو عامل مهم تربیت است، یک معنای مراقبه این است که انسان بداند کسی مراقب اوست و در همه حال، احوال او را زیر نظر دارد، و از آن بالاتر این‌که اسرار درون او نیز در برابر وی آشکار است.

توجه به این حقیقت انسان را در یک حالت بیدار باش دائم نگه می‌دارد و توجه به «محاسبه» و این‌که تمامی اعمال او از کوچک و بزرگ و نیک و بد حسابرسی می‌شود، و پاسخ عادلانه‌ای به هر کدام داده خواهد شد، سبب می‌شود که انسان خود را در انجام کارها آزاد مطلق نبیند، و هیچ کاری را ساده و کوچک نشمرد، و به همان اندازه که نیروی مراقبت و حسابرسی دقیق است او هم در انجام کارها دقیق و سختگیر باشد.

امروز جاده‌های بیابانی و حرکت اتومبیل‌ها در آن، با دوربین‌های مخفی کنترل می‌شود، و پلیس‌های راهنمایی که در مرکز خود نشسته‌اند با دقت مراقب آن‌ها هستند، و اتومبیل‌های متخلف را از طریق تماس (وسیله بی‌سیم) با مأموران گشتی، یا دروازه‌ها، متوقف ساخته، جریمه می‌کنند. توجه به این مراقبت و آن جریمه سبب می‌شود که نظم خاصی بر جاده‌ها حتی در بیابان‌ها حکمفرما گردد.

از سوی دیگر ایمان به رستخیز روح ایثار و فداکاری را در انسان زنده می‌کند، زیرا به حکم «مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ «آنچه نزد شماست از میان می‌رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند» (نحل/۹۶) زندگی این دنیا یک زندگی گذرا و ناپایدار و فانی است، در حالی که آنچه برای آن جهان ذخیره شود پایدار و جاویدان خواهد ماند، کدام عاقل است که در معامله «متاع قلیل» به «مواهب کثیر» بلکه بی‌پایان، تردید به خود راه دهد؟ این جاست که ایمان به معاد می‌تواند سرچشمه انواع انفاق‌ها و گذشت‌ها و ایثارها گردد.

از سوی سوم این ایمان به انسان روح شجاعت و شهامت و صبر و استقامت می‌بخشد، کسی از مر می‌ترسد که «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»؛ «به یقین غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی (در کار) نیست» می‌گوید، اما آن‌کس که معتقد است «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ «و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است» (عنکبوت/۶۴) چه ترسی از مر دارد؟!

آن‌کس که شهادت در راه خدا را دریچه‌ای برای راه یافتن به جوار رحمت حق، و رسیدن به مقام قرب او، و مواهب توصیف ناشدنی بهشت می‌داند، چگونه ممکن است از بذل جان و مال در راه او دریغ داشته باشد، و یا از انبوه لشکر دشمن بهراسد؟!

کوتاه سخن این‌که هر قدر درباره رابطه ایمان به معاد و تربیت انسان بیشتر بیندیشیم به اهمیت آن بیشتر واقف می‌شویم.

## ۲. اثر تربیتی معاد در روایات اسلامی

نه تنها در آیات قرآن که در روایات اسلامی نیز این موضوع بازتاب گسترده‌ای پیدا کرده است و رابطه عمیق و ریشه‌دار و مستمر این دو را با یکدیگر روشن می‌سازد، به عنوان نمونه به روایات زیر توجه کنید:

۱. علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌گوید: «وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَاتِ عَلِيٍّ حَسَنَاتِ السَّعْدَانِ مُسْتَهْدَأً، أَوْ أُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِبَعْضٍ مِنَ الْحُطَامِ؛» به خدا سوگند، اگر شب را به روی خارهای جانگداز «سعدان» بیدار بسر برم، و (روزها) در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم خوشتر است از این‌که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم.<sup>۱</sup>

۲. در غررالحکم از همان حضرت در عبارتی صریح و آشکار می‌خوانیم که فرمود: «إِجْعَلْ هَمَّكَ لِمَعَادِكَ تَصْلُحْ؛» هم خود را در معاد قرار ده تا صالح شوی.<sup>۲</sup>

۳. تأثیر ایمان به معاد در حسن اعمال به قدری روشن و آشکار است که امیرمؤمنان علی علیه السلام تعجب می‌کند از کسی که ایمان به آخرت دارد و در حسن اعمال خویش نمی‌کوشد می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ لِعَمَالٍ جَزَاءً كَيْفَ لَا يُحْسِنُ عَمَلَهُ.»<sup>۳</sup>

احادیث در این زمینه بسیار فراوان است و آنچه در بالا گفته شد، تنها گوشه کوچکی از آن‌ها محسوب می‌شود، و همگی تأکید بر تأثیر عمیق ایمان به سرای آخرت در تربیت انسان دارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. همان، فصل ۲، شماره ۸۵.

۳. غررالحکم، فصل ۵۴، شماره ۲۵.

### ۳. ایمان به معاد و آرامش جان

اعتقاد به زندگی پس از مرگ نه تنها در تهذیب نفوس و اخلاص قلوب و پرورش اخلاق و پاکی اعمال مؤثر است، بلکه در بهبود حال انسان در همین زندگی دنیا نیز اثر عمیقی دارد.

یکی از اساتید معروف جامعه‌شناسی دانشگاه پرینستون «دونالد لایت» می‌گوید «تنها در آمریکا در حال حاضر حدود پنج میلیون نفر! زندگی می‌کنند که در دوران عمرشان لااقل یکبار اقدام به خودکشی کرده‌اند، و با تمام کوشش‌هایی که از سوی انجمن‌های مبارزه با خودکشی در این زمینه به عمل آمده اثر قابل ملاحظه‌ای حاصل نشده است، این‌ها کسانی هستند که به خاطر یأس و احساس پوچی حیات و تنهایی و بی‌اعتقادی به زندگی و دلهره و اضطراب، و تشویش ناشی از بحران‌های اجتماعی، دست به این کار می‌زنند، و این امری نیست که با وسایل فوق‌قابل‌علاج باشد».<sup>۱</sup>

بدون شک ایمان به سرای دیگر، و زندگی جاویدان در آن عالم توأم با آرامش و عدالت می‌تواند به این نگرانی‌ها پایان دهد.

پرفسور «یونگ» استاد معروف روانکاوی که از دستیاران مشهور فروید است در یکی از سخنان خود می‌گوید: دو سوم بیمارانی که از سراسر جهان به من مراجعه کرده‌اند افراد با سواد و موفقی هستند که درد بزرگ یعنی پوچی و بی‌معنا بودن زندگی آن‌ها را رنج می‌دهد، علت این است که بشر قرن بیستم به خاطر پیشرفت تکنولوژی و کوتاه‌نظری و تعصب، مذهب را از دست داده، و سرگشته در جست‌وجوی روح خویش است، و تا مذهبی نیابد آسایش ندارد، چراکه بی‌مذهبی سبب بی‌معنا بودن و پوچی زندگی می‌شود!<sup>۲</sup>

۱. کتاب غربت غرب، ص ۱۸ (با تلخیص).

۲. معاد از نظر روح و جسم، ج ۱، ص ۴۴.

به قرآن باز می‌گردیم و از آن کمک می‌گیریم: در سوره یونس اشاره لطیفی به این معنا می‌بینیم، آن‌جا که می‌گوید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ... \* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»؛ «آگاه باشید! (دوستان و اولیای خدا، نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند... شادمانی (حقیقی) در زندگی دنیا و آخرت تنها برای آن‌هاست».

\* \* \*





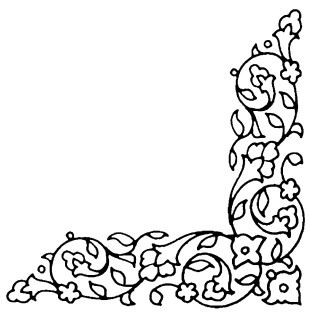
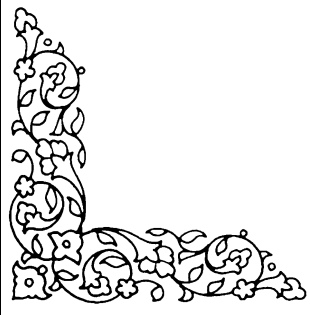


# دروازهٔ عالم بقاء



۱. مرگ

۲. برزخ





### اشاره

گرچه نام مر برای بسیاری هول‌انگیز و وحشتناک است، ولی در جهان بینی اسلامی چهره دیگری دارد، چراکه مر گذرگاهی است به جهان دیگر. در عین حال گذشتن از این دروازه برای همه خوشایند نیست، تنها برای کسانی خوشایند است که زاد و توشه کافی برای این سفر بزرگ فراهم کرده باشند، و به همین دلیل اگر بدکاران از آن وحشت کنند عجیب نیست. چنین نگرشی درباره مر از یک سو به انسان قدرت جهاد و ایثار می‌دهد، و ترس از مر او را به ذلت و خواری نمی‌کشاند و از سوی دیگر هشدار می‌دهد که انسان‌ها در برابر گناهان و وسیله مؤثری است برای تربیت آن‌ها. با این اشاره به مرحله نخست یعنی مرحله مر توجه می‌کنیم و به آیات پرمعنای زیر گوش جان فرا می‌دهیم (توجه داشته باشید هر آیه ناظر به یکی از ابعاد این موضوع است).

۱. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾<sup>۲</sup>

۱. آل عمران/۱۸۵.

۲. زمر/۴۲.

۳. ﴿قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>
۴. ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>
۵. ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup>
۶. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ \* وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ آيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>۴</sup>
۷. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ﴾<sup>۵</sup>
۸. ﴿وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾<sup>۶</sup>
۹. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾<sup>۷</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:  
قیامت/۲۶-۳۰.

### ترجمه

۱. هر انسانی مر را می‌چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت.

۱. سجده/۱۱.  
۲. نحل/۲۸.  
۳. نحل/۳۲.  
۴. جمعه/۶ و ۷.  
۵. ملک/۱ و ۲.  
۶. ق/۱۹.  
۷. مؤمنون/۹۹ و ۱۰۰.

۲. خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده‌نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمدی معین.
۳. بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید.
۴. همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آن‌ها (به ظاهر) تسلیم می‌شوند (و بدروغ می‌گویند): ما کار بدی انجام نمی‌دادیم! (به آن‌ها گفته می‌شود): آری، خداوند به آنچه انجام می‌دادید عالم است.
۵. همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند؛ به آن‌ها می‌گویند: سلام بر شما! به پاداش آنچه انجام می‌دادید، وارد بهشت شوید.
۶. بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید (تا به لقای محبوبتان برسید)! - ولی آنان بخاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند؛ و خداوند ستمگران را بخوبی می‌شناسد.
۷. پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. - آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او توانا و آمرزنده است.
۸. و سرانجام، سکرات مرگ حقیقت را (پیش چشم او) می‌آورد (و گفته می‌شود): این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!
۹. (آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید؛ - شاید در برابر آنچه ترک

کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم. (ولی به او می‌گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد).

## تفسیر و جمع‌بندی

### ۱. مرگ یک قانون عمومی است

نخستین آیه سخن از عمومیت قانون مرگ می‌گوید و می‌فرماید: «هر انسانی مرگ را می‌چشد»؛ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾.

این تعبیر در سه آیه قرآن مجید آمده است<sup>۱</sup> و تکرار آن اشاره‌ای است به قطعی بودن مرگ، و ضمناً هشدار می‌دهد که همه انسان‌ها که از این سرنوشت قطعی غافل نشوند.

و از آن‌جا که مرگ در پیچه‌ای است به سوی عالم بقا، بلافاصله بعد از آن می‌افزاید: «و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت»؛ ﴿وَإِنَّمَا تُؤْتُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

اشاره به این‌که دنیا جای عمل است نه حساب و جزا، و آخرت جای حساب و جزا است نه عمل، هرچند در دنیا و عالم برزخ اجر و پاداش‌های محدودی وجود دارد، ولی مسلماً اجر و پاداش کامل تنها در سرای آخرت است.

### ۲. حقیقت مرگ

در حالی که بسیاری مرگ را به عنوان فنا و نیستی و پایان یافتن همه چیز می‌پندارند، قرآن مجید حقیقت آن را به عنوان «تَوْفَى» (قبض کردن و دریافت داشتن روح انسان به وسیله ذات پاک پروردگار) تفسیر کرده است. در دومین آیه

۱. آل عمران/۱۸۵، انبیاء/۳۵، عنکبوت/۵۷.

می‌فرماید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند»؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾.

سپس برای این‌که نمونه‌ای از مرگ را در زندگی این جهان ارائه دهد، می‌افزاید: «و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد»؛ ﴿وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾. «سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده‌نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سر آمدی معین»؛ ﴿فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾. «در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

هدف قرآن بیان این حقیقت است که: همان‌گونه که در عالم خواب روح انسان نابود نمی‌شود، بلکه موقتاً رابطه آن با بدن ضعیف می‌گردد، و به همین دلیل می‌تواند در عوالمی سیر کند، همین‌طور با مردن نیز فنائی در کار نیست، بلکه آزاد شدن روح و سیر در عوالم بزرگ دیگر است.

### ۳. فرشتگان قبض ارواح

در سومین آیه مورد بحث آمده است که به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد در مقابل انکار معاد از سوی مشرکان «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید»؛ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.

قابل توجه این‌که در این جا سخن از فرشته مرگ در میان است، فرشته‌ای که برای این کار مأموریت دارد، در حالی که در آیات قبل، قبض‌کننده ارواح، خدا معرفی شده و در آیه ۴۲ زمر، مجموعه‌ای از فرشتگان ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾.

### ۴ و ۵. حال مؤمنان و ظالمان در لحظه مرگ

مؤمنان و ظالمان، نیکوکاران و بدکاران از همان لحظه مرگ از هم جدا

می‌شوند و حالات متفاوتی دارند «آیه چهارم و پنجم» اشاره پرمعنایی به همین حقیقت است.

نخست می‌فرماید: «همان کسانی که فرشتگان (مر) جانشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آن‌ها (به ظاهر) تسلیم می‌شوند (و به دروغ می‌گویند): ما کار بدی انجام نمی‌دادیم!»؛ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ».

این سخن نشان می‌دهد که آن‌ها تسلیم کامل نشده‌اند، و نمی‌دانند این انکار در برابر خداوند عالم الغیب و گواهان از ملائکه بیهوده است، لذا در پایان آیه می‌افزاید: «(به آن‌ها گفته می‌شود): آری، خداوند به آنچه انجام می‌دادید عالم است»؛ «بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» سپس دستور داده می‌شود: «اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود»؛ «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا».

در مقابل آن‌ها فرشتگان رحمتند که برای قبض ارواح مؤمنان می‌آیند چنان‌که در دومین آیه می‌خوانیم: «همان کسانی که فرشتگان (مر) جانشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آن‌ها می‌گویند: سلام بر شما! به پاداش آنچه انجام می‌دادید، وارد بهشت شوید»؛ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

و در واقع پاداش پاکی و تقوا چیزی جز این نیست که فرشتگان الهی با سلام و درود از آن‌ها استقبال کنند و از آن‌ها به بهشت دعوت نمایند، دعوتی آمیخته با لطف و محبت و احترام!

## ۶. دلیل ترس از مرگ

چهرهٔ مر معمولاً برای افراد وحشتناک است و دلیل آن اجمالاً یکی از دو چیز است یا مر را پایان همه چیز، و مرادف معنای فنا دانستن، و یا آلودگی به



گناهان و دلبستگی به دنیا است، اما کسی که مر را سرآغازی برای انتقال به جهان وسیع تر و زندگی والا تر می داند و کوله باری بزر از اعمال صالح برای این سفر فراهم کرده و دلبستگی به دنیا ندارد برای چه از مر بترسد؟

در «ششمین آیه» اشاره ظریفی به این موضوع نموده می فرماید: «بگو: ای یهودیان! اگر گمان می کنید که (فقط) شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس اگر راست می گوید آرزوی مر کنید (تا به لقای محبوبتان برسید)!»؛ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

سپس می افزاید: «ولی آنان بخاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند، هرگز آرزوی مر نمی کنند؛ و خداوند ستمگران را بخوبی می شناسد»؛ ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾.

#### ۷. فلسفه مرگ و حیات

هدف از حیات و مر چیست؟ قرآن مجید در هفتمین آیه مورد بحث می گوید: «پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، و او توانا و آمرزنده است»؛ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾.

از این آیه چند امر استفاده می شود:

اولاً مر و حیات هر دو مخلوقند، اگر مر به معنای فنا و نیستی مطلق بود مخلوق بودن آن معنا نداشت.

ثانیاً مر از حیات است یا به خاطر این که اشاره به مر دنیا و حیات جهان آخرت است، یا این که مر اشاره به مرحله خاک بودن انسان و حیات آفرینش از خاک است، و یا هر دو.

ثالثاً دنیا به عنوان یک میدان آزمایش معرفی شده، میدانی برای آزمایش «بهترین افراد از نظر عمل».

رابعاً معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا حسن عمل اوست. بدیهی است اعمال نیکو از عقائد پاک، و قلب مؤمن، و نیت خالص سرچشمه می‌گیرد، چراکه همیشه عمل بازتابی است از این امور. خامساً: ارزش واقعی از آن «کیفیت عمل» است نه «کمیت» و حجم آن.

#### ۸. مقدمات و سکرات مرگ

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مرگ همراه شدائد و وحشت گیج‌کننده‌ای است، در هشتمین آیه مورد بحث، می‌فرماید: «و سرانجام، سکرات مرگ حقیقت را (پیش چشم او) می‌آورد»؛ «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ». و در این هنگام به انسان گفته می‌شود: «این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!!»؛ «ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ».

«سَكْرَةُ»، از ماده «سُكِرَ» به گفته ارباب لغت، حالتی است که میان انسان و عقل او ایجاد می‌شود، و غالباً در مورد شراب به کار می‌رود. علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْطَعُ أَنْ تَسْتَعْرِقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَيَّ عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ مرگ شدائد و سختی‌هایی دارد، شدیدتر از آنچه در وصف بگنجد، یا با معیار عقل مردم دنیا سنجیده شود».<sup>۱</sup>

#### ۹. تمنای بازگشت و جبران!

در لحظه مرگ هنگامی که چشم برزخی گشوده می‌شود و قسمتی از اسرار پشت پرده غیب بر انسان آشکار می‌گردد و نتیجه اعمال خویش را با چشم

۱. غرر الحکم، فصل ۹، شماره ۲۳۷.

می‌بیند، دست خود را خالی از حسنات، و پشت خویش را سنگین از بار گناهان مشاهده می‌کند، از گذشته خویش به شدت پشیمان می‌گردد، و به فکر جبران می‌افتد، چنان‌که در نهمین آیه مورد بحث آمده: «(آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گویند: پروردگارا! مرا باز گردانید!»؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾. «شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم»؛ ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾.

اما سنت پروردگار چنین اجازه‌ای را به هیچ‌کس نمی‌دهد، نه نیکوکاران راه بازگشت و افزایش عمل نیک را دارند، و نه بدکاران راهی به سوی توبه و جبران، لذا به طور قاطع به او پاسخ داده می‌شود: «نه چنین نیست این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد)»؛ ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾.

## توضیحات

### ۱. مرگ دریچه‌ای به عالم بقا

مادی‌ها مرگ را یک عالم ظلمانی و بسیار تاریک می‌دانند عالمی که همه چیز با آن پایان می‌گیرد لذا جای تعجب نیست که انسان مادی از بیم مرگ بر خود بلرزد و جای تعجب نیست که آن‌ها زندگی را پوچ و بی‌معنا بشمرند. ولی الهیین و معتقدان به معاد، به مرگ همان‌گونه می‌نگرند که به تولد جنین از شکم مادر. مسلماً اگر جنین بدانند که بعد از تولد به کجا قدم می‌نهد از آغاز برای تولد لحظه شماری می‌کند، هرگز وحشتی از آن به خود راه نمی‌دهد، هرگز عالم جنین را بی‌معنا و پوچ نمی‌شمرد، هرگز از ایثار و فداکاری در این راه مضایقه‌ای ندارد. کوتاه سخن این‌که بینش انسان در مورد مرگ به عنوان «دریچه‌ای به سوی عالم بقا» تمام زندگی او را به رنگ تازه‌ای در می‌آورد، و به آن مفهومی دلپذیر

می‌دهد، و او را از سرگردانی و بدبینی و حیرت و احساس پوچی و بی‌هدفی که رنج ناشی از آن بسیار جانکاه است رهایی می‌بخشد.

## ۲. چرا از مرگ بترسیم؟!

از آنچه قبلاً گفته شد به خوبی روشن می‌شود که ترس از مرگ برای انسان‌های معتقد به معاد مفهومی ندارد مگر آن گروه که دارای پرونده‌ای سیاه و تاریکند، و از مجازات‌های الهی در سرای دیگر بیمناکند. به تعبیر دیگر تنها سه کس از مرگ می‌ترسند:

**اول** کسانی که مگر را با نیستی و فنا مساوی می‌دانند. اگر مرگ را به معنای نردبانی برای صعود به «هستی برتر» تفسیر کنیم، و جهان پس از مرگ را از نظر وسعت و نعمت قابل مقایسه با این جهان ندانیم نه تنها مسأله وحشتناکی نخواهد بود، بلکه در موقع خود دوست داشتنی و مطبوع است.

**دوم** کسانی هستند که ایمان به زندگی پس از مرگ دارند ولی به خاطر آن‌که پرونده اعمالشان سیاه و تاریک است از بیم مجازات‌هایی که پس از مرگ و در صحنه قیامت در انتظار آن‌هاست از آن می‌گریزند.

**سوم** این نکته نیز قابل توجه است که دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌ها به زندگی دنیا و علاقه شدید به مال و مقام و زرق و برق‌های دیگر انسان را از مرگ، مرگی که این امور را از دست او بیرون می‌آورد بیزار می‌کند.

اما آن‌ها که نه مرگ را فنا می‌دانند، و نه پرونده تاریک و سیاه دارند، و نه وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌ها، آن‌ها را به زندگی مادی دنیا پیوند زده، دلیلی ندارد که کمترین وحشتی از مرگ به خود راه دهند.

## ۳. مرگ در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز نکته‌های جالبی در زمینه دلایل ترس و وحشت از مرگ دیده می‌شود که بسیار جالب و آموزنده است:

۱. مردی از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید: «يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟» چرا ما مر را ناخوشایند می دانیم و دوست نداریم؟».
- امام فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ، وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنْ الْعِمْرَانِ إِلَى الْخَرَابِ!؛ این به خاطر آن است که شما آخرت خود را ویران ساختید و دنیای خود را آباد کردید، لذا اگر از آبادی به سوی ویرانی روید.»<sup>۱</sup>
۲. امام صادق علیه السلام می فرماید: «مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَالِي لَا أَحِبُّ الْمَوْتَ؛ چرا من مر را دوست ندارم؟».
- پیامبر فرمود: «أَلَيْكَ مَالٌ؟؛ آیا ثروتی داری؟» عرض کرد: آری.
- فرمود: «فَقَدَّمْتَهُ؟؛ آیا از پیش فرستاده ای؟» عرض کرد: نه! فرمود: «فَمِنْ تَمَّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ؛ از این جاست که مر را دوست نداری.»<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۹، ح ۱۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۷، ح ۹.



### اشاره

منظور از «برزخ»، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد، یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می‌شود، پیش از آن‌که بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می‌شود قرار خواهد داشت.

قرآن مجید گرچه بحث زیادی در مورد برزخ ندارد، و نسبتاً از کنار این مسأله، ساده گذشته است، ولی با این حال، تعبیرات صریح و روشنی دارد که می‌تواند اصول کلی مربوط به جهان برزخ را برای ما روشن سازد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. مؤمنون/۹۹ و ۱۰۰.

۲. آل عمران/۱۶۹ و ۱۷۰.

۳. ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ \* وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: بقره/۱۵۴؛ نوح/۲۵؛ یس/۲۶ و ۲۷؛ روم/۵۵؛ مؤمن/۱۱.

### ترجمه

۱. (آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مر یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید؛ - شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم. (ولی به او می‌گویند): چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد)؛ و در پی (مر) آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

۲. (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. \* آن‌ها بخاطر نعمتهایی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده اند [= مجاهدان و شهیدان آینده] شادمانند؛ که نه ترسی بر آن‌هاست، و نه اندوهی خواهند داشت.

۳. (عذاب آن‌ها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): فرعونیان را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید. - (به خاطر بی‌اور) هنگامی را که در آتش دوزخ با هم به گفت‌وگو و ستیزه می‌پردازند؛ ضعیفان به مستکبران می‌گویند: ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را به جای ما پذیرا می‌شوید!؟

۱. مؤمن/۴۶ و ۴۷.



## تفسیر و جمع‌بندی

### برزخ و ویژگی‌هایش

نخستین آیه، بحث را از چگونگی وضع کفار و ظالمان و مجرمان آغاز کرده می‌فرماید: «(آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مر یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید؛ شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم»، «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ». اما با جواب منفی روبرو می‌شود، به او می‌گویند: «چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد)»، «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا». سپس می‌افزاید: «(و در پی (مر) آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند»؛ «وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

آغاز این آیه اشاره به منزلگاه اول یعنی منزلگاه «مر» است، و پایان آن اشاره به منزلگاه دوم یعنی «برزخ» است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اتَخَوْفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ؛ من از برزخ درباره شما می‌ترسم».

روای سؤال کرد: «ما الْبَرْزَخُ؛ برزخ چیست؟».

فرمود: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينِ مَوْتِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ برزخ همان قبر است از آن زمانی که انسان می‌میرد تا روز قیامت».<sup>۱</sup>

دومین آیه، با صراحت می‌گوید: «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». این آیه از دلایل روشن وجود عالم برزخ است؛ زیرا سخن از زنده بودن شهیدان و حتی روزی گرفتن آن‌ها و حضورشان در محضر قرب خدا است.

۱. تفسیر برهان، ج ۴، صفحه ۳۶، ح ۲.

عجب این‌که بعضی از مفسران بدون توجه به تعبیراتی که در این آیات و آیات بعد از آن آمده که همگی حکایت از حیات شهداء (حیات به معنای واقعی کلمه) می‌کند دست به توجیهاتی زده‌اند که حیات را به مفهوم مجازی آن منعکس می‌کند، مانند زنده بودن نام و آثار آن‌ها، زنده بودن هدایت و طاعت و دین آن‌ها، و یا زنده شدن روز قیامت از قبور!

آیا آن‌ها دقت نکرده‌اند که قرآن می‌گوید شهداء نزد پروردگارانند.

روزی داده می‌شوند.

به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنان داده خوشحالند.

ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.

این تعبیرات چگونه با آن مفاهیم مجازی سازگار است؟

سومین آیه در واقع نقطه مقابل آیات شهدا است؛ چراکه از عذاب‌های

«فرعونیان» در برزخ سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و عذاب شدید فرعونیان را

فراگرفت»؛ ﴿وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾.

سپس این عذاب الهی را چنین شرح می‌دهد: «(عذاب آن‌ها) آتش است که

هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید):

«فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید»؛ ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ روشن است که این آتشی که در

آیه به آن اشاره شده که آل فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند دوزخ

برزخی است، چراکه در پایان آیه مجازات آن‌ها در قیامت به طور جداگانه آمده

است، و لذا غالب مفسران این آیه را به عالم برزخ و عذاب قبر تفسیر کرده‌اند.

### نتیجه بحث

از مجموع آیات فوق نظر قرآن مجید درباره عالم برزخ تا حد زیادی روشن

می‌شود. منتها در آیات قرآن شرح زیادی درباره جزئیات جهان برزخ به چشم

نمی خورد، و تنها اصل وجود این جهان و بخشی از پاداش های نیکوکاران و مجازات های بدکاران در آن آمده است، ولی در اخبار و روایات اسلامی تفصیل زیادی در این زمینه وجود دارد که به قسمتی اشاره خواهیم کرد.

## توضیحات

### ۱. برزخ در روایات اسلامی

در احادیث به طور بسیار گسترده ای درباره عالم برزخ و ویژگی های آن سخن به میان آمده است. در این جا به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: هنگامی که اجساد کشتگان مشرکان مکه را در جنگ بدر در چاهی ریختند در کنار چاه ایستاد و این جمله ها را فرمود: «يَا أَهْلَ الْقَلْبِ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ يَسْمَعُونَ؟ قَالَ: مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَا يُجِيبُونَ!؛ ای اهل چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم! گروهی عرض کردند: ای رسول خدا! آیا آن ها می شنوند؟، فرمود: شما نسبت به آنچه من می گویم از آن ها شنواتر نیستید، ولی آن ها امروز پاسخ نمی دهند!»<sup>۱</sup>

۲. در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت:

«أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِيعٌ لِأَحَقِّ، أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكَنْتَ، وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحْتَ، وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟؛ شما بر ما پیشقدم شدید، و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، خانه هایتان را دیگران ساکن

۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۷۷، ح ۲۹۸۷۶.

شدند! همسرانتان به ازدواج دیگران درآمدند! و اموالتان تقسیم شد! این‌ها خبرهایی است که نزد ماست نزد شما چه خبر؟».

سپس رو به یاران کرد و فرمود: «أَمَا لَوْ أَدْرَنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لِأَخْبِرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ آگاه باشید اگر به آن‌ها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می‌دهند که بهترین زاد و توشه در سفر آخرت پرهیزکاری است».<sup>۱</sup>

این حدیث نیز گواه بر آن است که علاوه بر این‌که عالم برزخ برای ارواح مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط با این جهان نیز دارند.

۳. در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که فرمود: «وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبُرْزُخَ؛ به خدا سوگند من تنها از برزخ بر شما می‌ترسم!» (اشاره به این‌که مؤمنان در قیامت مشمول شفاعت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصومند، ولی حساب برزخ جداست).<sup>۲</sup> از این جا روشن می‌شود کسانی که زیارت اهل قبور را انکار می‌کنند و آن‌ها را موجوداتی همچون سنگ و چوپ می‌پندارند تا چه حد از احادیث اسلامی بیخبر و از تعلیمات رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دورند.

اصولاً تمام روایاتی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می‌گوید، و روایاتی که از رسیدن نتیجه کارهای نیک و بد انسان بعد از مرگ به او خبر می‌دهد، و روایاتی که از تماس ارواح با خانواده‌های آن‌ها و مشاهده وضع حال آن‌ها بحث می‌کند، و روایاتی که در مورد حوادث شب معراج و تماس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با انبیا و پیامبران سخن می‌گوید، همه این‌ها گواه بر وجود عالم برزخ است، و بدون تصویر چنین عالمی تمام روایات مزبور و مانند آن نامفهوم خواهد بود.

## ۲. برزخ در ترازوهای عقل و احساس

گذشته از آیات و روایات بالا این مسئله از طرق عقلی و حسی نیز قابل اثبات

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰، ص ۴۹۲.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵۳، ح ۱۲۰.

است، زیرا تمام دلائلی که از وجود و بقای روح مستقل از بدن خبر می‌دهد دلیل بر وجود عالم برزخ است، چراکه طبق این دلایل روح انسان با مرگ بدن فانی نمی‌شود، چون از عوارض جسم نیست که با فنای جسم از میان برود، بلکه گوهر مستقلی است که بدون جسم نیز به بقای خود ادامه می‌دهد، قبول این سخن مساوی است با قبول عالم برزخ، چراکه سخن در اصل وجود عالم برزخ است، نه روحانی بودن آن.

از این گذشته تماس و ارتباط با عالم ارواح که امروز در میان دانشمندان این فن از مسلمات است به خوبی نشان می‌دهد که ارواح بعد از جدایی از بدن در عالمی مخصوص به خود باقی و برقرارند، و ادراکاتی وسیع‌تر و گسترده‌تر دارند، گاه بخشی از علوم خود را از طریق ارتباط با مردم این جهان به آن‌ها منتقل می‌کنند.<sup>۱</sup>

### ۳. دورنمایی از عالم برزخ

اصل وجود عالم برزخ جای بحث و گفت‌وگو نیست، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است؟ آنچه با احادیث اسلامی هماهنگی دارد این است: روح انسان بعد از پایان زندگی دنیا در جسم لطیفی قرار می‌گیرد که از بسیاری از عوارض جسم مادی برکنار است، ولی از آن نظر که شبیه این جسم مادی عنصری است به آن «بدن مثالی» یا «قالب مثالی» گویند که نه کاملاً مجرد است و نه مادی محض بلکه دارای یک نوع «تجرد برزخی» است (دقت کنید).  
به گفته بعضی از دانشمندان می‌توان آن را تشبیه به حالت خواب کرد، در خواب‌های راستین، روح انسان با استفاده از قالب به نقاط مختلف پرواز می‌کند، مناظری را می‌بیند، از نعمت‌هایی بهره می‌گیرد و لذت می‌برد، و گاه مناظر هولناکی را مشاهده می‌کند و سخت متألم می‌گردد و فریاد می‌کشد.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب ما به نام «عود ارواح و ارتباط با ارواح» مراجعه فرمایید.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار تصریح می‌کند که تشبیه عالم برزخ به حالت خواب و رؤیا در بسیاری از اخبار وارد شده است.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این‌که: جسم مثالی چنانکه از نامش، پیداست شبیه این بدن است ولی این ماده کثیف عنصری را ندارد، جسمی است لطیف نورانی و خالی از مواد و عناصر شناخته شده این جهان مادی.

امام صادق علیه السلام فرمود: «فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا؛ هنگامی که خداوند قبض روح مؤمن می‌کند او را در قالبی همچون قالبش در دنیا قرار می‌دهد».<sup>۲</sup>

#### ۴. ویژگی‌های عالم برزخ

آنچه از سنت در این زمینه استفاده می‌شود امور زیر است:

#### الف) سؤال قبر

از روایات بسیاری استفاده می‌شود که هنگامی که انسان را در قبر گذاشتند دو فرشته از فرشته‌های الهی به سراغ او می‌آیند، و از اصول و عقاید او، توحید و نبوت و ولایت و حتی طبق بعضی از روایات از چگونگی مصرف کردن عمر و طریق کسب اموال و مصرف آن‌ها، سؤال می‌کنند، چنانچه از مؤمنان راستین باشد به خوبی از عهده جواب برمی‌آید و مشمول عنایات حق می‌شود، و اگر نباشد در پاسخ درمی‌ماند و مشمول عذاب دردناک برزخی می‌شود.

از این دو فرشته در بعضی از روایات به عنوان «ناکر» و «نکیر» و در بعضی «منکر» و «نکیر» یاد شده است.<sup>۳</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۷۱.

۲. فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۴ (باب آخر فی ارواح المؤمنین)، ح ۶.

۳. اولی در اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۲۶ (باب النوادر) و دومی در بحارالانوار ج ۶، ص ۲۲۲ و ۲۲۳ (حدیث ۲۲ و ۲۴) آمده است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از کلمات تکان دهنده‌اش به ورود دو فرشته منکر و نکیر، برای سؤال قبر اشاره کرده، می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْتَلَانِيكَ، عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكَ، وَ عَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تُدِينُ بِهِ، وَ عَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ، وَ عَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ، ثُمَّ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا أَفْتَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ فِيمَا أَتَلَفْتَهُ فَخُذْ حِذْرَكَ، وَ أَنْذِرْ لِنَفْسِكَ، وَ أَعِدْ لِلْجَوَابِ قَبْلَ الْأَمْتِحَانِ وَ الْمَسْأَلَةِ وَ الْأَخْتِبَارِ؛ بدان نخستین چیزی که آن دو فرشته از تو سؤال می‌کنند: پروردگارت را که می‌پرستیدی، و از پیامبر که به سوی تو فرستاده شده، و از دینی که به آن پایبند بودی، و از کتابی که آن را می‌خواندی، و از امامی که ولایتش را پذیرفته بودی، سپس از عمرت سؤال می‌کنند که در کدام راه بر باد دادی، و از اموات که از کجا آوردی و در کجا مصرف کردی؟ جانب احتیاط را نگه‌دار و درباره خود بیندیش! و قبل از آزمایش و سؤال و امتحان، پاسخ را آماده کن».<sup>۱</sup>

### (ب) فشار قبر

از احادیث استفاده می‌شود که فشار قبر برای همه بدون استثناء وجود دارد، منتهی در بعضی شدید است و کیفر اعمال محسوب می‌شود، و در بعضی ملایم‌تر و به منزله کفاره گناهان و جبران کوتاهی‌ها است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است: «ضَعَطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ؛ فشار قبر برای مؤمن کفاره ضایع کردن نعمت‌ها از ناحیه او است!».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۳، ح ۲۴ در این زمینه روایات فراوان است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به همان

جلد بحار الانوار، و همچنین تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۰۰ به بعد (ذیل آیه ۲۷ ابراهیم) مراجعه کرد.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۱۶.

ولی از برخی احادیث استفاده می‌شود که بعضی از مؤمنان فشار قبر ندارند. به هر حال اصل وجود فشار قبر طبق روایات زیادی مسلم است حتی در روایتی آمده است که سؤال کردند اگر کسی چندین روز به دار آویخته شده باشد، فشار قبر درباره او چگونه است امام علیه السلام فرمود: «به هوایی که بر او احاطه دارد دستور داده می‌شود که از هر طرف بر او فشار وارد کند!»<sup>۱</sup>

### ج) از چه کسانی سؤال می‌شود؟

از اخبار متعددی که در زمینه سؤال قبر وارد شده استفاده می‌شود که در قبر از دو گروه سؤال می‌شود: گروهی که ایمانی خالص دارند، و گروهی که صاحب کفر خالصند، و اما افراد مستضعفی که در میان این دو قرار گرفته‌اند، سؤالشان به روز قیامت موکول می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا وَالْآخِرُونَ يَلْهُونَ عَنْهُمْ؛ در قبر سؤال نمی‌شود مگر از کسانی که ایمان خالص یا کفر خالص دارند، و متعرض سایر اشخاص نمی‌شوند».<sup>۲</sup>

### د) رابطه روح با این جهان

در این جا نیز روایات متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد روح به هنگام انتقال به عالم برزخ به کلی از دنیا بریده نمی‌شود، بلکه گهگاه با آن ارتباط برقرار می‌کند.

در جلد سوم کافی یک باب تحت عنوان «إِنَّ الْمَيِّتَ يَرُورُ أَهْلَهُ؛ مردگان به دیدار خانواده خود می‌آیند» ذکر کرده، و پنج روایت در آن جا آورده است که نشان

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۶، ح ۱۱۲.

۲. همان، ص ۲۶۰، ح ۹۷؛ کافی، ج ۳، ص ۲۳۵ (باب المسألة فی القبر، ح ۱).



می دهد، افراد با ایمان، و حتی افراد بی ایمان گهگاه به دیدار خانواده خود می آیند، مؤمنان تنها خوبی ها و خوشی های خانواده خود را می بینند و خوشحال می شوند، و کافران تنها بدی ها و ناخشنودی ها را (و غمگین می شوند): «عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ، وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ».<sup>۱</sup>

### ه) بهره گیری ارواح از اعمال نیک دیگران

روایات زیادی نشان می دهد که اعمال خیری که برای گذشتگان انجام داده می شود به صورت هدایائی به آنها می رسد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا عليه السلام می خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَّءَ عِنْدَهُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ؛ هِيَجَ مُؤْمِنِي نِيَسْتِ كِه زِيَارَتِ قَبْرِ مُؤْمِنِي كِنْدِ وَ هَفْتِ مَرْتَبِه اِنَا اِنزَلْنَاه رَا بَرِ اَو بِخَوَانَدِ مَگَرِ اَيْنِ كِه خِدا اَو وَ صَاحِبِ قَبْرِ رَا مِي اَمْرَزِد».<sup>۲</sup>

بلکه از پاره ای از روایات استفاده می شود که «حضرت مسیح عليه السلام از کنار قبری گذشت و صاحب آن را در عذاب الهی دید، سال دیگر که از آن جا می گذشت آرامشی بر او مشاهده کرد، هنگامی که از پیشگاه خداوند سؤال کرد خطاب آمد که این به خاطر کار خیری است که فرزند صالح او انجام داد، جاده ای را اصلاح و یتیمی را پناه داد».<sup>۳</sup>

حتی از روایات متعددی استفاده می شود که اگر انسان سنت حسنه ای در میان مردم بگذارد، یا سنت سیئه ای، آثارش به او می رسد و همچنین صدقات جاریه (کارهای نیکی که اثر مستمر دارد) برکاتش به او واصل می گردد.<sup>۴</sup>

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۷.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰، ح ۱۵.

۴. روایات مربوط به سنت حسنه و سیئه را در بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۵۹، باب ۷۳، مطالعه فرمایید.

## ۵. فلسفهٔ برزخ

فلسفهٔ زندگی دنیا به خوبی روشن است، چراکه محل امتحان و آموختن و پرورش برای عالم دیگر است. آخرت مرکز انوارالهی، دادگاه بزرگ حق، و محل رسیدگی به حساب اعمال و جوار قرب و رحمت خداست.

در این جا این سؤال باقی می ماند که فلسفهٔ «برزخ» چیست؟ در پاسخ این سؤال می توان گفت که فلسفهٔ عالم برزخ که در میان دنیا و آخرت قرار گرفته مانند فلسفهٔ هر مرحلهٔ متوسط دیگر است، زیرا انتقال از محیطی به محیط دیگر که از هر نظر با آن متفاوت است، در صورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحلهٔ میانه‌ای وجود داشته باشد، مرحله‌ای که بعضی از ویژگی‌هایی مرحلهٔ اول و پاره‌ای از ویژگی‌های مرحلهٔ دوم در آن جمع باشد. به علاوه قیامت برای همهٔ انسان‌ها در یک روز تحقق می یابد، چراکه زمین و آسمان باید دگرگون شود، و عالمی نو ایجاد گردد، و حیات نوین انسان‌ها در آن عالم نو صورت گیرد، با این حال راهی جز این نیست در میان دنیا و آخرت برزخی باشد، و ارواح بعد از جدا شدن از بدن‌های مادی عنصری به برزخ منتقل گردند، و تا پایان دنیا در آن جا بمانند.

\*\*\*

# منزلگاه‌های قیامت

۱. اشراط الساعة

۲. نفخ صور

۳. نامة عمل

۴. تجسم اعمال

۵. محکمة عدل الهی

۶. صراط و مرصاد



## اشاره

مسأله «معاد» مسئله بسیار گسترده‌ای است، چراکه از یک جهان بسیار گسترده سخن می‌گویید، و چون عالمی است ناآشنا و از جهات زیادی با جهان ما متفاوت است، طبعاً بحث‌های پیچیده‌ای دارد. ولی به دو دلیل این بحث‌ها «جالب» و «جذاب» است:

نخست این‌که به خاطر تازگی هایش حس کنجکاوی هر انسانی را بر می‌انگیزد، و دیگر این‌که توجه به مسئله معاد و به خصوص جزئیات آن اثر روانی و تربیتی فوق‌العاده سازنده‌ای در روح و جان انسان، و طبعاً در تمام زندگی او دارد، و شاید به همین دلیل در قرآن مجید آن قدر نکات ظریف و جالب و شنیدنی درباره معاد دیده می‌شود که درباره هیچ مسئله‌ای وجود ندارد. قبل از این، سخن درباره «کلیات مسائل مربوط به معاد» بود، و در این جا سخن از «جزئیات و ویژگی‌های معاد از دیدگاه قرآن» است.

بحث‌های مربوط به معاد عموماً، و آنچه مربوط به جزئیات آن است خصوصاً، بسیار سؤال‌انگیز است، و «تا آن جا که در توان داشتیم» سعی کرده‌ایم که برای تمام این «سوالات» پاسخی از خود «قرآن» یا «احادیث و دلایل منطقی عقلی» بیابیم، و همه جا برای نزدیک ساختن این مفاهیم مهم و پیچیده به اذهان تلاش و کوشش کنیم، ضمناً با استفاده از مثال‌های گویا و زنده مطالب را به اذهان نزدیک سازیم و در این راستا تجربیاتی را که در بحث‌های تفسیری و اعتقادی داشتیم در این زمینه به کار گرفتیم، امید است با این تلاش توفیقی در این راه نصیب شده باشد.



## اوّل

(نشانه‌های رستاخیز)

### اشاره

در حقیقت منزل اوّل از ظهور نشانه‌های رستاخیز آغاز می‌گردد. در قرآن مجید آیات فراوانی یافت می‌شود که نشانه‌های نزدیک شدن قیام قیامت را بازگو می‌کند، و به عنوان «اَشْرَاطُ السَّاعَةِ» معروف شده است، این عنوان از خود قرآن مجید گرفته شده است، «اَشْرَاطُ» جمع «شَرَطٌ» (بر وزن هَدَف) به معنای «علامت»، و «سَاعَةٌ» در این جا به معنای «قیامت» است.

این علامات حوادث تکان دهنده‌ای است که قبل از قیامت رخ می‌دهد و هشدار می‌دهد برای پایان جهان، یا سر آغازی است برای قیام رستاخیز.

با یک نظر اجمالی می‌توان این حوادث را به سه گروه تقسیم کرد:

الف) حوادث مهمی که «قبل از پایان جهان» تحقق می‌یابد.

ب) حوادث هولناکی است که «در آستانه پایان جهان» رخ می‌دهد.

ج) حوادث تکان دهنده‌ای که در «آغاز رستاخیز» و بازگشت به حیات مجدد حاصل می‌شود.





## نشانه‌های قیامت قبل از پایان جهان

نخست به آیات مربوطه گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿فَأَقْرَيْتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرَ﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ﴾<sup>۳</sup>

### ترجمه

۱. آیا کافران جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان به سراغشان آید (آنگاه ایمان آورند)، در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است.
۲. قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.
۳. پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### نشانه‌های قیامت نمایان شده!

در نخستین آیه از آیات مورد بحث، اشاره سربسته‌ای به مسئله «اشراط

---

۱. محمد/۱۸.

۲. قمر/۱.

۳. دخان/۱۰.

الساعة» شده است، بی آن که مصداق آن را بیان کند، می فرماید: «آیا کافران جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان به سراغشان آید (آنگاه ایمان آورند)، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است»؛ «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» «اما هنگامی که به سراغ آنها بیاید، ایمان آنها چه سودی خواهد داشت»؛ «فَأَنبِئْهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ».

در این که منظور از تحقق این نشانه ها که آیه فوق اجمالاً از آن خبر می دهد چیست؟ در میان مفسران گفت و گو است.

غالب مفسران معتقدند که منظور از «اشراط» در این جا همان بعثت و قیام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نزول قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی می باشد، شاهد بر این معنا را احادیثی از خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته اند، مانند حدیث معروفی که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، وَ ضَمَّ السَّبَابَةَ وَ الْوَسْطَى؛ بعثت من و قیامت مانند این دوست، و اشاره به دو انگشت مبارکش کرد و انگشت «سبابه» را با انگشت «وسط» در کنار یکدیگر قرار داد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَ يَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَ يُشْرَبَ الْخَمْرُ وَ يَفْشُو الزُّنَا؛ از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، آشکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زناست».<sup>۲</sup>

حتی در بعضی از روایات قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) برای مبارزه با ظلم و فساد جزء اشراط الساعة شمرده شده است.

### قیامت نزدیک شد!

در دومین آیه سخن از نزدیکی قیامت و شق القمر است، می فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!»؛ «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ».

۱. این حدیث را بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت با مختصر تفاوتی نقل کرده اند مانند مجمع البیان و تفسیر قرطبی و فی ظلال و روح المعانی و تفاسیر دیگر (ذیل آیه مورد بحث).

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷، ح ۴۱.

این در حقیقت پاسخ به سؤالی است که مکرراً از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کردند که «قیامت کی خواهد آمد؟» در این جا می‌فرماید: «قیامت نزدیک است، و یکی از نشانه‌های آن شق القمر است» حادثه‌ای که هم دلیل بر قدرت خداوند بزرگ بر همه چیز (و ضمناً قدرت بر احیای موتی) بود، و هم از صدق دعوی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخرین سفیر الهی حکایت می‌کرد، و هم از نزدیکی رستاخیز.

ولی بعضی دیگر از مفسران گذشته و امروز، آیه را اشاره به حوادثی می‌دانند که در آستانه قیامت واقع می‌شود و از جمله: خورشید تاریک، و ماه از هم شکافته خواهد شد، و اگر تعبیر آیه به «انشق» به صورت فعل ماضی آمده است به خاطر آن است که در لغت عرب بسیاری از مسائلی که در آینده قطعی است به صورت فعل ماضی آورده می‌شود.

ولی کمتر کسی از مفسران این تفسیر را پذیرفته است که آیه ناظر به حوادث پایان دنیا باشد زیرا هم ظاهر آیه ماضی و مربوط به گذشته است، و دلیلی ندارد که آن را بدون قرینه روشن به صورت مستقبل معنا کنیم، و هم روایات فراوانی که به گفته فی «ظلال القرآن» در حد تواتر است گواهی می‌دهد که معجزه «شق القمر» در عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وقوع پیوست.<sup>۱</sup>

### آن روز که دود غلیظی آسمان را فرا می‌گیرد

در سومین آیه می‌فرماید: «پس منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدید می‌آورد، که همه مردم را فرا می‌گیرد، این عذاب دردناکی است»؛ ﴿فَأَرْقُبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ \* يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

در تفسیر این آیه در میان مفسران گفت‌وگو بسیار است.

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۴۲۵.

یک تفسیر آن است که آیه اشاره به یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت می‌کند که آسمان را دود آشکار می‌پوشاند، و مردم دست به دامن لطف خدا می‌شوند و خداوند با لطف و کرمش کمی این عذاب را بر طرف می‌سازد، ولی باز منکران ایمان نمی‌آورند.

این تفسیر هم موافق ظاهر آیه، هم مطابق اخبار متعددی است که در منابع تفسیر شیعه و اهل سنت آمده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «چهار چیز از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است: اوّل ظهور دجال، و دیگری نزول عیسی، و سوم آتشی است که از قعر سرزمین عدن برمی‌خیزد و چهارم دخان (دود) است».

یکی از اصحاب سؤال می‌کند، دخان چیست؟ پیغمبر ﷺ آیه فوق را تلاوت فرمود: «فَارْتَفَبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» و سپس افزود: «يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ يَمْكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الزَّكْمَةِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَمْزِلُهُ السَّكْرَانِ يَخْرُجُ مِنْ مَنْخَرَيْهِ وَ أُذُنَيْهِ وَ دُبُرِهِ؛ دودی است که بین مشرق و مغرب را پر می‌کند، و چهل شبانه روز باقی می‌ماند، اما مؤمن حالتی شبیه به زکام به او دست می‌دهد، و کافر همچون مستان خواهد بود، و دود از بینی و گوش‌ها و پشت او بیرون می‌آید».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. تفسیر در المنثور، ج ۶، ص ۲۹.

## نشانه‌های قیامت در پایان جهان

از بخشی از آیات قرآن استفاده می‌شود که در پایان این جهان، انقلابی عظیم در کائنات و آسمان و زمین رخ می‌دهد، و به تعبیر دیگر مر جهان مر تدریجی نیست، بلکه دفعی و توأم با حوادث تکان دهنده است. این حوادث که قسمتی از نشانه‌های قیامت را تشکیل می‌دهد، عبارت‌اند از:

### ۱. متلاشی شدن کوه‌ها

این مطلب در آیات متعددی از قرآن منعکس است و مراحل مختلفی برای آن ذکر شده که می‌توان آن را در هشت مرحله تنظیم و خلاصه کرد:  
«نخست» این کوه‌ها به لرزه در می‌آیند: ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ﴾.  
(مزمّل/۱۴)

در مرحله دوم از جا کنده می‌شوند: ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ﴾. (حاقه/۱۴)  
در مرحله سوم به حرکت در می‌آیند ﴿وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾. (طور/۱۰)  
در مرحله چهارم در هم کوبیده می‌شوند ﴿فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾. (حاقه/۱۴)  
«زمین و کوه‌ها یکباره در هم کوبیده می‌شوند».

در مرحله پنجم به صورت توده‌ای از شن‌های متراکم در می‌آیند ﴿وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾ (مزمّل/۱۴).

در مرحله ششم به صورت گرد و غبار پراکنده می‌شوند ﴿وَبُئِسَتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا﴾ (واقعه/۵ و ۶).

در مرحله هفتم به شکل پشم‌های حلاجی که با تند باد حرکت می‌کنند و تنها رنگی از آن‌ها در آسمان دیده می‌شود در می‌آیند ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾ (قارعه/۵).

و سرانجام در هشتمین مرحله شبیحی از آن‌ها همچون شبیح یک سراب در یک بیابان خشک باقی می‌ماند! ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ (نبا/۲۰).  
به این ترتیب کوه‌ها به کلی از میان می‌روند و اثری از آن‌ها باقی نمی‌ماند و صفحه زمین صاف و هموار خواهد شد ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾ (طه/۱۰۶).  
آیا این حوادث عجیب و هولناک که دامنگیر کوه‌ها می‌شود بر اثر انفجارات درونی، و متلاشی شدن نظام اتمی آن‌ها، و آزاد شدن انرژی‌های نهفته درونی است؟ یا علل دیگری که امروز برای ما ناشناخته است؟  
هیچ‌کس به درستی نمی‌تواند پاسخی به این سؤالات بدهد.  
همین اندازه می‌دانیم که به شهادت قرآن این حوادث در پایان دنیا واقع می‌شود، هرچند علل آن برای ما ناشناخته است.

## ۲. انفجار دریاها

دیگر از نشانه‌های پایان این جهان، و نزدیک شدن رستاخیز، انفجار دریاهاست، چنانکه در این زمینه می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فَجَّرَتْ﴾؛ «و آن زمان که دریاها به هم بیوندند». (انفطار/۳) و در جای دیگر می‌فرماید: «در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند!»؛ ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾. (تکویر/۶) در آیه ۶ سوره «طور» ضمن سوگندهای متعدد و پی‌درپی می‌گوید: «و دریای مملو و برافروخته!»؛ ﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾.

بی‌شک آیه اول و دوم اشاره به «اشراط السّاعه» می‌کند، چون آیات بعد از آن به خوبی به این معنا گواهی می‌دهد، و در مورد آیه سوم این تفسیر ذکر شده که ناظر به نشانه‌های قیامت است.

در این آیات در یک مورد تعبیر «فَجَّرَتْ» از ماده «فَجَّرَ» به معنای شکافتن به کار رفته، که ممکن است اشاره به انفجار و برافروختگی دریاها باشد. این احتمال نیز داده شده که زلزله‌های شدید آستانه رستاخیز سبب شکافتن زمین‌ها و راه یافتن دریاها به یکدیگر می‌شوند. تفسیر سومی نیز وجود دارد که با متلاشی شدن کوه‌ها و ریخته شدن غبار آن‌ها به دریاها، دریاها پر می‌شود و آب سراسر خشکی‌ها را فرا می‌گیرد. همین تفسیرهای سه‌گانه در مورد عنوان دوم (سُجَّرَتْ) که از ماده «تَسْجِير» می‌باشد نیز گفته شده، زیرا «تَسْجِير» در اصل به معنای برافروختن و به هیجان درآوردن آتش، و گاه به معنای پر شدن نیز آمده است.

### ۳. زلزله‌های عظیم و ویرانگر!

دیگر از نشانه‌های پایان جهان و قرب قیامت، زلزله‌های بی‌سابقه و عظیمی است که تمام کره خاکی ما را به لرزه در آورده، همه چیز را در هم می‌ریزد و انسان‌ها را در لحظات کوتاهی مدفون می‌سازد قرآن می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾؛ «ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است!»<sup>۱</sup>

البته همان‌گونه که در بخش سوم «اشراط السَّاعه» خواهیم گفت زلزله دیگری قبل از احیای مردگان صورت خواهد گرفت، که در بعضی دیگر از آیات قرآن به آن اشاره شده است، این احتمال نیز وجود دارد که آیه مورد بحث اشاره به آن باشد.

### ۴. تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان!

یکی دیگر از نشانه‌های نزدیکی قیامت خاموشی چشمه خورشید و کدورت

و تیرگی ستارگان است، چنانکه قرآن می‌گوید: «در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود، و ستارگان بی فروغ شوند!»؛ ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ \* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾.

«کوورت» از ماده «تکویر» در اصل به معنای پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است، مانند پیچیدن عمامه بر سر، این واژه به معنای تاریک شدن یا افکندن نیز آمده است، و ظاهراً این دو معنا در مورد خورشید لازم و ملزوم یکدیگر است، به این ترتیب که خورشید به تدریج لاغر و جمع و جور می‌شود، و رو به تاریکی و بی فروغی می‌گذارد.

«انْكَدَرَتْ» از ماده «انکدار» به معنای تیرگی و تاریکی یا سقوط و پراکندگی است، و ظاهراً هر دو معنا در مورد ستارگان لازم و ملزوم یکدیگر است. آری طبق گواهی قرآن در پایان جهان، پر فروغ‌ترین مبدأ نور در منظومه شمسی ما که مایه روشنایی تمام سیارات است خاموش و جمع می‌شود. نظام موجود کواکب نیز در هم می‌ریزد، گویی تعادل جاذبه و دافعه که ارتباط با «جرم‌ها» و «سرعت حرکت» آن‌ها دارد به هم می‌خورد، و شاید این همان چیزی است که در قرآن مجید در جایی دیگر به آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾؛ «آن زمان ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند». (انفطار/۲)

##### ۵. شکافتن کرات آسمانی!

دیگر از نشانه‌های پایان جهان دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن کرات آسمانی است که در آیات فراوانی از قرآن مجید به آن اشاره شده و تعبیرات مختلفی درباره آن دیده می‌شود.

گاه تعبیر به «انشقاق» می‌کند: ﴿إِذَ السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾؛ «در آن هنگام که (کرات) آسمان شکافته شود». (انشقاق/۱)

و گاه تعبیر به «انفطار» شده است، می‌فرماید: ﴿إِذَ السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾؛ «آن زمان که (کرات) آسمان از هم شکافته شود». (انفطار/۱)



و گاه می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾؛ «و پرده از روی (اسرار) آسمان برگیرند». (تکویر/۱۱)

و گاه می‌فرماید ﴿وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ﴾؛ «و (کرات) آسمان از هم بشکافند». (مرسلات/۹)

و سرانجام در یک تعبیر تکان دهنده می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾؛ «روزی که آسمان را چون طوماری در هم می‌پیچیم، (سپس) همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می‌گردانیم!». (انبیاء/۱۰۴)

این تعبیر ابعاد دگرگونی آسمان‌ها و کواکب آسمانی را در پایان جهان به خوبی روشن می‌سازد، و نشان می‌دهد که تمام منظومه‌ها و ستارگان ثابت و سیار همگی مانند یک طومار به هم پیچیده می‌شوند، و همان‌گونه که در آغاز آفرینش به صورت توده واحدی بودند در می‌آیند، بار دیگر خداوند طرحی نوین در عالم هستی می‌ریزد و قیامت در این عالم نو برپا می‌شود.

از مجموع آنچه در آیات گذشته آمد چنین نتیجه می‌گیریم که قیامت ادامه دنیا نیست، بلکه این جهان به کلی درهم کوبیده می‌شود، زیرا انفجارهای عظیم و زلزله‌های هولناک همه چیز را در هم می‌ریزد و در هم می‌پیچد، سپس طرح تازه‌ای ریخته می‌شود و جهان نوینی بر ویرانه‌های این جهان برپا می‌شود و رستاخیز انسان‌ها در آن عالم جدید است.

\*\*\*



## نشانه‌های شروع قیامت

در آغاز رستاخیز نیز حوادث عظیمی رخ می‌دهد، و همان‌گونه که پایان دنیا همراه با حوادث عظیم بود آغاز رستاخیز نیز با حوادث عظیم توأم است.

این معنا در آیات مختلفی از قرآن مجید به چشم می‌خورد.

۱. در یکجا می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛ «در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می‌شود، و همه در پیشگاه خداوند یگانه حاکم بر همه چیز ظاهر می‌گردند». (ابراهیم/۴۸)

این دگرگونی اشاره به مرحله سوم است، زیرا در پایان آیه می‌گوید: «در آن روز هرکس و هرچه دارد در برابر خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردد».

۲. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾؛ «هنگامی که زمین به شدت به لرزه درآید و زمین بارهای سنگین خود را خارج سازد». (زلزال/۱ و ۲)

در این‌که منظور از این زلزله، زلزله‌ای است که سرتاسر سطح زمین را به هنگام پایان جهان فرا می‌گیرد و سبب ویرانی عالم می‌گردد یا زلزله‌ای است که به هنگام رستاخیز روی می‌دهد؟ در میان مفسران گفت‌وگو است (فخر رازی در تفسیرش هر دو قول را نقل کرده است).<sup>۱</sup>

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۲۵۴.

ولی با توجه به آیه دوم این سوره که می‌گوید: زمین اثقال درونش را بیرون می‌ریزد معنای دوم مناسب‌تر است، زیرا «اثقال» جمع «ثقل» به معنای دینه‌ها، و به احتمال قوی در این جا به معنای انسان‌ها است که در آن هنگام از قبرها بیرون می‌ریزند. شبیه این تعبیر بلکه به صورت روشن‌تر در آیه ۴۴ سوره ق آمده است، آن جا که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾؛ «روزی که زمین به سرعت از روی آن‌ها شکافته می‌شود و (از قبرها) خارج می‌گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است».

این زلزله در آستانه احیای مردگان است نه در پایان جهان، به خصوص این که در پایان آیه بجای احیای مردگان عنوان «حشر» ذکر شده است.

نظیر همین معنا در سوره نازعات آیه ۶ و ۷ نیز آمده است، می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ \* تَتَّبِعُهَا الرِّادِفَةُ﴾؛ «آن روز که آن زلزله وحشتناک (همه چیز را) به لرزه در می‌آورد، و از پی آن، حادثه دومین [= صیحه عظیم محشر] رخ می‌دهد!».

۳. دگرگونی سطح زمین یکی دیگر از نشانه‌های شروع رستاخیز است به گونه‌ای که زمین به صورت کاملاً مسطح در می‌آید، و انسان‌ها همگی به طور آشکار بر صفحه آن ظاهر می‌شوند، چنانکه قرآن می‌گوید: ﴿يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرُونَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾؛ «و روزی را (به خاطر بیاور) که کوه‌ها را به حرکت درآوریم؛ و زمین را آشکار (و هموار) می‌بینی؛ و همه مردم را محشور می‌کنیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد». (کهف/۴۷)

به این آیات (طه/۱۰۵ تا ۱۰۸) نیز توجه کنید! در این آیات قسمتی از حوادث پایان جهان و بخشی از حوادث آغاز قیامت بیان شده است.

این بود خلاصه بحث‌های مربوط به اشراف الساعه و نشانه‌های قیامت که در سه بخش با استفاده از آیات قرآن مجید مطرح گردید، و گوشه‌ای از دگرگونی‌های عظیم پایان جهان و آغاز قیامت را روشن ساخت.

۱. «تَشَقَّقُ» در اصل «تَشَقَّقُ» بوده که یکی از دو «تاء» آن حذف شده است.

## دوم

(فریاد مرگ و حیات)

### اشاره

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاراتی به مسأله نفخ صور آمده است، از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که دوبار در صور دمیده می‌شود: یک بار در پایان جهان که همه خلایق می‌میرند و این نفخه مرگ است، و بار دیگر در آستانه رستاخیز که همه مردگان زنده می‌شوند، و این نفخه حیات است.

درباره این دو حادثه مهم «شش تعبیر مختلف» در قرآن مجید آمده است:

گاه تعبیر به «نفخ صور»

گاه تعبیر به «صیحه»

گاه تعبیر به «نقر فی الناقر»

گاه تعبیر به «صاخة»

و گاه تعبیر به «قارعة»

و بالاخره گاهی از آن به «زجرة» تعبیر شده است.

شرح این شش عنوان را در آیات آینده خواهید خوانند.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾<sup>۱</sup>
۳. ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾<sup>۲</sup>
۴. ﴿فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ \* فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾<sup>۳</sup>
۵. ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ \* يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾<sup>۴</sup>
۶. ﴿الْقَارِعَةُ \* مَا الْقَارِعَةُ \* وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ \* يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ﴾<sup>۵</sup>
۷. ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾<sup>۶</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: نمل/۸۷؛ یس/۵۱؛ حاقه/۱۳ و ۱۴؛ مؤمنون/۱۰۱؛ کهف/۹۹؛ طه/۱۰۲؛ نبأ/۱۸؛ انعام/۷۳؛ ق/۲۰ و ۴۲؛ ص/۱۵.

### ترجمه

۱. و (در آستانه قیامت) در «صور» دمیده می‌شود، و در پی آن همه کسانی که در آسمانها و زمینند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می‌شود، ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.
۲. صیحه و احدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی‌خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می‌شوند.

۱. یس/۵۳.

۲. یس/۴۹.

۳. مدثر/۸ و ۹.

۴. عبس/۳۳ و ۳۴.

۵. قارعه/۱-۴.

۶. صافات/۱۹.

۳. (اُمّا) جز این انتظار نمی‌کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آن‌ها را فرا گیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند.
۴. و (بدانید) هنگامی که در صور دمیده شود، - آن روز، روز سختی است.
۵. هنگامی که صیحه رستاخیز بیاید، - در آن روز انسان از برادر خود می‌گریزد.
۶. آن حادثه کوبنده، - و چه حادثه کوبنده‌ای! - و تو چه می‌دانی که حادثه کوبنده چیست؟! (آن حادثه همان روز قیامت است!) - روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده خواهند بود،
۷. و این (بازگشت) تنها با یک صیحه عظیم واقع می‌شود، و ناگهان همه (از قبرها بر می‌خیزند و) نگاه می‌کنند.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### نفخه مرگ و نفخه حیات!

در آیات فوق با «شش عنوان مختلف» از «نفخ صور» تعبیر شده است که به ترتیب ذکر شده، و اکنون که همه آن‌ها را در کنار هم چیده‌ایم نظری به تفسیر آن‌ها می‌افکنیم تا از این مقارنه، مفهوم واقعی نفخ صور روشن شود.

در نخستین آیه هم اشاره به نفخ صور اول شده است و هم نفخ صور دوم، و تنها آیه‌ای است که هر دو در آن جمع است، می‌فرماید: «و (در آستانه قیامت) در «صور» دمیده می‌شود، و در پی آن همه کسانی که در آسمانها و زمینها می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد»؛ ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾.

صاحب مقایسه اللغه ماده صَعِقَ (بر وزن صَعَب) را در اصل به معنای صدای شدید دانسته، ولی در لسان العرب نخستین معنای آن را بیهوش شدن و از کار افتادن عقل بر اثر شنیدن صدای شدید ذکر کرده و معنای دیگر را مرگ و موت شمرده است.

به هر حال مفهوم آن در آیه فوق همان مر ناگهانی است که اهل آسمان‌ها وزمین را (بر اثر نفخ صور) فرا می‌گیرد، در این‌که منظور از ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾؛ «مگر کسانی که خدا بخواهد» چیست؟ در میان مفسران گفت‌وگوست، بعضی آن را اشاره به جمعی از فرشتگان بزر خدا (همچون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل) دانسته‌اند، و بعضی اشاره به شهیدان راه خدا، و بعضی علاوه بر چهار فرشته فوق، حاملان عرش الهی را نیز مشمول آن دانسته‌اند.

ولی به هر صورت مسلم است که آن‌ها نیز سرانجام به حکم ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران/۱۸۵) طعم مر را می‌چشند و تنها ذات پاک خداوند که ﴿حَيٌّ لَا يَمُوتُ﴾ است می‌ماند.

در دنباله آیه اشاره به نفخه دوم کرده، می‌فرماید: «سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند»؛ ﴿ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾.

«صور» در اصل به معنای «شیپور» است که معمولاً برای توقف یا حرکت لشکر و گاه کاروان‌ها از آن استفاده می‌کردند و در این آیه در مورد توقف عمومی حیات در عالم هستی، و حرکت مجدد آن به کار رفته است.

در آیه دوم و سوم که هر دو در سوره یس آمده است سخن از یک «صیحه فراگیر» است که در پایان این جهان به عنوان «صیحه مرگ» یا آغاز قیامت به عنوان صیحه حیات در همه جا طنین انداز می‌شود.

در یک مورد اشاره به «صیحه پایان» جهان کرده، می‌فرماید: آن‌ها پیوسته سؤال می‌کنند که این وعده الهی کی خواهد آمد؟ آن‌ها گمان می‌کنند این امر برای خدا مشکل است، نه هرگز چنین نیست «(اما) جز این انتظار نمی‌کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آن‌ها را فرا گیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند!»؛ ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾.

و در مورد دیگر اشاره به «صیحه دوم» کرده، می‌فرماید: آن نیز مطلب مشکلی



نیست، بسیار سریع و آسان، «صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی‌خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می‌شوند!»؛ ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ﴾.

«صیحه» به گفتهٔ راغب در «مفردات» در اصل به معنای شکافته شدن چوب یا لباس است که توأم با صدا باشد، سپس این واژه بر تمام صداهاى بلند و فریاد اطلاق شده است.

ولی «مقایس اللّغة» معنای اصلی آن را «صدای بلند» ذکر نموده است. به هر حال مفسران «صیحهٔ اوّل» را نفخ صور اوّل، و «صیحهٔ دوم» را نفخ صور ثانی دانسته‌اند.

و این تعبیرات بیانگر این حقیقت است که پایان یافتن دنیا و آغاز آخرت و رستاخیز در پیشگاه خداوند قادر متعال بسیار آسان است، تنها با یک صیحهٔ عظیم همه می‌میرند، سپس می‌پوسند و خاک می‌شوند، و با یک صیحهٔ عظیم دیگر همگی حیات خویش را از سر می‌گیرند، و با سرعت در پیشگاه حق حاضر می‌شوند. در چهارمین آیه به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم و آن تعبیر به «نُقْر» است، می‌فرماید: «و (بدانید) هنگامی که در «صور» دمیده شود، آن روز، روز سختی است که برای کافران آسان نیست»؛ ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ \* فَذَلِكَ يَوْمٌ مِّنْذِ عَسِيرٍ \* عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾.

«نُقْر» به گفتهٔ ارباب لغت در اصل به معنای کوبیدن چیزی است. «ومنقار» وسیلهٔ کوبیدن است و از آن جا که کوبیدن همراه با صداست گاه این واژه به معنای ایجاد صدا یا سبب آن که دمیدن در شیپور است آمده، و لذا گروهی آیه را مستقیماً به معنای «نفخ در صور» تفسیر کرده‌اند (نقر به معنای دمیدن و «ناقور» به معنای صور).<sup>۱</sup>

۱. به مجمع البیان، تفسیر روح المعانی و روح البیان و تفسیر فخر رازی و قرطبی ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به نقر به خاطر آن است که صدای شیپور رستاخیز آن قدر عظیم است که گویی گوش را سوراخ می‌کند و در مغز فرو می‌رود! به هر حال این تعبیر اشاره به «نفخ دوم» است، به گواهی آیاتی که بعد از آن قرار دارد، و از وضع سخت کافران در آن روز خبر می‌دهد و به گفته فخر رازی اگر منظور «نفخ اول» باشد (چنانکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند) آن روز، روز سختی بر کافران نخواهد بود، زیرا روز مردن و رهایی یافتن است، روز سخت، روز قیامت، مقارن صیحه حیات است.<sup>۱</sup>

در پنجمین آیه باز تعبیر جدیدی دیده می‌شود، و آن تعبیر صَاخَّة است. می‌فرماید: «هنگامی که صیحه رستاخیز بیاید، در آن روز انسان از برادر خود می‌گریزد»؛ «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ...».

«صَاخَّة» از ماده «صَخَّ» به گفته راغب، صدای شدیدی است که از صاحب نطقی بر می‌خیزد، و به گفته «مقایس اللّغة» صیحه‌ای است که گوش را کر می‌کند.<sup>۲</sup> به هر حال این تعبیر اشاره به «نفخ صور» است، آن هم نفخه دوم، همان صیحه عظیمی که همگان را زنده کرده به عرصه محشر می‌فرستد.

در ششمین آیه باز به تعبیر دیگری از مسأله نفخ صور مواجه می‌شویم، می‌فرماید: «آن حادثه کوبنده، و چه حادثه کوبنده‌ای! و تو چه می‌دانی که حادثه کوبنده چیست؟! (آن حادثه همان روز قیامت است!) روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده خواهند بود، و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده (متلاشی) می‌گردد! اما کسی که (در آن روز) ترازوهای (اعمال) او سنگین است، در یک زندگی کاملاً رضایت بخش خواهد بود»؛ «الْفَارِعَةُ \* مَا الْفَارِعَةُ \* وَ مَا

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۷۰۳.

۲. به مجمع البیان (جلد ۱۰، ص ۶۶۸) و تفسیر فخر رازی (جلد ۳۱، ص ۶۱) و تفسیر روح المعانی (جلد ۱۵، ص ۲۵۱) و تفسیر قرطبی (جلد ۲۰، ص ۲۲۴) مراجعه شود.

أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ \* يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ \* وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ \* فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿۱﴾

«الْقَارِعَةُ» از ماده «قرع» (بر وزن فرع) در اصل به معنای کوبیدن با شدت است به گونه‌ای که صدای بلندی از آن برخیزد، و به همین جهت، چکش را «مقرعه» می‌گویند.

در این‌که منظور از «قارعه» در این آیات چیست؟ بعضی تصریح کرده‌اند که این تعبیر بر مجموعه حوادث قیامت که از نفخ صور اول شروع می‌شود و پایان آن خاتمه داوری خداوند دربارهٔ بندگان است اطلاق شده است.<sup>۱</sup>

فخررازی می‌گوید: «اجماع مفسران بر این است که این واژه از نام‌های قیامت است، و سپس در علت این نامگذاری اموری را بیان کرده، از جمله این‌که: این نامگذاری به خاطر نفخه اولی است که سبب نابودی همه ساکنان زمین و آسمان‌ها می‌شود، دوم این‌که به خاطر اصطکاک شدیدی است که به هنگام تخریب جهان به وجود می‌آید، سوم به خاطر کوبیدن دل‌ها با انواع وحشت است، و چهارم کوبیدن دشمنان خدا با عذاب و رسوایی است.<sup>۲</sup>

ولی آیاتی که به دنبال این آیات آمده نشان می‌دهد که این تعبیر بیشتر ناظر به نفخه اولی است که همه را در وحشت فرو برده، سپس نابود می‌کند.

به هر حال تعبیر فوق یا اشاره به نفخه اول صور است و یا نفخه اول جزئی از آن می‌باشد، و اما این احتمال که اشاره به نفخه دوم بوده باشد با ترتیب طبیعی آیات نمی‌سازد، زیرا بسیار بعید است که آیه «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ» اشاره به نفخه دوم باشد و آیه بعد از آن «وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» اشاره به نفخه اولی (دقت کنید).

۱. تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۹ و تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

۲. تفسیر فخررازی، ج ۳۲، ص ۲۶۵.

و بالاخره در هفتمین و آخرین آیه باز تعبیر دیگری از آن حادثه به چشم می‌خورد، و آن تعبیر به «زَجْرَةٌ» (صیحه عظیم) است.

در پاسخ کسانی که پیوسته از حیات بعد از مرگ اظهار تعجب می‌کردند، می‌فرماید: (تعجب نکنید، این کار مشکلی نیست) «و این (بازگشت) تنها با یک صیحه عظیم واقع می‌شود، و ناگهان همه (از قبرها بر می‌خیزند و) نگاه می‌کنند!»؛ ﴿فَاتَمَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَاذَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«زَجْرَةٌ» در اصل به معنای راندن با صدای بلند است مانند راندن شتران.<sup>۱</sup> سپس به معنای طرد کردن، و گاه به معنای صدا به کار رفته است.

جمله ﴿يَنْظُرُونَ﴾ ممکن است به معنای خیره خیره نگاه کردن از روی شدت وحشت باشد، یا نگاه کردن به یکدیگر و یا انتظار کشیدن برای حکم نهایی خدا، ولی به هر حال ظاهر آیه به خوبی نشان می‌دهد اشاره به «نفخه حیات» است که انسان‌ها از قبرها بر می‌خیزند، و آماده حساب می‌شوند، غالب مفسران نیز به این نکته اشاره کرده‌اند.

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که پایان و آغاز جهان دیگر به صورت ناگهانی و با یک صیحه عظیم رخ می‌دهد، گاه از آن تعبیر به «صیحه» و گاه «زجره» و «صاخه» که آن هم به معنای صیحه است، و گاه «نقر»، و در بسیاری از موارد تعبیر به «نفخ صور» شده است.

## توضیحات

### ۱. «نفخ صور» یا فریاد مرگ و حیات چیست؟

می‌دانیم «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای شیپور یا شاخ است.

۱. به مقایسه اللغة و مفردات راغب ماده زجر مراجعه شود.

آیا این تعبیر کنایه‌ای است از فرمان پایان ناگهانی جهان و فرمان آغاز رستاخیز که از سوی خدا صادر می‌شود، و تشبیهی است به آنچه در میان انسان‌ها معمول بوده است که برای توقف یا حرکت لشکر و قافله به وسیله شیپور همه را آگاه می‌ساختند.

یا این که این تعبیر جنبه کنایی ندارد بلکه واقعاً در شیپور دمیده می‌شود، ولی واضح است آن، یک شیپور عادی نیست، صاعقه و صیحه عظیمی است که تمام آسمان و زمین را پر می‌کند و سبب مرگ ناگهانی همه موجودات زنده می‌شود، و یا همه را به حرکت و جنبش در می‌آورد و سبب حیات آن‌ها می‌شود. این احتمال مناسب‌تر، و با ظاهر آیات سازگارتر است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَ طَرَفَانِ، وَ بَيْنَ الطَّرَفِ الْأَشْفَلِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى الطَّرَفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمَاءَ مِثْلُ مَا بَيْنَ تَحُومِ الْأَرْضَيْنِ السَّابِعَةِ إِلَى فَوْقِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فِيهِ اثْنَابٌ بِعَدَدِ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ، وَسِعَ فَمُهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ صُورٌ شَاخٌ بَزْرُغِيٌّ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ طَرَفٍ دَارِدٌ، وَ فَاصِلَةٌ بَيْنَ طَرَفَيْهِ كَمَا فِي السَّمَاءِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ السَّمَاءِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْأَرْضِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْإِنْسَانِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْحَيَاةِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْمَوْتِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْقَبْرِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْبَيْتِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْمَدِينَةِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْبَلَدِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْبَلَدِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْبَلَدِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ، وَ دُونَ سَمْتِ الْبَلَدِ اسْتَكْتَمَ فِيهَا سِرٌّ.»<sup>۱</sup>

این‌ها همه نشان می‌دهد که این تعبیر کنایه از مطلب مهمی است که در این قالب بیان شده است. ولی در کلمات جمعی از مفسران دیده می‌شود که «صور» را جمع «صورة» گرفته‌اند و گفته‌اند منظور این است که در صورت‌ها و پیکرهای انسان‌ها دمیده می‌شود و آن‌ها زنده می‌شوند.

این تفسیر علاوه بر این که تنها تناسب با نفخه دوم یعنی نفخه حیات دارد، نه نفخه اول، از سوی بعضی از ارباب لغت به شدت رد شده است.

۱. ارشاد القلوب الی الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۵۳.

از این گذشته این تفسیر با آنچه در روایت فوق آمد و روایات دیگر نیز سازگار نیست، و نیز با آیاتی که تعبیر به «صعقه» و «زجره» و «ناقور» و مانند آن کرده است نمی‌سازد.  
به هر حال از میان سه تفسیری که گفته شد، تفسیر دوم مناسب‌تر و با ظاهر آیات هم آهنگ‌تر است.

## ۲. تأثیر امواج صوتی بر انسان و سایر موجودات

امواج شدید گاه همه چیز را درهم می‌کوبد، تأثیر بمبها و مواد منفجره روی بدن انسان‌ها و ساختمان‌ها از طریق همین امواج شدید است که از آن تعبیر به «موج انفجار» می‌کنند و می‌تواند در یک لحظه هرگونه مقاومتی را در هم بشکند و گاه انسان یا ساختمان را به اجزای بسیار کوچکی همچون پودر تبدیل کند. بنابراین جای تعجب نیست که صیحه رستاخیز و «بانگ صور» در مدتی کوتاه مایه مرگ انسان‌ها و در هم شکستن کوه‌ها شود.

جالب این‌که در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَرْهَقُ كُلُّ مُهَجَّةٍ وَتَبْكُمُ كُلُّ لَهَجَةٍ وَتَدِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ، وَ الصُّمُّ الرِّوَايِخُ فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا، وَ مَعْهَدُهَا قَاعًا سَمْلَقًا؛ و در صور دمیده می‌شود و به دنبال آن قلب‌ها از کار می‌افتد، زبان‌ها بند می‌آید و کوه‌های بلند و سنگ‌های محکم چنان به هم می‌خورد که متلاشی و نرم می‌شود، و جای آن‌چنان صاف و هموار می‌گردد که گویا هرگز کوهی وجود نداشته‌اش!»<sup>۱</sup>

## ۳. پاسخ به چند سؤال درباره «نفخ صور»

الف) آیا نفخ صور فقط دو مرتبه است؟ - از آیات قرآن، وجود دو نفخه (نفخه مر و نفخه حیات) به خوبی روشن است، و در آیات گذشته دیده شد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

ولی از بعضی از روایات استفاده می‌شود که «نفخ صور» سه بار انجام می‌گیرد، و حتی به آیات قرآن در این روایات استدلال شده است.

در لئالی الاخبار از مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب در حدیثی چنین نقل شده که اسرافیل سه نفخه دارد، «نفخه فزع» و «نفخه موت» و «نفخه بعث»... در پایان جهان اسرافیل به زمین می‌آید و نفخه اولی را در صور می‌دمد که همان نفخه وحشت و فزع است و بعد از آن «نفخه صعق» (نفخه مر) است و سپس «نفخه حیات» است.<sup>۱</sup>

بعضی نیز نفخه چهارمی بر آن افزوده‌اند و آن نفخه جمع و حضور است. ولی در حقیقت همان دو نفخه گسترش یافته و تبدیل به چهار نفخه شده است، چراکه مسأله وحشت عمومی فزع، مقدمه‌ای است برای مر جهانیان که به دنبال نفخه اولی یا صیحه نخستین رخ می‌دهد، همان‌گونه که جمع و حشر نیز ادامه همان نفخه حیات است.

**ب) فرشته نفخ صور** - در احادیث آمده است که این فرشته، اسرافیل است. در حدیث امام سجّاد علیه السلام نیز آمده است که «خداوند به اسرافیل امر می‌کند تا به دنیا فرود آید، و صور با اوست... و در آن می‌دمد».<sup>۲</sup>

از بعضی از روایات استفاده می‌شود او مقرب‌ترین فرشته خداست.<sup>۳</sup> از روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام استفاده می‌شود که نفخه مر از سوی اسرافیل است، و بعد از آن خود اسرافیل هم می‌میرد، و نفخه حیات از سوی خود پروردگار عالم انجام می‌گیرد.<sup>۴</sup>

**ج) فاصله میان نفخه‌ها** - از آیات قرآن اجمالاً استفاده می‌شود که میان نفخه

۱. لئالی الاخبار ج ۵، ص ۵۴ (با تلخیص) - شرح آیات سه گانه فوق در بحث‌های قبل گذشت.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۲۴، ح ۲.

۳. سفینه البحار ج ۴، ص ۱۳۵ (ماده سرف).

۴. تفسیر نورالثقلین ج ۴، ص ۵۰۲، ح ۱۱۶.

مر و حیات فاصله‌ای وجود دارد (تعبیر به «ثم») در آیه ۶۸ سوره زمر، گواه این معناست) اما فاصله آن‌ها چه اندازه است، از آیات قرآن چیزی در این باره استفاده نمی‌شود.

ولی در بعضی از روایات آمده است که این فاصله چهل سال است (إِنَّ مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ سَنَةً)<sup>۱</sup> ولی آیا این سال‌ها همچون سال‌های معمولی دنیاست یا همانند سال‌ها و ایام قیامت است که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال است، درست بر ما روشن نیست!

در هر حال در این فاصله، دگرگونی‌های عظیم در عالم هستی واقع می‌شود، و عالم نوینی برای زندگی مجدد انسان‌ها شکل می‌گیرد، و در این فاصله موجود زنده‌ای جز ذات پاک حی قیوم وجود نخواهد داشت.

#### ۴. فلسفه «نفخ صور»!

آنچه برای ما مهم است آثار تربیتی این عقائد حقه است. نفخه صور اولاً: بیانگر این حقیقت است که مسئله مر و حیات عمومی موجودات عالم مسئله مشکل و پیچیده‌ای در پیشگاه خداوند نیست، با یک صیحه عظیم و مرموز و عالمگیر همه خلایق می‌میرند، و با یک بانگ عظیم مرموز دیگر همه زنده می‌شوند.

ثانیاً: هشدار است به همه انسان‌ها که زندگی را پایدار ندانند و گرفتار غرور و غفلت نشوند.

ثالثاً: انسان‌ها هر لحظه و هر حال آماده استقبال از چنین حادثه عظیمی باشند، هرگز کار و وظیفه امروز خود را به فردا نیفکنند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم که بعد از شرح مبسوطی

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۹۲.



درباره نفخه صور، «راوی» می‌گوید: وقتی سخن امام علیه السلام به این جا رسید: «رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَبْكِي عِنْدَ ذَلِكَ بُكَاءً شَدِيداً؛ امام علیه السلام را در این حال دیدم که به شدت گریه می‌کند» (و از مسئله پایان ناگهانی دنیا و فرارسیدن قیامت و حضور در پیشگاه خداوند سخت نگران است).<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۲۴، ح ۲.



## اشاره

در آیات قرآن بحث‌های گسترده‌ای درباره «نامه اعمال» (پرونده کارهای آدمی) دیده می‌شود که از آن با تعبیرات متنوعی یاد شده است. در بسیاری از این آیات تعبیر به «کتاب» که مفهوم وسیعی دارد، هم نامه را شامل می‌شود و هم کتاب را، شده است. و در بعضی دیگر تعبیر به «زُبر» آمده که آن هم جمع «زبور»، مفهومی نزدیک به کتاب دارد. در بعضی نیز سخن از «طائر» به میان آمده که به معنای پرنده است، قرآن با این تعبیر خود می‌گوید: پرنده نیکبختی و بدبختی شما همین نامه اعمال شماست! در بعضی تنها سخن از «نویسندگان نامه اعمال» است.

در این که نامه اعمال چیست؟ و آیا هرکس یک نامه عمل دارد یا بیشتر؟ و نویسندگان نامه اعمال کیانند؟ و چگونه رقم زده می‌شود؟ چگونه به دست راست و چپ انسان داده می‌شود؟ بحث‌های فراوانی است که بعد از ذکر آیات مربوطه و تفسیر آن به سراغ آن‌ها خواهیم رفت. ولی نباید فراموش کرد که باز در این جا پیام‌های تربیتی این آیات و مسائل اخلاقی مربوط به آن در درجه اول اهمیت است. با این اشاره به آیات این قسمت گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿أَنَا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا \* أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿وَكُلِّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ \* وَكُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٍّ﴾<sup>۳</sup>
۴. ﴿إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ \* مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>۴</sup>
۵. ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأُ كِتَابِيهِ... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ \* وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ﴾<sup>۵</sup>
۶. ﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ... عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرْتَ﴾<sup>۶</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: کهف/۴۹؛ زخرف/ ۸۰؛ جاثیه/۲۸ و ۲۹؛ نبا/ ۲۹؛ مطففین/ ۷ تا ۹ و ۱۸ تا ۲۱؛ انفطار/ ۱۰-۱۲؛ انشقاق/۷ تا ۱۲؛ واقعه/۸ و ۹ و ۲۷ و ۲۸ و ۴۱ و ۴۲.

### ترجمه

۱. به یقین ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و آنچه را از خود باقی گذاشته‌اند؛ و همه چیز را در کتاب روشنگری احصا کرده‌ایم.
۲. و هر انسانی، اعمالش را برگردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، نامه

۱. یس/۱۲.

۲. اسراء/۱۳ و ۱۴.

۳. قمر/۵۲ و ۵۳.

۴. ق/۱۷ و ۱۸.

۵. حاقه/۱۹ و ۲۵ و ۲۶.

۶. تکویر/۱۰ و ۱۴.

- (اعمالش را) برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند. - (وبه او می‌گوییم): نامه (اعمال) خود را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی!
۳. و هر کاری را انجام دادند در نامه‌های اعمالشان ثبت است، - و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است.
۴. (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می‌دارند؛ - انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این که، فرشته‌ای مراقب و آماده (برای ضبط آن) نزد او حاضر است!
۵. اما کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدت شادی) فریاد می‌زند که: (ای اهل محشر!) «نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!... اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم رابه من نمی‌دادند. - و نمی‌دانستم حساب من چیست.
۶. و آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود... (آری در آن هنگام) هر کس می‌داند چه چیزی را مهیا ساخته است.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### پرونده اعمال انسان‌ها

در نخستین آیه سخن از حیات بعد از مرگ و همچنین نامه اعمال است، نامه‌ای که با دست قدرت پروردگار نوشته می‌شود، و همه اعمال انسان‌ها یکجا در آن ثبت می‌گردد، و از آن به «امام مبین» تعبیر شده است، می‌فرماید:

«به یقین مامردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و آنچه را از خود باقی گذاشته‌اند؛ و همه چیز را در کتاب روشنگری احصا کرده ایم»؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾.

در این‌که منظور از «آثار» چیست؟ بعضی گفته‌اند: ﴿مَا قَدَّمُوا﴾ اشاره به اعمالی

است که انسان انجام می‌دهد، و «آثارُهُمْ» اشاره به سنت‌هایی است که از او به یادگار می‌ماند، یا آثار خیر و صدقات جاریه مانند بناها و اوقاف و کتاب‌های علمی تربیتی.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از «ما قدموا» نیت و «آثار» اشاره به اعمال است که بعد از آن صورت می‌پذیرد.

بعضی گفته‌اند: «ما قدموا» اشاره به اعمال خوب و بد، و «آثار» اشاره به قدم‌هایی است که انسان برای انجام این اعمال بر می‌دارد.

در روایات متعددی آمده است که منظور از «امام مبین» امام معصوم علیه السلام است که بیانگر همه حقایق به فرمان خدا و به تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «أَنَا وَاللَّهِ الْأَمَامُ الْمُبِينُ! أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ وَرَّثْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: به خدا سوگند، منم، امام مبین که حق را از باطل آشکار می‌سازم، و آن را به ارث از رسول الله گرفته‌ام!»<sup>۱</sup>

در دومین آیه به تعبیر دیگری درباره «نامه اعمال» برخورد می‌کنیم، و آن تعبیر به «طائر» (پرنده) است، می‌فرماید: «وهر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم؛ و روز قیامت، نامه (اعمالش را) برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند. - (و به او می‌گوییم: (نامه اعمال) خود را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی!)»؛ «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا \* اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا».

«طائر» در اصل به معنای پرنده است، و در این جا به گفته بسیاری از مفسران به معنای عمل یا نامه اعمال است، و این به خاطر آن است که رسم عرب بر این بود که به وسیله پرنده‌گان فال نیک و بد می‌زدند، بعضی از پرنده‌گان را نشانه نیک‌بختی و سعادت می‌شمردند و به عکس بعضی از پرنده‌گان را شوم و دلیل بر

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۲۷، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۹.

شوربختی و شکست می‌پنداشتند، و به این ترتیب «طائر» در معنای نیک‌بختی و بدبختی استعمال می‌شد و از آن‌جا که قرآن عامل اصلی خوشبختی و بدبختی را اعمال انسان می‌شمرد این واژه را در مورد نامه اعمال به کار برده است.

البته با توجه به جمله «و تُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند) می‌توان گفت که تفسیر «طائر» به «عمل» مناسب‌تر از «نامه اعمال» است، چراکه نامه عمل جداگانه ذکر شده است، از طرفی بودن اعمال در گردن انسان به معنای این است که هرگز از او جدا نمی‌شود، اگر خوب باشد مایه زینت و آبروی اوست و اگر بد باشد همچون غل زنجیر او را آزار می‌دهد.

دو نکته دیگر در این آیه نیز قابل توجه است: نخست گشوده بودن نامه اعمال در قیامت که همگان از آن آگاه می‌شوند، و مایه رسوایی صاحبش و یا عزت و آبروی او نزد خلائق است، دیگر این‌که نوشته‌های نامه عمل آن قدر روشن است که نیازی به حسابگر نیست، کافی است انسان خود حساب خویش را برسد! و به این ترتیب خود او می‌تواند از حال خویش مطلع گردد، و نیاز به گواهی دیگری ندارد.

در سومین آیه به تعبیر تازه‌ای در مورد اعمال برخورد می‌کنیم و آن واژه «زُبُر» جمع زبور به معنای کتاب است، می‌فرماید: «و هر کاری را انجام دادند در نامه‌های اعمالشان ثبت است، و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است»؛ «وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ».

«زُبُر» در اصل از زُبْرَة (بر وزن سفره) به معنای قطعه عظیم آهن، گرفته شده راغب در مفردات می‌گوید: «كُلُّ كِتَابٍ غَلِيظٍ الْكِتَابَةِ يُقَالُ لَهُ زَبُورٌ؛ هر نامه‌ای که با خطوط درشت و زبر نوشته شده، به آن زبور گفته می‌شود» و انتخاب این تعبیر برای نامه اعمال، انتخابی است پر معنا، و بیانگر استحکام و صراحت نامه اعمال است.

تعبیر به «صغیر» و «کبیر» به خصوص با مقدم داشتن «صغیر» بر «کبیر» اشاره به این است که هیچ‌گونه استثنائی در ثبت اعمال درباره‌ی هیچ عمل و هیچ کس وجود ندارد.<sup>۱</sup> «مَسْطَرٌ» از ماده «سطر» که آن نیز به معنای نوشتن است تأکید دیگری است بر مسئله ثبت اعمال.

### فرشته‌های مراقب!

در چهارمین آیه می‌فرماید: «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می‌دارند»؛ «إِذِ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ».

روشن است که دریافت و تلقی آن‌ها اشاره به ثبت کردن در نامه اعمال است. سپس برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این که، فرشته‌ای مراقب و آماده (برای ضبط آن) نزد او حاضر است»؛ «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ».

«يَتَلَقَّى» از ماده «لقاء» به معنای دیدار است، ولی در این جا تلقی اعمال کنایه از دریافت و ثبت و ضبط آن‌هاست، و «متلقیان» به معنای دو فرشته‌ای است که مأمور دریافت و ثبت اعمال انسان‌ها هستند.

«قعيد» از ماده «قعود» به معنای نشستن است، و در این جا به معنای ملازم و مراقب می‌باشد.

«يَلْفِظُ» از ماده «لفظ» در اصل به معنای پرتاب کردن چیزی است. این واژه در مورد چیزی که انسان از دهان به بیرون می‌اندازد اطلاق می‌شود، و این کنایه زیبایی است در مورد سخنانی که از دهان بیرون می‌آیند. «رقیب» به گفته‌ی راغب در مفردات از ماده «رقبه» به معنای «گردن» است و به شخصی که محافظت و مراقبت از چیزی می‌کند «رقیب» گفته می‌شود.

۱. به آیات توبه/۱۲۱ و کهف/۴۹ مراجعه شود.





و به عکس «اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گویند: ای کاش هرگز نامه اعمالم رابه من نمی‌دادند. و نمی‌دانستم حساب من چیست ای کاش مرگم فرامی‌رسید!»؛ «وَ اَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِيَهٗ \* وَلَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ \* يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ».

### نامه عمل ما در برابر چشم همگان!

در ششمین و آخرین آیه به تعبیر تازه‌ای در زمینه نامه اعمال برخورد می‌کنیم که بسیار گویاست می‌فرماید: «و آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود... (آری در آن هنگام) هر کس می‌داند چه چیزی را مهیا ساخته است؟!»، «وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَخْضَرَتْ».

«نُشِرَتْ» از ماده «نشر» به معنای گستردن و باز کردن است این تعبیر در مورد نامه عمل یا به خاطر آن است که به هنگام مر پیچیده می‌شود و در قیامت به هنگام حساب گشوده خواهد شد و یا به خاطر آن است که همه آن‌ها نزد خداوند جمع است و در قیامت در میان صاحبانش تقسیم می‌شود.

هریک از مفسران یکی از این معانی را برگزیده و بعضی دو احتمال را با هم ذکر کرده‌اند اما تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال نامه‌های اعمال چنان گسترده خواهد شد که نه تنها صاحبان آن‌ها از آن آگاهی می‌یابند و اعمال فراموش شده را به خاطر می‌آورند، بلکه اهل محشر نیز از آن مطلع و آگاه می‌شوند، و این خود یکی از اسباب شادی و آرامش نیکو کاران و ناراحتی و عذاب بدکاران است.

از مجموع آنچه در آیات فوق آمد به خوبی استفاده می‌شود که علاوه بر آگاهی و احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال انسان‌ها، و گواهی اعضاء بدن، و سایر شهود، روز قیامت، اعمال او در نامه‌ای ثبت است. این کار به وسیله رسولان و فرشتگان الهی انجام می‌گیرد.

روز قیامت که نامه‌های اعمال بدکاران در دست چپ و نیکوکاران در دست راست آنهاست به سخن درمی‌آید و همه گفتنی‌ها را می‌گوید. نامه‌ها گشوده می‌شود و اهل محشر از نیک و بد آن آگاه می‌گردند. صاحبان اعمال نیک با شادی و افتخار همه را به مطالعه اعمالشان دعوت می‌کنند و بدکاران از شدت ترس و رسوایی فریادشان بلند می‌شود.

## توضیحات

### ۱. نامه اعمال در روایات اسلامی

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ إِلَى الْإِنْسَانِ كِتَابُهُ، ثُمَّ قِيلَ لَهُ اِقْرَأْ قُلْتُ: فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ يُذَكَّرُهُ فَمَا مِنْ لَحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا نَقْلِ قَدَمٍ، وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ! فَلَذَلِكَ قَالُوا يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؟!؛ هنگامی که قیامت برپا می‌شود نامه عمل انسان را به دست او می‌دهند، سپس به او گفته می‌شود بخوان! - راوی می‌گوید: من عرض کردم آیا آنچه را در آن است می‌شناسد - فرمود: خداوند به او یادآوری می‌کند، هیچ چشم بر هم زدن، سخن گفتن، و برداشتن گام و نه چیز دیگری که او انجام داده وجود ندارد مگر این‌که آن‌ها را به خاطر می‌آورد، گویی در همان ساعت انجام داده است و لذا می‌گویند ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر آن‌که آن را شمارش و ثبت نموده است؟!»<sup>۱</sup>

### ۲. ماهیت نامه عمل چیست؟

بی شک نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق‌های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست، بلکه نقوشی است گویا، غیر قابل انکار، که هیچکس را یاری نفی آن نمی‌باشد.

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۶۴۱

در این جا چند تفسیر مختلف برای نامه عمل وجود دارد که باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد:

۱. بعضی در تفسیر آن گفته‌اند: «هِيَ بِعَيْنِهَا نَفْسُهُ الَّتِي رَسَخَتْ فِيهَا آثَارُ أَعْمَالِهِ بِحَيْثُ انْتَفَشَتْ بِهَا؛ آن عیناً همان روح آدمی است که آثار اعمالش در آن راسخ شده به گونه‌ای که با آن نقش گرفته!»<sup>۱</sup>

مطابق این تفسیر که در کلمات مرحوم فیض کاشانی آمده «نامه اعمال» کنایه از روح آدمی است که آثار اعمالش در آن نقش می‌بندد.

روشن است این معنی کنایی با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست، چراکه قرآن می‌گوید نامه اعمال نیکان به دست راستشان و بدان به دست چپشان یا پشت سرشان داده می‌شود، و این تعبیر با تفسیر مزبور نمی‌سازد.

۲. مرحوم علامه طباطبایی در المیزان تعبیر دیگری دارد و با استفاده از آیه ۳۰ سوره آل عمران «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ؛ «روزی که هر کس، هر کار نیکی که انجام داده، حاضر می‌بیند...» می‌گوید: «نامه اعمال حقایق اعمال انسانی را در بر دارد، و مانند خطوط و نقوش معمولی در کتاب‌های دنیا نیست، آن نفس اعمال انسانی است که خداوند آدمی را آشکارا بر آن آگاه می‌کند، و هیچ دلیلی بهتر از مشاهده نیست، این کتاب در دنیا از درک انسان پنهان است، و حجاب غفلت روی آن را پوشانده، روز قیامت خداوند آن را می‌گشاید، و پرده‌های غفلت را کنار می‌زند، و انسان را از آن با خبر می‌سازد».<sup>۲</sup>

این معنا نیز با آنچه درباره فرشتگان نویسنده نامه اعمال و سایر ویژگی‌ها که در آیات و روایات آمده هماهنگ نیست چراکه منظور از حقایق اعمال، ظاهراً همان آثاری است که در درون جان انسان باقی می‌گذارد و همان ایرادی که بر کلام مرحوم فیض کاشانی بود بر آن نیز وارد می‌شود.

۱. تفسیر صافی ذیل آیه ۱۳ سوره اسراء، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲. المیزان ذیل آیه ۱۳، سوره اسراء، ج ۱۳، ص ۵۵ (با تلخیص).

۳. ممکن است گفته شود اعمال انسان همان‌گونه که در درون جان او اثر می‌گذارد در عالم بیرون، در فضا و هوای اطراف، در زمینی که بر آن زندگی می‌کند و در همه چیز اثر دارد، گویی بر آن‌ها نقش می‌بندد، نقوش طبیعی و غیر قابل انکار، این آثار از تمام محیط بیرون جمع‌آوری می‌شود، و فشرده می‌گردد، و به دست هرکس داده می‌شود و با یک نگاه در آن حال هرکس معلوم است. مسلماً این آثار در دنیا برای ما محسوس و قابل درک نیست، اما بی شک آن‌ها وجود دارند، و روزی که در آن دید تازه‌ای پیدا می‌کنیم همه این‌ها را می‌بینیم، و می‌خوانیم و تصدیق می‌کنیم.

تا این جا تفاسیری برای نامه عمل ذکر شد که از همه مناسب‌تر تفسیر سوم است.

به هر حال یا باید بگوییم چون مسئله نامه اعمال در قرآن مجید در آیات مختلف و در روایات فراوانی وارد شده است ما باید به آن ایمان داشته باشیم هرچند مفهوم و محتوای آن را تفصیلاً ندانیم، همان‌گونه که در مسائل دیگری از امور مربوط به آخرت با چنین وضعی روبه‌رو هستیم، یا این‌که نامه اعمال همان مجموعه آثاری است که عمل ما در بیرون وجود ما می‌گذارد و در قیامت به فرمان الهی جمع‌آوری شده و در اختیار ما قرار می‌گیرد.

### ۳. فلسفه نامه اعمال

بدون شک بیان گسترده و شرح نامه اعمال در آیات قرآنی و روایات به خصوص با توجه به این‌که تمام جزئیات اعمال و سخنان و نیات در آن ثبت می‌شود در درجه اول به منظور آثار تربیتی آن است.

کسی که می‌داند دائماً نوار ضبط صوتی همراه اوست و یک دستگاه کاملاً مجهز فیلمبرداری در خلوت و اجتماع، از ظاهر و باطن و درون و بیرون او فیلمبرداری می‌کند، و سرانجام تمام این فیلم‌ها، و آن نوارها، به صورت پرونده

زنده و گویا و غیر قابل انکاری در یک دادگاه عدل بزرگ مطرح می‌شود، به طور یقین چنین انسانی کاملاً مراقب اعمال و رفتار و گفتار خویش خواهد بود، و تقوای نیرومندی بر درون و برون وجود او حاکم می‌شود. و این انگیزه مهمی بر اعمال نیک خواهد بود، منتها گاه ایمان‌ها ضعیف است، و گاه حجاب غفلت مایه دوری انسان از این حقایق مهم می‌گردد، و گرنه ایمان به این اصل قرآنی برای تربیت هر انسانی کافی است.

و لذا در ضمن بعضی از دعاها (که مسلماً همه آنها نیز درس‌هایی برای تربیت انسان‌ها هستند) روی این معنا تکیه شده است، چنانکه در دعای معروف کمیل می‌خوانیم: «وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي، وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي، وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ، وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفَى عَنْهُمْ؛ خداوندا! تمام گناهیانی را که به نویسندگان بزرگوار (از فرشتگان) دستور داده‌ای آنها را ثبت کنند بر من ببخش، همان فرشتگانی که مأمورشان ساخته‌ای آنچه از من سر می‌زند ضبط کنند، و آنها را علاوه بر اعضای تنم شهود بر من قرار دادی، و در ماورای آنها خودت مراقب من بوده‌ای، و گواه منی بر آنچه از آنها پنهان مانده است».

این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم: در احتجاج طبرسی آمده است: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید علت وجود ملائکه مأمور ثبت اعمال نیک و بد چیست؟ با این‌که می‌دانیم خداوند «عالم السر و الخفیات و ما هو اخفی» است و هر چیزی را که مخفی‌تر از آن وجود ندارد می‌داند؟!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ وَجَعَلَهُمْ شُهُوداً عَلَى خَلْقِهِ لِيَكُونَ الْعِبَادُ بِمَلَازِمَتِهِمْ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُوَاطَبَةً، وَعَنْ مَعْصِيَتِهِ أَشَدَّ انْقِبَاضاً، وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ يَهُمُّ بِمَعْصِيَةٍ فَذَكَرَ مَكَانَهُمَا فَارْعَى وَكَفَّ، فَيَقُولُ رَبِّي يَرَانِي، وَحَفَظْتَنِي عَلَىٰ بِذَلِكَ تَشْهَداً؛ خداوند این فرشتگان را مأمور عبادت خود ساخته، و آنها را شهود بر بندگانش قرار داده، تا بندگان به خاطر ملازمت آنان بیشتر مواظب اطاعت الهی

باشند، و از معصیت او بیشتر اجتناب کنند، و چه بسیار بندگان که تصمیم بر گناه می‌گیرند سپس به یاد این دو فرشته می‌افتند و خودداری می‌کنند و می‌گویند: پروردگار ما، ما را می‌بیند و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می‌دهند.<sup>۱</sup>

#### ۴. اقسام نامه‌های عمل

از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که برای هر انسانی سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد:

**نخست:** کتابی است که برای هر انسانی جداگانه موجود است و تمام جزئیات اعمال او در آن منعکس است این معنا در تعدادی از آیات مورد بحث منعکس می‌باشد از جمله: آیه ۱۳ سوره اسراء ﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ لَّزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا أَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾.

**دوم:** نامه اعمال امت‌هاست که مجموعه اعمال یک امت در آن جمع است، چنانکه در آیه ۲۸ سوره جاثیه می‌خوانیم: ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا﴾؛ «هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود».

تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای یک امت شاهد مقصود ماست.

**سوم:** کتاب واحدی است که اعمال همه امت‌ها و تمام اوّلین و آخرین در آن ثبت است، و در حقیقت به منزله دفتر کل همگانی و مرکزی محسوب می‌شود، در آیه ۴۹ سوره کهف به این نامه عمل اشاره شده، می‌فرماید: ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ﴾؛ «و نامه اعمال (آن‌ها) در آن جا گذارده می‌شود، پس گنهکاران را می‌بینی در حالی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند!».

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۴۸.

### ۵. ویژگی‌های نامه اعمال

از مجموع آیات و روایات گذشته مشخصات زیر برای نامه اعمال به دست می‌آید:

۱. نامه اعمال کارنامه تمامی عمر انسان است، و هیچ چیز را فروگذار نمی‌کند.

۲. نامه اعمال چنان گویا و زنده است که جایی برای کمترین انکار یا شک و تردید باقی نمی‌گذارد، و هرکس می‌تواند با مشاهده آن قضاوت کند، حتی خود مجرمان درباره خودشان!

۳. نویسندگان نامه اعمال دو فرشته‌اند که به خاطر تعبیرات قرآن «رقیب» و «عتید» نام گرفته‌اند.

۴. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که «حسنات» را فوراً می‌نویسند اما «سیئات» را با یک مهلت خواهند نوشت.

\*\*\*



## چهارم

### اشاره

آن‌ها که با آیات قرآن آشنا هستند به خوبی می‌دانند که در قرآن آیات فراوانی داریم که ظاهر آن حاکی از «تجسم» یا «تجسد» اعمال در قیامت است یعنی در آن روز عمل هرکس، اعم از نیک و بد، در برابر او حاضر می‌گردد.

آیا ممکن است اعمال آدمی باقی بماند، در حالی که عبارت از مجموعه حرکاتی است که بعد از انجام محو و نابود می‌گردد؟ و از این گذشته آیا ممکن است «عمل» که جزء عوارض وجود انسان است تبدیل به ماده و جسم گردد، و به صورت مستقلی ظاهر شود؟

از آن‌جا که بسیاری از مفسران پاسخی برای این دو سؤال نداشتند چاره‌ای جز این نمی‌دیدند که در تفسیر این‌گونه آیات قرآنی قائل به حذف و تقدیر باشند، و بگویند منظور از «حضور عمل» یا «مشاهده اعمال» حضور و مشاهده جزای عمل و ثواب و عقاب آن است.

ولی ما امروز فکر می‌کنیم که هیچ‌یک از دو ایراد فوق بدون پاسخ نیست، بنابراین دلیلی نمی‌بینیم که ظواهر این آیاتی را که دلالت بر مجسم شدن اعمال آدمی دارد انکار کنیم.

و اتفاقاً محتوای این آیات با توجه به معنای حقیقی آن‌ها (نه معانی مجازی) بسیار جالب، پر معنا، نافذ و مؤثر و حل‌کننده بسیاری از مشکلات و سؤالات مربوط به

عالم قیامت و عقاب آن است و از نظر تربیتی نیز فوق‌العاده مفید و مؤثر است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ \* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \*  
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۳</sup>
۴. ﴿إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۴، ۵</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: آل عمران/۳۰ و ۱۸۰؛ تکویر/۱۲ تا ۱۴؛ احقاف/۱۹؛ زمر/۷۰؛ بقره/۲۷۲ و ۲۸۱؛ توبه/۳۵.

### ترجمه

۱. در آن روز مردم بصورت گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آن‌ها نشان داده شود. - پس هرکس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند. - و هرکس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را (نیز) می‌بیند.
۲. و (این در حالی است که همه) اعمال خود را حاضر می‌بینند؛ و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.
۳. (در آن روز) اعمال بدی را که انجام داده اند برای آن‌ها آشکار می‌شود، و آنچه را (از عذاب الهی) استهزا می‌کردند بر آن‌ها واقع می‌گردد.
۴. ... تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید.

۱. زلزال/۶-۸.

۲. کهف/۴۹.

۳. زمر/۴۸.

۴. آیات دیگری نیز به همین مضمون داریم مانند: اعراف/۱۴۷ و ۱۸۰، سبأ/۳۳.

۵. طور/۱۶، تحریم/۷.

## تفسیر و جمع‌بندی

### آن روز هم اعمال خود را می‌بینند!

در نخستین آیه سه بار به مسئله تجسم اعمال اشاره شده، می‌فرماید: «در آن روز مردم بصورت گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آن‌ها نشان داده شود!»؛ «يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أُمَّتَاتًا لِّبُرُوْا أَعْمَالَهُمْ».

سپس اضافه می‌کند: «پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند»؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ». و باز در تعقیب آن می‌افزاید: «و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را (نیز) می‌بیند»؛ «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

«أُمَّتَات» جمع «شَتَّ» (بر وزن شَطَّ) به معنای متفرق و پراکنده است<sup>۱</sup> و پراکندگی صفوف مردم در آن روز ممکن است به واسطه این باشد که هر امتی با امامشان وارد محشر می‌شوند، یا صفوف بدکاران و نیکوکاران، عالمان و متعلمان، شهیدان و غیر شهیدان، هر کدام جداگانه است.

ظاهر این آیات به خوبی نشان می‌دهد که نفس اعمال نیک و بد در برابر صاحبان آن‌ها در محشر ظاهر می‌شود، هرچند بسیاری از مفسران بر اثر عدم پذیرش تجسم اعمال به دلایلی که در آغاز به آن اشاره شد در این جا واژه «جزاء» در تقدیر گرفته‌اند، منظور حضور و مشاهده جزای اعمال است و گاه گفته‌اند که «رؤیت» در این جا به معنای علم و معرفت است که همان مشاهده با چشم عقل است، و گاه گفته شده منظور مشاهده نامه اعمال است، و مسلم است که این سه تفسیر هر سه برخلاف ظاهر آیه می‌باشد.

در دومین آیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم، بعد از آن‌که اشاره به نامه اعمال می‌کند، می‌فرماید: «و (این در حالی است که همه) اعمال خود را حاضر می‌بینند»؛ «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا».

۱. تاج العروس فی شرح القاموس ماده «شَتَّ» بعضی نیز آن را جمع «شتیت» و بعضی جمع «شئات» دانسته‌اند.

بنابراین هرچه می‌کشند از عمل خویش می‌کشند «و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند»؛ ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾.

باز در این جا جمعی از مفسران که مسئله تجسم عمل برای آن‌ها غیر مقبول بوده گاه آیه را به معنای حضور نوشته‌های اعمال در نامه عمل تفسیر کرده‌اند، و گاه به معنای حضور جزای اعمال؛ ولی بعضی، احتمال حضور نفس عمل را نیز داده‌اند.<sup>۱</sup>

به گفته مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه نیز می‌تواند تأییدی بر این مطلب باشد، چراکه حضور خود عمل برای اثبات نفی ظلم از پروردگار بهتر و واضح‌تر است (دقت کنید).

در سومین آیه باز با تعبیر تازه‌ای در این زمینه روبه‌رو می‌شویم می‌فرماید: «(در آن روز) اعمال بدی را که انجام داده اند برای آن‌ها آشکار می‌شود»؛ ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا﴾. و عذاب و کیفر الهی «و آنچه را (از عذاب الهی) استهزا می‌کردند بر آن‌ها واقع می‌گردد»؛ ﴿وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾. «بدا» از ماده «بدو» به معنای آشکار شدن کامل است.

«سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» به معنای اعمال سوء است، ولی بعضی آن را به معنای کیفرهای این اعمال تفسیر کرده‌اند، یا این‌که واژه جزا را در تقدیر گرفته‌اند، ولی ظاهر آیه این است که اعمال سوء آن‌ها در آن روز آشکار می‌شود.

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که بسیاری از اعمال سوء در این عالم چهره واقعی خود را مخفی می‌دارد، مانند اعمال ریایی که برای غیر خدا انجام شده است، ولی در آن روز که روز بروز و ظهور است چهره واقعی تمام اعمال آشکار می‌گردد، چنانکه در حدیثی از پیغمبر ﷺ می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «هِيَ الْأَعْمَالُ حَسَبُوهَا حَسَنَاتٍ فَوَجَدُوهَا فِي كِفَّةِ السَّيِّئَاتِ!»؛ این همان اعمالی

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۸، ص ۲۷۶ تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۲۵۴.

است که آن را حسنه می‌پنداشتند در آن روز آن را در ترازوی عمل در کفه سیئات می‌بینند!» (تعبیر این حدیث به نوبه خود شاهد دیگری بر مسئله تجسّم عمل است).<sup>۱</sup>

### جزای شما همان اعمال شماست!

در آخرین آیه تعبیر دیگری در این زمینه دیده می‌شود که خلاصه مفهومش این است: جزای شما در قیامت، اعمال شماست و این تعبیر در چندین آیه از قرآن مجید دیده می‌شود، گاه می‌فرماید: «تنها اعمالی را که انجام می‌دادید جزای شماست!» ﴿إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

ظاهر این آیات این است که جزای انسان همان اعمال اوست، آری اعمال اوست که به سوی او باز می‌گردد، و او را آزار می‌دهد، یا غرق فرح و شادی و سرور می‌کند، و این دلیل روشنی است بر مسئله تجسّم اعمال و بازگشت اعمال انسان به سوی او.

در این جا باز می‌بینیم بعضی کلمه «باء» را در تقدیر گرفته‌اند (باء سببیت) و گفته‌اند در تقدیر ﴿بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ است یعنی جزای شما به سبب اعمالی است که انجام می‌دادید در حالی که تقدیر خلاف ظاهر است.

مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه ۷ سوره تحریم می‌گوید: «أَيُّ أَنَّ الْعَذَابَ الَّذِي تُعَذَّبُونَ بِهِ هُوَ عَمَلُكُمْ السَّيِّءِ الَّذِي عَمِلْتُمُوهُ وَ قَدْ بَرَزَ لَكُمْ الْيَوْمَ حَقِيقَتُهُ؛ یعنی عذابی که شما گرفتار آن می‌شوید همان عمل سوء شماست که انجام دادید و امروز حقیقت آن ظاهر و آشکار شده».<sup>۲</sup>

۱. تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۱۲۱.

۲. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۵.

## توضیحات

## ۱. تجسم اعمال در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اعم از احادیثی که از طرف شیعه یا اهل سنت رسیده است مسئله «تجسم» بازتاب گسترده‌ای دارد.

در این جا از میان آن‌ها به احادیث زیر قناعت می‌کنیم:

۱. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به «قیس بن عاصم» فرمود: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ، وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ، وَإِنْ كَانَ لَثِيماً أَسْلَمَكَ، ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ، فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحاً، فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْسَتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ، وَهُوَ فَعْلُكَ!؛ ای قیس! تو همینیشنی خواهی داشت که با تو دفن می‌شود در حالی که او زنده است، و تو با او دفن می‌شوی در حالی که تو مرده‌ای، اگر او گرامی باشد تو را گرامی می‌دارد، و اگر پست باشد تو را تسلیم (بدبختی) می‌کند. او فقط با تو محشور می‌شود، تو نیز فقط با او، و تنها از او سؤال می‌شوی، پس آن را صالح قرار ده، چراکه اگر صالح باشد موجب آرامش تو است، و اگر فاسد باشد مایه وحشت تو است، و او عمل تو است!»<sup>۱</sup>

۲. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «جبرئیل به من گفت: يَا مُحَمَّدُ! عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ... وَ اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ؛ ای محمد! هرچه می‌خواهی عمر کن ولی سرانجام بدرود حیات خواهی گفت، و هر عملی می‌خواهی انجام بده که سرانجام آن را ملاقات خواهی کرد»<sup>۲</sup>.

۳. باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صَوَّرَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ فَيَقُولُ لَهُ مَا أَنْتَ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ إِمْرَأً صَادِقٍ،

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۲. همان، ج ۸۴، صفحه ۱۴۱.

فَيَقُولُ لَهُ أَنَا عَمَلِكَ فَيَكُونُ لَهُ نُورًا وَ قَائِدًا إِلَى الْجَنَّةِ...؛ هنگامی که مؤمن از قبرش (در قیامت) خارج می‌شود عمل او در صورت زیبایی در برابر او ظاهر می‌شود و می‌گوید: تو کیستی که به خدا سوگند من تو را شخص صادقی می‌بینم؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل توام، و او برای مؤمن نور و روشنایی و راهنما به سوی بهشت است.<sup>۱</sup>

## ۲. تجسّم اعمال در منطق عقل

عمده اشکالی که در مسئله تجسّم اعمال برای گروهی پیدا شده این است که عمل از جنس «عرض» است نه «جوهر» (نه خواص ماده است و نه خود ماده) و دیگر این که عمل بعد از وجودش محو و نابود می‌شود، و لذا آثاری از سخنان و گفته‌ها و اعمال گذشته ما دیده نمی‌شود.

ولی با توجه به دو نکته هم پاسخ این دو ایراد روشن می‌شود، و هم چگونگی تجسّم اعمال.

نخست این که امروز ثابت شده هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود حتی اعمال ما که به صورت انرژی‌های مختلفی ظاهر می‌گردد، اگر ما سخن می‌گوییم صدای ما به صورت امواج خاص صوتی در فضای اطراف پخش می‌شود، و به مولکول‌های مّوّاج هوا و دیوارهای اطراف و بدن ما اصابت کرده و تبدیل به انرژی دیگری می‌شوند، آن انرژی نیز ممکن است چندین بار تغییر شکل دهد، ولی به هر حال نابود نمی‌گردد.

دیگر این که، با مطالعات دانشمندان و آزمایش‌های آن‌ها به ثبوت قطعی رسیده است که میان «ماده» و «انرژی» رابطه نزدیکی است، یعنی ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقتند، و «ماده» همان نیروی متراکم و فشرده است، و «نیرو» همان ماده گسترده، و لذا در شرائط معینی می‌توانند تبدیل به یکدیگر شوند.

۱. تفسیر جامع البیان، ج ۱۱، ص ۶۳.

بدون شک همان‌گونه که ماده قابل تبدیل به انرژی است، انرژی نیز قابل تبدیل به ماده است و هیچ مانعی ندارد که اعمال و گفتار ما که انرژی‌های مختلفی هستند و هرگز محو و نابود نمی‌شوند، بار دیگر به فرمان پروردگار جمع‌آوری شده و به صورت جسمی درآیند.

بنابراین نه مشکلی از ناحیه «عرض» بودن اعمال وجود دارد، و نه مشکلی از ناحیه نابودی آن‌ها، زیرا همان‌گونه که گفتیم اعمال نابود نمی‌شود، و عرض و جوهر در حقیقت جلوه‌های یک حقیقتند.

### ۳. تجسم اخلاق و روحيات آدمی

علاوه بر مسئله تجسم اعمال از روایات اسلامی استفاده می‌شود که خلق و خوی‌های آدمی نیز در آن روز در چهره و اندام انسان ظاهر می‌گردد، و به همین دلیل افراد به صورت‌های مختلفی وارد عرصه محشر می‌شوند، صورت‌هایی که مناسب خلق و خوی آن‌هاست، آن‌ها که قلبی مملو از نور ایمان داشتند چهره‌هایی سفید و نورانی دارند، و به عکس آن‌ها که قلبهایی تاریک از ظلمت کفر داشتند چهره‌هایشان سیاه و تاریک است، چنانکه قرآن می‌گوید:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ﴾؛ «(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید، و چهره‌هایی سیاه می‌گردد». (آل عمران/۱۰۶)

در آیه ۱۸ سوره نبا آمده است: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾؛ «روزی که در «صور» دمیده می‌شود و شما فوج فوج (به محشر) می‌آیید».

بعضی از مفسران بزرگ در تفسیر این آیه حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: جمعی از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منزل ابو ایوب انصاری در محضر آن حضرت بودند «معاذبن جبل» از تفسیر آیه فوق سؤال کرد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای معاذ! از مطلب عظیمی سؤال کردی! سپس اشک از دیدگان مبارکش جاری گشت، بعد فرمود: ده گروه از امت من جداگانه در قیامت



محشور می‌شوند و با سایر مسلمانان متفاوتند، بعضی به صورت حیوانات، و بعضی نابینا، و بعضی کر و لال، و بعضی چنان متعفن و بد بو هستند که از مردار نیز گندیده‌ترند! سخن چین‌ها به صورت بوزینه‌ها، حرام خوارها به صورت خوک‌ها، حاکمان ظالم نابینا، خود پسندان، کر و لال، و شهوت پرستان گندیده‌تر از مردار محشور خواهند شد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۲؛ این حدیث را بسیاری مفسران دیگر مانند ابوالفتح رازی و قرطبی و روح البیان ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده‌اند.



## پنجم

### شهود و میزان و حساب

#### اشاره

مهم‌ترین منزلگاه قیامت مرحله رسیدگی به حساب خلاق در دادگاه عدل الهی با حضور شاهدان مختلف و سنجش اعمال در ترازوی مخصوص سنجش است.

آیات معاد در این زمینه بسیار است، گاه اشاره به اصل دادگاه رستاخیز که حاکم و داورش خداست می‌کند، گاه اشاره به شهود و گواهان این دادگاه، گاه به مسئله میزان سنجش و گاه چگونگی محاسبه بندگان در آن روز.

آیات مربوط به این قسمت علاوه بر این که نکات ظریف و دقیقی در تمام این زمینه‌ها مطرح می‌کند دارای پیام‌های مهم تربیتی است که دل‌ها و جان‌ها را با نور تقوا و هدایت روشن می‌سازد انسان را متوجه مسئولیت‌هایش می‌کند و در مسیر سعادت و تکامل پیش می‌برد.

با این اشاره به آیات زیر که برگزیده‌ای از هر گروه از آیات مربوط به این بخش است گوش جان فرا می‌دهیم.

۱. «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ»<sup>۱</sup>

۲. ﴿اللَّهُ يَحْكُمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾<sup>۱</sup>
۳. ﴿فَالَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>۲</sup>
۴. ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾<sup>۳</sup>
۵. ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾<sup>۴</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: تین/۷ و ۸؛ نساء/۴۱؛ ق/۲۱؛ نور/۲۴؛ فصلت/۲۱؛ زلزال/۴ و ۵؛ اعراف/۸ و ۹؛ ص/۵۳؛ انعام/۶۲؛ غاشیه/۲۵ و ۲۶؛ اسراء/۱۴.

### ترجمه

۱. و همه آنان (روز قیامت) نزد ما احضار می‌شوند.
۲. و خداوند در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می‌کردید، داوری می‌کند.
۳. در هر حال، بازگشتشان به سوی ماست؛ و خداوند بر آنچه آن‌ها انجام می‌دادند گواه است.
۴. ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود؛ و اگر به مقدار سنگینی دانه خردلی (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر می‌کنیم؛ و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم.
۵. خداوند سریع الحساب است.

۱. حج/۶۹.

۲. یونس/۴۶.

۳. انبیاء/۴۷.

۴. آل عمران/۱۹۹؛ مائده/۴؛ ابراهیم/۵۱؛ غافر/۱۷.

## تفسیر و جمع‌بندی

همه در آن دادگاه بزرگ احضار می‌شوند!

در نخستین آیه سخن از حضور همه اقوام در پیشگاه خداوند است، بعد از آن‌که اشاره به اقوام قرون پیشین می‌کند که چگونه به خاطر گناهانشان هلاک شدند، می‌فرماید: «و همه آنان (روز قیامت) نزد ما احضار می‌شوند»؛ ﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَنَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ﴾.

درست است که در این دنیا و در همه حال تمام انسان‌ها و همه اشیا در محضر خدا هستند، زیرا او همه‌جا حاضر است و از ما به ما نزدیک‌تر می‌باشد، ولی این مسئله در قیامت شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد، زیرا از یکسو پرده‌های غفلت و حجاب جهل و نادانی کنار می‌رود و از سوی دیگر آثار خدا از هر زمان آشکارتر می‌شود، و دادگاه عدلش بر پا می‌گردد، این جاست که حضور همگان در محضر او چهره‌ی تازه‌ای پیدا می‌کند و همگان به خوبی آن را احساس می‌نمایند.

در دومین آیه سخن از داوری خداوند است، و حکومت و قضاوت او در میان انسان‌ها، و پایان دادن به تمام اختلافاتی که در این دنیا داشتند می‌فرماید: «و خداوند در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می‌کردید، داوری می‌کند»؛ ﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.

مسلم است انواع حجاب‌ها که در این دنیا فکر و قلب انسان‌ها را احاطه کرده اجازه نمی‌دهد که اختلافات اقوام و گروه‌ها و ملت‌ها برطرف گردد، ولی در آن‌جا که همه این حجاب‌ها برچیده می‌شود و حاکمیت و داوری مخصوص خداوند است تمام این اختلافات پایان می‌گیرد و چنانکه خواهیم دید مدعیان پرگو و خود خواه چنان نرم می‌شوند و بر سر عقل می‌آیند که خود داور و حسابگر خویش می‌شوند!

### گواهان محشر

در سومین آیه اشاره به ذات پاک خداوند که نخستین گواهان است کرده، می‌فرماید: «در هر حال، بازگشتشان به سوی ماست؛ و خداوند بر آنچه آن‌ها انجام می‌دادند گواه است»؛ ﴿فَالْيَوْمَ نَرُجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ﴾.

دادگاهی که حاکمش خدا و گوااهش نیز در درجه اول ذات پاک اوست آیا ممکن است چیزی در آن مورد غفلت قرار گیرد، و در حساب نیاید؟ مسلماً از چنین دادگاهی باید در اضطراب و وحشت بود نه به خاطر احتمال داوری به غیر حق بلکه به خاطر اعمالمان!

### ترازوی سنجش اعمال

چهارمین آیه ناظر به مسئله «میزان» و ترازوی سنجش اعمال است، می‌فرماید: «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم؛ پس به هیچ‌کس کمترین ستمی نمی‌شود»؛ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾.

همه چیز با این ترازوی سنجش وزن می‌شود، بزرگ باشد یا کوچک (و اگر به مقدار سنگینی دانه خردلی (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر می‌کنیم؛ و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم)؛ ﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾.

دانه خردل دانه بسیار کوچک و کم وزنی است که در کوچکی ضرب المثل است، اشاره به این‌که کوچک‌ترین اعمال نیز در آن روز مورد سنجش قرار می‌گیرد.

«موازن» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش وزن است، این تعبیر نشان می‌دهد که در آن روز نه فقط یک ترازو که ترازوهای متعددی برای سنجش اعمال گذاشته می‌شود.

آن‌ها که ترازوهای آن جهان را همچون ترازوهای این دنیا پنداشته‌اند مجبور

شده‌اند که برای اعمال انسان‌ها در آن جا نوعی سنگینی و وزن قائل شوند، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی قرائن نشان می‌دهد که منظور از «میزان» وسیله سنجش به معنای عام آن است، زیرا می‌دانیم هر چیزی وسیله سنجش مناسب خود دارد، وسیله سنجش حرارت را «میزان الحرارة» یا دما سنج می‌گویند، و وسیله هوا را «میزان الهواء» یا «هوا سنج».

بنابراین منظور از میزان‌های سنجش اعمال، کسانی هستند که اعمال نیکان و بدان را با اعمال آن‌ها می‌سنجند، چنانکه مرحوم علامه مجلسی از شیخ مفید نقل می‌کند که در روایت آمده: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ الْمَوَازِينُ؛ امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او علیه السلام میزان‌های عدل قیامتند».<sup>۱</sup>

در واقع این شخصیت‌های بزرگ و نمونه، مقیاس‌های سنجش اعمالند، و اعمال هر کس به آن اندازه‌ای که به آن‌ها شباهت دارد «وزین» است، و آنچه به آن‌ها شباهت ندارد بی وزن یا کم وزن است. و از این جا روشن می‌شود که چرا «موازین» جمع بسته شده است زیرا این بزرگواران متعددند.

### محاسبه سریع اعمال

در پنجمین آیه مورد بحث، سخن از سرعت محاسبه اعمال از سوی خداوند در آن روز است می‌فرماید: «خداوند سریع الحساب است»؛ «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

این مطلب که خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی می‌کند در آیات متعددی از قرآن مجید دیده می‌شود<sup>۲</sup> این تکرار نشانه اهمیت موضوع است،

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۵۲.

۲. علاوه بر آیه فوق در ۴ مائده، ۵۱ ابراهیم، ۱۷ غافر عین همین تعبیر دیده می‌شود.

زیرا از یکسو بشارتی است برای نیکوکاران که در آن روز به سرعت پاداش خود را دریافت می‌دارند، و از سوی دیگر تهدیدی است برای بدکاران که مجازاتشان هرگز به تأخیر نمی‌افتد، به سرعت حسابشان را می‌رسند و حقتشان را در دستشان می‌گذارند!

درباره سرعت حساب الهی در آن روز تعبیراتی در بعضی از روایات دیده می‌شود که بسیار تکان دهنده است: در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «إِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَى مِقْدَارِ حَلْبِ شَاةٍ؛ خداوند حساب تمام بندگانش را در زمان کوتاهی به اندازه زمان دوشیدن یک گوسفند رسیدگی می‌کند».<sup>۱</sup>

## توضیحات

### ۱. دورنمایی از آن دادگاه بزرگ

قیامت جهانی است فوق این جهان و برتر و بالاتر از آن که حتی تصور مفاهیم حاکم بر آن جهان برای ما بسیار مشکل است، ولی با این حال یک ترسیم اجمالی از آیات فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است از آن دادگاه می‌توان ارائه داد.

جهانی است که همه حقایق پنهانی در آن آشکار می‌گردد، از دست و پا و چشم و گوش گرفته، تا پوست تن، و سایر اعضای پیکر، همه به نطق در می‌آیند، و اعمالی را که انجام داده‌اند بازگو می‌کنند.

در یک لحظه به حساب همه می‌رسند، و حق و عدالت بر تمام آن دادگاه بزرگ سایه افکنده، تمامی اختلافات برچیده شده، و همه جزّ و بحث‌ها پایان می‌گیرد، نسبت به تمام مظلومان عالم از ظالمان احقاق حق می‌شود.

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۸۴.



ایمان و اعتقاد به این حقایق می‌تواند نیرومندترین امواج تربیتی را در درون جان و دل انسان به حرکت درآورد، خود کامگی‌ها را افسار کند، شهوات را مهار زند، بی‌تقوایی‌ها را پایان دهد، و از این انسان خاکی فرشته‌ای پاک و پاکیزه بسازد!

در حقیقت هدف قرآن مجید نیز از شرح این حقایق در این کتاب انسان‌ساز یعنی قرآن مجید همین بوده است.

## ۲. گواهان در قیامت

بر اساس آیات قرآن شاهدان آن دادگاه بسیارند. در درجه اول ذات پاک خداست. سپس انبیاء مرسلین و بعد فرشته‌های مقربین و بعد از آن اعضا و جوارح انسان سپس زمینی است که انسان بر آن می‌زیسته. بعلاوه در روایات اسلامی به جز این پنج گواه به گواهان دیگری نیز اشاره شده است.

ششم اوصیا و امامان معصوم، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در ذیل آیه ۴۱ سوره نساء ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ فرمود: «نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاصَّةً! فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِّنَّا شَهِدٌ عَلَيْهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهِدٌ عَلَيْنَا!؛ این آیه درباره امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالخصوص نازل شده که در هر قرنی از این امت امامی از ما خواهد بود که گواه بر آنهاست و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گواه بر ماست»<sup>۱</sup>.

هفتمین گواه محشر، طبق بعضی از روایات، «زمان» است، همان‌گونه که در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكِ الْيَوْمِ يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ، وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا، وَ أَعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا،

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

أَشْهَدُ لَكَ بِهٖ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا!؛ هیچ روزی بر فرزند آدم (انسان‌ها) نمی‌گذرد، مگر این‌که آن روز به او می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ای هستم، و گواه بر توام، در من سخن نیکو بگو و عمل نیک انجام ده، تا در قیامت برای تو گواهی دهم، چراکه بعد از این هرگز مرا نخواهی دید.<sup>۱</sup>

راستی این همه شاهد و گواه برای چیست؟ مگر تنها گواهی پروردگار کافی نیست؟

آری کافی است چراکه او «احسن الناظرین» و «احکم الحاکمین» است و «عالم السرّ و الخفیّات» است، ولی چون هدف تربیت انسان بوده، و هر قدر شهود و گواهان و مراقبین اعمال انسان بیشتر باشند تأثیر تربیتی قوی‌تری در او دارند، تا این حد عدد گواهان را بالا می‌برد، گواهانی که از هر سو انسان را احاطه کرده و بر اعمال او کاملاً واقفند.

### ۳. ترازوی اعمال چیست؟

مرحوم «شیخ مفید» می‌گوید: «معنای میزان امیر مؤمنان و امامان از ذریه او علیه السلام ترازوهای سنجش در قیامتند، آن‌ها هستند که موازنه میان اعمال و پاداش و کیفر آن‌ها بر قرار می‌سازند».<sup>۲</sup>

ولی بعضی از مفسران معتقدند ترازویی همچون ترازوهای سنجش این جهان در آن روز برپا می‌شود و اعمال انسان دارای وزن خواهند بود. در خبری آمده است که داود علیه السلام از خداوند تقاضا کرد که میزان را به او ارائه دهد، خداوند میزان را به او نشان داد، هر کدام از کفه‌های آن به اندازه فاصله مشرق تا مغرب بود! هنگامی که داود این منظره را مشاهده کرد مدهوش شد،

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۱، ح ۳۵ (طبع بیروت).

۲. همان، ج ۷، ص ۲۵۲ (باکمی تلخیص).

هنگامی که به هوش آمد عرض کرد خدای من چه کسی می‌تواند کفه آن را از حسنات پر کند؟ خطاب آمد ای داود! من هنگامی که از بنده‌ام راضی باشم آن را با یک دانه خرما (که در راه خدا انفاق کند) پر می‌کنم!؛ (فَقَالَ يَا دَاوُدُ إِنِّي إِذَا رَضِيتُ عَنْ عَبْدِي مَلَأْتُهَا بِتَمْرَةٍ).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمِيزَانُ الْعَدْلُ؛ ترازوی سنجش همان عدالت است».<sup>۲</sup>

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که جمع میان این احادیث چگونه است؟ در بعضی از آن‌ها «میزان» به معنای وجود مقدس امامان معصوم علیهم السلام و در حدیث اخیر به معنای عدل، و در حدیث داود چیزی که کفه‌های آن تمام زمین و آسمان را پر کرده است تفسیر شده، و این سه در ظاهر با هم متضادند.

ولی با توجه به یک نکته این تضاد صوری بر طرف می‌شود و آن این‌که حقیقت میزان همان عدل الهی است، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام نمونه و مظهر عدل او هستند، و از سوی دیگر می‌دانیم قانون عدل سراسر زمین و آسمان را زیر بال و پر گرفته (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ).<sup>۳</sup>

#### ۴. چه اعمالی در میزان سنگین است؟

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره اعمالی که در میزان عدل الهی در قیامت سنگین و مایه نجات و رو سفیدی است دیده می‌شود که در حقیقت بیانگر نظام ارزشی اسلام در مسائل مختلف است:

۱. تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۸۶، ذیل آیه ۴۷ انبیاء؛ همین مضمون با مختصر تفاوتی در تفسیر فخر رازی ذیل آیه فوق، و در تفسیر روح المعانی ذیل همین آیه آمده است.
۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵.
۳. مرحوم فیض کاشانی این حدیث را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر صافی در ذیل آیه ۷ سوره الرحمن، صفحه ۱۰۷ نقل می‌کند.

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَا مِنْ شَيْءٍ يُوَضَّعُ فِي الْمِيزَانِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّ صَاحِبَ حُسْنِ الْخُلُقِ لَيَبْلُغُ بِهِ دَرَجَةَ صَاحِبِ الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ؛ چیزی در میزان عمل سنگین‌تر از حسن خلق نیست، و صاحب حسن خلق به خاطر آن به درجه صاحب نماز و روزه می‌رسد».<sup>۱</sup>

۲. در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام آمده است: «مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَتَوَضَّعُ أَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ فَتَمِيلُ بِهِ، فَيُخْرِجُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيُرْجَحُ [به]؛ چیزی در ترازوی عمل سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست، و کسانی هستند که تمام اعمالشان را در میزان می‌گذارند، میزان آن را سبک نشان می‌دهد، در این جا صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیرون می‌آورد و بر آن می‌افزاید میزانش سنگین می‌شود».<sup>۲</sup>

۳. در بعضی از روایات نیز آمده است که اذکاری همچون الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ و همچنین لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ میزان عمل را در قیامت پر می‌کند.<sup>۳</sup>

#### ۵. از چه چیزها سؤال می‌شود؟

باز در این جا روایات زیادی داریم که درباره نخستین اموری که مورد سؤال و حساب قرار می‌گیرد بحث می‌کند از جمله:

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمَرِهِ فَيَمَّا أَفْنَاهُ، وَ شَبَابِهِ فَيَمَّا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فَيَمَّا أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ در قیامت هیچیک از بندگان قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز بازپرسی شود از عمرش که در چه راهی آن را صرف کرده و از

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۲۲۸.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۴ باب الصلاة على النبي، ح ۱۵.

۳. همان، ص ۵۴۷، ح ۵.

جوانیش که در چه راهی آن را از دست داده؟ و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی مصرف کرده؟ و از محبت ما اهل بیت!«<sup>۱</sup>

۲. باز در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که: «أَنَا أَوَّلُ قَادِمٍ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ يَقْدِمُ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ ثُمَّ يَقْدِمُ عَلَيَّ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ يَقْدِمُ عَلَيَّ أُمَّتِي، فَيَقْفُونَ، فَيَسْأَلُهُمْ، مَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِي وَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؛ مَنْ نَخَسَتْ كَسَى هَسْتُمْ كَهْ بِهٖ پِيشْكَاهِ خُدا حَاضِرِ مِی شوم سِپسِ كِتابِ اللهِ (قرآن) بِرِ مَنْ وَارِدِ مِی شُودِ، پِسِ اهِلِ بَیتِمْ وَارِدِ مِی گِردِندِ، بَعْدِ اِمْتِمْ بِرِ مَنْ وَارِدِ مِی شُوندِ، اَن‌ها مِی اِستندِ وَ خُداوندِ اَز اَن‌ها مِی پِرسدِ بِا كِتابِ مَنْ وَ اهِلِیَّتِ پِيامبِرتانِ چِه كِردید.»<sup>۲</sup>

۳. در حدیثی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا؛ نَخَسْتِینِ چِیزِی كِه بِنْدِگانِ بایدِ حِسابِ اَن‌را پِسِ دَهندِ نِمازِ اِستِ كِه اِگرِ قَبولِ شُودِ بَقِیَه مَقبُولِ خِواهدِ شُد.»<sup>۳</sup>

۴. در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ جُلْسَائِهِ؛ نَخَسْتِینِ چِیزِی كِه بِندهِ در قِیامتِ اَز اَن سِؤالِ مِی شُودِ در باره هَم‌نَشِینانِ اوست.»<sup>۴</sup>

ممکن است در میان احادیث مربوط به نخستین چیزی که انسان از آن سؤال می‌شود تضادی احساس شود که اگر این یکی اول است آن یکی چگونه اول می‌تواند باشد، ولی ظاهراً منظور این است که یک گروه از کارهاست که در مرحله اول از آن‌ها سؤال می‌شود و تمام آنچه در این احادیث آمده جزو همان گروه است. این احتمال نیز وجود دارد که در قیامت موافقی است که در هر موقف اولین چیزی که از آن سؤال می‌شود یکی از این امور است.

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۵۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۶۵، ح ۲۲.

۳. همان، ص ۲۶۷، ح ۳۳.

۴. تفسیر در المنثور، ج ۵، ص ۲۷۳.

## ۶. آسانی و سختی حساب محشر

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند در قیامت، نسبت به حساب هر کسی به مقدار عقلی که در دنیا به او داده دقت و سختگیری می‌کند».<sup>۱</sup>

و از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی میان «میزان فهم و شعور» و «مسئولیت‌ها» است، چراکه حساب الهی به نسبت مسئولیت‌ها صورت می‌گیرد! ولی در مقابل این گروه که در حسابشان سختگیری و مناقشه می‌شود، گروهی هستند که حساب برای آن‌ها بسیار آسان است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبُهُ اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ؛ سه چیز است در هر کس باشد، خداوند حساب او را آسان می‌کند و او را به رحمتش در بهشت وارد می‌سازد» عرض کردند: ای رسول خدا! آن‌ها چه چیز است؟

فرمود: «تَغَطَّى مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَصَلَّى مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَعَفَّى عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛ عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده، و پیوند برقرار کنی با کسی که از تو بریده، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است».<sup>۲</sup>

اما گروه سومی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که در تقسیم گروه‌های مردم در قیامت فرمود: «و مِنْهُمْ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يَلْبِسُوا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا بَشْيَءٍ، وَإِنَّمَا الْحِسَابُ هُنَاكَ عَلَى مَنْ تَلَبَسَ بِهَا هِيئًا؛ کسانی هستند که بدون حساب داخل بهشت می‌شوند، زیرا آلوده به چیزی از امور دنیا نبودند، حساب در آن‌جا مخصوص کسانی است که در این‌جا آلوده به امور دنیا باشند!».<sup>۳</sup>

۱. اصول کافی، ج اول، ص ۱۱، ح ۷.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۳۷، ح ۱۲.

۳. همان، ح ۸.

و در مقابل کسانی نیز هستند که بدون حساب وارد دوزخ می‌شوند! چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسِبُ وَ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ؛ خدای متعال به حساب همه مردم رسیدگی می‌کند مگر کسی که برای خدا همتایی قرار دهد، بدون حساب به سوی آتش فرستاده می‌شود!»<sup>۱</sup>

\*\*\*





## ششم

### اشاره

در روایات به طور صریح، و در آیات به طور اشاره، مطالبی درباره «صراط» یعنی پلی که بر روی دوزخ کشیده شده و همگان باید از آن بگذرند آمده است، و همچنین اشاراتی به «مِرْصَادٌ» که گاه به همان معنای صراط تفسیر شده و گاه به معنای گذرگاه مخصوص از همان صراط.

مجموع این تعبیرات نشان می‌دهد که برای وصول به کانون رحمت الهی یعنی بهشت باید از روی جهنم گذشت، و این کار جز برای نیکان و پاکان میسر نیست. در تفسیر این دو لفظ و همچنین حقیقت «صراط» و «مرصاد» سخنان فراوانی در روایات اسلامی و بحث‌های مفسران آمده است که توجه به آنها، اثر تربیتی قابل توجهی در دل‌های افراد آماده دارد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:

مریم/۷۱ و ۷۲؛ نبا/۲۱ و ۲۲.

---

۱. فجر/۱۴.

۲. یس/۶۶.

### ترجمه

۱. به یقین پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران) است.
۲. و اگر بخواهیم (در همین جهان) چشمانشان رامحو می‌کنیم؛ سپس برای عبور از راه، می‌خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می‌توانند ببینند؟!

### تفسیر و جمع‌بندی

در اولین آیه به عنوان تهدیدی نسبت به طغیان‌گران می‌فرماید: «به یقین پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران) است»؛ ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾. «مرصاد» از ماده «رصد» (بر وزن حَسَدٌ) به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است.

در این‌که منظور از «مرصاد» در این جا چیست؟ بعضی گفته‌اند یعنی خداوند در کمین گردنکشان در این دنیا است و به موقع آن‌ها را در هم می‌کوبد. در این صورت در آیه اشاره‌ای به مسئله «صراط» نیست، ولی در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الْمِرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ؛ مرصاد پلی است بر صراط، کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آن نخواهد گذشت!»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری که در روضه کافی از امام باقر علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم که بعد از ذکر مشخصات پل صراط فرمود: «وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ؛ این همان چیزی است که خداوند متعال فرموده ان ربك لبالمرصاد»<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۴؛ همین روایت در تفسیر برهان، ج ۵، ص ۶۵۲ و ۶۵۳ به عنوان تفسیری بر آیه شریفه ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.  
 ۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۲؛ تفسیر برهان، ج ۵، ص ۶۵۳.

از این دو حدیث که ناظر به تفسیر آیه فوق است استفاده می‌شود که آیه مزبور ناظر به قیامت و پل صراط است.

البته هیچ مانعی ندارد که آیه ناظر به هر دو باشد، یعنی خدا در کمینگاه طغیانگران هم در این جهان، و هم در جهان دیگر در کنار صراط است، ولی به هر حال آیه مفهوم مکانی ندارد، چراکه از برای خداوند مکانی نیست، بلکه منظور احاطه وجودی خداوند بر همه این امور است.

در دومین آیه بعد از اشاره به وضع کفار و مجرمان در قیامت، و این که در آن روز بر دهان آن‌ها مهر نهاده می‌شود و تنها دست و پایشان سخن می‌گویند، می‌فرماید: «و اگر بخواهیم (در همین جهان) چشمانشان رامحو می‌کنیم؛ سپس برای عبور از راه، می‌خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می‌توانند ببینند؟!»، «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ».

بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به وضع این گروه در دنیا دانسته‌اند و «صراط» را به معنای «طریق حق» تفسیر کرده‌اند، یعنی آن‌ها می‌کوشند طریق حق یا طریق نجات را پیدا کنند در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان چشم‌هایشان را نابینا ساخته و قادر به مشاهده آن نیستند!

این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به وضع این گروه در قیامت به هنگام عبور از صراط باشد، در آن جاست که اگر خدا اراده کند چشمانشان را به کلی محو می‌سازد تا نتوانند از آن پل بگذرند هر قدر تلاش و کوشش کنند.

ظاهر عبارت تفسیر «فی ظلال» همین معناست، در تفسیر قرطبی نیز به عنوان یک احتمال به آن اشاره شده است.

## توضیحات

### حقیقت صراط چیست؟

آنچه از آیات و روایات اسلامی استفاده می‌شود، این است که صراط پلی است بر دوزخ در مسیر بهشت که نیکان و بدان بر آن وارد می‌شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبُرْقِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدُوِّ الْفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مَشِيًّا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقًا قَدْ تَأَخَذَ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَشْرُكُ شَيْئًا!؛ بعضی مانند برق از آن می‌گذرند، و بعضی همچون اسب تیزرو، بعضی با دست و زانوها، بعضی همچون پیادگان، و بعضی به آن آویزان می‌شوند (و می‌گذرند) گاه آتش دوزخ از آن‌ها چیزی را می‌گیرد و چیزی را رها می‌کند».<sup>۱</sup>

در حدیث «مفضل بن عمر» می‌خوانیم که می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره «صراط» سؤال کردم فرمودند: صراط همان طریق به سوی معرفت و شناخت خداوند متعال است. سپس افزود: «هُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا، وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهَدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ، فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ دو صراط است، صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، و اما صراط در دنیا همان امام واجب اطاعه است، هرکس او را بشناسد و به هدایت او اقتدا کند از صراطی که پلی است بر جهنم در آخرت می‌گذرد، و هرکس او را در دنیا نشناسد قدمش بر صراط آخرت می‌لرزد و در آتش جهنم سقوط می‌کند».<sup>۲</sup>

در روایات عبور از این راه پر خطر مشکل شمرده شده است، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «يُوضَعُ عَلَيْهَا (جَهَنَّمَ) صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنْ السَّيْفِ؛ بر دوزخ پلی است باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر!».<sup>۳</sup>

بدون شک ارتباط با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می‌تواند عبور از این جاده مخوف را آسان سازد، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ

۱. امالی صدوق، مجلس ۳۳، ح ۴.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۲، ح ۱.


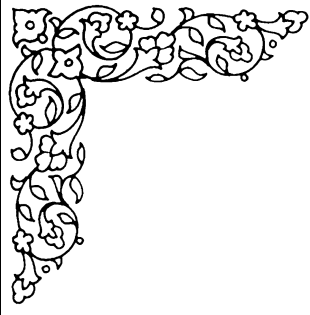
۳. کافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

الْقِيَامَةِ وَ نُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ روز قیامت هنگامی که صراط روی جهنم قرار داده شود تنها کسانی از آن عبور می‌کنند که اجازه‌ای داشته باشند و در آن اجازه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد.<sup>۱</sup>

آخرین سخن در این جا درباره بُعد تربیتی ایمان به چنین صراطی است، توجه به صراط، و ایمان به آن بدون شک بازتاب گسترده‌ای در اعمال انسان و تربیت او خواهد داشت، و او را به دقت هرچه بیشتر در انتخاب راه‌های زندگی، و جدا سازی دقیق حق از باطل، و تخلق به اخلاق اولیاء الله وادار می‌سازد.

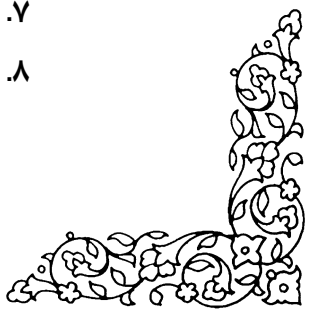
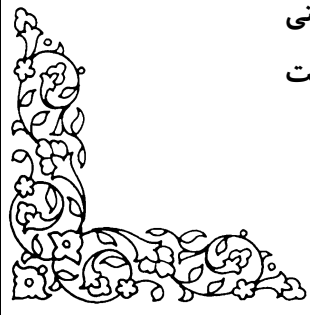
\*\*\*





## بهشت و بهشتیان

---



۱. اسباب ورود به بهشت
۲. نعمت‌های جسمانی بهشت
۳. لذات روحانی
۴. درهای بهشت
۵. وسعت بهشت
۶. آیا بهشت آفریده شده؟
۷. مقامات بهشتی
۸. چند سؤال درباره بهشت





## اشاره

تمام بحث‌های معاد سرانجام به یکی از دو نقطه ختم می‌شود: «بهشت» و «دوزخ».

در این‌که حقیقت بهشت چیست؟ و در کجاست؟ و هم اکنون وجود دارد یا بعداً آفریده می‌شود؟ سخن بسیار است، و می‌توان برای یافتن پاسخ این سؤالات از تصریحات یا اشاراتی که در آیات قرآن آمده است کمک گرفت.

بعلاوه آیات بیشماری درباره صفات بهشت و بهشتیان، و نعمت‌های مختلف بهشتی، باغ‌ها و نهرها و چشمه‌ها، طعام‌ها و شراب‌های طهور، لباس‌ها، و همسران، و دوستان، و خدمتگزاران، و احترام و اکرام فوق‌العاده از سوی فرشتگان و نیز مواهب معنوی و لذات روحانی، در قرآن آمده است که بخش عظیمی از آیات مربوط به «معاد» را تشکیل می‌دهد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات مربوط به بهشت را در گروه‌های مختلف، با گوش جان، از زبان قرآن می‌شنویم.

جالب این‌که این آیات در هشت گروه به تعداد درهای بهشت، جمع‌آوری

شده است!



درباره اوصاف بهشتیان آیات فراوانی در قرآن مجید وارد شده که در مجموع صفات و اعمالی که انسان را به بهشت می‌رساند کاملاً مشخص می‌سازد، و دیدگاه اسلام را در مسئله نجات و سعادت ابدی و تکامل بشر روشن می‌کند. این اوصاف به شرح زیر است:

### ۱. ایمان و عمل صالح

نخستین چیزی که سرمایه اصلی نجات و خمیر مایه سعادت و کلید درهای بهشت شمرده شده ایمان و عمل صالح است، قرآن می‌گوید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند بود». (بقره/۸۲)<sup>۱</sup>

بدیهی است ایمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ایمان‌های ضعیف و کم نور که در برابر شهوات و هوی و هوس‌ها از اثر می‌افتد لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که وقتی از حقیقت ایمان سؤال کردند فرمود: «الایمانُ

۱. این تعبیر یا شبیه آن در آیات بسیاری وارد شده است مانند: آل عمران/۱۳۶؛ نساء/۱۲۴؛ اعراف/۴۲؛ حج/۱۴ و ۲۳ و ۵۶؛ عنکبوت/۵۸؛ زمر/۷۴؛ احقاف/۱۴؛ محمد/۱۲ و آیات دیگر.

أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى؛ ایمان آن است که اطاعت خدا شود و معصیت او نشود.<sup>۱</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که غالباً در آیات قرآن ایمان بر عمل صالح مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که قرآن با این بیان می‌خواهد اشاره به ریشه و اساس بودن ایمان نسبت به اعمال صالح کند.

آخرین سخن در این مبحث این‌که تعبیر به ایمان و عمل صالح، آن‌چنان تعبیر گسترده‌ای است که تمام مراحل ایمان به خدا و سایر مبانی اعتقادی را از یک‌سو، و انجام هرگونه کار شایسته فردی و اجتماعی و عبادی و سیاسی را از سوی دیگر شامل می‌شود، این بود نخستین کلید درهای بهشت.

## ۲. تقوا

عامل دیگر تقوا و پرهیزکاری است که در آیات فراوانی از قرآن مجید نیز روی آن تکیه شده است، از جمله در سورهٔ مریم بعد از اشاره «جَنَّتْ عَدْنٍ»؛ «باغ‌های جاودانهٔ بهشت» و بخشی از نعمت‌های آن می‌فرماید: «این همان بهشتی است که به بندگان ما که پرهیزکار باشند، به ارث می‌دهیم»؛ «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (مریم/۶۳)<sup>۲</sup>

می‌دانیم در نظام ارزشی اسلام، تقوا موقعیت بسیار والایی دارد همان‌گونه که در آیه ۱۳ حجرات که به عنوان یک شعار اسلامی مشهور شده می‌خوانیم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ «گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست». با این حال جای تعجب نیست که در آیات فراوانی از قرآن، تقوا در حقیقت

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۳.

۲. آیات زیر نیز اشاره به رابطه «تقوا» و «ورود در بهشت» دارد: آل عمران/۱۵، ۱۳۳، ۱۹۸؛ رعد/۳۵؛ حجر/۴۵؛ نحل/۳۱؛ فرقان/۱۵؛ شعراء/۹۰؛ زمر/۲۰ و ۷۳؛ دخان/۵۱؛ محمد/۱۵؛ ق/۳۱؛ ذاریات/۱۵ و آیات دیگر.

به عنوان کلید بهشت شناخته شده، و می‌دانیم تقوا به معنای خویشتن داری، و پرهیز از گناهان، در برابر فرمان خدا و حق و عدالت است.

تعبیر به «ارث» ممکن است اشاره به یکی از نکات زیر باشد:

۱. «ارث» به معنای هرگونه تملیک پایدار است.

۲. وراثت بیش از آن که جنبه قانونی و تشریحی داشته باشد جنبه تکوینی و طبیعی دارد که طبق آن صفات پدران و مادران به فرزندان منتقل می‌گردد، بنابراین منظور از تعبیر به ارث در آیه فوق، وجود یک رابطه معنوی تکوینی در میان «تقوا» و «بَهشت» است.

۳. اموالی که به ارث می‌رسد، اموالی است که معمولاً انسان برای آن زحمتی نکشیده، گویی نعمت‌های بهشتی آن چنان عظیم است که اعمال پرهیزکاران در مقابل آن کاملاً ناچیز محسوب می‌شود.

### ۳. احسان و نیکوکاری

عامل دیگری که از اسباب مهم ورود در این کانون بزرگ نعمت الهی است مسئله احسان و نیکوکاری با آن مفهوم وسیع و گسترده است که در آیات متعددی به آن اشاره شده، از جمله در آیه ۸۵ مائده بعد از اشاره به وضع گروهی از علمای مسیحی که با شنیدن آیات قرآن منقلب شدند، و سیلاب اشک از چشمانشان جاری شد، و ایمان آوردند و اعتراف به حق کردند، می‌فرماید: «خداوند بخاطر این سخن، به آنها باغهای بهشتی پاداش داد که از پای درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای نیکوکاران!»؛ ﴿فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

۱. همین معنا در آیات زمر/۳۴ و مرسلات/۴۴ نیز آمده است.

در این که چگونه گفتار آن‌ها مصداق «احسان و نیکی» بود؟ می‌توان گفت: آن‌ها هم قرآن را خوب مطالعه و بررسی کردند و هم به خوبی اعتراف و اقرار نمودند، و هم به خوبی عمل کردند.

در بعضی از روایات «احسان» به عنوان عبادت و بندگی توأم با یقین کامل، و احساس مراقبت پروردگار در همه حال، تفسیر شده است.

#### ۴. جهاد و شهادت

هرکس مختصر آشنایی با منطق قرآن و اسلام داشته باشد می‌داند مقام مجاهدان و شهیدان در اسلام فوق‌العاده والا است، قرآن با صراحت و وعده بهشت را به این گروه ایثارگر داده است، از جمله در آیه ۱۱۱ سوره «توبه» می‌فرماید: «خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده، که (دربرابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون، به داد و ستدی که با خدا کرده اید، شادمان باشید؛ و این است همان رستگاری و پیروزی بزرگ!»، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَاعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup>.

و راستی این تجارت بی‌نظیر و بی‌مانندی است: خریدار خداوند، فروشندگان مؤمنان مجاهد، متاعی که خریداری می‌شود جان‌ها و اموالی است که خداوند خودش به آن‌ها بخشیده، بهایی که برای آن پرداخته می‌شود بهشت جاویدان، و سند این معامله سه کتاب بزرگ آسمانی است، و به دنبال همه این‌ها تبریکی است که این خریدار به این فروشنده می‌گوید!

۱. همین معنا در آیات توبه/۲۰ و ۲۱ و ۸۸ و ۸۹؛ صف/۱۲ و آل عمران/۱۴۲ آمده است.

### ۵. ترک هواپرستی

از اموری که به عنوان اسباب ورود در بهشت معرفی شده «ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس» است، در آیه ۴۰ و ۴۱ سوره «نازعات» می‌فرماید: «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوا باز دارد، - به یقین بهشت جایگاه اوست»؛ «وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ».

هنگامی که خوف حق در اعماق روح انسان ریشه‌دار شد، ستیزی از درون در برابر هوای نفس آغاز می‌گردد، و می‌دانیم سرچشمه تمام مفساد و گناہانی که در روی زمین است همان «هوی پرستی» است پس خود خدا سرچشمه همه اصلاحات است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ، وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيُخْرِجُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ؛ کسی که می‌داند خدا او را می‌بیند و آنچه را می‌گوید می‌شنود، و از آنچه از نیک و بد عمل انجام می‌دهد آگاه است، و این توجه او را از اعمال زشت باز می‌دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش خائف است، و خود را از هوای نفس باز داشته است».<sup>۱</sup>

### ۶. پیشگامان در ایمان

پیدایش هر آیین جدید الهی با سنت شکنی‌هایی همراه است، به خصوص آیینی همچون اسلام که در محیط بسیار خرافی و آلوده به انواع مفساد، و مملو از ارزش‌های کاذب و غلط ظاهر گشت.

بدیهی است پیشگام شدن در ایمان به چنین پیامبری کاری بسیار مشکل است و نیاز به شہامت فراوان دارد.

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۷، ح ۴۸؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰ (باب الخوف والرجاء) ح ۱۰.

به علاوه آن‌ها «اسوه‌ای» برای دیگران محسوب می‌شوند و سببی برای پیشرفت آیین حق در دنیا، روی این جهات چهارگانه پیشگامان امتیاز بزرگی دارند و این جاست که قرآن مجید وعده قطعی بهشت را به آن‌ها داده و در آیه ۱۰ سوره واقعه می‌فرماید: «و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند، - آن‌ها مقربانند. - در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند)»؛ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»<sup>۱</sup>.

### ۷. هجرت و جهاد

هجرت به معنای «دوری از کانون کفر و شرک و ظلم و گناه» در بسیاری از موارد تنها راه حل مشکلات مؤمنان و نیکان و پاکان است. این همان کاری بود که مسلمانان دوبار آن را انجام دادند: «هجرت خصوصی» گروهی از مسلمین از مکه به حبشه، و «هجرت عمومی» مسلمانان از مکه به مدینه سر فصل جدیدی در تاریخ اسلام شد.

قرآن مجید مهاجران را با صراحت به نعمت‌های جاودان بهشتی بشارت داده است در آیات ۲۰ تا ۲۲ سوره «توبه» می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با مال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آن‌ها رستگارانند. - پروردگارشان آن‌ها را به رحمتی از ناحیه خود، و خشنودی (خویش)، و باغهای بهشتی بشارت می‌دهد که در آن، نعمتهای پایدار دارند؛ جاودانه و تا ابد در این باغها (و در میان این نعمتها) خواهند بود»؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ \* يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ»<sup>۲</sup>.

۱. همین معنا در آیه حدید/۲۱ و آل عمران/۱۳۳ نیز آمده است.

۲. همین معنا در آیه توبه/۱۰۰ هم آمده است.



در این آیه سخن از کسانی در میان است که دارای سه وصف «ایمان» و «هجرت» و «جهادند» و پاداش آن‌ها نیز سه چیز قرار داده شده است: «رحمت الهی» و «خشنودی او» و «باغ‌های پر نعمت بهشت» به این ترتیب در برابر هر کار نیکی پاداشی عظیم به آن‌ها داده می‌شود، ایمان سبب آمرزش گناهان می‌گردد و هجرت موجب جلب رضایت حق، و جهاد با اموال و انفس سبب بهره‌مندی از باغ‌های پر نعمت بهشت است.

#### ۸. صبر و تحمل در برابر شدائد

مسئله استقامت پایه اصلی هرگونه اطاعت و ترک معصیت است در آیه ۱۲ سوره دهر می‌خوانیم «و در برابر صبرشان، بهشت و لباسهای حریر (بهشتی) را به آن‌ها پاداش می‌دهد»؛ «وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا»<sup>۱</sup>. آیه مورد بحث به گفته گروه کثیری از مفسران شیعه و اهل سنت درباره علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نازل شده، زیرا صبر و شکیبایی را در حد اعلی نشان دادند، و سه روز پی در پی، روزه خود را با آب افطار نمودند، و غذای خویش را به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» بخشیدند، این همان صبر در برابر اطاعت است.

#### ۹. ایمان و بقاء بر جاده مستقیم

در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره «احقاف» می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. - آن‌ها اهل

۱. همین معنا در آیات رعد/۲۱ تا ۲۴ و فرقان/۷۵ نیز آمده است.

بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.<sup>۱</sup> «استقاموا» از ماده «استقامت» به معنای ملازمت راه مستقیم و ثبات بر خط صحیح است. لذا در مفهوم استقامت هم معنای صاف بودن طریق وجود دارد و هم پایداری و مقاومت، و بنابراین از اموری که سبب ورود در بهشت می شود علاوه بر ایمان تداوم خط و راه صحیح و مستقیم است.

#### ۱۰. اطاعت خدا و رسول ﷺ

دیگر از کارهای کلیدی بهشت همان اطاعت فرمان خدا و پیامبر ﷺ است که در آیه ۱۳ سوره «نساء» آمده: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد)، خداوند وی را در باغهایی بهشتی وارد می کند که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود؛ و این، رستگاری بزرگ است.<sup>۲</sup>

#### ۱۱. اخلاص

خلوص عقیده، خلوص عمل، و خلوص نیت یکی دیگر از کلیدهای بهشت است، چنانکه در آیات ۳۹ تا ۴۳ سوره «صافات» می خوانیم: «وَمَا تُجْرَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ \* أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ \* فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»؛ و جز به آنچه انجام می دادید کیفر داده نمی شوید، - جز بندگان خالص شده خدا (که از این کیفرها برکنارند). - برای آنان روزی معین و ویژه ای است، - میوه ها (ی گوناگون پرارزش)، و آن ها گرامی داشته می شوند، - در باغهای پر نعمت بهشتی!.

۱. آیات فصلت/۳۰ و ۳۱ نیز همین معنا را می رساند.

۲. همین معنا در آیه فتح/۱۷ نیز آمده است.

با دقت در آیات قرآن این نکته مهم به دست می‌آید که «مخلص» (به کسر لام) یعنی کسی که خود و اعمال و نیت خود را خالص کرده در حالی که «مخلص» (به فتح لام) یعنی خالص شدگان، بر کسانی اطلاق شده که از نظر ایمان و معرفت و عمل به مقام والایی رسیده‌اند که از قلمرو نفوذ وسوسه‌های شیطانی خارج شده‌اند، چنانکه قرآن از قول ابلیس نقل می‌کند: ﴿فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ إِلَّا عِبَادَكُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾؛ «به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص شده‌ات، از میان آن‌ها». (ص/۸۲ و ۸۳)

### ۱۲. صدق و راستی

«صدق و راستی» یکی از والاترین اوصاف اولیاء الله محسوب می‌شود، و قرآن نیز آن را یکی از کلیدهای عمده بهشت شمرده، چنانکه در آیه ۱۱۹ سوره «مائده» می‌گوید: ﴿هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾؛ «این (همان) روزی است که راستی راستگویان، به آن‌ها سود می‌بخشد؛ برای آن‌ها باغهای بهشتی است که نهرها از پای درختان آن می‌گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می‌مانند».

روشن است که منظور صدق و راستی در دنیاست، صدق در عقیده، صدق در گفتار، و صدق در عمل که هریک، نشانه‌ای از نشانه‌های مسلم تقوا است، و گرنه صدق در آخرت که محل تکلیف نیست، مفید نخواهد بود.

### ۱۳. خودسازی و تزکیه نفس

بدون شک بهشت جای نیکان و پاکان است، و لذا در قرآن آن را به عنوان پاداشی برای چنان اشخاصی ذکر کرده است، در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره «طه» می‌گوید: «و هرکس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند، باغهای جاویدان بهشتی، که نهرها از پای درختانش

جاری است، جاودانه در آن خواهند بود؛ این است پاداش کسی که خود را تزکیه نماید!؛ «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى جَنَّاتُ عَدْنٍ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى». می شود و هم پاکی گفتار و عمل را.

#### ۱۴. «انفاق» و «استغفار»

خداوند در آیات سوره آل عمران (۱۳۳ تا ۱۳۶) می فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»؛ «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است؛ و برای پرهیزکاران آماده شده است».

سپس به شرح طبقات متقین پرداخته آنان را کسانی توصیف می کند که در شادی و غم در راه خدا انفاق می کنند، و خشم خویش را فرو می برند، و از گنهکاران می گذرند، و نیکوکارند و کسانی که وقتی مرتکب کار زشتی می شوند، و یا به خود ستم می کنند، به یاد خدا افتاده، و از گناهان خویش توبه می نمایند؛ «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ \* وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ...».

و در پایان بار دیگر به آن ها نوید بهشت می دهد، و می گوید: «چنین کسانی پاداششان آمرزش پروردگار است، و باغهایی بهشتی که از پای درختان آن، نهرها جاری است...»؛ «أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...».

#### ۱۵. خوف از خدا

ترس از خداوند یعنی ترس از عدالت و حساب و کتاب و مجازات او سپری است در برابر انواع گناهان و عامل نیرومند بازدارنده ای است در مقابل ظلم

و فساد و عصیان، و به همین دلیل از کلیدهای بهشت شمرده شده است چنانکه در آیه ۴۶ سوره «الرحمن» می‌فرماید: «و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است»؛ «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ». در تفسیر «مقام ربه» دو احتمال ذکر کرده‌اند: گاه گفته‌اند منظور از آن احاطه علمی پروردگار نسبت به تمامی اعمال و نیات انسان است، و گاه گفته‌اند منظور ایستادن انسان در برابر دادگاه عدل خدا در قیامت است. هر یک از این دو تفسیر را انتخاب کنیم چنین خوفی سرچشمه ترک معاصی و شهوات می‌شود.

#### ۱۶. تولی و تبری

دوستی دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان حق، یا به تعبیر دیگر همسویی با نیکان و پاکان، و ناهماهنگی با بدان و شروران، یکی دیگر از کلیدهای بهشت است که در آیات قرآن به آن اشاره شده، در آیه ۲۲ سوره «مجادله» می‌فرماید: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند»؛ «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَائَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ».

سپس می‌افزاید: «آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تأیید فرموده، و آن‌ها را در باغهایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است»؛ «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...».

#### ۱۷. اهتمام به نماز

در سوره معارج از آیه ۲۲ تا ۳۴ مجموعه صفاتی را (ضمن بیان نه صفت)

بیان می‌کند و به دنبال آن وعده بهشت به صاحبان آنها می‌دهد، این صفات عبارت‌اند از مداومت بر نماز، قرار دادن حق ثابتی در اموال برای محرومان، ایمان به روز جزا، ترس از عذاب پروردگار، حفظ دامان از بی‌عفتی، اداء امانت، وفای به عهد، اداء شهادت به حق، و محافظت بر آداب و شرایط و روح نماز، و به دنبال آن می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾؛ «آنان (که چنین اوصافی دارند) در باغهای بهشتی گرامی داشته می‌شوند».

\*\*\*

### اشاره

در بحث معاد جسمانی این حقیقت به خوبی روشن شد که از نظر قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم جنبه روحانی، چراکه انسان در آن صحنه با جسم و روح حاضر می‌شود، و طبعاً باید در هر دو جنبه غرق مواهب و برکات الهی گردد.

نعمت‌های جسمانی بهشت مانند نعمت‌های معنوی بسیار متنوع و گسترده و جالب و دل‌انگیز است و قرآن روی آن بسیار تکیه کرده است تا از این طریق توجه همه انسان‌ها را به اعمال و صفات و فضایل که سرچشمه این مواهب است جلب کند.

با این اشاره به شرح فشرده نعمت‌های مادی بهشت باز می‌گردیم و از هر چمنی گلی می‌چینیم.

### ۱. باغ‌های بهشتی

در بیش از یکصد آیه از قرآن مجید، از بهشت تعبیر به «جَنَّات» (باغ‌ها) یا «جَنَّت» (باغ) یا «جَنَّان» (دو باغ) شده است.

در آیه ۱۳ سوره «نساء» می‌خوانیم: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ «و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را

محترم بشمرد،) خداوند وی را در باغهایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است».

و در آیه ۲۲۱ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِأَذْنِهِ﴾؛ «و خدا به فرمان خود، دعوت به بهشت و آمرزش می‌نماید».

و در آیه ۴۶ سوره «الرحمن» آمده: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾؛ برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است».

این کلمات (جَنَّاتٍ، جَنَّاتٍ و جَنَّةٍ) از ماده «جَنَّ» (بر وزن فَنَّ) به معنای پوشانیدن است.

«جَنَّةٌ» به معنای باغ است به خاطر این که زمینش با درختان پوشانیده شده است. آنچه در این جا برای ما مورد توجه است، این است که باغهای بهشت باغهایی است بسیار پردرخت به گونه‌ای که زمینهای آن در زیر درختان پوشانده شده است.

در دهها آیه از قرآن مجید، بعد از ذکر «جَنَّاتٍ» (باغهای بهشتی) جمله «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» آمده است که نشان می‌دهد باغهای بهشتی دائماً آب از کنار درختانش می‌گذرد، و یا به تعبیر دیگر شاخه‌های درختانش بر آبها سایه افکنده، و آبها زیر آن قرار گرفته است (دقت کنید).

## ۲. سایه‌های بهشتی

در آیات بسیاری اشاره به سایه‌های بهشتی شده است از جمله در آیات سوره واقعه می‌خوانیم: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ \* فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ \* وَ طَلْحٍ مَنضُودٍ \* وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ \* وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ﴾؛ «و اصحاب یمن و خجستگان، چه اصحاب یمن و خجستگانی! \* آنها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند، - و در سایه درخت (خوش رنگ و پر بر ) طلح، - و سایه‌ای گسترده، - و در کنار آبشارها». (واقعه/۲۷-۳۱)



می‌دانیم سایه درختان لطیف‌ترین و زیباترین سایه‌هاست و رطوبت ملایم بر آنها سایه را تلطیف می‌کند، و بوی خوش درختان و شکوفه‌ها و گل‌ها به آن لطف بیشتری می‌بخشد.

### ۳. قصرهای بهشتی

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشاره سربسته‌ای به مسکن بهشتیان آمده، و با تعبیرات مختلفی از آن یاد شده است.

در آیه ۷۲ سوره «توبه» می‌فرماید: ﴿وَمَا سَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ﴾؛ «و (همچنین)، خانه‌ها (و قصرهای) پاکیزه در باغهای جاودان بهشتی (به آنها وعده داده)» همین تعبیر در آیه ۱۲ صَفِّ نیز آمده است.

«طَيِّبَةً» معنای بسیار جامعی دارد که تمام مزایا را شامل می‌شود در اصل به معنای چیزی است که مورد پسند و کاملاً دلخواه باشد و به این ترتیب همه آنچه درباره مسکن مورد انتظار است در این واژه جمع است!

ولی در آیه ۷۵ سوره «فرقان» از آن تعبیر به «غرفه» شده که به معنای عمارت‌های طبقه بالا است، می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا﴾؛ «(آری)، آنها هستند که در برابر شکنجاییشان درجات عالی بهشت به آنان پاداش داده می‌شود».

### ۴. فرش‌ها و ارائک

دیگر از نعمت‌های جالب بهشت فرش‌های بسیار زیبا و نفیس و دل‌انگیز و تخت‌های گوناگون است. در آیه ۵۴ سوره «الرحمن» می‌خوانیم: ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾؛ «این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده‌اند با آسترهایی از دِبا و ابریشم».

در آیه ۱۶ سوره «غاشیه» به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم که

ضمن توصیف نعمت‌های گوناگون و روح پرور بهشتی می‌فرماید: ﴿وَزَرَابِيٌّ مَبْنُوثَةٌ﴾؛ «و فرش‌های فاخر گسترده».

«زرابی» جمع «زَرَبِيَّة» (بر وزن شرقیه) پارچه‌ای که بجای نخ، الیاف طلا در آن به کار رفته، و گاه به معنای پارچه‌های گرانبقیمت بسیار زیبا تفسیر شده است.<sup>۱</sup> در همین سوره در آیه قبل از آیه فوق به تعبیر دیگری برخورد می‌کنیم که مربوط به بالش‌ها و پشته‌ها است، می‌فرماید: ﴿وَتَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾؛ «و بالش‌ها و پشته‌هایی که در کنار هم چیده شده!».

در آیه ۷۶ سوره «الرحمن» نیز به تعبیر دیگری در زمینه فرش‌های بهشتی برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾؛ «این در حالی است که بهشتیان بر تخت‌هایی سبز رنگ بسیار ممتاز و زیبا تکیه زده‌اند». اما در مورد تخت‌هایی که بهشتیان بر آن می‌نشینند و از آن لذت می‌برند، در قرآن مجید گاهی تعبیر از آن به «سُرُر» جمع «سریر» شده چنانکه در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره «واقع» می‌فرماید: ﴿عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾؛ «در حالی که بر آن‌ها تکیه زده و رو به روی یکدیگرند».

و در بعضی از آیات نیز توصیف به «مَصْفُوفَةٌ» شده مانند ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ﴾ (طور/۲۰) و در بعضی «مَرْفُوعَةٌ» مانند ﴿فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ﴾ (غاشیة/۱۳) که اولی اشاره به صف اندر صف بودن تخت‌های بهشتی، و دومی اشاره به ارتفاع و بلندی آن‌ها می‌کند.

نکته قابل توجه این‌که «سُرُر» جمع «سریر» از ماده «سُرور» به معنای خوشحالی است، گویی نشستن بر تخت‌ها عموماً و تخت‌های بهشتی خصوصاً خود از اسباب نشاط و خوشحالی است، بعلاوه مربوط به مجالس انس و سرور است.

۱. التحقیق فی کلمات قرآن الکریم ماده زرب.

و گاه تعبیر به «أرائك» شده است: این تعبیر در پنج آیه درباره تخت‌های بهشتی آمده است، در یک مورد می‌فرماید: ﴿مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ﴾؛ «در حالی که در آن جا بر تختها تکیه کرده اند». (کهف/۳۱)

همین تعبیر با کمی تفاوت در آیه ۵۶ سوره یس آمده ﴿فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ﴾ و عیناً در آیه ۱۳ سوره «انسان»، و در دو آیه ﴿عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾؛ «بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیباییهای بهشت) می‌نگرند» دیده می‌شود (مطففین/۲۳ و ۳۵). ابوالفتح رازی ذیل آیه ۱۳ سوره انسان باصراحت می‌گوید «سریر» و «اریکه» دو معنای متفاوت دارد که یکی سایبان دار، و دیگری بی سایبان است. اتفاقاً تعبیرات آیات نیز گواه بر این معناست.

#### ۵. غذاهای بهشتی

غذاهای جسمانی بهشتیانی به گونه‌ای که از قرآن استفاده می‌شود کاملاً متنوع است، ولی از مجموع آیات قرآنی استفاده می‌شود که غذاهای عمده بهشتیان از جنس میوه‌هاست، این معنا تحت عنوان «فَاكِهَةٌ» و «فَوَاكِهَ» و «ثَمَرَةٌ» و «ثَمَرَاتٍ» و «أُكُلٍ» در آیات بسیاری مطرح شده است.

در بعضی از آیات می‌فرماید: ﴿فِيهَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾؛ «در آن دو، از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)» (الرحمن/۵۲)

به گفته مقایس اللغة «فَاكِهَةٌ» در اصل از ماده «فكه» گرفته شده که به معنای خشنودی خاطر است، و میوه‌ها را عموماً «فاكهه» می‌نامند، چراکه سبب خشنودی خاطر می‌شود.

در آیه ۲۰ سوره «واقعه» تنوع میوه‌های بهشتی به این صورت بیان شده: ﴿وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ﴾؛ «و میوه‌هایی از هر نوع که انتخاب کنند!».

و در آیه ۴۲ سوره «مرسلات» آمده است: ﴿وَفَوَاكِهٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴾؛ و میوه‌هایی از آنچه مایل باشند».

در بعضی از آیات نیز روی میوه‌های خاصی به عنوان میوه‌های بهشتی تکیه شده می‌فرماید: ﴿فِيهَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾؛ «در آن‌ها میوه‌های فراوان و درخت خرما و انار است». (الرحمن/۶۸)

در قرآن مجید علاوه بر ذکر انواع میوه‌ها به عنوان غذاهای بهشتیان اشاره کمرنگ و مختصری روی مسئله «لَحْمٍ» (گوشت) به طور عام و «لَحْمِ طَيْرٍ» (گوشت پرندگان) به طور خاص، شده است: در یک مورد بعد از ذکر بخش مهمی از نعمت‌های بهشتی می‌افزاید: ﴿وَأَمْدُدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾؛ «وهمواره از انواع میوه‌ها و گوشتها از هرگونه که بخواهند در اختیارشان می‌گذاریم». (طور/۲۲)

و در جای دیگر بعد از ذکر انواع نعمت‌های بهشتی و انواع میوه‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾؛ «و گوشت پرنده از هرگونه که مایل باشند». (واقعه/۲۱)

#### ۶. شراب‌های طهور

نوشیدنی‌ها و شراب‌های طهور بهشتی همچون میوه‌ها و غذاهای آن کاملاً متنوع و نشاط آفرین است.

جالب این‌که بسیاری از آن‌ها به صورت نهرها است که به چهار قسمت آن در آیه ۱۵ سوره «محمد» ﷺ اشاره شده است، می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾؛ «وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، چنین است: در آن نهرهایی از آب صاف و خالص، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفاست!».

۱. «آمدن‌ها» از ماده «امداد» به معنای عطای پی در پی یا مستمر است، و در اصل به معنای مدد رساندن است.

در آیات «سوره دهر» که انواع نعمت‌های بهشتی برای ابرار و نیکان ذکر شده به چند قسمت دیگر از شراب‌های بهشتی اشاره شده است می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾؛ «به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، - از چشمه ای که بندگان خاصّ خدا از آن می‌نوشند، و (از هر جا بخواهند) آن را جاری می‌سازند». (دهر/۶و۵)

و در چند آیه بعد از آن می‌افزاید: ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا \* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا﴾؛ «و در آن جا از جامهایی سیراب می‌شوند لبریز (از شراب طهوری) که آمیخته با زنجبیل است، - از چشمه‌ای در آن جا که نامش سلسبیل است». (دهر/۱۷و۱۸)

و در چند آیه بعد می‌فرماید: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛ «و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند» (شرابی که ساقیش خداست و پاک و پاک‌کننده از تمام پلیدی‌هاست!). (دهر/۲۱)

در سوره مطفین باز ضمن شرح نعمت‌های بهشتی «نیکان» می‌فرماید: ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾؛ «آنها از شراب طهور دست نخورده و مهر شده‌ای سیراب می‌شوند». سپس می‌افزاید: ﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْتَيَتَنَّافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾؛ «مهری که بر آن نهاده شده از مشک است؛ و مشتاقان باید برای این (نعمت‌های بهشتی) بر یکدیگر پیشی گیرند!» و در پایان می‌فرماید: ﴿وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾؛ «این شراب (طهور) آمیخته با تسنیم است، همان چشمه ای که مقربان از آن می‌نوشند!».

واژه «رَحِيقٌ» به گفته غالب مفسران به معنای شراب خالصی است که از هرگونه غش و آلودگی بر کنار باشد، بعضی نیز افزوده‌اند زلال و درخشان روشن باشد.

### ۷. برترین شراب بهشتی!

در آیات فوق «هفت نوع از شراب‌های بهشتی» مطرح شده، و از مجموع آن‌ها به خوبی استفاده می‌شود که نوشیدن‌های بهشت انواع و اقسامی دارد، بعضی در نهرها جاری است، نهرهایی از شیر و عسل و آب و شراب، بعضی در ظرف‌های در بسته مهر شده، و بعضی از چشمه‌هایی است که از آسمان بهشت یا طبقات بالای آن فرو می‌ریزد، و به نظر می‌رسد که برترین شراب طهور بهشتی همین است که «شراب تسنیم» نام دارد و ویژه مقربان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: «أَشْرَفُ شَرَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَأْتِيهِمْ فِي عَالِي تَسْنِيمٍ وَ هِيَ عَيْنٌ يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ، وَ الْمُقَرَّبُونَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ ... وَ الْمُقَرَّبُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ تَسْنِيمٍ بَحْتًا صِرْفًا وَ سَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ مَمْرُوجًا!»؛ برترین شراب اهل بهشت، نوشیدنی خاصی است که از بالا (همچون آبشاری) به سوی آن‌ها می‌آید، و آن چشمه‌ای است که مقربان از آن می‌نوشند، و مقربان همان آل محمداند... آن‌ها شراب تسنیم را بطور خالص می‌نوشند و دیگران ممزوج با شراب طهور).<sup>۱</sup>

### ۸. ظروف و جام‌ها

بدون شک مطلوب اصلی در مورد غذا و نوشیدنی‌ها خود آن‌هاست، نه ظرف‌ها، ولی تردیدی نیست که همیشه کیفیت عرضه غذا و چگونگی ظروف تأثیر عمیقی در لذت‌بخش بودن غذا و نوشیدنی‌ها می‌بخشد.

به همین دلیل قرآن مجید در آیات متعددی روی ظرف‌های زیبای بهشتی اعم از ظروف غذا یا شراب طهور نیز تکیه نموده، و ترسیم جالبی از آن‌ها در عبارات کوتاه و پر معنا ارائه کرده است.

در یکجای فرماید: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ»؛ «(این در حالی

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۱۲.

است که برای پذیرایی آن‌ها) ظرفهای طلایی و جامهای (شراب طهور) را گرداگرد آن‌ها می‌گردانند». (زخرف/۷۱)

«صِحَاف» جمع «صَحْفَه» (بر وزن صفحه) به معنای ظرف‌های بزرگ و وسیع است.

«اکواب» جمع «كُؤَب» (بر وزن قوم) به معنای قدحی است که دسته نداشته باشد. و در جای دیگر می‌فرماید: «بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ»؛ «خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آن‌ها می‌گردند با قدح‌ها، کوزه‌ها و جام‌هایی از نهرهای جاری بهشتی و شراب طهور». (واقعه/۱۸)

«اباریق» جمع «ابریق» به معنای ظرفی است که دارای دسته و لوله برای ریزش معایعات است. و «کأس» به معنای جام لبریز از نوشابه است.

#### ۹. لباس‌ها و زینت‌ها

لباس‌های بهشتی برای دفع سرما و گرما یا حفظ از انواع آفات و آسیب‌ها نیست، چراکه در آن‌جا همه چیز در حد اعتدال است و شاید به همین دلیل در آیات قرآن روی جنبه تزئینی لباس‌ها تکیه شده است.

در یک تعبیر می‌فرماید: «وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»؛ «و لباس‌هایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، در بر می‌کنند». (کهف/۳۱) نظیر همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۵۳ سوره «دخان» و در آیه ۲۱ سوره «دهر» دیده می‌شود.

و در تعبیر دیگر می‌خوانیم: «وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»؛ «و لباس‌هایشان از حریر است». (حج/۲۳). عین همین تعبیر در آیه ۳۳ سوره «فاطر»، و شبیه آن در آیه ۱۲ سوره «دهر» آمده است. واژه «سُنْدُس» به اتفاق مفسران و علمای لغت به معنای پارچه‌های ابریشمین نازک (و گرانبقیمت) است و ریشه آن غیر عربی است.

و «إِسْتَبْرَق» به تصریح اهل لغت و مفسران به معنای «پارچه‌های ابریشمین

ضحیم» است، و از ریشه فارسی «استبر» یا «ستبر» به معنای ضحیم گرفته شده است.

از لباس بهشتیان سخن گفتیم از زینت‌های آنها نیز سخن بگوییم. از آیات متعددی استفاده می‌شود که بهشتیان نیز خود را با انواع زینت‌ها تزئین می‌کنند و از این لذت روانی نیز بهره کافی می‌گیرند.

در سه آیه از آیات قرآن آمده است: «يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»؛ «در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می‌شوند».<sup>۱</sup>

«أساور» جمع «أسورة» (بر وزن تجربه) و آن نیز جمع «سوار» (بر وزن غبار و کتاب) به معنای دستبند، از کلمه فارسی «دستوار» گرفته شده است.

در یک مورد از آیات قرآن نیز اشاره به دستبندهای نقره شده است، می‌فرماید: «وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ»؛ «و با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند؟». (انسان/۲۱)

#### ۱۰. همسران بهشتی

از مهم‌ترین اسباب آرامش خیال و انس و نشاط در زندگی، داشتن همسری مناسب و از هر نظر صاحب کمالات است.

بی‌جهت نیست که قرآن مجید ضمن بیان نعمت‌های مختلف بهشتی در آیات مختلفی روی این مسئله تکیه کرده و درباره آن تعبیرات جالب و حساب شده‌ای دارد. در یک جا پس از ذکر نعمت‌های دیگر می‌فرماید: «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»؛ «و برای آنان همسرانی پاکیزه است». (بقره/۲۵)

تعبیر به «مُطَهَّرَةٌ» از تعبیر به «طَاهِرَةٌ» گویاتر و والاتر است، چراکه اشاره به این است که خداوند آنها را پاک گردانیده، کسی که خدا او را پاک کرده و شهادت به پاکی او می‌دهد وضع حالش روشن است.

۱. سوره کهف/۳۱، حج/۲۳، فاطر/۳۳.



در چندین آیه از قرآن مجید از همسران بهشتی تعبیر به «حور العین» شده است، در آیه ۵۴ سوره «دخان» می‌فرماید: ﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾؛ «و آن‌ها را با حور العین تزویج می‌کنیم».

عین این تعبیر در آیه ۲۲ سوره «طور» نیز آمده است. در آیه ۲۲ سوره «واقع» از این هم فراتر رفته، می‌فرماید: ﴿وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ﴾؛ «و همسرانی از حورالعین دارند، همچون مروارید (در صدف) پنهان!».

و در آیه ۷۲ سوره «الرحمن» می‌فرماید: ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾؛ «حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند!».

و در آیات ۵۶ و ۵۸ سوره «الرحمن» می‌خوانیم: ﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ... كَانِهِنَ الْيَاقُوتِ وَ الْمَرْجَانِ﴾؛ «در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جتی پیش از ایشان با آنان تماس نداشته است... آن‌ها همچون یاقوت و مرجانند!».

«حور» جمع «حوراء» و «احور» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران به معنای کسی است که سیاهی چشمش کاملاً سیاه، و سفیدش کاملاً شفاف و سفید و درخشنده است، و این نهایت زیبایی چشمان است. بعضی نیز آن را به معنای سفیدی تمام اندام تفسیر کرده‌اند. جمع میان هر دو معنا ممکن است که آنان اندامی سفید و چشمانی زیبا داشته باشند.

اما واژه «عین» جمع «اعین» (بر وزن افضل) و «عیناء» در اصل به معنای درشت چشم است و به زن یا مردی که دارای چشمان درشت جذاب و زیبا باشند اطلاق می‌شود.

«لؤلؤ» به معنای مروارید «مکنون» به معنای پنهان در صدف است که به هنگام خارج شدن از صدف زیبایی و جذابیت فوق‌العاده‌ای دارد، تشبیه «حور العین» به «لؤلؤ مکنون» اشاره‌ای به زیبایی بی حد آن‌هاست.

در بیان دیگر آن‌ها را به عنوان «ابکار» و سپس «عرب» و «آتراب» توصیف می‌کند می‌فرماید: ﴿فَجَعَلْنَاهُنَّ ابْكَارًا \* عربا اترابا﴾. (واقع/ ۳۶ و ۳۷)

«ابکار» جمع «بکر» به معنای دوشیزه است و از بعضی از روایات و کلمات مفسران استفاده می‌شود که این حالات در همسران بهشتی دائم و همیشگی است، و با آمیزش دگرگون نمی‌شود!

«عُرْب» (بر وزن کُتْب) جمع «عَرُوب» (بر وزن صبور) به معنای زنی است فصیح و خوش زبان که با حرکات و سخنان شیرین علاقه خود را به همسرش اظهار می‌کند.

واژه «اتراب» در سه آیه از قرآن مجید نیز به عنوان توصیف برای همسران بهشتی ذکر شده.<sup>۱</sup> این واژه جمع «تَرِب» (بر وزن حِزْب) به معنای افراد هم سن و سال است، و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می‌رود.

«كَوَاعِبُ» که در توصیف زنان بهشتی یکبار در قرآن مجید در سوره نبأ آمده، جمع «کاعب» به معنای دوشیزه کم سن و سال است، و از ماده «کعب» در اصل به معنای برآمدگی پشت پاست و در این جا اشاره به کسی است که تازه بر آمدگی سینه او آشکار شده و این در آغاز جوانی است.

#### ۱۱. خادمان و ساقیان!

خداوند نعمت‌ها را بر اهل بهشت تمام کرده است، و همه چیز به آن‌ها داده، و از جمله پذیرائی کنندگان خدمتکارانی است که از آن‌ها به عالی‌ترین کیفیت پذیرائی می‌کنند، و ساقیانی که گرداگرد آن‌ها می‌گردند، و آن‌ها را از شراب‌های طهور بهشتی سیراب می‌سازند.

حسن ظاهر، و لطف باطن آن‌ها، و خَلْق و خُلُق نیکوی آنان، چنان بهشتیان را مجذوب خود می‌سازد که همه درد و رنج‌هایی را که در دنیا در مسیر اطاعت حق دیدند و کشیدند فراموش می‌کنند.

۱. نبأ/۳۳، ص/۵۲ و واقعه/۳۷.

تعبیرات قرآن در این زمینه همانند تعبیراتی که پیرامون سایر مواهب بهشتی است متنوع و گوناگون است.

در یک مورد از آن‌ها تعبیر به «غِلْمَان» کرده است می‌فرماید: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ﴾؛ «و پیوسته بر گردش‌شان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای پوشیده در صدفند». (طور/۲۴)

﴿لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ﴾ (مروارید درون صدف) به قدری شفاف و زیبا و تازه است که حدی برای آن نیست.

قرآن در تعبیر دیگری از آن‌ها به عنوان «ولدان» (نوجوانان) یاد کرده می‌فرماید: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ \* بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ \* وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ﴾؛ «نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته برگرد آنان می‌گردند، - با قدحها و کوزه‌ها - و جامه‌هایی لبریز از شراب طهور». (واقعه/۱۷ و ۱۸)

ولدان جمع «ولید» به معنای «مولود» (فرزند) می‌باشد، و در این جا به معنای نوجوانان است.

در آیه دیگری همین تعبیر با توضیح بیشتر و جالبتری به چشم می‌خورد، می‌فرماید: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ إِذَا رَأَوْهُمُ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا﴾؛ «و بر گردش‌شان (برای پذیرایی) نوجوانانی جاودانی می‌گردند که هرگاه آن‌ها را ببینی گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند». (انسان/۱۹)

در تعبیر دیگر اشاره سربسته‌ای (به صورت فعل مجهول) به موضوع پذیرایی کنندگان بهشتی آمده، می‌فرماید: ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ﴾؛ «و گرداگردشان قدحهای لبریز از شراب طهور را می‌گردانند». (صافات/۴۵)

شبهه همین معنا با تفاوتی در سوره «زخرف» آیه ۷۱ و سوره «دهر» آیه ۱۵ آمده است.

## ۱۲. پذیرایی کنندگان

در میهمانی‌ها برای تکمیل پذیرائی و احترام از میهمان‌ها فرد یا افراد محترمی

حضور دارند که میهمان‌ها را دعوت به استفاده از غذا و نوشابه و سایر وسایل پذیرایی می‌کنند، و غالباً غیر از خدمتکارانند، و این خود احترام مضاعفی است که به میهمانی لطف و شکوه خاصی می‌بخشد و احترام میهمان‌ها را بیشتر می‌کند.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که این معنا در مورد بهشتیان انجام می‌گیرد، و آن‌ها بهشتیان را تعارف به بهره‌گیری از نعمت‌های بهشت می‌کنند.

در آیه ۱۹ سوره «طور» بی‌آن‌که بگوید گوینده این سخن کیست بهشتیان را مخاطب ساخته می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا لَكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ «بخورید و بیاشامید گوارا باد (بر شما)؛ این‌ها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید».

عین این تعبیر در آیه ۴۳ سوره «مرسلات» نیز آمده است.

آیا گوینده‌ی این سخن خداست یا خازنان و فرشتگان بهشتند؟ در هر حال بی‌شک همه نعمت‌های بهشتی گوارا است، اما این‌که به آن‌ها گفته شود «گوارا باد بر شما» خود لطف و گوارائی دیگری به آن نعمت‌ها می‌بخشد.

شبهه همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۲۴ سوره «حاقه» آمده است.

### ۱۳. پیش‌پذیرایی بهشتیان!

قابل توجه این‌که در چندین آیه از آیات قرآن به تعبیر پرمعنایی برخوردار می‌کنیم که از نکته تازه‌ای پرده بر می‌دارد و آن تعبیر به «نُزُل» است که نخستین بار در سوره «آل‌عمران» آیه ۱۹۸ آمده است، می‌فرماید: ﴿لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾؛ «کسانی که (ایمان دارند، و) از (نافرمانی) پرودگارشان می‌پرهیزند، برای آن‌ها باغهایی بهشتی است، که از پای درختانش نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود. این، (نخستین) پذیرایی است که از سوی خداوند به آن‌ها می‌رسد؛ و آنچه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است!».

شبهه این تعبیر در آیه ۱۰۷ سوره «کهف» و آیه ۱۹ سوره «سجده»، و آیه ۶۲ سوره «صافات» و آیه ۳۲ سوره «فصلت» آمده است.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «التُّزْلُ مَا يُعَدُّ لِلتَّزْلِ مِنَ الرَّادِّ؛ نزل چیزی است که برای میهمانی که فرود می‌آید از زاد و توشه فراهم می‌کنند».

ولی بعضی گفته‌اند «نزل» نخستین چیزی است که به وسیله آن از میهمان پذیرائی می‌شود (مانند شربت یا میوه‌ای که در زمان ما در آغاز ورود برای میهمان‌ها می‌آورند).<sup>۱</sup>

این معنا با مفهوم «نزول» به معنای فرود آمدن تناسب زیادی دارد.

#### ۱۴. نعمت‌هایی که به تصور نمی‌گنجد!

قرآن مجید اعلام می‌کند که آنچه در آن جا بخواهید از مواهب رنگارنگ و گوناگون مادی و معنوی در اختیار شما قرار می‌گیرد.

در یکجا می‌فرماید: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»؛ «و در آن جا هر چه دلها می‌خواهد و چشمها از آن لذت می‌برد آماده است». (زخرف/۷۱)

به گفته مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» اگر تمام جهانیان جمع شوند تا توصیف نعمت‌های بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این آیه آمده است بیفزایند!<sup>۲</sup>

شبهه همین معنا در آیه ۳۱ سوره «فصلت» نیز آمده است می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ»؛ «و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می‌شود».<sup>۳</sup>

۱. تفسیر المنار، ج ۴، ص ۳۱۴.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۵.

۳. «تَدَّعُونَ» از ماده «ادعاء» (افتعال از دعاء) به معنای خواستن و طلب کردن چیزی است.

و در تعبیر دیگر در آیه ۱۰۲ سوره «انبیاء» می‌خوانیم: ﴿وَهُمْ فِيهَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾؛ «بهشتیان در آنچه دلشان می‌خواهد جاودانه متنعم هستند».

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری نیز در قرآن مجید در این زمینه وارد شده که با تعبیر تازه‌ای از این مسئله یاد می‌کند و می‌گوید: «هر چه بخواهند در آن جا برای آن‌ها فراهم است»؛ ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾. (نحل/۳۱)

عین این تعبیر در ۱۶ سوره «فرقان» آمده است و با مختصر تفاوتی در سه سوره دیگر از قرآن نیز به چشم می‌خورد (زمر/۳۴؛ شوری/۲۲؛ ق/۳۵).

از مجموع آنچه در این فصل گفته شد به خوبی روشن می‌شود که برای نعمت‌های بهشتی هیچگونه محدودیتی وجود ندارد، نه از نظر مقدار، نه کیفیت و نوع، و نه زمان و نه مکان.

در حقیقت بهشت و مواهبش مظهر کامل و نمونه اتم قدرت و لطف پروردگار است، و چون قدرت و لطف او را نهایی نیست مواهب بهشتی را نیز نهایی نمی‌باشد (دقت کنید).

\*\*\*

با توجه به این که «معاد» هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی و نیز با توجه به این که روح به مراتب اعلا و اشرف از جسم است، نباید تردید داشت که نعمت‌های روحانی و معنوی بهشت به مراتب از نعمت‌های مادی و جسمانی برتر و والاتر و پرشکوه‌تر است!

ولی از آن جا که این نعمت‌ها معمولاً در وصف نمی‌گنجد، و دیدنی است (دیدن با چشم دل) نه گفتنی و شنیدنی، لذا در آیات قرآن غالباً اشارات سر بسته‌ای به این بخش از نعمت‌های بهشتی می‌بینیم جز در مواردی که قابل شرح و بیان بوده که در آن جا قرآن به شرح آن‌ها پرداخته است.

با توجه به این اشارت کوتاه به قرآن باز می‌گردیم و شرح این مواهب را از لسان قرآن می‌شنویم. این مواهب را می‌توان در چند عنوان خلاصه کرد:

#### ۱. احترام مخصوص

احترامات ویژه بهشتیان از همان آغاز ورود در بهشت شروع می‌شود، و خازنان بهشت نخستین تبریک پر معنا را به آن‌ها می‌گویند، چنان که قرآن می‌فرماید: «وَسَيَقُولُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿۱۰﴾» (و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند؛ هنگامی که به آن می‌رسند

درهای بهشت گشوده می‌شود و نگهبانان به آنان می‌گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!». (زمر/۷۳)

در مرحله بعد که در بهشت وارد شدند ملائکه مقرب الهی مأمورند که از هر در بر آن‌ها وارد شوند و به آن‌ها خوشآمد و تبریک گویند، در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره «رعد» می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ «فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند؛ و به آنان می‌گویند: سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام سرای جاویدان؟!»<sup>۱</sup>.

## ۲. محیط صلح و صفا

یکی از نعمت‌های روحانی بهشت این است که آن‌جا از هر نظر امن و امان است، نه بیمی از جنگ می‌رود، نه احتمالی از نزاع، نه کینه‌ای وجود دارد، و نه حسادت، همه‌جا عشق و وفاست، همه‌جا محبت و برادری است.

در دو آیه از قرآن مجید تعبیر بسیار زیبا و پرمعنایی درباره بهشت به عنوان دار السلام (خانه امن و امان) دیده می‌شود، در آیه ۱۲۷ سوره انعام می‌خوانیم: ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «برای آن‌ها نزد پروردگارشان (در بهشت) سرای امن و آرامش خواهد بود؛ و بخاطر اعمال (نیکی) که انجام می‌دادند، او ولی و یاور آن‌هاست».

و در آیه ۲۵ سوره «یونس» می‌خوانیم: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾؛ «و خداوند به سرای صلح و آرامش دعوت می‌کند».

مفسران در تفسیر دار السلام عمدتاً دو بیان دارند: نخست این‌که «سلام» که به معنای سلامت از هرگونه آفت و ناراحتی و بلا است از اوصاف «دار» (بهشت)

۱. جمله تقدیری دارد و در تقدیر آن چنین گفته‌اند: (فَنِعْمَ عَاقِبَةُ الدُّنْيَا الْجَنَّةُ).



می‌باشد. دیگر این‌که «سلام» نامی از نام‌های خداست، و بنابراین دارالسلام مضاف و مضاف الیه است، اشاره به این‌که بهشت سرای الهی است. هر دو معنا خوب است هر چند معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.  
جمله «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» نیز نشان می‌دهد که دارالسلام به معنای اول است (دقت کنید).

آیه ۴۷ و ۴۸ سوره حجر این مطلب را تکمیل کرده، می‌فرماید: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ \* لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ»؛ «و ما هرگونه حسد و کینه را از سینه آن‌ها بر می‌کنیم؛ در حالی که همه برادرند، و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند. - هیچ خستگی و رنجی در آن جا به آن‌ها نمی‌رسد، و هیچ‌گاه از آن اخراج نمی‌شوند!».

### ۳. امنیت و زوال خوف

نعمت امنیت در حد خود از بزرگترین نعمت‌های معنوی است که فقدان آن حتی برای یک لحظه دردناک است.  
قرآن درباره پرهیزکاران می‌گوید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ»؛ «(ولی) پرهیزکاران در جایگاه امنی قرار دارند» (دخان/۵۱) نه ترسی از هجوم شیاطین، نه سلطه طاغوت‌ها، نه حمله آفات و بلا، و نه هجوم غم و اندوه‌ها!  
و نیز به همین دلیل در جای دیگر می‌افزاید: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»؛ «داخل بهشت شوید، که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید». (اعراف/۴۹)

### ۴. دوستان موافق و رفیقان باوفا

یکی از بهترین لذات معنوی و روحانی بهره‌گیری از محضر دوستان با صفاست، یارانی که به نور ایمان و صفات انسانی آراسته باشند، و عشق و محبت در وجودشان موج زند.

در آیه ۶۹ و ۷۰ سوره «نساء» می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا \* ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾؛ «و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهند بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها همنشین خوبی هستند. - این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان، و نیات و اعمالشان) آگاه است!».

بسیاری از مفسران در شأن نزول این آیه روایتی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش (با مختصر تفاوتی که میان مفسران در نقل آن است) چنین می‌باشد: «یکی از یاران پیامبر ﷺ که عاشق دیدار او بود روزی پریشان حال خدمتش آمد، پیامبر ﷺ سبب ناراحتی او را سؤال فرمود، در جواب عرض کرد: وقتی از شما دور می‌شوم به شدت احساس ناراحتی می‌کنم، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت هم باشم مسلماً در جایگاه شما نخواهم بود، بنابراین از دیدار شما برای همیشه محروم! با این حال چرا افسرده نباشم؟ آیه فوق نازل شد و به او و امثال او بشارت داد که افراد با ایمان و مطیع فرمان خدا و پیامبر ﷺ در بهشت همنشین اولیاء الله و پیامبران خواهند بود».<sup>۱</sup>

##### ۵. برخوردهای مملو از محبت

یکی از ویژگی‌های بهشت این است که بهشتیان در طول هزاران سال نه یک دروغ می‌شنوند، نه یک حرف رکیک، و نه یک سخن ناموزون و دور از صمیمیت، و این از مهم‌ترین مواهب معنوی آنهاست.

قرآن می‌گوید: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا \* إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا﴾؛ «در آن جا

۱. تفسیر مجمع البیان و فخر رازی و قرطبی و مراغی و روح المعانی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مورد بحث.

نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود؛ تنها سخنی که می شنوند سلام است سلام!». (واقعه/۲۵ و ۲۶)

سلام و درود آن‌ها به یکدیگر، سلام و درود فرشتگان بر آن‌ها، و از همه بالاتر سلام خداوند بر آنان، و آنچه محتوای این سلام‌هاست صلح و صفا و دوستی و محبت است. آری در مجلس بهشتیان، محبت و صلح و صفا موج می‌زند، و هر جا چنین است نمونه‌ای از بهشت است!

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا﴾؛ «در آن‌جا نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغی». (نبأ/۳۵)

علاوه بر این‌ها بهشتیان سرگرمی‌های شادی آفرین و جلسات انس و سرور و سخنان شیرین و مزاح‌های جالب دارند، چنانکه قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ﴾؛ «بهشتیان، امروز (به نعمتهای خدا) مشغول و مسرورند». (یس/۵۵)

#### ۶. نشاط فوق‌العاده درون

از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود بهشتیان آن‌چنان غرق نشاطند که آثار آن به خوبی در چهره‌های آنان موج می‌زند، تعبیراتی که قرآن در این زمینه به کار برده بسیار جالب و پر جاذبه است: در یکجا می‌فرماید: ﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾؛ «(به آن‌ها خطاب می‌شود): شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید!». (زخرف/۷۰)

این مطلب با تعبیر دیگری در آیه ۲۴ سوره «مطففین» آمده است: ﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾؛ «طراوت و نشاط فزونی نعمت را در چهره هایشان می‌بینی!». «نَضْرَةَ» در اصل به معنای زیبایی است، و منظور از «نَضْرَةَ النَّعِيمِ» طراوت و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و زندگی مرفه به انسان دست می‌دهد و حکایت از نشاط درونی می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. شبیه همین تعبیر در قیامت/۲۲ و دهر/۱۱ آمده است.

در آیه ۳۸ و ۳۹ سوره «عبس» نیز آمده: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾؛ «چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است خندان و مسرور است». در تعبیر دیگری در آیه ۸ و ۹ سوره «غاشیه» می‌خوانیم: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ﴾؛ «چهره‌هایی در آن روز شادابند، و از سعی و تلاش خود خشنودند».

#### ۷. احساس خشنودی خدا!

هیچ چیزی برای انسان لذت بخش‌تر از این نیست که احساس کند محبوب عزیز و دل‌بند و والا مقامش از او راضی است.

قرآن مجید در آیه ۱۵ سوره آل‌عمران بعد از ذکر باغ‌های سرسبز بهشتی و همسران پاک و پاکیزه، می‌افزاید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ﴾؛ «و خشنودی خداوند (نصیب آن‌هاست)».

در آیه ۷۲ سوره «توبه» می‌افزاید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛ «و خشنودی خدا، (از همه این‌ها) برتر است!» سپس آیه را با این جمله پایان می‌دهد: ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «و این، همان رستگاری و پیروزی بزرگ است!».

تعبیر به «اکبر» و همچنین ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ به خوبی نشان می‌دهد که هیچ موهبتی از مواهب الهی به این پایه نمی‌رسد، به گونه‌ای که جمله اخیر که مفهوم حصر را در بردارد می‌گوید: «پیروزی بزرگ همین است و بس!».

جالب این‌که در آیه ۱۱۹ سوره «مائده» بعد از ذکر نعمت‌های مادی بهشت به مسئله رضا و خشنودی به صورت طرفینی خلق و خالق اشاره کرده می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «خداوند از آن‌ها خشنود است، و آن‌ها نیز، از او خشنودند؛ این، (همان) رستگاری بزرگ است».

تعبیر به ﴿رَاضِيَةٌ مَّرْضِيَّةٌ﴾ در آیه ۲۸ سوره «فجر» که توصیف است برای روح مطمئنانه بندگان خالص خدا که به جوار قرب محبوب راه می‌یابند نیز اشاره به همین معناست.

آیات مربوط به رضا و خشنودی خداوند در قیامت منحصر به آنچه در بالا آمد نیست، همین معنا در آیات مشابه دیگری نیز دیده می‌شود که حکایت از اهمیت فوق‌العاده این موضوع می‌کند.<sup>۱</sup>

### ۸. نظر خدا به آنها و نظر آنها به خدا!

یکی از با ارزش‌ترین لذات معنوی آن است که محبوب جامع کل کمالات نظر لطف به انسان بیفکند، و با او سخن بگوید، و از آن فراتر این که انسان بتواند به مقام شهود ذات پاک او برسد، یعنی با چشم دل او را ببیند، و غرق دریای جمال او گردد.

قرآن روی این موهبت معنوی نیز بارها تکیه کرده است، در یکجا ضمن بر شمردن عذاب‌های دردناک کتمان‌کنندگان آیات الهی می‌فرماید: «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی‌گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی‌سازد؛ و برای آنها عذاب دردناکی است».

(بقره/۱۷۴)

و در جای دیگر از این فراتر رفته، و درباره همین‌گونه افراد و امثال آنها که عهد و پیمان الهی را به بهای کمی می‌فروشدند، می‌فرماید: «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «خداوند در قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به آنها نمی‌نگرد، و پاکشان نمی‌سازد، و برای آنها عذاب دردناکی است».

(آل عمران/۷۷)

از این دو آیه به خوبی استفاده می‌شود که این مواهب فقط نصیب مؤمنان و بهشتیان خواهد شد، خدا با آنان از طریق لطف سخن می‌گوید و نظر لطف خاص خود را به آنها می‌افکند، و چه موهبتی از این عظیم‌تر؟ که او با نگاهی آکنده از لطف به عاشق بی‌قرار و محب صادق خود نظر بیفکند.

۱. به آیات قارعه/۷، توبه/۲۱، حدید/۲۰، و بینه/۸ مراجعه فرمایید.

در سوره قیامت سخن از لذت نگاه به جمال بی مثال آن محبوب حقیقی به میان آورده، می فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»؛ «(آری) در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است، و به (الطاف) پروردگارشان می نگرند».  
(قیامت/ ۲۲ و ۲۳)

#### ۹. آنچه بخواهند به آن‌ها می دهند

گاه می شود میزبان انواع نعمت‌ها را برای پذیرائی میهمان عزیزش فراهم می کند، ولی این نعمت‌ها معمولاً از جهتی معین و محدود است، اما هنگامی که به او وعده دهد که هرچه بخواهی - بدون استثناء - برای تو فراهم می کنم، این جاست که روح میهمان غرق آرامش می شود.

این سخن همان طور که درباره مواهب مادی بهشت صادق است، در مورد مواهب معنوی آن نیز صدق می کند، و اتفاقاً بعضی از تعبیرات آیات تناسب بیشتری با مواهب معنوی دارد. مثلاً در آیه ۲۲ سوره «شوری» بعد از ذکر باغ‌های بهشتی می افزاید: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ «و هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن‌ها فراهم است؛ این است فضل (و بخشش) بزرگ!».

تعبیر «عند ربهم» و تعبیر «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» همه تناسب با مواهب معنوی و روحانی بهشت دارد که بعد از ذکر نعمت‌های مادی به آن اشاره شده است.

#### ۱۰. نعمت‌هایی که در تصوّر نمی گنجد!

در قرآن مجید پاره‌ای از تعبیرات دیده می شود که از تمام آنچه تاکنون گفته شد فراتر می رود، زیرا پا را در مرحله‌ای می گذارد که از افق افکار همه انسان‌ها و از دایره اندیشه و تصور و خیال و وهم بیرون است، و از آنچه خوانده‌ایم و نوشته‌ایم بالاتر است!

می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آن‌ها نهفته شده، به پاداش کارهایی که انجام می‌دادند». (سجده/۱۷)

در حدیث مشهوری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ خدا می‌فرماید برای بندگان صالحم پاداش‌هایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و بر فکر کسی نگذشته است».<sup>۱</sup>

### ۱۱. ابدیت نعمت‌های بهشتی

چیزی که به نعمت‌های بهشتی ارزش معنوی فوق‌العاده‌ای می‌بخشد و آن را به کلی از نعمت‌های دنیا خارج می‌سازد این است که هرگز گرد و غبار نیستی و فنا بر آن نمی‌نشیند.

آیات متعددی در قرآن مجید در این زمینه دیده می‌شود که همواره به انسان‌ها بشارت می‌دهد که بدانید و آگاه باشید که این الطاف بیکران الهی جاودانی و همیشگی است. در آیه ۳۵ سوره رعد می‌خوانیم ﴿أَكُلُّهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا﴾؛ «میوه‌های آن همیشگی و سایه‌هایش دائمی است».

ولی از آن‌جا که این بحث با مسأله خلود رابطه نزدیکی دارد ما آن را جداگانه در فصل دیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

\*\*\*





### اشاره

گاه درها دارای قفل‌هایی است که باید با کلیدهای ویژه خودش باز گردد، که عرب آن را «مفتاح» و جمع آن «مفاتیح» (یا مقلید و مقالید) می‌گوید. ولی درها و کلیدها در مورد بهشت مفهوم دیگری به خود می‌گیرد و اشاره به امور و اعمال و کارهای مفید و مخلصانه‌ای است که سبب ورود در بهشت می‌شود، البته در آیات قرآن، اشاره سربسته‌ای به درهای بهشت شده، ولی برداشت‌های گسترده‌ای که در اخبار اسلامی در این زمینه آمده، فرهنگ اسلامی را درباره ارزش‌هایی که می‌تواند سبب راه یافتن به این کانون بزر رحمت یعنی بهشت گردد به خوبی مجسم می‌سازد، با این اشاره به آیات مختلفی که در این زمینه رسیده است گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: رعد/۲۳

و ۲۴.

---

۱. زمر/۷۳.

۲. ص/۵۰.

## ترجمه

۱. هنگامی که به آن می‌رسند درهای بهشت گشوده می‌شود و نگهبانان به آنان می‌گویند: سلام بر شما.
۲. (همان) باغهای جاویدان بهشتی که دره‌ایش به روی آنان گشوده است.

## تفسیر و جمع‌بندی

## بهشت درانتظار است!

در نخستین آیه می‌فرماید: «هنگامی که به آن می‌رسند درهای بهشت گشوده می‌شود و نگهبانان به آنان می‌گویند: «سلام بر شما»؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾.

از این تعبیر استفاده می‌شود که به هنگام رسیدن بهشتیان به نزدیکی بهشت، درها گشوده می‌شوند، و گویی بهشت در انتظار آنهاست و آغوش باز می‌کند و آنها را به درون خود دعوت می‌نماید، حتی زحمت گشودن درها برای آنها وجود ندارد.

در آیه بعد همین معنا به تعبیر دیگری منعکس است می‌فرماید: «(آنها به سوی باغهای بهشت باز می‌گردند همان) باغهای جاویدان بهشتی که دره‌ایش به روی آنان گشوده است»؛ ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾.

تعبیر به «مفتحه» با توجه به این که از باب تفعیل است و در این گونه موارد مفهوم کثرت و تأکید را دارد ممکن است به این معنا باشد که نه یک در، بلکه همه درها، نه به صورت نیم گشوده، بلکه کاملاً گشوده، در برابر آنها قرار دارد.

## توضیحات

## ۱. درهای بهشت در احادیث اسلامی

در هیچ آیه‌ای از قرآن نیامده است که بهشت هشت در دارد، تنها درباره دوزخ می‌خوانیم: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾؛ «هفت در دارد». (حجر/۴۴)

ولی بارها در احادیث اسلامی به این نکته اشاره شده که بهشت دارای هشت در است. از جمله در حدیثی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ؛ بَهشت دارای هشت در است» سپس به شرح این درها پرداخته، می‌فرماید: از بعضی از این درها صدیقان وارد می‌شوند، و از بعضی شهداء و صالحان، و از بعضی شیعیان و محبّان اهل بیت عصمت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و...<sup>۱</sup>

از تعبیرات مختلف این روایات به خوبی استفاده می‌شود که این درها هماهنگ است با اعمالی که نیکان و پاکان انجام می‌دهند، مثلاً در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ، يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُيُوفِهِمْ... وَ الْمَلَائِكَةُ تُرَحِّبُ بِهِمْ؛ برای بهشت دری است که به آن، در مجاهدان گفته می‌شود، هنگامی که به سوی آن می‌روند آن در گشوده می‌شود، در حالی که آن‌ها شمشیرهایشان را بر کمر دارند و فرشتگان به آن‌ها خوشامد می‌گویند!»<sup>۲</sup>

قابل توجه این‌که از بعضی از احادیث استفاده می‌شود که درهای بهشت مردان بزرگ الهی هستند! چنانکه در کافی از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ؛ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دری از درهای بهشت است»<sup>۳</sup> اشاره به این‌که هرکس خلق و خو و ایمان و عمل خویش را از آن بزرگوار بگیرد، و در مسیر او گام نهد وارد بهشت خواهد شد.

## ۲. کتیبۀ سردرهای بهشت!

در حدیث مفصلی که شرح ماجرای معراج و مشاهده بهشت و دوزخ در آن سفر آسمانی آمده است می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهشت هشت در

۱. بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۲۱، ح ۱۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲، ح ۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۸۹، ح ۲۱.

داشت و بر هر دری چهار کلمه نوشته شده بود و بر سر هر در قبل از ذکر این چهار کلمه جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَوَلِيِّ اللَّهِ» آمده است.

در اول: اسباب زندگی صحیح: قناعت، حق شناسی، ترک کینه توزی، و همنشینی با اهل خیر.

در دوم: اسباب سرور آخرت: دست کشیدن بر سر یتیمان، محبت نسبت به مستمندان و بیوه زنان، کوشش در حوائج مؤمنان، و تفقد از فقرا و مساکین.

در سوم: اسباب سلامت در دنیا: کم گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن، و کم خوردن.

در چهارم: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید میهمان را احترام، و همسایگان را گرمی، و پدر و مادر را محترم شمرد، و سخن نیک بگوید یا خاموش شود.

در پنجم: هرکس می خواهد به او ستم نشود ستم نکند، هرکس می خواهد به او دشنام ندهند دشنام نگوید، هرکس می خواهد خوار نگردد دیگران را خوار نکند، و هرکس می خواهد در دنیا و آخرت به دستگیره محکمی چنگ زند بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلَيَّ وَوَلِيِّ اللَّهِ».

در ششم: هرکس می خواهد قبر او گشاده باشد بنای مسجد کند، و هرکس می خواهد بدنش طعمه حشرات زیر زمین نشود در مسجد بسیار بماند، و هرکس می خواهد جسدش سالم بماند و پوسیده نشود مساجد را نظافت کند، و هرکس می خواهد جایگاه خویش را در بهشت ببیند مساجد را فرش کند.

در هفتم: نورانیت قلب در چهار چیز است: عیادت بیماران، تشییع جنازه، خرید کفن، و اداء دیون.

در هشتم: هرکس می خواهد از این درها وارد بهشت گردد به چهار چیز چنگ زند: سخاوت، حسن خلق، صدقه، و ترک آزار بندگان خدا.<sup>۱</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۴، ح ۶۷ (با کمی تلخیص).

### اشاره

بارها گفته‌ایم جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در برابر جهان دیگر بسیار محدود و حقیر است، و رستاخیز از نظر گستردگی و وسعت قابل مقایسه با محیط زندگی ما نیست، در حقیقت آنچه در روایات اسلامی راجع به مساکن اهل بهشت و وسعت آن‌ها آمده است گواه صدقی بر این مدعاست، بدون شک آنهمه نعمت و مواهب عظیم و بی‌انتها در عالمی بس عظیم خواهد بود.

به قرآن باز می‌گردیم و توصیف این گستردگی را از زبان قرآن می‌شنویم:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾<sup>۱</sup>

علاوه بر آیه فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: آل عمران/۱۳۳؛

دهر/۲۰.

### ترجمه

به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند؛ آماده شده است.

---

۱. حدید/۲۱.

## تفسیر و جمع‌بندی

## به وسعت آسمان و زمین

این آیه وسعت بهشت را همانند وسعت آسمان و زمین شمرده، می‌فرماید: «به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند؛ آماده شده است»؛ ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾.

منظور از «عرض» در این جا همان مفهوم لغوی یعنی وسعت پهنه است. قابل توجه این‌که، نخست سخن از موهبت و مغفرت الهی می‌گوید، و بعد سخن از بهشت با آن وسعتش؛ چراکه مغفرت یعنی شست‌وشوی از گناه و لایق قرب پروردگار گشتن حتی از بهشت بالاتر است، بعلاوه تا آن پاکی و غفران حاصل نشود نوبتی به بهشت نخواهد رسید.

تعبیر به ﴿سَابِقُوا﴾ از ماده «مسابقه» اشاره به این نکته لطیف است که بهشت و مغفرت آن‌چنان پر ارزش است که سزاوار است مؤمنان همانند قهرمانانی که سعی دارند برای رسیدن به یک هدف بر یکدیگر پیشی گیرند، تلاش کنند. در این‌که منظور «سبقت جستن» در چه چیز است؟ بسیاری از مفسران انگشت روی مصداق‌های خاصی گذارده‌اند. ولی پیداست که مفهوم آیه مفهوم وسیعی است که تمام طاعات و اعمال صالح را شامل می‌شود.

\*\*\*

### اشاره

قرآن مجید بر این مسئله اصرار دارد که بهشت و جهنم هم اکنون آفریده شده و موجودند و آماده برای مستحقان!.

از روایات مختلف نیز استفاده می‌شود که اعمال نیک انسان‌ها بهشت را می‌سازد و این خود دلیل بر این است که بهشت هم اکنون وجود دارد.

این اصرار به خاطر آن است که مسئله پاداش و کیفر وارد مرحله جدی‌تر شود، نیکوکاران نتایج اعمال خود را در کنار خویش احساس کنند، و بدکاران کیفرها را لمس نمایند.

با این اشاره به آیاتی که در این زمینه است گوش جان فرا می‌دهیم.

۱. ﴿... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup>
۴. ﴿وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۴</sup>

۱. آل عمران/۱۳۳.

۲. حدید/۲۱.

۳. بقره/۲۴.

۴. آل عمران/۱۳۱.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:  
 نجم/۱۳-۱۵؛ عنکبوت/۵۴؛ انفطار/۱۳-۱۶؛ تکوین/۵-۷.

### ترجمه

۱. ... و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است؛ و برای پرهیزکاران آماده شده است.
۲. ... و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند؛ آماده شده است.
۳. از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگها [= بتها] هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!
۴. و از آتشی پرهیزید که برای کافران آماده شده است!

### تفسیر و جمع بندی

#### آماده برای پرهیزکاران!

در آیه اول و دوم بعد از اشاره به عظمت و وسعت بهشت و این که به اندازه وسعت تمام آسمانها و زمین است، می فرماید: «آن برای پرهیزکاران آماده شده است»؛ ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

بسیاری از بزرگان مفسران ذیل این آیه تصریح کرده اند که از آن استفاده می شود که بهشت هم اکنون آماده و موجود است.<sup>۱</sup>

قابل توجه این که قرطبی ذیل آیه مورد بحث می گوید: غالب علمای اسلام بر این عقیده اند که بهشت هم اکنون مخلوق و موجود است، و صریح و روایات

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۳۷؛ تفسیر فخر رازی، ج ۹، ص ۴۶۶؛ تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۹۴؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۶۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۰۵ و تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۲۷۲.



معراج و روایات دیگری که در «صحيحین» و غیر آن آمده است همین معنا می‌باشد، هر چند معتزله این عقیده را نپذیرفته و معتقدند که بعد از پایان این جهان آفریده می‌شود، چراکه آن‌جا دار جزاست و این‌جا دار تکلیف است و این دو با هم جمع نمی‌شوند!<sup>۱</sup>

البته این استدلال معتزله مغالطه‌ای بیش نیست زیرا سخن از آفرینش فعلی بهشت است نه ورود مردم در بهشت.

در آیه سوم و چهارم سخن از وجود فعلی «دوزخ» به میان آمده، می‌فرماید: «از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگها [=بتها] هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!»؛ «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ».

این آیات نیز گواه بر وجود فعلی آتش سوزان جهنم است، و جمعی از مفسران نیز به آن تصریح کرده‌اند، و این تفسیر که گفته شود تعبیر «أُعِدَّتْ» (آماده شده) هر چند فعل ماضی است ولی به معنای مستقبل و آینده است، چون گاه آینده حتمی را به صورت فعل ماضی بیان می‌کند، برخلاف ظاهر آیه است، و چنین تفسیری بدون شاهد و قرینه ممکن نیست.

## توضیحات

### ۱. وجود فعلی بهشت و دوزخ در روایات اسلامی

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که یکی از اصحاب او از بهشت و دوزخ پرسید که آیا آن‌ها هم اکنون مخلوقند؟ امام علیه السلام فرمود: «وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ أَرَى آفْرِيْدَه شَدَهْ اَنْدَه، وَ يِيَامْبِرُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَه هَنْگَام مَعْرَاج وَارِد بَهْشْت شَد وَ دَوْزَخ رَا نِيْز مَشَاهِدَه كَرْد».

۱. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۰۵.

راوی می‌گوید عرض کردم گروهی می‌گویند: آن‌ها مخلوق نیستند، امام علیه السلام! فرمود: «ما أولئك منّا ولا نحن منهم، من أنكر خلق الجنة والنار فقد كذب النبي وكذبنا...» آن‌ها از ما نیستند و ما از آن‌ها نیستیم، کسی که آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کند پیامبر را تکذیب کرده، و ما را نیز تکذیب نموده است...»<sup>۱</sup>

در روایات متعددی می‌خوانیم که بهشت هم اکنون در حال شکل گرفتن و گسترش به وسیله اعمال انسان‌هاست و پاره‌ای از اعمال سبب غرس درختان تازه‌ای در بهشت می‌شود، این‌گونه اخبار تنها در صورتی مفهوم است که بهشت هم اکنون موجود باشد از جمله به دو خبر آموزنده زیر توجه کنید.

۱. در حدیثی از ابو ایوب انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که در شب معراج ابراهیم خلیل علیه السلام بر من عبور کرد و گفت: «مُرُّ أُمَّتِكَ أَنْ يَكْثُرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ، فَإِنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ، وَ تَرْبَتُهَا طَيِّبَةٌ! قُلْتُ: وَمَا غَرْسُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ بِه امت دستور ده در بهشت زیاد درختکاری کنند، چراکه زمینش گسترده و خاکش پاک و حاصلخیز است! گفتم: درختکاری بهشت چیست؟ گفت: ذکر لا حول و لا قوة الا بالله است»<sup>۲</sup>

۲. در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ؛ کسی که لا اله الا الله بگوید درختی در بهشت برای او غرس می‌شود»<sup>۳</sup>.

## ۲. پاسخ به دو ایراد

منکران وجود فعلی بهشت و دوزخ ممکن است به دو اشکال عقلی و نقلی متوسل شوند.

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۹، ح ۶.

۲. همان، ص ۱۴۹، ح ۸۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۲، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۳، ح ۱۴۶.

اما اشکال عقلی این که ایجاد این دو قبل از قیامت لغو است، چراکه یقیناً قبل از حساب روز قیامت نه کسی وارد بهشت می شود و نه کسی وارد دوزخ. پاسخ روشن است و آن این که: این مسئله چنان که گفتیم اثر روانی و تربیتی فوق العاده ای در انسان ها دارد خداوند با این کار به انسان می فهماند که نه آن پادشاه عظیم نسیه است و نه آن کیفر بزرگ، هر دو از هم اکنون آماده شده اند. دیگر این که می دانیم در پایان این جهان همه چیز فانی می شود قرآن مجید می گوید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾؛ «همه چیز جز ذات پاک او فانی می شود». این اشکال نیز از چند طریق قابل پاسخ است.

**نخست** این که منظور از «کل شیء» تمام دنیا است، و آنچه مربوط به دنیای فانی است، ولی برای بهشت یا دوزخ که جزء سرای باقی است و در ماورای جهان ماده یا در باطن آن قرار دارد «هلاک» مفهومی ندارد، چراکه آن ها از قلمرو دنیای فانی بیرون هستند.

دیگر این که استثنای «وجه» (ذات پاک خداوند) شامل کلیه اموری می شود که انتساب آن به او چنان قوی و نیرومند است که داخل در مفهوم «وجه» می شود، و از آن جا که بهشت و دوزخ مظهر رحمت و غضب او و کانون پاداش و کیفر اوست داخل در مستثناست.

سوم این که «هلاک» به معنای نبودن کسانی است که از آن بهره گیرند همچون خانه آبادی که اهل آن بمیرند و بی صاحب بماند، در این مورد گاه تعبیر به هلاک می شود.

#### ۴. بهشت کجا است؟

این سؤال با توجه به دو نکته به طور جدی مطرح خواهد شد **نخست** این که: بهشت هم اکنون موجود است. و دیگر این که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است.

جمعی در پاسخ این سؤال گفته‌اند از آیات قرآن استفاده می‌شود که بهشت در آسمان‌هاست، زیرا همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شده در آیه ۱۴ و ۱۵ سوره نجم که خبر از معراج پیامبر ﷺ به آسمان‌ها می‌دهد می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ»؛ «و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد نزد سدره المنتهی که بهشت جاویدان در آن جاست» (همان نقطه‌ای که برترین و بالاترین محل آسمان است).<sup>۱</sup>

و نیز در آیه ۲۲ ذاریات آمده است: «و فی السماء رزقکم و ما توعدون»؛ «و روزی شما در آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می‌شوید»، بسیاری از مفسران معتقدند منظور از «ما توعدون» همان بهشت جاویدان است که خداوند به بندگانش وعده داده است.<sup>۲</sup>

نظریه دیگر اعتقاد جمعی از فلاسفه است که مادی بودن بهشت و دوزخ را به کلی انکار کرده‌اند، بنابراین به عقیده آن‌ها بهشت نیازی به مکان مادی ندارد، بلکه در ماوراء عالم ماده و حس است.

سومین نظری که در این جا می‌توان مطرح کرد این است که بهشت و دوزخ هر دو در درون و باطن همین جهان قرار دارد و حجاب‌های عالم دنیا مانع از مشاهده آن‌ها می‌شود ولی اولیاء الله میتوانند آن را ببینند، و پیامبر اسلام ﷺ نیز به هنگام معراج که از هیاهوی مردم این جهان دور بود با چشم ملکوتی خود توانست گوشه‌ای از بهشت را در جهان بالا مشاهده کند، حتی برای اولیاء خدا ممکن است در جذبه‌های خاص معنوی در روی زمین نیز گهگاه آن را ببینند! تعبیر «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»؛ «در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد» (عنکبوت ۵۴) ممکن است اشاره به همین معنا باشد.

۱ و ۲. مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و علامه طباطبایی در المیزان و برسویی در روح البیان ذیل آیه ذاریات/۲۲ یا ذیل آیه النجم/۱۵ و با هر دو بر این معنی تصریح کرده‌اند.

از یک جهت می‌توان وجود بهشت را در باطن این جهان تشبیه به وجود گلاب در گل کرد، درست است هم گلاب مادی است و هم گل، ولی مانعی ندارد یکی در دیگری پنهان باشد و با هیچ چشمی مشاهده نشود. آنچه در این جا درباره وجود بهشت و دوزخ در درون و باطن آن جهان گفتیم تنها به عنوان یک نظریه بود که برای اتخاذ عقیده نیاز به بررسی بیشتر و جمع دلایل و شواهد فزونتری دارد.

\*\*\*



### اشاره

از تعبیرات مختلف قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که باغ‌های بهشتی متعدد و گوناگون است، و با توجه به روایاتی که در تفسیر آیات مربوط به این قسمت آمده روشن می‌شود که این اشاره به مراتب و درجات و مقامات بهشتیان است که هر گروهی از آنها طبق شایستگی‌ها در این باغ‌های بهشتی که هریک از دیگری برتر و والاتر است جایگزین می‌شوند.

مثلاً در تفسیر آیات سوره «الرحمن» درباره باغ‌های بهشتی در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «جَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ لِلْمُقَرَّبِينَ، وَجَنَّاتٍ مِنْ وَرَقٍ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ؛ دو باغ بهشتی از طلا برای مقربان و دو باغ بهشتی از نقره برای اصحاب الیمین است».<sup>۱</sup>

روشن است که تعبیر به طلا و نقره با توجه به تفاوت مرتبه از این دو بهشت می‌باشد.

با این اشاره به آیات قرآن مجید در زمینه تعدد باغ‌های بهشتی باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.

۱. ﴿قُلْ أَدْلِكُمْ خَيْرٌ أَمِ جَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا﴾<sup>۲</sup>

۱. تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۱۴۶.

۲. فرقان/۱۵.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾<sup>۱</sup>  
 ۳. ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ... ذَوَاتَا أَفْنَانٍ... وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ... مُدْ هَامَّتَانِ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: کهف/۳۱؛ الم سجده/ ۱۹؛ واقعه/ ۱۰ تا ۱۲.

### ترجمه

۱. (ای پیامبر!) بگو: آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آن‌ها، و سرانجامشان است.
۲. اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محلّ پذیرایی آنان خواهد بود.
۳. و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است \* (آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها (و درختان پرتراوت) است. \* و پایین تر از آن‌ها، دو باغ بهشتی (دیگر) است. \* هر دو خرّم و سرسبزند.

### تفسیر و جمع بندی

#### بهشت یا بهشت‌ها

در نخستین آیه اشاره به عذاب‌های دردناک دوزخیان کرده، و جایگاه بهشتیان را با آن‌ها مقایسه می‌کند، و می‌فرماید: «(ای پیامبر!) بگو: آیا این (عذاب‌های دردناک) بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آن‌ها، و سرانجامشان است!»؛ ﴿قُلْ أَذِلُّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا﴾.

۱. کهف/۱۰۷.

۲. رحمن/آیات ۴۶ و ۴۸ و ۶۲ و ۶۴.



تعبیر به «جَنَّةُ الْخُلْدِ» تنها در یک آیه از قرآن مجید آمده و اشاره به جاودانگی بهشت است.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خُلُود» به معنای دور ماندن چیزی از فساد و باقیماندن بر حال خویش است. تعبیر «جَنَّةُ الْخُلْدِ» هرچند به صورت اضافه ذکر شده معنای وصفی دارد، و ظاهراً توصیفی است برای بهشت به طور کلی، زیرا تمام نعمتهایش جاودانی، و بقای بهشتیان نیز در آن همیشگی است، بنابراین اختصاص به بخش معینی از بهشت ندارد، زیرا این وصف برای تمام باغ‌های بهشتی است.

تعبیر دیگر در قرآن مجید از این کانون بزرگ رحمت الهی همان «جَنَاتِ الْفِرْدَوْسِ» است، می‌فرماید: «أَمَّا كَسَانِيَّ كَمَا أَوْرَدْتُمْ وَأَعْمَارِيَّ شَائِسْتُمْ أَنْجَامِ دَانِدْ، بَاغِيَّاهِ بَهْشْتِ بَرِيْنِ مَحَلِّ بَذِيْرِيِي أَنَانِ خَوَاهِدْ بُوْد»؛ «إِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا».

برای فردوس معانی زیادی ذکر کرده‌اند: باغ و بستان، باغ‌های انگور، باغ‌هایی که هرگونه گل و هرگونه میوه داشته باشد، باغ‌هایی که پوشیده از درخت و دارای آب فراوان و احیاناً دارای درختان انگور بسیار باشد.

آن‌ها که آن را عربی می‌دانند از ماده «الْفِرْدَوْسَه» به معنای وسعت گرفته‌اند، این واژه که تنها دوبار در قرآن مجید آمده است (کهف ۱۰۷ و مؤمنون ۱۱) به معنای بهشت به کار رفته است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ تَعَالَى فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ وَسَطُ الْجَنَّةِ وَ أَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَ مِنْهَا تَفْجُرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ!»؛ هنگامی که از خداوند متعال تقاضا می‌کنید، فردوس را تقاضا کنید که وسط بهشت، و قسمت اعلی و برتر آن است و بر فراز آن عرش خداست و از فردوس نهرهای بهشتی سرچشمه می‌گیرد! <sup>۱</sup>.

۱. صحیح بخاری و مسلم (بنا به نقل تفسیر روح المعانی، ج ۸، ص ۳۷۰).

در سومین بخش از این آیات اشاره سربسته‌ای به چهار بهشت از بهشت‌های الهی شده و ویژگی‌های آن‌ها را، دو به دو، بیان فرموده است، می‌فرماید: «و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است»؛ ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾. «(آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها (و درختان پرتراوت) است»؛ ﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾. «و پایین تر از آن‌ها، دو باغ بهشتی (دیگر) است... هر دو خرم و سرسبزند»؛ ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانٍ... مُدْهَامَتَانٍ﴾.

به این ترتیب دو باغ بهشتی نخست از آن «مقربان» و دو باغ بهشتی مرحله پائین تر از آن «اصحاب الیمین» است، و در حقیقت اشاره به درجات و مقامات مختلف اهل بهشت می‌باشد و باید همچنین باشد، چراکه بدون شک بهشتیان همه در یک سطح و یک مقام و یک مرتبه نیستند، و باید درجات آن‌ها متفاوت باشد.

از مجموع آنچه در بالا آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که بهشت دارای مقامات و درجات و مراتبی است و می‌توان هرکدام را بهشتی دانست، و بدون شک تفاوت مقامات اولیاء الله ایجاب می‌کند که درجات آن‌ها در بهشت متفاوت باشد بهشت مقربین با اصحاب الیمین متفاوت است، و بهشت کسانی که در قله‌های ایمان و معرفت و اعمال صالح قرار دارند با کسانی که در مراتب پائین ترند فرق دارد.

قابل توجه این‌که قرآن گاه از جاودانگی بهشت سخن می‌گوید، و تعبیر به «جنة الخلد» می‌کند و گاه به بخش بسیار ممتاز و عالی بهشت اشاره کرده و سخن از «جنات الفردوس» می‌گوید.

این تعبیرات پر معنا هرکدام به یکی از ابعاد آن کانون بزر رحمت الهی و مقامات قرب و وصال آن محبوب حقیقی است «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

### ۱. آیا تکرار و یکنواختی ملالت بار نیست؟

بعضی ایراد می‌کنند و می‌گویند آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که نعمت‌های الهی در این کانون بزرگ رحمت یکنواخت است، و می‌دانیم این مسئله به خصوص در دراز مدت آتش شور و شوق و نشاط را خاموش می‌کند تا آن‌جا که گاهی انسان برای برهم زدن این یکنواختی به زندگی ساده‌تر و مشقت بارتر تن در می‌دهد تا تنوعش آن را جبران کند!

در پاسخ به سه نکته باید توجه داشت: **اولاً:** این‌که ما نباید با معیارهای جسمی و روانی این جهان درباره آن جهان قضاوت کنیم. چه دلیلی داریم که وضع روحی انسان در آن‌جا و در این‌جا از این جهت یکی است.

**ثانیاً:** در همین جهان نیز نعمت‌هایی وجود دارد که هیچگاه انسان از آن سیر نمی‌شود، ما هر قدر هوای تازه و پیر اکسیژن را استنشاق کنیم از آن خسته نخواهیم شد، بلکه دائماً از آن لذت می‌بریم و برای ما مایه نشاط است. آب یک نوشیدنی کاملاً ساده و یکنواخت است و همیشه برای تشنگان فوق‌العاده جالب و جذاب است.

**ثالثاً:** از آن‌جا که ذات و صفات خدا بی‌نهایت است، بدون شک جلوه‌های روحانی و معنوی او نیز پایان نمی‌گیرد.

چه مانعی دارد همان درختان بهشتی، همان نهرها، همان گل‌ها، همان رنگ

و بوها، همان شراب‌های طهور، هر روز و هر ساعت رنگ و بوی تازه‌ای، و شکل و عطر جدیدی داشته باشند؟

پاره‌ای از آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مطلب را تأیید می‌کند. در آیه ۲۹ سوره الرحمن می‌خوانیم: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛ «او هر روز در شأن و کاری است!».

بدون شک آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه دگرگونی را در اوضاع جهان در بر می‌گیرد، و از آن‌جا که دلیلی بر تخصیص آیه به دنیا در دست نیست بلکه ذکر این آیه بعد از آیه ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ «همه کسانی که روی آن [= زمین] هستند فانی می‌شوند، و تنها ذات صاحب جلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند» می‌تواند قرینه‌ای باشد بر این‌که دگرگونی‌ها و تنوع‌ها در سرای دیگر نیز ادامه دارد، و بهشتیان به اراده خداوند هر روز در شأن و در کاری هستند.

بعضی از مفسران نیز «کل یوم» را تعمیم داده و ایام دنیا و آخرت را هر دو مشمول آن دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَنَّةً لَمْ يَرَهَا عَيْنٌ، وَلَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا مَخْلُوقٌ، يَفْتَحُهَا الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ كُلَّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ إِزْدَادِي طَيِّبًا! إِزْدَادِي رِيحًا! خَدَاوَنَد بَهْشْتِي أَفْرِيْدَه كَه هِيْجِ چَشْمِي نَدِيْدَه، وَ هِيْجِ مَخْلُوقِي از آن آگاه نیست، پروردگار متعال هر صبحگاه آن را می‌گشاید و می‌گوید: بوی خوشت را افزون کن! و نسیمت را بیفزای!».<sup>۲</sup>

## ۲. مگر لذت در مقایسه با فقدان نیست؟

معروف است که «فقدان‌ها» همیشه ارزش «وجدان‌ها» را آشکار می‌سازد.

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۱۰.

۲. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۳۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۹، ح ۱۹۸.

روی این حساب در بهشت که فقدانی وجود ندارد نه ناآرامی است، نه بیماری و تعب، نه قحطی و خشکسالی و... بنابراین ارزش آنهمه نعمت‌ها به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود و طبعاً در این حال لذتی احساس نخواهد شد.

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا بهشتیان از یکسو با اشرافی که بر اهل دوزخ دارند می‌توانند حال خود را با آن‌ها مقایسه کنند، هنگامی که این تفاوت عظیم را ببینند از نعمت‌های بی‌پایانی که در آن هستند لذت می‌برند.

قرآن مجید ناظر بودن بهشتیان را بر وضع دوزخیان بارها یادآور شده، در آیه ۵۰ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ افِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ «و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که: (ترحم کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید. آن‌ها (در پاسخ) می‌گویند: خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است».

از این آیه به وضوح استفاده می‌شود که نه ساکنان بهشت از وضع حال دوزخیان بیخبرند و نه ساکنان دوزخ از حال بهشتیان، اطلاع بهشتیان سبب مزید سرور و نعمت آن‌هاست، که در آن عذاب‌ها گرفتار نشدند، و در میان آنهمه نعمت غوطه‌ورند، و به عکس دوزخیان از این مقایسه رنج می‌برند.

این‌ها همه از یکسو، از سوی دیگر بهشتیان هرگز خاطره دنیا را فراموش نکرده‌اند، و می‌توانند با مقایسه حال خود نسبت به وضع دنیا به ارزش آن همه نعمت‌ها و مواهب بیشمار الهی پی ببرند.


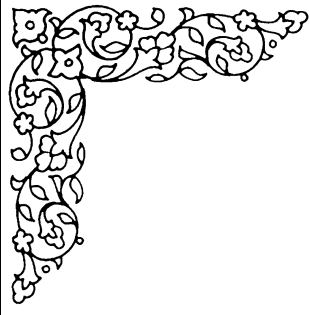
### ۳. آیا در بهشت تکاملی هم وجود دارد؟

آری قطعاً تکامل در آن‌جا وجود دارد، و بهشتیان هرگز در جا نمی‌زنند، بلکه در پرتو عنایات الهی، و الطاف ربانی، روز به روز به ساحت قدسش نزدیک‌تر می‌شوند، و در مسیر قرب الی الله به پیشروی خود ادامه می‌دهند.

مفهوم این سخن آن نیست که در آنجا طاعات و عبادات و اعمالی دارند، چراکه بهشت دار تکلیف نیست، زیرا عناصر اولیه تکلیف در آنجا وجود ندارد، بلکه در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده‌اند همچنان به سیر تکاملی خویش ادامه می‌دهند.

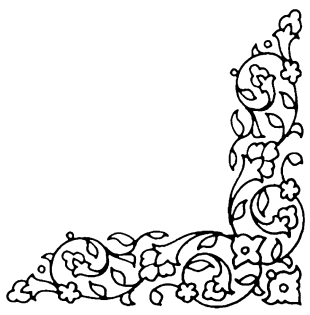
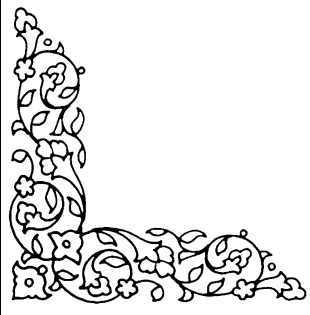
در بعضی از آیات قرآن نیز اشاره‌ای به این مسئله دیده می‌شود. در آیه ۶۲ سوره «مریم» درباره بهشتیان می‌خوانیم: ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾؛ «و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت آماده است». مسلماً این مواهب جدید و تازه مادی و معنوی است که در این دو وقت به آن‌ها داده می‌شود، و طبعاً به مقامات بالاتری سوق داده خواهند شد. سؤال دیگری که از تعبیرات آیه برانگیخته می‌شود این است که در بهشت شب و روزی وجود ندارد، و به همین دلیل صبح و شامی نیست. این اشکال را نیز می‌توان چنین پاسخ گفت که بهشت گرچه دائماً کانون نور و روشنایی است، ولی این دو نور نوسان دارد که بانوسان و کم و زیاد شدن آن بهشتیان روز و شب را تشخیص می‌دهند، درست مانند مناطق قطبی که شش ماه متوالی روز است ولی با کم و زیاد شدن نور، روز و شب از هم تشخیص داده می‌شود.

\*\*\*



# دوزخ و دوزخیان

---



۱. دوزخ از آن کیست؟

۲. ماهیت دوزخ

۳. دره‌های دوزخ

۴. عذاب‌های جسمانی

۵. عذاب‌های روحانی

۶. جاودانگی کیفرها

۷. شفاعت

۸. اعراف و اعرافیان





## اشاره

گرچه قاعداً باید قبل از هر چیز سخن از ماهیت و اوصاف دوزخ به میان آید و بعد دوزخیان، ولی از آنجا که روش و سنت قرآن این است که همیشه بیشترین تأکید را در این‌گونه مباحث بر امور تربیتی و نتایج اخلاقی و اجتماعی و انسانی می‌نهد، ما نیز به پیروی از این روش مثبت نخست به سراغ کسانی می‌رویم که مستحق این مجازات عظیمند تا از بررسی آیاتی که سخن از دوزخیان می‌گوید به منطق اسلام در این امر واقف شویم.

آیاتی که درباره دوزخیان وارد شده، بسیار زیاد است، و ما از هر بخش نمونه‌ای، و از هر قسمت شاهد و مصداقی را بیان می‌کنیم. ضمناً از تعبیرات مختلف این آیات تفاوت گناهان، و درجات زشتی معاصی نیز روشن می‌گردد. با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و اصناف گوناگون دوزخیان را با الهام از آیات قرآنی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### ۱. کافران و منافقان

نخستین گروهی که روانه دوزخ می‌شوند، کافران و منافقانند قرآن مجید در آیه ۱۴۰ سوره «نساء» می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ «خداوند، همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند».

و در آیه ۴۹ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛ «و به یقین جهنم کافران را احاطه کرده است».

و در آیه ۱۴۵ سوره نساء آمده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾؛ «منافقان در پایین‌ترین درکات (و طبقات) دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یابری برای آن‌ها نخواهی یافت».

«کفر» به معنای پوشاندن حق و «نفاق» به معنای دوگانگی ظاهر و باطن مهم‌ترین سدّ راه اصلاح در جوامع انسانی است.

## ۲. صدّ عن سبیل الله (ممانعت مردم از راه یافتن به حق)

قرآن مجید مردم را در برابر پیامبر اسلام ﷺ و آیات قرآن به دو گروه تقسیم می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾؛ «ولی جمعی از آن‌ها به آن ایمان آوردند؛ و جمعی راه (مردم) را بر آن بستند. و شعله (سوزان) آتش دوزخ، (برای آن‌ها) کافی است!». (نساء/۵۵)

## ۳. ترک اطاعت خدا و شق عصای مسلمین

در آیه ۲۳ سوره «جن» می‌خوانیم: ﴿وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾؛ «و کسانی که نافرمانی خدا و پیامبرش کنند، آتش دوزخ از آن آن‌هاست و جاودانه در آن می‌مانند».

و در آیه ۱۱۵ سوره «نساء» آمده: ﴿وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يُتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ «هر کس که بعد از آشکار شدن هدایت برای او، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان سو که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و چه بد فرجامی است؟!».

«یُشَاقِقُ» از ماده «شقاق» به معنای مخالفت عمدی و توأم با عداوت است.

#### ۴. استهزاء آیات الهی

در آیه ۱۰۶ سوره «کهف» می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ جَزَاءُ هُم جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا﴾؛ «(آری)، این‌گونه است! کیفرشان دوزخ است، بخاطر آن که کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به استهزا گرفتند!»<sup>۱</sup>.

#### ۵. به کار نگرفتن عقل و چشم و گوش

قرآن در آیه ۱۷۹ سوره «اعراف» می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ «به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دلها [= عقلها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».

ریشه تمام بدبختی‌های انسان و امّ المفسد همین است که عقل و گوش و چشم خود را به کار نمی‌گیرد و از این سرمایه‌های عظیم الهی برای معرفت و شناخت بهره‌گیری نمی‌کند.

#### ۶. پیروی از شیطان

قرآن در آیه ۱۸ سوره «اعراف» می‌گوید: هنگامی که شیطان رانده درگاه خدا شد خداوند به او خطاب کرد: ﴿اَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمَلْنَا جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! به یقین هر کس از آن‌ها از تو پیروی کند، جهنّم را از شما همگی پر می‌کنم».<sup>۲</sup>

۱. شبیه همین معنا، در سوره جاثیه/۹ و ۳۵ نیز آمده است.

۲. شبیه همین معنا در سوره لقمان/۲۱ و سوره ابراهیم/۲۲ نیز آمده است.

### ۷. طغیانگری و استکبار

قرآن مجید در آیه ۶۰ سوره «زمر» می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾؛ «آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست؟!». و در آیه ۳۶ سوره «اعراف» می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر نمودند، اهل دوزخند؛ جاودانه در آن خواهند ماند».<sup>۱</sup>

### ۸. ظلم و بیدادگری

در آیه ۲۹ سوره «کهف» در شدیدترین تهدیدات می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا، بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفِقًا﴾؛ «ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است. و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می‌کند. چه نوشیدنی بدی، و چه اجتماع ناپسندی!».

در تعبیر کوبنده دیگری در آیه ۱۵ سوره «جن» می‌خوانیم: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛ «و اما ستمکاران آتشگیره و هیزم دوزخند!».

### ۹. تکیه کردن بر ظالمان

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾؛ «و بر ستمکاران تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ سپس یاری نمی‌شوید». (هود/۱۱۳).

۱. شبیه همین معنا در غافر/۶۰ و ۷۲ و ۷۶؛ ابراهیم/۱۵ و ۱۶؛ اعراف/۴۰ و ۴۱؛ نبأ/۲۱ و ۲۲؛ نازعات/۳۷ و ۵۵ و ص/۵۶ آمده است.

با توجه به این که آیه فوق هم از نظر عنوان ظالمان مطلق است، و هم از نظر تعبیر به «رکون» شامل هرگونه وابستگی و اعتماد به هر ظالم و ستمگری می شود.

#### ۱۰. فراموش کردن آخرت

آیه ۳۴ سوره جاثیه در این زمینه می فرماید: ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَاؤَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ «و به آن ها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید!»<sup>۱</sup>.

#### ۱۱. دنیا پرستی

در آیه ۱۸ سوره اسراء می خوانیم: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾؛ «هرکس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار را که بخواهیم به هرکس اراده کنیم، می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است!»<sup>۲</sup>.

#### ۱۲. زر اندوزی

قرآن مجید می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ \* يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾؛ «و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی

۱. نظیر همین معنا در ص/۲۶، و الم سجده/۱۴ آمده است.

۲. شبیه همین معنا در نازعات/۳۸ آمده است که هرکس دنیا را بر آخرت مقدم دارد جایگاهش دوزخ است.

بشارت ده! - در آن روز که آن (اندوخته ها) را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ می نهند؛ (و به آن ها می گویند:) این همان چیزی است که برای خود اندوختید و گنج ساختید! پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!». (توبه/۳۴-۳۵)<sup>۱</sup>

### ۱۳. فرار از جهاد

قرآن می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ \* وَ مَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ ذُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالِ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با کافران در میدان نبرد رو به رو شوید، به آن ها پشت نکنید (و فرار ننمایید). \* و هر کس در آن هنگام به آن ها پشت کند به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او جهنم است، و چه بد جایگاهی است! مگر آن که هدفش از کناره گیری، تجدید نیرو برای حمله (مجدد) و یا پیوستن به گروهی (از مجاهدان) باشد؟!». (انفال/۱۵-۱۶)

### ۱۴. ریختن خون بی گناهان

ریختن خون مؤمن سبب عذاب ابدی و غضب الهی و عذاب عظیم شمرده شده است، می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَعَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾؛ «و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن خواهد بود؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد؛ و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است!». (نساء/۹۳)<sup>۲</sup>

۱. شبیه همین معنا در همزه/۲ تا ۶ و مسد/۲ و ۳ و حاقه/۲۸ تا ۳۱ آمده است.

۲. همین معنا به صورت دیگر در آل عمران/۲۱ نیز آمده است.

### ۱۵. ترک نماز

قرآن با صراحت ترک فریضه نماز را از اسباب سقوط در دوزخ شمرده است، آن جا که می فرماید: گروهی از بهشتیان (اصحاب الیمین) در ارتباطی که از جایگاه خود با مجرمان دوزخی می گیرند از آن ها سؤال می کنند: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ﴾؛ «چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!».

آن ها در پاسخ می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم، و اطعام مستمند نمی کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم، و همواره روز جزا را انکار می کردیم!»؛ ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ \* وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ \* وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ﴾ (سوره مدثر/ ۴۲-۴۶).

گرچه در این آیه علاوه بر ترک نماز اشاره به سه گناه دیگر نیز شده است ولی ذکر ترک نماز به عنوان اولین گناه به خوبی نشان می دهد که تا چه حد ترک این فریضه الهی خطرناک است، به علاوه این امور چهارگانه هر کدام مستقلاً می تواند یکی از اسباب سقوط در دوزخ گردد (ترک اطعام مستمندان ظاهراً اشاره به منع حقوق واجبه است).

### ۱۶. منع زکات

زکات یکی از ارکان مهم اسلام است و ترک آن از بزرگترین گناهان کبیره محسوب می شود، و از آن جا که در قرآن مجید هم ردیف شرک و تکذیب معاد شمرده شده، به وضوح روشن می شود که این عمل از اسباب سقوط در دوزخ است می فرماید: ﴿قَوْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ \* الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾؛ «وای بر مشرکان! \* همان کسانی که زکات نمی پردازند، و آخرت را منکرند». (فصلت/ ۶ و ۷).

آیه کنز (توبه/ ۳۵) که قبلاً به آن اشاره شد نیز از آیاتی است که می تواند دلیلی بر این مطلب باشد که ترک زکات از اسباب ورود در دوزخ است.

### ۱۷. خوردن مال یتیمان

قرآن مجید با صراحت کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می‌خوردند تهدید به آتش دوزخ کرده، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾؛ «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت،) تنها آتش می‌خورند؛ و بزودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند». (نساء/۱۰)

### ۱۸. رباخواری

در آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره آل عمران آمده که رباخواران را تهدید به عذاب آتش می‌کند، جالب این‌که می‌گوید: این همان عذاب و آتشی است که در انتظار کافران است! ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.

وقتی رباخواران اعلان جنگ با خدا داده‌اند یا خدا به آن‌ها اعلان جنگ داده که تا سر حد کافران سقوط کنند، و این تعبیری است بسیار تکان دهنده در مورد این معصیت عظیم.

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که رباخواری در تمام کتب آسمانی و در تمام شرایع پیامبران خدا حرام بوده است، همان‌گونه که در فقه الرضا علیه السلام آمده است: «وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ وَ فِي كُلِّ كِتَابٍ»<sup>۱</sup>.

### ۱۹. کفران نعمت‌های الهی

کفران نعمت‌های خدا نیز از گناہانی است که وعده دوزخ درباره آن داده شده، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ \*

۱. فقه الرضا علیه السلام طبق نقل مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۱، ح ۷ (چاپ جدید).



جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَتَسَّ الْقَرَارِ؛ «آیا ندیدی کسانی را که (شکر) نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! - (سرای نیستی و نابودی، همان) دوزخ است که آن‌ها در آتش آن وارد می‌شوند؛ و چه بد قرارگاهی است!». (ابراهیم/۲۸-۲۹)

## ۲۰. کم فروشی

قرآن روی عذاب این گناه بزرگ نیز تأکید خاصی دارد و اهمیت فوق‌العاده‌ای برای آن قائل است، یک سوره قرآن به نام «مطففین» (کم فروشان) است، و در آغاز آن سوره می‌خوانیم: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ... أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ... كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ﴾؛ «وای بر کم فروشان... آیا آن‌ها گمان نمی‌کنند برانگیخته می‌شوند در روزی بزرگ... هرگز چنین نیست (که آن‌ها درباره قیامت می‌پندارند)، به یقین نامه اعمال بدکاران در سجین است». (مطففین/۱ و ۴ و ۵ و ۷).

بعضی از مفسران (ویل) را به معنای شدت عذاب قیامت، و بعضی به معنای وادی مخصوصی در جهنم دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

## ۲۱. عیب‌جویی و غیبت

این دو نیز از گناهان کبیره است، لذا قرآن و عده عذاب دوزخ درباره آن داده و می‌فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ \* الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ \* يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ \* كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ «وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌کننده‌ای! - همان کس که مال فراوانی جمع‌آوری و آماده ساخته (بی آن‌که حلال و حرام آن را حساب کند) - او می‌پندارد اموالش او را جاودانه می‌سازد. چنین نیست (که می‌پندارد)؛ - بزودی در «حطمه» [= آتشی خردکننده] پرتاب می‌شود». (هُمَزَه/۱-۴)

۱. تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۲۵۰.

## ۲۲. اسراف و تبذیر

اسراف و تبذیر به معنای وسیع کلمه نیز از گناهان بزرگ است که قرآن با اهمیت زیاد از آن‌ها یاد کرده است در مورد اسراف می‌فرماید: «وَإِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»؛ «اسرافکاران اهل آتشند». (مؤمن/۴۳)

و در مورد تبذیر می‌فرماید: «إِنَّ الْمُبْتَدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»؛ «تبذیرکنندگان، برادران شیاطینند». (اسراء/۲۷)

«اسراف» و «سرف» بر وزن (هدف) به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای تجاوز از حد و مرز در هر کاری است، هرچند این واژه بیشتر در مورد تجاوز از حد در هزینه‌ها اطلاق می‌شود.<sup>۱</sup>

«تبذیر» از ماده «بذر» در اصل به معنای پراکنده ساختن است، و معمولاً در مواردی که اموال را بدون هدف پراکنده می‌سازند و به اصطلاح ریخت و پاش می‌کنند که نتیجه‌اش اتلاف و تضييع است اطلاق می‌شود.<sup>۲</sup>

## ۲۳. جرم و گناه

قرآن مجید می‌فرماید: «وَتَسْوِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا»؛ «و مجرمان را تشنه کام (همچون شترانی که به طرف آب گاه می‌روند) به سوی جهنم می‌رانیم» (مریم/۸۶).

«مجرم» از ماده «جرم» در اصل به معنای قطع کردن است و از آن‌جا که گناهکاران خود را با اعمال خویش، از خدا و از نجات و سعادت محروم می‌سازند این واژه در مورد آن‌ها به کار رفته است.

۱. مفردات راغب کلمه سرف.

۲. التحقيق فی کلمات قرآن الکریم ماده بذر.

## ۲۴. تعدی از حدود الهی

این عنوان نیز یکی از عناوین کلیه‌ای است که در قرآن مجید وعده دوزخ درباره آن داده شده است، می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾؛ «هرکس در برابر خدا و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای او تجاوز نماید، خداوند او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد بود؛ و برای او مجازات خوارکننده‌ای است». (نساء/۱۴).

## نتیجه

این گروه‌های بیست و چهارگانه عمده‌ترین کسانی هستند که به گفته قرآن مجید راهیان دوزخند، بعضی جاودانه در آن می‌مانند، و بعضی برای مدتی محدود و معین، و از مجموع این آیات به خوبی روشن می‌شود که دیدگاه اسلام در مسائل اجتماعی و حقوقی و انواع انحرافات اخلاقی چیست و برای چه اموری اهمیت فوق‌العاده قائل است.

این‌گونه آیات، پیام‌های تربیتی نیرومندی دارد و همه انسان‌ها را نسبت به عواقب و خطرات این گناهان بزرگ آگاه می‌سازد هشدار می‌دهد، و هدف نهایی همین است.

\*\*\*



### اشاره

در این‌که ماهیت «دوزخ» چیست؟ و عذاب‌ها و کیفرهای آن چگونه است؟ بهترین راه آن است که از نام‌ها و اوصافی که در آیات مختلف قرآن برای آن ذکر شده کمک بگیریم تا بتوان پرده از روی اسرار این کانون قهر و غضب برداشت. به آیات زیر که نمونه‌هایی از اسماء و اوصاف دوزخ را بیان می‌کند، گوش دل می‌سپاریم:

۱. ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿سَاطِئِهِ سَقَرٌ \* وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ \* لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ \* لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup>
۴. ﴿قَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ قَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۴</sup>
۵. ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾<sup>۵</sup>
۶. ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ \* وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ \* نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِنَةِ﴾<sup>۶</sup>

۱. حجر/۴۳ و ۴۴.

۲. مدثر/۲۶-۲۹.

۳. بقره/۲۴.

۴. شوری/۷.

۵. نازعات/۳۷-۳۹.

۶. همزه/۴-۷.

۷. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ \* فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَه \* نَارٌ حَامِيَةٌ﴾<sup>۱</sup>  
 ۸. ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى \* نَزَّاعَةٌ لِلشَّوَى \* تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى﴾<sup>۲</sup>

### ترجمه

۱. و جهنم میعادگاه همه آن‌هاست، هفت در دارد.
۲. (اما) بزودی او را وارد سَقَر [= دوزخ] می‌کنم! - و توجه می‌دانی «سَقَر» چیست! - (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه رها می‌سازد. - پوست را دگرگون می‌کند.
۳. از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگها [= بتها] همیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!
۴. (در آن روز) گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان!
۵. اما آن کسی که طغیان کرده، - و زندگی دنیا را (بر آخرت) مقدم داشته، - به یقین دوزخ جایگاه اوست.
۶. چنین نیست (که می‌پندارد)؛ بزودی در «حطمه» [= آتشی خردکننده] پرتاب می‌شود. - و تو چه می‌دانی «حطمه» چیست؟! - آتش برافروخته الهی است، - که از دلها سر می‌زند.
۷. و اما کسی که ترازوهای (اعمال) او سبک است، - پناهگاهش «هاویه» [= دوزخ] است. - و تو چه می‌دانی «هاویه» چیست؟! - آتشی است سوزان!
۸. هرگز چنین نیست (که با این‌ها بتوان نجات یافت، آری) تنها شعله‌های سوزان آتش است، - که پوست بدن را می‌کند و می‌برد. - و کسانی را که (به فرمان خدا) پشت کردند (به سوی خود) می‌خواند.

۱. قارعه/۸-۱۱.

۲. معارج/۱۵-۱۷.

## تفسیر و جمع‌بندی

### تعبیرات مختلف قرآن درباره دوزخ

در نخستین آیه اشاره به پیروان ابلیس کرده، می‌گوید: «جَهَنَّمَ وَعَدَّةَ غَاةٍ هَمَّةٌ أَن هَاسَتْ \* وَ بَرَايَ أَن هَفْتِ دَرِ اسْتِ!»؛ «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ \* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ».

در معنای واژه «جَهَنَّمَ» میان ارباب لغت و مفسران گفت‌وگو بسیار است، بعضی آن را به معنای «آتش»، و بعضی آن را به معنای «عمیق و ژرف» دانسته‌اند. در دومین آیه به یکی از نام‌های دوزخ برخورد می‌کنیم و آن «سقر» است، بعد از اشاره به داستان یکی از مشرکان لجوج و سرسخت (ولید به مغیره) می‌فرماید: «(اُمَّا) بَزُودِي اُو رَا وَا رِد سَقَر [= دوزخ] مِي كُنْم! وَ تُوْجِه مِي دَانِي سَقَر چيست! (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه رها می‌سازد. پوست را دگرگون می‌کند»؛ «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ \* وَ مَا أَدْرَاكُ مَا سَقَرُ \* لَا تُبْقِي وَ لَا تَدْرُ \* لَوْ اِحْتِ لِبَشَرٍ».

به هر حال «سقر» از نام‌های دوزخ است که در اصل از ماده «سقر» (بر وزن فقر) به معنای دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده.<sup>۱</sup> بعضی آن را نام یکی از طبقات وحشتناک دوزخ می‌دانند چنانکه در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: دره‌ای است به نام سقر که جایگاه متکبران است و هرگاه نفس بکشد دوزخ را می‌سوزاند.<sup>۲</sup>

دیگر از اسامی دوزخ که در قرآن مجید به طور گسترده به کار رفته است «نار» است این واژه ۱۴۵ بار در قرآن مجید آمده که در غالب موارد به معنای آتش دوزخ است می‌گوید: «از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگها [=بتها] هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!»؛ «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ».

۱. مقایس اللغه و مفردات راغب.

۲. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۴۹.

در چهارمین آیه به نام و توصیف درباره این کانون قهر الهی یعنی (سعیر) برخوردار می‌کنیم.

بعد از اشاره به هدف نزول قرآن که انداز مردم و بیم دادن آن‌ها از روز قیامت است می‌فرماید: «(در آن روز) گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان!»؛ ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾.

واژه «سعیر» شانزده بار، و جمع آن «سُعیر» دو بار در قرآن مجید آمده است، این واژه در اصل از ماده «سَعَر» (بر وزن قعر) گرفته شده که به معنای بر افروختن آتش است، و به معنای شدت فروزندگی آن نیز آمده، لذا «سعیر» به معنای آتشی است که بسیار سوزان و ملتهب و شعله‌ور باشد.

پنجمین تعبیر که در بیست و پنج مورد در قرآن مجید آمده است همان جحیم است، در آیه مورد بحث می‌فرماید: «اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را (بر آخرت) مقدم داشته، به یقین دوزخ جایگاه اوست»؛ ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾.

واژه «جحیم» از ماده «جَحَم» به گفته مفردات به معنای «شدت بر افروختگی آتش» گرفته شده است.

در ششمین تعبیر با واژه «حُطْمَة» مواجه می‌شویم می‌فرماید: «چنین نیست (که می‌پندارد)؛ بزودی در «حطمه» [= آتشی خردکننده] پرتاب می‌شود. و تو چه می‌دانی «حطمه» چیست؟! آتش برافروخته الهی است، که از دلها سر می‌زند!»؛ ﴿كَلَّا لِيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ \* نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْإِفْئِدَةِ﴾.

واژه «حطمه» صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنای «درهم شکستن» است. در هفتمین تعبیر سخن از «هاویه» است، که یکبار در قرآن مجید دیده می‌شود، می‌فرماید: ﴿وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ \* فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةُ \* نَارُ حَامِيَةٍ﴾؛ «و اما کسی که ترازوهای (اعمال) او سبک است، - پناهگاهش «هاویه»



[= دوزخ] است. - و تو چه می دانی «هاویه» چیست؟! - آتشی است سوزان!». (قارعه/۸-۱۱)

«هاویه» به گفته ابن منظور یکی از نام‌های «جهنم» است بنابراین «أمّه هاویه» مفهومش این است که مسکن و قرارگاه او دوزخ می باشد.<sup>۱</sup>  
 در آخرین تعبیر به واژه (لظی) برخورد می کنیم می فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَظِي \* نَزَّاعَةً لِّلشَّوٰی \* تَدْعُو مِّنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلٰی﴾؛ «هرگز چنین نیست (که با این‌ها بتوان نجات یافت، آری) تنها شعله های سوزان آتش است، که پوست بدن را می کند و می برد. و کسانی را که (به فرمان خدا) پشت کردند (به سوی خود) می خواند. آن‌گونه نیست که آن‌ها می پندارند (بلکه) آن لظی (آتش سوزان) است که دست و پا و پوست سر را می کند! و کسانی را که به فرمان خدا پشت کرده اند فرا می خواند». (معارج/۱۵-۱۷)  
 «لظی» در اصل به معنای آتش یا شعله خالص آتش است.

### اوصاف جهنم

در مجموع، از آیات مربوط به دوزخ و نام‌ها و اوصاف آن استفاده می شود که دوزخ یک کانون هولناک مجازات است، آتشی سوزان آن را پر کرده، و دارای درها و طبقات گوناگون است، ولی نه آتشی همچون آتش دنیا، بلکه آتشی با مشخصات زیر:

۱. هیزم و آتشگیره آن سنگ‌ها و انسان‌هاست!
۲. آتشی است که از دل‌ها سر می زند و نخستین جرقه‌هایش در قلوب ظاهر می گردد!
۳. آتشی است درهم شکننده و در هم کوبنده.

۱. لسان العرب، ماده هوی.

۴. آتشی است دارای درک که گنهکاران را به سوی خود فرا می‌خواند! شاید مجموع این جهان سبب شده که بعضی برای دوزخ تفسیر روحانی کنند، و آتش آن را آتش سوزان معنوی بدانند، ولی بی‌شک این تفسیر با ظاهر آیات قرآن هرگز سازگار نیست، و با روایاتی که در شرح آن‌ها آمده نیز هماهنگی ندارد.

بنابراین باید گفت جهنم کانون آتش سوزانی است که با آتش‌های این جهان بسیار متفاوت است همان‌گونه که نعمت‌های بهشتی نیز با مواهب این دنیا بسیار تفاوت دارد.

### توضیحات

#### فلسفه وجود دوزخ

بسیاری سؤال می‌کنند اصلاً وجود جهنم چه لزومی دارد؟ مجازات‌ها معمولاً برای این است که افراد بار دیگر مرتکب خطا نشوند در حالی که می‌دانیم بعد از این جهان بازگشتی به این عالم نخواهد بود بنابراین مجازات سنگینی، همچون دوزخ چه مفهومی خواهد داشت؟

از سوی دیگر هدف از تمام برنامه‌های دینی، تعلیم و تربیت و تکامل انسان است، اگر کسانی نپذیرند مجازاتشان همین بس که از رسیدن به آن درجات عالی محروم می‌مانند.

بنابراین چه نیازی به وجود دوزخ و آن کانون مجازات می‌باشد؟  
در برابر این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱. بارها گفته‌ایم که بسیاری از مجازات‌های الهی، چه در این جهان و چه در جهان دیگر در حقیقت نتیجه اعمال خود انسان‌هاست که به عنوان مسبب الأسباب بودن خداوند به او نسبت داده می‌شود.

این دنیا مزرعه است و سرای آخرت هنگام درو کردن است، اگر انسان تخم

گل بکارد محصولش شاخه‌های با طراوت و زیبا و عطر آگین گل است، و اگر بذر خار بیفشاند چیزی جز خار درو نخواهد کرد.

در حدیثی می‌خوانیم: مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و از حضرتش تقاضا کرد نصیحتی به او بفرماید، فرمود: «إِحْفَظْ لِسَانَكَ؛ زبانت را حفظ کن» او به این مسئله زیاد اهمیت نداد، باز تقاضای خود را تکرار کرد، در مرتبه دوم و سوم نیز همین پاسخ را از پیامبر ﷺ شنید، سپس حضرت برای این‌که اهمیت این موضوع را به خوبی نشان دهد در مرتبه سوم افزود: «وَيُحَاكُ وَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنْتِهِمْ؟» «آیا جز این است که مردم را به صورت در آتش دوزخ می‌افکند آنچه محصول و درو شده زبان‌های آن‌هاست».<sup>۱</sup>

۲. شک نیست که بشارت و انداز هر دو پشتوانه مهمی برای پیاده کردن برنامه‌های تربیتی محسوب می‌شوند، همان‌گونه که بشارت به آن پاداش‌های عظیم بهشتی تأثیر نیرومندی در دعوت به اطاعت خدا و ترک گناه دارد، تهدید به مجازات‌های دردناک دوزخ نیز عامل نیرومندی است، بلکه تجربه نشان داده که مجازات‌ها تأثیر قوی‌تری دارند.

این نکته نیز روشن است که هر قدر تشویق و تهدیدی قوی‌تر و شدیدتر باشد تأثیر آن نیز بیشتر است. این امر یکی از فلسفه‌های وجود بهشت و دوزخ را روشن می‌سازد.

\*\*\*

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۴.



### اشاره

از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می‌شود که جهنم دارای درهای متعدد است و در یک آیه تصریح به هفت در شده است. آیا این درها اشاره به اعمالی است که انسان را به دوزخ می‌کشاند. یا اشاره به طبقات جهنم و درکات آن است، که در روایات متعددی به آن اشاره شده است؟ و یا هر دو معنا در مفهوم این آیات جمع است؟ بهتر این است نخست به سراغ تفسیر آیات مربوط به این قسمت برویم تا پاسخ سؤال بالا را در یابیم. با این اشاره به آیات ذیل گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ \* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ»<sup>۱</sup>

۲. «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا»<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نحل/۲۹؛ نساء/۱۴۵.

### ترجمه

۱. و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست! - هفت در دارد؛ و برای هر دری، بخشی از آنها تعیین و تقسیم شده‌اند.

۱. حجر/۴۳ و ۴۴.

۲. زمر/۷۱.

۲. و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند؛ هنگامی که به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### منظور از درهای جهنم چیست؟

در نخستین آیه، با اشاره به پیروان شیطان که در آیات قبل از آن‌ها سخن گفته شده است، می‌فرماید: «و دوزخ، میعادگاه همه آن‌هاست! \* هفت در دارد؛ و برای هر دری، بخشی از آن‌ها تعیین و تقسیم شده‌اند»؛ ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ \* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾.

در این‌که منظور از ابواب جهنم (درهای دوزخ) چیست؟ مفسران احتمالات گوناگونی ذکر کرده‌اند.

نخست این‌که: اشاره به درهای ورودی دوزخ است که همه به یک کانون منتهی می‌گردد و در حقیقت اشاره به کثرت وارد شوندگان در این مرکز قهر الهی است. این احتمال با توجه به روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده است بعید به نظر می‌رسد.

دیگر این‌که منظور طبقات مختلف دوزخ است که از نظر شدت عذاب با همدیگر متفاوت می‌باشند. روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت رسیده گواه این تفسیر است.

سومین احتمال این‌که تعدد این درها به خاطر تعدد اقوام مختلفی است که از آن‌ها وارد می‌شوند.

چهارمین تفسیر این‌که: منظور از این درها همان اعمال و گناهایی است که سرچشمه ورود در دوزخ است.

سه تفسیر اخیر قابل جمع با یکدیگر است، چراکه طبقات جهنم یکی از دیگری دردناک‌تر، و گروه‌هایی که وارد آن‌ها می‌شوند یکی از دیگری

گنجهکارترند، و اعمالی که آنها انجام می‌داده‌اند یکی از دیگری بدتر است، و به این ترتیب هر سه تفسیر در یک مفهوم جمع می‌شود.

در دومین آیه می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند؛ هنگامی که به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود»؛  
﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا﴾.

این تعبیر گویا اشاره به این است که «جهنم» حضور آنها را درک می‌کند، هنگامی که آنان نزدیک می‌شوند ناگهان درها گشوده می‌شود، و این مشاهده ناگهانی وحشت بیشتری در آنها ایجاد می‌کند در حالی که همین معنا در مورد بهشتیان نیز آمده و آن سبب مزید سرور و خوشحالی آنهاست.

\*\*\*





### اشاره

همان‌گونه که پاداش‌های الهی و مواهب بهشتی در قیامت دو گونه است «روحانی» و «جسمانی» که شرح مبسوط آن گذشت، عذاب‌های دوزخی نیز بر دو گونه است: روحانی و جسمانی، زیرا می‌دانیم معاد دو جنبه دارد و هر کدام مجازات و پاداش مناسب خود را می‌طلبد.

آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی نیز گواه روشنی بر این مدعاست. با این اشاره نخست به سراغ مجازات‌های جسمانی دوزخیان می‌رویم، و به آیاتی که در این زمینه وارد شده گوش جان فرا می‌دهیم، و آن‌ها را تحت عناوین زیر مطالعه می‌کنیم.

### الف) شدت عذاب در دوزخ

۱. ﴿يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بَنِيهِ \* وَصَاحِبِيهِ وَآخِيهِ \* وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ \* وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ \* لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ \* إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ \* كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. معارج/۱۱-۱۴.

۲. مرسلات/۳۰-۳۳.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: فجر/۲۵ و ۲۶؛ غاشیه/۲۴؛ اعلیٰ/۱۱ تا ۱۳.

### ترجمه

۱. گنهکار دوست می‌دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند، - و همسر و برادرش را، - و قبیله اش را که از او حمایت می‌کرد، - و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند؛
۲. بروید به سوی سایه ای سه شاخه (از دودهای خفقان بار و آتش زا)! - سایه‌ای که نه آرام بخش است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند! - شراره‌هایی (از خود) پرتاب می‌کند به بزرگی یک کاخ! - گویی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زرد رنگی هستند (که به هر سو پراکنده می‌شوند)!

### تفسیر و جمع‌بندی

شدت عذاب دوزخ در قیامت به اندازه‌ای است که قرآن در نخستین آیات مورد بحث می‌فرماید: «گنهکار دوست می‌دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند، و همسر و برادرش را، و قبیله اش را که از او حمایت می‌کرد، و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند»؛ ﴿يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بَنِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَآخِيهِ \* وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ \* وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾<sup>۱</sup>.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که عذاب الهی در آن روز به قدری هولناک است که مجرم حاضر می‌شود تمام سرمایه‌های خود، و همه عزیزانش، بلکه تمام مردم جهان را برای نجات خودش فدا کند.

۱. «فصیله» از ماده «فصل» به معنای جدا شدن است، و در این جا به معنای عشیره و قبیله‌ای است که انسان از آن به وجود آمده است.

در دومین آیه گوشه‌ای از عذاب شدید دوزخیان در عبارات دیگری بیان شده، به منکران قیامت و دادگاه عدل الهی گفته می‌شود: بروید به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می‌کردید «بروید به سوی سایه‌ای سه شاخه (از دوده‌های خفقان بار و آتش زا)! سایه‌ای که نه آرام بخش است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند! شراره‌هایی (از خود) پرتاب می‌کند به بزرگی یک کاخ! گویی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زرد رنگی هستند (که به هر سو پراکنده می‌شوند)»؛ ﴿إِنظِلُّوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ \* لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ \* إِنهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ \* كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ﴾.

در این آیات نکته‌های عجیبی پیرامون شدت آتش دوزخ بیان شده: نخست این‌که به منکران این دادگاه بزرگ و آلوده‌گان به انواع گناه گفته می‌شود بروید به سوی سایه، اما کدام سایه؟! سایه ناشی از دوده‌های خفقان باری که سه شاخه دارد. شاخه‌ای برفراز سر و شاخه‌ای از سمت راست و چپ.

دیگر این‌که سایه چند شاخه‌ای که پر از جرقه‌های آتشین است، جرقه‌هایی عظیم همچون کاخ‌ها! یا همچون شترانی زرد رنگ که با سرعت به هر سو می‌دوند! جایی که سایه‌اش چنین باشد آتشش چگونه است!؟

## ب) غذاها و نوشیدنی‌های مرگبار دوزخیان

### اشاره

از جمله اموری که می‌تواند مایه لذت جسم و یا سبب عذاب آن باشد، مسئله غذاها و نوشیدنی‌هاست، یک غذای نامناسب و گلوگیر و ناگوار و بدبو و بدطعم و داغ و سوزان، عذاب دردناکی است، و در مقابل، یک نوشیدنی یا غذای لذیذ و گوارا، مایه لذت جسم و راحت تن است، حتی در روح انسان تأثیر می‌گذارد، به او نشاط و انبساط می‌بخشد.

تعبیراتی که در این زمینه وارد شده به قدری هولناک و تکان دهنده است که می‌تواند هر انسانی را تحت تأثیر قرار دهد.

با این اشاره به آیات زیر گوش دل می‌سپاریم:

۱. ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ \* طَعَامٌ الْأَيْمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلَى الْحَمِيمِ﴾<sup>۱</sup>
۲. ﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ \* وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ \* لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾<sup>۲</sup>
۳. ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً \* لِلطَّاغِينَ مَاباً \* لَا بُدَّ لَهَا حَمِيماً \* وَلَا يَدُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا \* وَلَا شَرَابًا \* إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾<sup>۳، ۴</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: صافات/۶۲-۶۶؛ غاشیه/۴-۷؛ کهف/۲۹؛ ابراهیم/۱۵-۱۷.

### ترجمه

۱. به یقین درخت زقوم، - غذای گنهکاران است، - همانند فلز گداخته در شکمها می‌جوشد؛ - همچون جوشش آب سوزان!
۲. از این رو امروز هم در این جا دوستی صمیمی ندارد، - و نه طعامی، جز از چرک و خون. - طعامی که جز خطاکاران آن را نمی‌خورند.
۳. به یقین (در آن روز) جهنم کمینگاهی است بزرگ، - و محل بازگشتی برای طغیانگران. - مدتهای طولانی در آن می‌مانند. - در آن جا نه چیز خنکی می‌چشد و نه نوشیدنی گوارایی، - جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### زقوم - حمیم - غسلین - غساق

در نخستین آیه با نخستین تعبیر درباره‌ی غذای دوزخیان روبه‌رو می‌شویم و آن

۱. دخان/۴۳-۴۶.

۲. حاقه/۳۵-۳۷.

۳. نبأ/۲۱-۲۵.

۴. در آیات متعدّد دیگری تعبیراتی شبیه آیات فوق به چشم می‌خورد، از جمله در مزمل/۱۳؛ انعام/۷۰؛ یونس/۴؛ ص/۵۷؛ محمد/۴۶ و واقعه/۵۲-۵۷.

درخت زقوم است، می‌فرماید: «به یقین درخت زقوم، - غذای گنهکاران است، - همانند فلز گداخته در شکمها می‌جوشد؛ - همچون جوشش آب سوزان!»؛ ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلَى الْحَمِيمِ﴾.

واژه «زقوم» سه بار در قرآن مجید آمده<sup>۱</sup> بعضی آن را واژه عربی از ماده «زقم» به معنای بلعیدن می‌دانند، و بعضی گفته‌اند این واژه در عربی وجود نداشته و از نقاط آفریقایی (حبشه) به محیط عرب آمده است.

جمعی از مفسران و اهل لغت آن را نام گیاهی تلخ و بدبو می‌دانند که دارای بر های کوچکی است، و در سرزمین تهامه از جزیره عرب می‌رویده، و مشرکان با آن آشنا بوده‌اند، گیاهی که شیرهاش بسیار تلخ و تند است، به گونه‌ای که وقتی به بدن اصابت کند متورم می‌شود.<sup>۲</sup>

راغب در مفردات معتقد است که «زقوم» به معنای هرگونه غذای تنفرآمیز دوزخیان است.

در دومین بخش از آیات، از طعام دیگری به نام «غسلین» برای دوزخیان نام می‌برد، می‌گوید: «(به خاطر اعمالشان) از این رو امروز هم در این جا دوستی صمیمی ندارد، - و نه طعامی، جز از چرک و خون - طعامی که جز خطاکاران آن را نمی‌خورند»؛ ﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ \* وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ \* لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾.

«غسلین» که تنها یک بار در قرآن مجید آمده از ماده «غسل» (بر وزن نسل) به معنای شست و شو است، راغب در مفردات می‌گوید: «غسلین» آبی است که از شست و شوی بدن کفار در دوزخ می‌ریزد، ولی معروف در میان مفسران و ارباب لغت این است که خونابه‌ای است که از بدن دوزخیان فرو می‌ریزد، و چون شبیه آبی است که انسان با آن شست و شو می‌کند «غسلین» نامیده شده، و شاید منظور

۱. آیات صافات/۶۲ و دخان/۴۳ و واقعه/۵۲.

۲. تفسیرهای مجمع‌البیان، روح‌البیان و روح‌المعانی.

راغب در مفردات نیز همین معنی باشد، ولی بعضی «زقوم» و «غسلین» را به یک معنی دانسته‌اند، و چنانکه گفتیم گیاه بد طعم و بدبوئی است که غذای اهل دوزخ است، اما مشهور همان معنای اول است.

در سومین بخش از آیات دو تعبیر دیگر درباره نوشابه‌های آن‌ها دیده می‌شود «حمیم» و «غساق» که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، می‌فرماید: «در آن جا نه چیز خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارایی، - جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون!»؛ ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا \* إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا﴾.

«حمیم» را غالب مفسران و ارباب لغت به معنای آب داغ سوزان تفسیر کرده‌اند، از ماده «حَمَّ» که به معنای حرارت است، و «غَسَاق» از ماده «غَسَق» که گاه به معنای تاریکی و گاه به معنای سیلان و روانی آمده است گرفته شده، و در این جا غالباً آن را به خونابه‌ای که از تن دوزخیان روان است تفسیر کرده‌اند.

ناگفته پیداست کسی که در کنار آتش یا درون آتش باشد به شدت تشنه می‌شود، اما دوزخیان نوشابه خنک ندارند، بلکه به عکس نوشابه آنان نیز آتشین است، و بر شدت عطش آن‌ها می‌افزاید.

آیا مفهوم این سخن آن است که آن‌ها با مشاهده چنین نوشابه‌ای به کلی از نوشیدن چشم‌می‌پوشند، و در آتش عطش می‌سوزند؟ یا این‌که به اجبار می‌نوشند و بیش از پیش گرفتار عطش می‌شوند؟.

تعبیر به «ذوق» (چشیدن) مناسب تفسیر دوم است.

### ج) لباس دوزخیان

#### اشاره

در دوزخ همه چیز رنگ عذاب و کیفر دارد، حتی «لباس» که معمولاً پوششی است در برابر سرما و گرما، و مانعی است در برابر انواع آسیب‌هایی که ممکن است به تن برسد، در آن جا یکی از اسباب و کیفر و عذاب است.

با این اشاره به آیه زیر گوش جان می‌سپاریم:

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَصْفَادِ \* سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ﴾. (ابراهیم/۴۹-۵۰)

علاوه بر آیه فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: حج/۱۹-۲۲.

### ترجمه

و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می‌بینی؛ - لباسهایشان از قطران [= ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال] است؛ و صورت‌هایشان را آتش می‌پوشاند

### تفسیر و جمع‌بندی

در این آیه می‌فرماید: «لباس‌هایشان از قطران [= ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال] است؛ و صورت‌هایشان را آتش می‌پوشاند!»؛ ﴿سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ﴾.

«سرابیل» جمع «سربال» (بر وزن مثقال) به گفته راغب در «مفردات» به معنای پیراهن است از هر جنسی که باشد. اما «قَطْرَانُ» (در لغت گاه قَطْرَانُ و قَطْرَانُ نیز تلفظ می‌شود) به معنای ماده سیاه رنگ قابل اشتعال بدبویی است که از درختی بنام «أَبْهَلُ» می‌گرفتند و می‌جوشانیدند تا سفت شود.<sup>۱</sup>

از آیه فوق استفاده می‌شود که به جای لباس، بدن‌های دوزخیان را با نوعی ماده سیاه‌رنگ قابل اشتعال می‌پوشانند که همه چیزش بر ضد انتظاری است که انسان از لباس دارد، این لباس دوزخی هم زشت و بد منظر است، هم بدبو است و هم ماده‌ای است که در آتش دوزخ شعله‌ور می‌گردد!

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۱۳.

## د) سایر عذاب‌های جسمانی دوزخی

### اشاره

اصولاً دوزخ کانون قهر و غضب الهی است و همه چیز در آن جا رنگ عذاب و کیفر دارد.

قرآن در جای جای آیات خود به گوشه‌ای از این مجازات‌ها (سوی آنچه گفته شد) اشاره کرده که نمونه‌هایی از آن را در آیات زیر می‌خوانیم:

۱. ﴿وَاصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ \* فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ \* وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ \* لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ \* يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: نساء/۵۶؛ فرقان/۱۳-۱۴؛ مؤمنون/۱۰۴؛ مؤمن/۷۱-۷۲؛ ۴۹-۵۰.

### ترجمه

۱. واصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده شده) - آنها در میان بادهای گشوده و آب سوزان قرار دارند، - و در سایه دودهای متراکم و آتش زا! - سایه‌ای که نه خنک است و نه آرام بخش.

۲. و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده! - در آن روز که آن

۱. واقعه/۴۱-۴۴.

۲. توبه/۳۴ و ۳۵.



(اندوخته‌ها) را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ می‌نهند؛ (و به آن‌ها می‌گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید و گنج ساختید! پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید!

### تفسیر و جمع‌بندی

#### بادهای کشنده و سایه‌های سوزان!

در نخستین آیه، بعد از آن‌که مردم را در قیامت به سه گروه تقسیم می‌کند: «مقربان» و «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» و «أَصْحَابُ الشَّمَالِ»، دربارهٔ اصحاب الشمال چنین می‌گوید: «آن‌ها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند»؛ «فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ». «و در سایه دودهای متراکم آتش‌زا»؛ «وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ». «سایه‌ای که نه خنک است و نه آرامش بخش»؛ «لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ».

در حقیقت دوزخ نیز مانند بهشت دارای آب و هوا و نسیم و سایه‌ای است، اما چه نسیمی، نسیمی که قرآن آن را «سَمُومٌ» نام نهاده است.

سموم از مادهٔ سم به معنای باد سوزانی است که در «مسام» (روزنه‌های بسیار کوچک بدن) وارد می‌شود و او را هلاک می‌کند.

آب دارند اما سوزان و کشنده، و سایه دارند، اما از دود غلیظ سیاه و داغ! در دومین آیه اشاره به کیفر دیگری درباره گروهی از بدکاران می‌کند که درهم و دینار و طلا و نقره را به صورت گنج در می‌آورند و حق آن را ادا نمی‌کنند، می‌فرماید: «و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده»؛ «وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

سپس به گوشه‌ای از این «عذاب الیم» اشاره کرده، می‌افزاید: «در آن روز که آن (اندوخته‌ها) را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ می‌نهند»؛ «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكُونُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ».

و ظُهُورُهُمْ». و به آن‌ها گفته می‌شود: «این همان چیزی است که برای خود اندوختید و گنج ساختید! پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید!»؛  
 ﴿هَذَا مَا كُنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾.

این تعبیر به سؤال مهمی که در زمینه تمام آیات مربوط به عذاب شدید الهی در قیامت است پاسخ می‌دهد. و آن این‌که این مجازات‌ها محصول اعمال مردم و نتیجه کارهای خود آن‌هاست که در آن روز به این صورت مجسم می‌شود، و در حقیقت اعمال خویش را می‌چشند، درست مثل این‌که کسی به خاطر چند روزی افراط در نوشیدن شراب گرفتار بیماری‌های دردناک و شدیدی شود و یک عمر از آن‌ها رنج ببرد.

### توضیحات

#### چرا عذاب الهی این قدر شدید است؟

شدت و تنوع و طول مدت این مجازات‌های دردناک، این سؤال را مطرح می‌کند که این عذاب‌های شدید چگونه با لطف الهی سازگار است؟  
 با توجه به نکته‌ای که کلید حلّ این‌گونه مشکلات است این معما گشوده می‌شود، و آن این‌که: این عذاب‌ها غالباً تجسمی است از اعمال انسان‌ها و محصول و نتیجه آن است، و نمونه‌های آن را در این جهان می‌بینیم.  
 افرادی هستند که برای یک لذت خیالی چند روزه گرفتار اعتیادهای خطرناکی می‌شوند و این اعتیادها تمام قوای آن‌ها را تحلیل می‌برد.  
 آیا می‌توان گفت چرا محصول آن اعتیاد این قدر شدید و دردناک و طولانی است، و میان آن‌ها تناسب منطقی وجود ندارد؟!  
 همین معنا در عذاب‌های دوزخیان نیز صدق می‌کند.

\*\*\*

### اشاره

همان‌گونه که در مورد بهشت، نعمت‌های لذت‌بخش جسمی و روحی هر دو وجود دارد و اصولاً این دو مکمل یکدیگرند و به دلیل توأم بودن معاد جسمانی و روحانی نمی‌توانند از هم جدا شوند، دربارهٔ دوزخ نیز مجازات‌هایی از هر دو قسم دیده می‌شود، و آیات قرآن نیز گواه این مطلب است.

به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾<sup>۲</sup>

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: آل عمران/۱۹۲؛ مؤمنون/۱۰۷ و ۱۰۸؛ مؤمن/۴۹ و ۵۰؛ فرقان/۱۲؛ تحریم/۶؛ اعراف/۴۴.

### ترجمه

۱. و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوارکننده‌ای برای آن‌هاست!

۱. حج/۵۷.

۲. حج/۲۲.

۲. هرگاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند، به آن بازگردانده می‌شوند؛ و (به آنان گفته می‌شود:) بچشید عذاب سوزان را!

### تفسیر و جمع‌بندی

#### غم و اندوه جانکاه و حسرت بی‌پایان

منظور از آلام و کیف‌های روحانی مجموعه اموری است که روح و جان انسان را در فشار قرار می‌دهد، هرچند تأثیری در جسم او ظاهراً نداشته باشد، و یا آن‌که تأثیر دوگانه دارد هم جسم را آزار می‌دهد و هم روح را.

در نخستین آیه به نمونه‌ای از قسم دوم برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوارکننده‌ای برای آن‌هاست!»؛

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

قرآن این‌جا در این باره توضیحی نمی‌دهد که چگونه این عذاب، دوزخیان را به ذلت و خواری می‌کشد، همین اندازه اشاره‌ای کلی به آن نموده است و بسیاری از جنبه‌های تحقیرآمیز عذاب‌های دوزخ را شامل می‌شود که مستکبران گردنکش و خودبین را به پایین‌ترین مرحله ذلت می‌کشاند.

این تعبیر که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده نشان می‌دهد که عذاب‌های دوزخی آمیخته با انواع اهانت‌هاست که مایه آزار روح و جان نیز می‌شود.

در دومین آیه سخن از غم و اندوه دوزخیان است که از آلام روحی آن‌ها حکایت می‌کند، می‌فرماید: «هرگاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند، به آن بازگردانده می‌شوند؛ و (به آنان گفته می‌شود:) بچشید عذاب سوزان را!»؛

﴿كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾

بسیاری از مفسران گفته‌اند هنگامی که آن‌ها می‌خواهند از این غم جانکاه رهایی یابند و به اطراف دوزخ نزدیک می‌شوند مأموران دوزخی با گرزهای آتشین آن‌ها را باز می‌گردانند، زیرا در آیه قبل از آن جمله ﴿وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ﴾

اشاره به این معناست. جمله ﴿ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (بچشید عذاب سوزان را) که به عنوان سرزنش به آن‌ها گفته می‌شود نیز نمونه دیگری از این عذاب روحانی است.

\* \* \*



### اشاره

بی‌شک میان «جرم» و «جریمه» همیشه تناسبی برقرار است، هر قدر جرم سنگین‌تر باشد مجازات و جریمه سنگین‌تر است، این در مجازات‌های قراردادی است. ولی در آثار وضعی و طبیعی اعمال انسان، مسئله طور دیگری است، گاه انسان بر اثر یک لحظه سهل‌انگاری و ندانم‌کاری گرفتار عارضه‌ای می‌شود که قابل درمان و جبران نیست.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که گروهی در عذاب جاودانی خواهند بود یا به تعبیر دیگر در دوزخ مخلدند، و این مسئله (خلود) سؤالات گوناگونی را برانگیخته، و تفسیرهای گوناگونی را برای آن کرده‌اند که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

نخست به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر گوش فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ

السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾<sup>۲</sup>

۱. بقره/۳۹.

۲. هود/۱۰۶ و ۱۰۷.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: مائده/۳۷؛ زخرف/۷۷؛ بقره/۱۶۷.

### ترجمه

۱. و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند بود.
۲. اما کسانی که بدبخت شدند، در آتشند؛ و برای آنان در آن جا، ناله‌های دردناک و نعره‌های طولانی است؛ - تا آسمانها و زمین برپاست، جاودانه در آن خواهند ماند؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد. به یقین پروردگارت آنچه را بخواهد انجام می‌دهد.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### عذاب خلد یا (عذاب جاویدان)

در نخستین آیه به تعبیر معروف «خلود» (جاودانگی) برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند بود»؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

این در حالی است که در بعضی از آیات قرآن به دنبال واژه «خلود» تعبیر به «ابدیت» شده که تأکید مجددی برای آن محسوب می‌شود، از جمله می‌فرماید: «و کسانی که نافرمانی خدا و پیامبرش کنند، آتش دوزخ از آن آنهاست و جاودانه در آن می‌مانند»؛ «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا».

(جن/۲۳)

همین معنا در آیه ۶۵ سوره احزاب نیز آمده که در آن جا نیز «خلود» با ابدیت آمیخته و توأم شده است.



تعبیر «خلود» در اشکال مختلف آن (فعلی، وصفی و مصدری) در مورد عذاب دوزخ بیش از سی بار در آیات قرآن مجید دیده می‌شود. از مجموع کلمات اهل لغت دو نظر مختلف به دست می‌آید: نخست این‌که معنای اصلی آن همان جاودانگی و همیشگی و ابدیت است، و اگر به طول عمر اطلاق می‌شود از باب تشبیه است، دوم این‌که معنای اصلی آن طول عمر است و اگر به جاودانگی و ابدیت گفته می‌شود از باب بیان مصداق واضح و روشن می‌باشد.

«مفسران» نیز در این زمینه تعبیرات متفاوتی دارند:

بعضی از مفسران تصریح کرده‌اند که «خلود» در این جا به معنای دوام است و هرگز انتهایی ندارد.<sup>۱</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند که معنای اصلی آن دوام، و معنای مجازی آن مدت طولانی است و هنگامی که در قرآن به کار می‌رود همان معنای اول را دارد.<sup>۲</sup> بعضی همین معنا را به تعبیر دیگری ذکر کرده‌اند و آن این‌که خلود در لغت به معنای مکث طویل است، همان‌گونه که در مورد زندان‌های طویل المدّه گفته می‌شود **خُلِدَ فُلَانٌ فِي السَّجْنِ**، ولی در لسان شرع به معنای دوام است.<sup>۳</sup>

### ابدیت عذاب‌ها

در دومین آیه مسئله ابدیت عذاب دوزخ برای دوزخیان با تعبیر دیگری که توأم با صراحت بیشتری است منعکس شده است می‌فرماید: «**أَمَّا كَسَانِي** که بدبخت شدند، در آتشند؛ و برای آنان در آن جا، ناله‌های دردناک و نعره‌های طولانی است؛ - تا آسمانها و زمین برپاست، جاودانه در آن خواهند ماند»؛ **﴿فَأَمَّا**

۱. طبرسی در مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. تفسیر مراغی، ج ۱، ص ۶۹.

الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ  
وَالْأَرْضُ ﴿۶۰۶﴾

و در پایان آیه می‌افزاید «مگر آنچه پروردگارت بخواهد. به یقین پروردگارت آنچه را بخواهد انجام می‌دهد»؛ ﴿الَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾. (مسلماً در آن روز آسمان و زمینی وجود دارد، و آن آسمان و زمینی است که طبق آیات قرآن بعد از ویران شدن آسمان و زمین دنیا برپا شده است، و این آسمان و زمین جاودانه و ابدی است).

بعضی نیز گفته‌اند که این تعبیر در لسان عرب کنایه از ابدیت است. سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که اگر آیه فوق اشاره به ابدیت مجازات دارد استثنائی که در پایان آیه آمده چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ ﴿الَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾؛ «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» زیرا ظاهر این استثناء لا اقل عدم ابدیت عذاب در مورد گروهی از آنان است، بلکه احتمال دارد شامل همه آنان بشود و در این صورت نتیجه معکوس می‌دهد.

بعضی از مفسران در تفسیر این استثناء ده وجه از علمای تفسیر نقل کرده که چون بسیاری از آنها سست و بی‌اعتبار است از نقل آنها چشم می‌پوشیم و تنها قناعت به ذکر آنچه قابل توجه است می‌کنیم:

نخست این که هدف از ذکر این استثناء بیان حاکمیت و قدرت مطلقه و مشیت کامله خداوند است که گمان نکنید این خلود و ابدیت بدون اراده او صورت گرفته است.

دیگر این که منظور استثناء کسانی است که استحقاق جاودانگی عذاب را ندارند مانند مؤمنان گنهکار که مدتی در دوزخ می‌مانند و پاک می‌شوند، سپس به بهشت می‌روند، و جمله الا ما شاء الله فقط ناظر به این گروه است. به هر حال این استثناء مشکلی در دلالت آیه بر ابدیت عذاب ایجاد نمی‌کند.

## توضیحات

### ۱. چه کسانی در دوزخ مغلندند؟

در آیات قرآن مجید افراد یا اقوام مختلفی بالخصوص به عنوان افراد مغلد در آتش نام برده شده‌اند، از جمله:

### الف) کافران

در آیه ۱۱۶ سوره «آل عمران» می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «کسانی که کافر شدند، هرگز اموال و فرزندان‌شان نمی‌تواند چیزی، از مجازات خدا را از آنان بکاهد. آن‌ها اصحاب دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند».<sup>۱</sup>

### ب) منافقان

در آیه ۱۷ سوره «مجادله» می‌فرماید: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «هرگز اموال و فرزندان‌شان آن‌ها را از عذاب الهی حفظ نمی‌کند؛ آن‌ها اهل آتشند و جاودانه در آن می‌مانند».

در آیه ۱۴۰ سوره نساء می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ «خداوند، همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند».

### ج) آن‌ها که غرق گناهند

در آیه ۸۱ سوره «بقره» می‌فرماید: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَتْ سَيِّئَةً وَ آحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ

---

۱. آیات فراوان دیگری نیز در قرآن همین معنا را دنبال می‌کند، مانند اعراف/۳۶، که سخن از تکذیب‌کنندگان آیات الهی می‌گوید، و بینه/۶ که مشرکان و اهل کتاب را مغلد می‌شمرد، و توبه/۱۷ که در آن سخن از خود مشرکان است، و بقره/۲۱۷ و آل عمران/۸۸ که از خصوص مرتدان سخن می‌گوید، و فصلت/۲۸ که اشاره به خلود اعداء الله در آتش دوزخ می‌کند.

فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «آری، کسانی که مرتکب گناه شوند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آن‌ها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود».

قریب به همین معنا در آیه ۲۷ سوره «یونس» آمده است.

#### د) قاتلان و جانبان

در آیه ۹۳ نساء می‌خوانیم: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرَانُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَآمَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ «و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن خواهد بود؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است».

آیا این کیفرها تنها در صورتی است که در مقام توبه و جبران بر نیایند یا به هر حال دامان آن‌ها را می‌گیرد، احتمال دوم بسیار بعید به نظر می‌رسد چراکه حتی شرک که بالاترین گناهان است با توبه برطرف می‌شود، و مشرکان بایزیرش اسلام بخشوده خواهند شد چگونه می‌توان باور کرد که قتل نفس از آن هم بالاتر باشد.

#### ه) رباخواران

رباخواران نیز در آیات قرآن تهدید به عذاب جاودانی شده‌اند آن‌جا که می‌فرماید: «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «و اگر کسی اندرزی از جانب پروردگارش به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهای پیشین (و قبل از تحریم) از آن اوست؛ و کار او به (عفو) خدا واگذار می‌شود؛ اما کسانی که (به ربا خواری) بازگردند اهل دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند بود». (بقره/۲۷۵)

### و) ظالمان و ستمکاران

در آیه ۴۵ سوره شوری می‌خوانیم: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾؛ «وکسانی که ایمان آورده اند می‌گویند: زیان‌کاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در روز قیامت از دست داده‌اند؛ آگاه باشید که ستمکاران (آن روز) در عذاب دائم هستند!».

### ز) سبک اعمالان

در آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره مؤمنون می‌خوانیم: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾؛ «کسانی که کفه ترازوهای (عمل) آن‌ها سنگین است، همان رستگارانند. \* و آنان که کفه ترازوهای (عمل) آن‌ها سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند».

### ح) گنهکاران به طور عام

در آیه ۲۳ سوره جن می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾؛ «وکسانی که نافرمانی خدا و پیامبرش کنند، آتش دوزخ از آن آن‌هاست و جاودانه در آن می‌مانند».

همین معنا با اضافه‌ای در آیه ۱۴ سوره «نساء» و در آیه ۷۴ سوره «زخرف» نیز آمده است. ولی با توجه به این‌که در آیات قبل (آیه ۲۰ سوره جن) سخن از دعوت پیامبر ﷺ به توحید و مبارزه شرک در میان آمده و آیه بعد از آن (آیه ۲۴ سوره جن) سخنان مشرکان مکه که پیامبر ﷺ را به خاطر نداشتن یار و یاور توانمند سرزنش می‌کردند نقل می‌کند، به نظر می‌رسد که مراد از «عصیان» در این جا ترک دعوت به توحید و گرایش به شرک و کفر است، بنابراین دلالتی بر خلود همه گنهکاران در آتش دوزخ ندارد.

## نتیجه

از مجموع موارد هشتگانه فوق نظر قرآن را دربارهٔ خالدین در آتش دوزخ دانستیم، ولی با یک نگاه اجمالی در آیات فوق نیز این نکته معلوم می‌شود که آنچه مسلم است خلود کفار و افراد بی‌ایمان در دوزخ می‌باشد، اما درباره همه معصیت کاران این معنا مسلم نیست، مگر این‌که عصیان و گناه آن‌چنان عظیم یا گسترده باشد که انسان را به کفر و ترک ایمان بکشاند، یا بی‌ایمان از دنیا برود. شرح بیشتر به زودی از نظرتان خواهد گذشت.

## ۲. آیا اصحاب کبائر در دوزخ مخلصند؟

شیخ مفید در «اوائل المقالات» می‌فرماید: «تمام علمای امامیه اتفاق نظر دارند که تهدید به خلود در آتش مخصوص کفار است، و کسانی را که دارای ایمان به خدا و اقرار به فرائض او دارند از اهل نماز، هرگاه مرتکب گناهی بشوند شامل نمی‌شود و تمام طایفه «مرجئه» و محدثان بر این امر متفقند، در حالی معتزله اتفاق برخلاف این قول کرده‌اند، و چنین می‌پندارند که تهدید به خلود در آتش همه کفار و همه فاسقان را شامل می‌شود».<sup>۱</sup>

این گروه برای اثبات مقصود خود به بعضی از آیات فوق استدلال کرده‌اند، به خصوص به آنانی که در مورد خلود مرتکبان قتل عمد و رباخواران و مانند آن آمده، و از همه این‌ها گسترده‌تر آیه ۲۳ سوره جن است که قبلاً تفسیر شد: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾؛ «و کسانی که نافرمانی خدا و پیامبرش کنند، آتش دوزخ از آن‌هاست و جاودانه در آن می‌مانند».

ولی قرائن فراوانی در خود این آیات و سایر آیات قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد این آیات ناظر به کسانی است که گناهانشان منتهی به کفر و انکار مبدأ یا

۱. اوائل المقالات، ص ۵۳، چاپ مطبوعاتی داوری.

معاد یا نبوت یا ضروریات دین می‌شود، از جمله این‌که: جمله ﴿كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا﴾؛ «چهره هایشان آن‌چنان گرفته است که» گویی با پاره‌هایی از شب تاریک، صورت آن‌ها پوشیده شده!» (یونس/۲۷) با توجه به این‌که این وصف در قرآن مجید برای کافران ذکر شده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ \* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾؛ «و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است، و دود تاریکی آن‌ها را پوشانده است، آنان همان کافران و فاجراند» (عبس/۴۰-۴۲) این تعبیر شاهد بر این است که در آیه مورد بحث نیز مقصود کافرانند.

بعضی از این آیات نیز تعبیر به تعمّد بر گناه دارد (مانند آیه قتل) که ممکن است مراد از آن تعمّد در مخالفت فرمان خدا و عناد و لجاج در برابر حق باشد که این از واضح‌ترین مصداق‌های کفر است.

اضافه بر همه این‌ها آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛ «خداوند (هرگز) شرک به او را نمی‌بخشد؛ و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد» که دوبار در سوره نساء (آیه ۴۸ و ۱۱۶) آمده است، دلیل روشنی بر این حقیقت است که تنها مشرکان (انواع کفر نیز ملحق به شرک است) قابل بخشش نیستند و طبعاً در جهنم خلود دارند، اما گنهکاران دیگر قابل بخشش و آمرزش‌اند این نشان می‌دهد که حساب آن‌ها از کفار جداست، و همه را نمی‌توان در یک صف قرار داد.

اشتباه نشود این آیه چراغ سبز به گنهکاران نمی‌دهد، زیرا وعده قطعی عفو به آن‌ها داده نشده بلکه تنها وعده احتمالی می‌دهد، زیرا منوط به مشیت الهی شده و از آن‌جا که مشیت و خواست خدا آمیخته با حکمت اوست و حکمتش ایجاب می‌کند که شایستگی‌ها معیار این عفو و بخشش باشد، سبب می‌شود که گنهکاران تمام پیوندهای خود را با خداوند و اولیاء الله قطع نکنند، و پل‌های پشت سرشان را ویران ننمایند.

در روایات اسلامی آمده است که این آیه امید بخش‌ترین آیات قرآن مجید است، چنانکه از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «ما فی القرآن آیهٌ أُرْجى عِنْدی مِنْ هَذِهِ الْآیَةِ؛ در قرآن آیه‌ای امید بخش‌ترین از این آیه نیست».<sup>۱</sup>

### ۳. ایرادات مربوط به جاودانگی عذاب

در مورد مجازات ابدی برای گروه خاصی از مجرمان، سؤالات مختلفی مطرح شده که بحث درباره آن‌ها در این جا ضروری به نظر می‌رسد:

#### الف) ماده فناپذیر است

ماده نمی‌تواند جاودان باشد تا پاداش ابدی یا کیفر ابدی را پذیرا گردد، و به تعبیر دیگر جاودانگی پاداش و عذاب با فانی بودن ماده جسمانی سازگار نیست. پاسخ این سؤال پیچیده نیست، هیچ چیز در عالم جز ذات پاک خدا ابدی بالذات نمی‌باشد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که موجودات امکانی، ابدی بالغیر باشند، یعنی خداوند دائماً به آن‌ها امداد هستی برساند و هر زمان فرسودگی یابند آن‌ها را بازسازی و نوسازی کند. بنابراین همان‌گونه که خداوند به بهشت و دوزخ مرتباً امداد وجود می‌رساند جسم بهشتیان و دوزخیان نیز مشمول این قانون است.

#### ب) آیا امور عرضی می‌تواند دائم باشد؟

در کلمات بعضی از فلاسفه دیده می‌شود که: «اصول شناخته شده در فلسفه دلالت بر این دارد که امور قسری (اموری که برخلاف طبیعت چیزی است) نمی‌تواند دوام داشته باشد، و هر موجودی از موجودات طبیعی، غایت و هدفی

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۰۹ مراجعه فرمایید.



دارد که خیر او در آن است و باید به آن منتهی شود از طرفی خداوند متعال همه موجودات را آن‌چنان آفریده است که به طبیعت ذات خود خیر موجود خود را حفظ کرده و کمال مفقود خود را طلب کنند، مگر این‌که مانعی از آن جلوگیری نماید، این را نیز می‌دانیم که موانع همیشگی نیست، و الا نظام آفرینش در هم می‌ریخت، از مجموع این مقدمات روشن می‌شود که همه اشیاء ذاتاً طالب و مشتاق لقای او هستند، و مخالفت با حق جنبه عارضی دارد، و هرکس لقاء الله را ذاتاً دوست دارد، خداوند لقای او را دوست می‌دارد، و هرکس لقاء الله را بالعرض به خاطر مرضی کراهت دارد خدا نیز لقای او را موقتاً کراهت دارد، و لذا مدتی او را مجازات می‌کند تا از بیماریش بهبودی یابد و به فطرت نخستین باز گردد.<sup>۱</sup>

پاسخ این گفتار نیز چندان مشکل نیست، زیرا گاه خطاها و انحراف‌ها آن‌چنان در وجود انسان نفوذ می‌کند که به صورت طبیعت ثانوی در می‌آید، همان‌گونه که در این دنیا گروهی از جنایتکاران به مرحله‌ای از انحراف می‌رسند که حتی از جنایات خود لذت می‌برند، همان‌گونه که در حالت بعضی از افراد معتاد به اعمال زشت و شنیع و تنفرآمیز دیده می‌شود.

هرگاه انسان به چنین مرحله‌ای از طبیعت ثانوی برسد بازگشتی برای او نیست، این همان چیزی است که در آیات گذشته از آن تعبیر به «احاطه خطیئه» (فراگیری گناه) شده است که موجب انقلاب طبیعت می‌گردد.

### ج) آیا دوزخیان با عذاب سازش پیدا نمی‌کنند!؟

گاه گفته شده: دوزخیان در آتش دوزخ به اندازه مدتی که در شرک در دنیا

۱. اسفار، ج ۹، ص ۲۴۶ (با تلخیص) البته صدرالمتألهین این مطلب را به عنوان یک نظر نقل کرده، و تعبیراتش نشان نمی‌دهد که به طور قطع مورد پذیرش او باشد.

گذرانند معذب می‌شوند، اما بعد از پایان این مدّت عذاب‌های دوزخ برای آنها به صورت نعمت در می‌آید! چراکه با طبیعت آنان هماهنگ می‌شود. آنان از آتش دوزخ و نیش مارها و عقربها چنان لذتی می‌برند که بهشتیان از سایه درختان بهشتی و حور و قصور و طوبی و کوثر متلذذ می‌شوند. این پندار با هیچ‌یک از آیات خلود و جاودانگی عذاب سازگار نیست، به خصوص در بعضی از آنها تصریح شده است که هر زمان پوست‌های تن آنها از میان برود خداوند آنها را به پوست نوینی تبدیل می‌کند تا عذاب الهی را بچشند! و اصولاً تهدید به خلود در آتش، تهدید به عذاب دائم است، و اگر مبدل به نعمت جاودانی گردد تهدیدآمیز نیست.

به علاوه باید توجه داشت که عادت کردن انسان به ناراحتی‌ها حد و مرزی دارد، پاره‌ای از ناراحتی‌ها ناراحتی‌های جزئی است که انسان با گذشت زمان به آن خو می‌گیرد، ولی مثلاً هرگاه آب بدن انسان کم شود از تشنگی رنج می‌برد و محال است کسی چنان عادت کند که بدن او نیاز به آب نداشته باشد و هرگز تشنه نشود.

#### ۴. آیا خلود با عدل الهی سازگار است؟!

مهم‌ترین اشکالی که در مسئله خلود مطرح می‌شود - و در حقیقت اشکال اصلی است - مسأله عدم تناسب «گناه» و «کیفر» است، گفته می‌شود چگونه می‌توان پذیرفت که انسانی تمام عمر خود را که حداکثر صد سال بوده است، کار بد کرده، و در کفر و گناه غوطه‌ور بوده، ولی در برابر یکصد سال گناه هزاران میلیون سال کیفر ببیند؟!.

#### پاسخ

آنها که این ایراد را مطرح می‌کنند از یک نکته اساسی غافلند و آن فرق میان

مجازات‌های قراردادی و مجازات‌های تکوینی است که نتیجه طبیعی اعمال و یا زندگی کردن در کنار خود اعمال است.

**توضیح این‌که:** گاهی قانون‌گذار قانونی وضع می‌کند که هرکس مرتکب فلان خلاف شود باید فلان مقدار جریمه مالی بدهد، یا فلان مدت در زندان بماند، مسلماً در چنین جایی باید تناسب «جرم» و «جریمه» در نظر گرفته شود. ولی کیفرهایی که در حقیقت اثر طبیعی عمل است و خاصیت تکوینی آن محسوب می‌شود، و یا نتیجه حضور خود عمل در برابر انسان است این‌گفت‌وگوها را نمی‌پذیرد، خواه در مورد آثار عمل در این جهان باشد یا در جهان دیگر.

اگر گفته شود سراغ مشروبات الکلی یا مواد مخدر نروید، چراکه در مدت کوتاهی قلب و معده و مغز و اعصاب شما را تباه می‌کند، حال اگر کسی رفت و گرفتار ضعف شدید اعصاب، و بیماری قلب و عروق و زخم معده شده، در برابر چند روز هوسبازی تا پایان عمرش در عذاب الیم و رنج شدید بود، هیچکس ایراد عدم تناسب جرم و جریمه را در این‌جا مطرح نمی‌کند.

در مورد عذاب‌ها و کیفرهای اخروی مسئله از این فراتر است، آثار تکوینی اعمال و نتایج مرگبار آن ممکن است برای همیشه دامن انسان را بگیرد، بلکه خود اعمال (چنانکه در بحث تجسم عمل) گفتیم، در برابر انسان مجسم می‌شود، و چون آن جهان جاویدان است اعمال نیک و بد جاودانه با انسان خواهند بود، و او را نوازش یا کیفر می‌دهد.

\*\*\*



### اشاره

در عین این‌که عذاب‌های قیامت در قرآن مجید بسیار شدید توصیف گردیده، راه‌های نجات از هر سو به روی انسان گشوده شده، و به گنهکاران فرصت داده می‌شود که از راه خطا باز گردند و خویش را اصلاح کنند و به سوی خدا راه یابند. شفاعت یکی از این راه‌هاست، زیرا شفاعت به مفهوم صحیح کلمه به افراد آلوده هشدار می‌دهد که تمام پل‌های پشت سر خود را ویران نکنند، و تمام خطوط ارتباطی را با اولیاء الله قطع ننمایند، و اگر آلوده گناहانی شدند مأیوس نشوند، و در هرجا هستند بازگشت را شروع کنند و به استقبال رحمت واسعه الهی بشتابند. بحث شفاعت با تمام ریزه‌کاری‌ها و نکات جالب تربیتی آن که در آیات فراوانی از قرآن مجید مطرح شده در همین راستاست. به همین اشاره بسنده کرده و به آیات زیر که به چند گروه تقسیم می‌شود گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾<sup>۱</sup>

۲. ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ﴾<sup>۲، ۳</sup>

۱. مدثر/۴۸.

۲. همین معنا در آیات انعام/۵۱ و ۷۰ نیز آمده است.

۳. سجده/۴.

۳. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup>
۴. ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>
۵. ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾<sup>۳</sup>
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: بقره/۴۸؛ زمر/۴۴؛ طه/۱۰۹؛ یونس/۳؛ نجم/۲۶؛ انبیاء/۲۸؛ مریم/۸۷.

### ترجمه

۱. از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.
۲. هیچ سرپرست و شفاعت کننده ای برای شما جز او نیست.
۳. کیست که در نزد او، جز به فرمانش شفاعت کند؟
۴. کسانی را که غیر از او می‌خوانند اختیار شفاعت ندارند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و بخوبی آگاهند.
۵. برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.

### تفسیر و جمع بندی

#### گروه‌های پنجگانه آیات شفاعت

«گروه اول» آیاتی است که شفاعت را به کلی نفی می‌کند مانند آیه اول. در این آیه بعد از ذکر قسمتی از حالات مجرمان بی‌ایمان در دوزخ و گفت‌وگوی بهشتیان با آنان می‌فرماید: «از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد»؛ ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾.

۱. بقره/۲۵۵.

۲. زخرف/۸۶.

۳. مؤمن/۱۸.

این آیه گرچه هرگونه شفاعت را در مورد این گروه به طور کلی نفی می‌کند (اعم از شفاعت انبیاء و اوصیاء و فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین) ولی تعبیر به «شافعین» که ظهور در فعلیت دارد نشان می‌دهد در آن روز شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگانی هستند، ولی شفاعت آن‌ها شامل حال این گروه که پیوسته روز قیامت را تکذیب می‌کردند و نماز و اطعام مسکین را به کلی ترک کرده بودند، نمی‌شود.

تعبیر به «فَمَا تَنْفَعُهُمْ» (بنابراین، شفاعت سودی به حال آن‌ها ندارد..) نیز نشان می‌دهد که وضع حال و اعمال و عقائد آن‌ها چنین محرومیتی را به دنبال آورده است. روی این حساب اگرچه این آیه جزء آیات نفی شفاعت است، ولی در متن آن و به طور ضمنی اثبات شفاعت به صورت سربسته آمده است.

«گروه دوم» آیاتی است که «شفاعت را مخصوص خدا می‌شمرد». از جمله دومین آیه مورد بحث است، که بعد از اشاره به خلقت آسمان‌ها و زمین و حاکمیت خدا بر همه چیز می‌فرماید: «هیچ سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای برای شما جز او وجود ندارد» (خالق اوست، مدبّر عالم نیز ذات پاک اوست، بنابراین مقام ولایت و شفاعت نیز مخصوص ذات مقدس او می‌باشد)؛ «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ».

به این ترتیب شفیع علی الأطلاق و بالذات خالق و مدبّر عالم هستی است؛ زیرا شفاعت نیز نوعی تدبیر و ربوبیت و تربیت است، بنابراین نباید دست به دامان بت‌ها زنند، و به غیر ذات پاک او پناه برند، و اگر کسی از انبیا و اولیا مقام شفاعت را پیدا کنند حتماً از ناحیه اوست، همان‌گونه که مقام حاکمیت و هدایت و مربی بودن آن‌ها نیز از سوی خدا اعطا می‌شود.

«گروه سوم» آیاتی است که «شفاعت را منوط به اذن خداوند می‌کند» و در حقیقت مکمل آیات گروه دوم است، لذا در سومین آیه مورد بحث با یک استفهام انکاری می‌فرماید: «کیست که در نزد او، جز به فرمانش شفاعت کند؟!؟» «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ».

بنابراین پیامبران و اولیاء الله و شافعان روز جزا همگی مشروعیت شفاعت خود را از خدا می‌گیرند، و تنها به اذن او شفاعت می‌کنند، و مسلّم است که اذن او نیز از حکمت او سرچشمه می‌گیرد، یعنی روی حساب و کتابی است، و تا کسی شایسته شفاعت نباشد، اذن برای شفاعت او داده نمی‌شود.

«چهارمین گروه» آیاتی است که «برای شفاعت کننده، یا شفاعت شونده، شرائطی ذکر می‌کند» از جمله در چهارمین آیه مورد بحث ضمن نفی شفاعت بت‌ها می‌فرماید: «کسانی را که غیر از او می‌خوانند اختیار شفاعت ندارند»؛ ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ﴾. سپس گروهی را استثناء کرده، می‌فرماید: «مگر آن‌ها که شهادت بحق داده اند و بخوبی آگاهند» (و می‌دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند)؛ ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

ظاهر این است که این وصف برای «شفیعان» است و منظور از شهادت به حق این است که موحد و یکتاپرست باشد، یعنی جز در سایه توحید و نفی بت‌ها و استمداد از عنایات الهی شفاعت ممکن نیست.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند این توصیف برای «شفاعت شونده‌گان» است، یعنی شفاعت تنها شامل حال کسانی می‌شود که شهادت به حقایق خداوند و یکتایی او داده‌اند، و مشرکان هرگز مشمول شفاعت نخواهند شد.

ولی ظاهر آیه همان تفسیر اول است، زیرا تفسیر دوم نیاز به تقدیر دارد<sup>۱</sup> و تقدیر خلاف ظاهر است.

در مورد توصیف دوم ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ نیز همین دو تفسیر آمده است. «گروه پنجم» ناظر به آن است که بعضی از افراد به خاطر اعمالی که مرتکب شده‌اند شایسته شفاعت نیستند، و مفهوم آن این است که شفاعت، گروه‌های دیگری را شامل می‌شود، می‌فرماید: «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه

۱. تقدیر آیه باید چنین باشد: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ».



شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود؛ «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ». پس غیر ظالمان اجمالاً شایسته شفاعتند.

در این که منظور از «ظالمان» کیست؟ بعضی مانند محقق طبرسی آن را به معنای مشرکان و منافقان دانسته‌اند چرا که برترین ظلم و بالاترین ستم همان شرک و نفاق است.<sup>۱</sup>

فخر رازی نیز تصریح می‌کند که منظور از «ظالمان» در این جا کفار است.<sup>۲</sup> به هر حال نفی شفاعت با تکیه بر گروه ظالمان (به هر معنا که آن را تفسیر کنیم) دلیل بر اثبات شفاعت درباره اقوام دیگری است، این همان چیزی است که تا به حال بارها گفته‌ایم که شفاعت بی حساب نیست و نیاز به نوعی شایستگی و قابلیت دارد، یعنی گنهکاران دو گروهند: گروه شایسته شفاعت و گروه غیر شایسته.

### نتیجه

با توجه به تنوع آیات فوق و گروه‌های پنجگانه‌ای که هر کدام ناظر به بخشی از مسئله شفاعت است، و با توجه به جمع‌بندی این آیات و تفسیر آن‌ها به کمک یکدیگر که در بالا اشاره شد هم حقیقت مفهوم شفاعت روشن می‌شود، و هم فلسفه و شرائط و ارزش و نقش سازنده آن، و هم پاسخ به اشکالات گوناگونی که ناآگاهان به خاطر عدم احاطه به مجموعه آیات مربوط به شفاعت در این زمینه کرده‌اند، بعضی از آیات قرآن پاسخ‌گوی همه سؤالات است. ولی اهمیت مسئله ایجاب می‌کند که هر یک از این مباحث به طور جداگانه در توضیحات عنوان گردد، تا به کمک آیات قرآن و تحلیل منطقی هرگونه زنگاری از این آئینه زدوده شود.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰۷.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۵۰۴.

## توضیحات

## ۱. مفهوم شفاعت

شفاعت از ماده شفع به معنای ضمیمه کردن چیزی به همانند اوست و شفاعت به مفهوم قرآنیش این است که شخص گنهکار به خاطر پاره‌ای از جنبه‌های مثبت (مانند ایمان یا انجام بعضی از اعمال صالح) شباهتی با اولیاء الله پیدا کند و آن‌ها با عنایات و کمک‌های خود او را به سوی کمال سوق دهند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو کنند.

به تعبیر دیگر حقیقت شفاعت، قرار گرفتن موجودی قوی‌تر و برتر، در کنار موجود ضعیف‌تر، کمک کردن به او برای پیمودن مراتب کمال است.

## ۲. انواع شفاعت (شفاعت تکوینی و تشریحی)

با یک نظر وسیع می‌بینیم شفاعت از نظر مصداق‌های خارجی آنقدر گسترده است که تمام عالم هستی و جهان اسباب را در بر می‌گیرد، زیرا کمک موجودات قوی‌تر به پرورش و نجات موجودات ضعیف‌تر در جای جای جهان تکوین به چشم می‌خورد. قرار گرفتن پدر و مادر در کنار نوزاد ضعیف، باغبان در کنار نهال‌ها، صحنه‌هایی از شفاعت تکوینی می‌باشد، و به این ترتیب تمام عالم اسباب و علت و معلول را می‌توان صحنه‌های گوناگونی از این شفاعت شمرد. هرگاه این الگوی روشن را از جهان تکوین به عالم تشریح یعنی شفاعت‌های انبیا و اولیا برای گنهکاران ببریم، هم مفهوم واقعی شفاعت قرآنی روشن خواهد شد و هم به تمام ایرادهای ناآگاهان پاسخ داده می‌شود، و در این حال شفاعت مفهوم تربیتی خود را کاملاً نشان می‌دهد.

جالب این‌که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در کلمات قصارش جمله‌ای دارد که این معنا را با تعبیر بسیار زیبایی منعکس ساخته است، می‌فرماید: «الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ؛ شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است!»<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۶۳.

### ۳. فلسفه شفاعت

شفاعت نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای معاصی، نه عامل عقب افتادگی و نه چیزی شبیه پارتی بازی در جامعه‌های دنیای امروز، بلکه یک مسئله مهم تربیتی است که از جهات گوناگون آثار مثبت و سازنده دارد، از جمله:

**الف) ایجاد امید و مبارزه با روح یأس** - بسیار می‌شود که غلبه هوای نفس سبب ارتکاب گناهان مهمی می‌شود و به دنبال آن روح یأس بر کسانی که مرتکب آن گناهان شده‌اند غلبه می‌کند، و این یأس آن‌ها را به آلودگی بیشتر، و غوطه‌ور شدن در گناهان سوق می‌دهد، زیرا آن‌ها فکر می‌کنند آب از سرشان گذشته، بنابراین چه یک قامت چه صد قامت!

ولی امید به شفاعت اولیاء الله به آن‌ها نوید می‌دهد که اگر همین‌جا متوقف شوند، و خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آن‌ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد، بنابراین امید شفاعت به متوقف شدن گناه و بازگشت به سوی صلاح و تقوا کمک می‌کند.

**ب) ایجاد رابطه‌ای معنوی با اولیاء الله** - شفاعت منوط به وجود نوعی رابطه در میان «شفیع» و «شفاعت شونده» است، رابطه معنوی از نظر ایمان، و بعضی از صفات فاضله، و انجام حسنات.

مسلماً کسی که امید به شفاعت دارد سعی می‌کند به نوعی این رابطه را برقرار سازد، و کاری که موجب رضای آن‌هاست انجام دهد، پل‌های پشت سر را خراب نکند، پیوندهای محبت دوستی را تا به آخر نگسلد.

**ج) تحصیل شرائط شفاعت** - مسلماً کسی که امید و انتظار شفاعت دارد، باید کاری انجام دهد که محبوب و مطلوب خدا است. و این در سایه ایمان به خدا و دادگاه عدل او و اعتراف به حسنات و سیئات (نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد) و گواهی به صحت تمام مقرراتی که از سوی خدا نازل شده است پیدا می‌شود.

به علاوه در بعضی از آیات فوق آمده بود که شفاعت شامل ظالمان نمی‌شود، به این ترتیب امیدواران شفاعت باید از صف ظالمان (ظلم به هر معنا که تفسیر شود) خارج گردند.

مجموعه این جهات سبب می‌شود که امیدواران شفاعت در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیم‌های بهتری بگیرند، این خود نیز یک نقطه مثبت و عامل مؤثر تربیت است.

د) توجه به سلسله شافعان - در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الشُّفَعَاءُ خَمْسَةُ الْقُرْآنِ وَالرَّحْمِ، وَالْأَمَانَةِ، وَنَبِيِّكُمْ، وَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؛ شَفِيعَانِ فِي قِيَامَتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: قرآن، صله رحم، امانت، و پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبرتان»<sup>۱</sup>. کوتاه سخن این که از مجموع این روایات و روایات فراوان دیگری که در منابع اسلامی وارد شده یک نتیجه روشن گرفته می‌شود که شفاعت از مهم‌ترین مسائل تربیتی در اسلام است که ارزش‌های والای اسلامی را با توجه به نوع شفاعت‌کنندگان نشان می‌دهد، و همه مسلمانان را به سوی این ارزشها و صفات شفاعت‌کنندگان و ایجاد رابطه با آنها ترغیب و تشویق می‌نماید، هرگونه تفسیر نادرست و تحریف باطل را از مسئله شفاعت می‌زداید.<sup>۲</sup>

#### ۴. شفاعت در چه زمانی است؟

بی‌شک از جمله زمان‌هایی که شفاعت در آن صورت می‌گیرد روز قیامت

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۳.

۲. در المیزان بعد از آن که شفاعت را به معنای تأثیر اسباب در مسببات، تفسیر می‌کند، شافعان را به دو دسته در عالم تکوین و تشریح تقسیم می‌نماید و از جمله شافعان تشریحی، توبه و ایمان و عمل صالح و قرآن و انبیاء و فرشتگان و مؤمنان را می‌شمارد و در این زمینه به آیاتی که دلالت بر تأثیر این امور یا این اشخاص در آمرزش گناهان دارند استدلال می‌نماید (هرچند عنوان شفاعت در آنها نیست) مانند زمر/۵۴؛ حدید/۲۸؛ مائده/۹ و ۱۶؛ نساء/۶۴؛ مؤمن/۷ و بقره/۲۸۶.

است، چراکه بسیاری از آیات شفاعت ناظر به آن روز می‌باشد، ولی آیا در جهان برزخ و یا حتی در عالم دنیا نیز شفاعت صورت می‌گیرد و در آخرت نیز قبل از پایان حساب شفاعتی هست یا نه؟ جای گفت‌وگو است.

آنچه از مجموعه آیات و روایات به دست می‌آید این است که «شفاعت» به معنای وسیع کلمه در هر سه عالم (دنیا، برزخ و آخرت) صورت می‌پذیرد، هرچند محل اصلی شفاعت و آثار مهم آن در قیامت است.

در آیه ۶۴ سوره «نساء» می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

آیا تقاضای مغفرت از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مؤمنان خطا کار چیزی جز شفاعت می‌تواند باشد؟!

همین معنا در داستان یعقوب و فرزندان او نیز آمده است که آنها از پدر خواستند در پیشگاه خدا برای آنان استغفار کند او هم پذیرفت. (یوسف/۹۷)

در جهان برزخ نیز روایات بسیاری داریم که اعمال نیک آدمی همچون نماز و روزه و ولایت و امثال آن یا حضور اولیاء الله سبب تخفیف آلام و مجازات‌ها می‌گردد. بنابراین شفاعت محدود به عالم خاصی نیست، بلکه همه عوالم سه‌گانه را در بر می‌گیرد، منتها جایگاه اصل و مهم شفاعت همان قیامت و در آستانه قرار گرفتن در برابر کانون عذاب الهی است.

##### ۵. ایرادهای عمده‌ای که به مسئله شفاعت شده

شفاعت در اسلام مفهومی کاملاً متفاوت با آنچه در میان توده مردم است دارد، و اشتباه این دو با یکدیگر سرچشمه اصلی بسیاری از اشکالات

و اشتباهاتی است که در این مسئله رخ داده، با این اشارهٔ اجمالی به شرح این ایرادات و پاسخ آن‌ها باز می‌گردیم:

### الف) آیا شفاعت تشویق به گناه نیست؟!

مجازات‌های قیامت ضمانت اجرایی برای ترک تخلف از قوانین الهی است، آیا شفاعت این ضمانت اجرایی را در هم نمی‌شکند؟  
**پاسخ:** شفاعت به مفهوم قرآنی نه تنها تشویق به گناه نمی‌کند، بلکه یک عامل بازدارندهٔ قوی است، زیرا سبب می‌شود که افراد آلوده در هر مرحله‌ای که هستند متوقف شوند و در مسیر گناه پیشروی نکنند، بلکه به تدریج بازگردند.  
 امید شفاعت هم یک عامل بازدارنده از گناه است و هم عاملی برای دعوت به تجدید نظر در گذشته تاریک.

این نکته نیز گفتنی است که هیچکس تضمینی دربارهٔ شفاعت از هیچکس از اولیاء الله نگرفته است، و هیچ گنهکاری نمی‌تواند مطمئن به شفاعت باشد، بلکه این مسئله فقط به صورت یک امید و یک احتمال است، آن هم با شرایطی که در بالا گفته شد، بنابراین هرگز باعث بر تجرّی بر گناه نخواهد شد.

### ب) شفاعت برای کیست؟

آیا برای افراد نادم و پشیمان از گناه است، آن‌ها که نیاز به شفاعت ندارند، زیرا توبه همان ندامت است و مایه نجات آن‌هاست، و با وجود توبه چه نیازی به شفاعت؟ و اگر در باره کسانی است که از گناه پشیمان نیستند بلکه در مقابل آن جسور و بی‌پروا هستند، چنین کسانی لایق شفاعت نیستند.

**پاسخ:** «اولاً» توبه شرایطی دارد چه بسا انسان موفق به انجام شرائط آن نشود، زیرا در چندین آیه از قرآن مجید شرط توبه اصلاح گذشته بیان شده، بنابراین «توبه» برخلاف آنچه تصور می‌شود تنها ندامت نیست.

«ثانیاً» ممکن است کسی به گناهی آلوده باشد، و هنوز توفیق توبه و ندامت برای او حاصل نشده باشد، اگر احساس کند که امکان دارد در قیامت شفیعان دست او را بگیرند، به شرط این که گناهان دیگر را ترک کند و یا کارهای خیر و مثبتی انجام دهد همین معنا لاقلاً سبب تشویق او به ترک گناهان دیگر و انجام اعمال خیر خواهد شد.

### ج) آیا شفاعت با عدل الهی سازگار است؟

چگونه ممکن است عده‌ای گنهکار شبیه با هم وجود داشته باشند، جمعی در پرتو شفاعت از مجازات الهی رهایی یابند، و گروهی گرفتار مجازات شوند؟ آیا این تبعیض مخالف با عدالت پروردگار نیست؟

**پاسخ:** «اولاً» شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی‌گیرد، هرکس لایق آن باشد، مشمول شفاعت می‌شود، و هرکس نباشد از آن برکنار خواهد بود، بنابراین هیچ‌گونه تبعیض انجام نمی‌گیرد.

«ثانیاً»: مجازات گنهکار عین عدالت است، اما پذیرش شفاعت نوعی تفضّل می‌باشد، تفضّلی که از یک سو به خاطر زمینه‌های مناسب «شفاعت شونده»، و از سوی دیگر به خاطر آبرو و اعمال صالح شفاعت کننده است.

### د) آیا شفاعت با خواست خدا متضاد نیست؟

گاه تصوّر می‌شود که شفاعت کننده در حقیقت جلو اراده حاکم عادل را می‌گیرد، و کسی را که او اراده کرده مجازات کند، از مجازات می‌رهاند، و این در مورد خداوند نمی‌تواند قابل قبول باشد.

**پاسخ:** این اشتباه از آن جا ناشی می‌شود که شفاعت مورد بحث قرآن را با شفاعت معمول در برابر جباران و حکام ستمگر یکسان دانسته‌اند، در آن‌ها صاحبان نفوذ سعی می‌کنند گنهکارانی که با آن‌ها رابطه دارند، برخلاف ضوابط، از مجازات مصون دارند.

ولی این مسائل در مورد خداوند و شفاعت در پیشگاه او - همان‌گونه که قبلاً شرح داده شد - صادق نیست، در این جا شفاعت رنگ دیگری به خود می‌گیرد، اولیاء الله به اجازه و اذن خداوند بر کسانی که گناهانشان زیاد سنگین نیست، و در مقابل آن گناهان، اعمال شایسته‌ای نیز دارند، به شفاعت بر می‌خیزند اعلام این مطلب در واقع برنامه‌ای است برای تربیت نفوس و پاک ساختن دل‌ها.

#### ه) مجازات‌های قیامت اثر تکوینی اعمال است، چگونه با شفاعت قابل دفع است؟

**پاسخ:** با توجه به آنچه در سابق گفتیم که شفاعت دوگونه است تکوینی و تشریحی، جواب این سؤال نیز به خوبی روشن می‌شود، زیرا اگر مجازات‌ها جنبه تکوینی داشته باشد اولیاء الله به عنوان یک وجود قوی و برتر در کنار «شفاعت شوند» قرار گرفته، و استعداد ناقص او را با امدادهای معنوی خود به تکامل می‌رسانند، و در نتیجه بر اثر تکوینی گناه غلبه می‌کنند و اگر قراردادی باشد با تقاضای شفاعت از پیشگاه خداوند برای افرادی که لیاقت آن را دارند آمرزش و مغفرت می‌طلبند، و در هر دو صورت مقامات معنوی آن‌ها سبب می‌شود که این شفاعت‌ها به فرمان خدا مؤثر گردد.

#### و) آیا «توحید» با «شفاعت» تضاد دارد؟!

پندار تضاد شفاعت با توحید یکی از اشکالات معروف است که به خاطر تبلیغات زیاد وهابیان و سرمایه‌گذاری آن‌ها روی این مسئله باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد.

عقائد وهابیان عمدتاً روی چند محور دور می‌زند که از همه واضح‌تر همان مسئله توحید افعالی و توحید عبادت است، آن‌ها این شاخه‌های توحید را چنان تفسیر می‌کنند که با مسئله شفاعت و توسل و استمداد از ارواح اولیا و انبیا، و شفاعت آن‌ها در پیشگاه خداوند، تضاد دارد، و به همین دلیل تمام فرق



مسلمین را (غیر از وهابیون) که معتقد به این امورند مشرک دانسته! و اگر تعجب نکنید جان و مال و ناموس آن‌ها را همچون مشرکان جاهلیت عرب مباح می‌شمردند! محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار این فرقه (متوفای ۱۲۰۶) سخنی در این زمینه دارد که خلاصه‌اش چنین است:

رهایی از شرک تنها با شناخت «چهار قاعده» ممکن است:

۱. مشرکانی که پیامبر ﷺ با آن‌ها نبرد کرد اقرار داشتند که خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان است، چنانکه در آیه ۳۱ سوره «یونس» می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾؛ «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ بزودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا»، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و راه شرک می‌پوید)؟!».

به این ترتیب آن‌ها معتقد به توحید رازقیت و خالقیت و مالکیت و تدبیر بودند.

۲. مشکل کار مشرکان این بود که می‌گفتند: توجه و عبادت ما نسبت به بت‌ها به خاطر این است که می‌خواهیم برای ما نزد خدا شفاعت کنند، و ما را مقرب سازند! ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَبْصُرُهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیانی می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند!». (یونس/۱۸)

۳. پیغمبر اکرم ﷺ با تمام کسانی که عبادت غیر خدا می‌کردند پیکار کرد، اعم از آن‌ها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می‌پرستیدند یا آن‌ها که فرشتگان و انبیاء و صالحین را عبادت می‌نمودند، و پیامبر اسلام ﷺ هیچ تفاوتی میان آن‌ها نگذاشت.

۴. مشرکان عصر ما (منظور تمام فرق مسلمین غیر از وهابیان است) از مشرکان عصر جاهلیت بدترند! زیرا آن‌ها به هنگام آرامش خاطر بت‌ها را عبادت می‌کردند ولی در شدائد و سختی‌ها فقط خدا را می‌خواندند، چنانکه در آیه ۶۵ عنکبوت آمده: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».<sup>۱</sup>

### نقاط انحرافی این استدلال

یک. در آیات دوازده‌گانه‌ای که در آغاز این بحث درباره شفاعت آوردیم و تفسیر شد، این حقیقت به خوبی روشن گردید که شفاعت یک اصل مسلم قرآنی و اسلامی است، منتها شرایطی برای «شفاعت کننده» و «شفاعت شونده» در آن آمده است، بنابراین ممکن نیست کسی دم از اسلام و قرآن بزند و این اصل را با این همه مدارک روشن انکار نماید.

دو. شفاعتی که قرآن ذکر کرده و از آن دفاع می‌کند شفاعتی است که خط اصلی آن به «اذن خدا» بر می‌گردد. این‌گونه شفاعت تأکیدی است بر مسئله توحید، چراکه خط اصلیش از ناحیه خدا گرفته می‌شود.

سه. شفاعت در حقیقت یکنوع سببیت برای نجات است، همان‌گونه که اعتقاد به وجود اسباب در عالم آفرینش و تکوین (مانند تأثیر تابش آفتاب و بارش باران در پرورش گیاهان) با اصل توحید هرگز منافات ندارند. همچنین در عالم شریعت نیز وجود چنین اسبابی برای مغفرت و آمرزش و نجات آن‌هم

۱. «رساله اربع قواعد» (نوشته محمد بن عبد الوهاب پیشوای وهابیان) ص ۲۴ تا ۲۷ بنا به نقل کشف الأرتیاب، ص ۱۶۳.

به اذن الله نه تنها منافات با توحید ندارد بلکه تأکیدی بر آن است، و این همان چیزی است که آن را شفاعت تشریعی می‌نامیم.

چهار. شفاعتی را که قرآن دربارهٔ بت‌ها نفی می‌کند از یک سو به خاطر آن است که بت پرستان موجوداتی را که از هر جهت بی‌خاصیت بوده، شفیعان خود در درگاه خدا قرار می‌دادند، مانند آیه ۱۸ سوره یونس.

مسئلاً این ربطی به شفاعت انبیاء و اولیاء ندارد، این مخصوص بت‌هاست همان سنگ‌ها و فلزات بی‌عقل و شعور.

از سوی دیگر، قرآن شفاعتی را مذمت می‌کند که بر اساس اعتقاد به استقلال شفاعت کننده، و تأثیر او در سر نوشت انسان‌ها بدون اذن خدا باشد مانند آیه ۳ سوره «زمر».

اما اگر کسی اولیاء الله و انبیاء و فرشتگان را هرگز پرستش نکند، بلکه آن‌ها را گرامی و عزیز بشمرد و شفیعان بر درگاه خدا، باذن الله بداند هرگز مشمول این آیات نخواهد بود.

پنج. این که وهابی‌ها می‌گویند بت پرستان عرب همه چیز را اعم از خالقیت مالکیت و رازقیت را مخصوص خدا می‌دانستند و مشکل کار آن‌ها فقط در مسئله وساطت و شفاعت بت‌ها بود، یکی دیگر از اشتباهات آن‌هاست که از کمی بضاعت علمی و عدم احاطهٔ آن‌ها به آیات قرآنی سرچشمه می‌گیرد، زیرا از آیات متعددی استفاده می‌شود که آن‌ها بعضی از این صفات را برای بت‌ها قائل بودند از جمله آیه ۶۵ سوره «عنکبوت».

در آیه ۴۰ سوره «فاطر» به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؟﴾ «بگو: به من خبر دهید این (معبودان و) همتایانی را که جز خدا می‌خوانید چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا این که شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟!»

این آیه نشان می‌دهد که آنها نوعی شرکت در خلقت را برای آنها قائل بودند، و پیغمبر ﷺ مأمور می‌شود برای روشن ساختن کذب آنها سؤال کند چه چیزی را آنها خلقت کرده‌اند؟!

آیه ۱۱۱ سوره «اسراء» نیز نشان می‌دهد که آنها بت‌ها را همتای خداوند در مالکیت و حاکمیت بر جهان می‌پنداشتند و حتی معتقد بودند که بت‌ها خدا را در مشکلات یاری می‌کنند!

کوتاه سخن این‌که قرآن در آیات مختلفی دو ایراد عمده بر مشرکان می‌گیرد: نخست این‌که آنها موجوداتی بی‌شعور و فاقد سمع و بصر را مبدء اثر می‌دانستند، و دیگر این‌که برای آنها در کنار تدبیر الهی، ربوبیتی قائل بودند. این چیزی است که از مطالعه مجموع آیات، و مجموع حالات آنها به دست می‌آید، و تازه آنها هرگز شفاعت را منوط به اذن و اجازه خدا نمی‌دانستند. بنابراین به خوبی نتیجه می‌گیریم که اگر انسان فقط به سراغ اولیاء الله برود. (نه بت‌هایی از سنگ و چوب!) و فقط آنها را شفیع در درگاه خدا بداند (نه شریک در ولایت و حمایت و تدبیر) و شفاعت آنها را نیز به اذن الله و اجازه او بداند (نه مستقل از او) در این صورت هیچ ایرادی بر او وارد نیست.

\*\*\*

## اشاره

در قرآن مجید سوره‌ای به نام «اعراف» داریم که چهار آیه از آن مربوط به مسأله «اعراف» است، از این آیات اجمالاً استفاده می‌شود که اعراف جایی است در میان بهشت و دوزخ، و گروهی از مردان الهی که بهشتیان و دوزخیان را به خوبی می‌شناسند در آن جا قرار دارند.

اما مأموریت این مردان الهی چیست؟ و چه هدفی را تعقیب می‌کنند؟ و اصولاً اعراف دارای چه موقعیتی در صحنه قیامت است؟ و آیا غیر از آن رجال الهی که مأموریت خاصی بر اعراف دارند افراد دیگری نیز از ضعفای مؤمنین و مانند آنها در آن جا هستند یا نه؟

این‌ها مسائلی است که باید در پرتو تفسیر آیات چهارگانه سوره اعراف، و همچنین روایاتی که در شرح آنها در منابع مهم اسلامی رسیده است روشن گردد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. ﴿وَيَبْنِيهَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾

۲. ﴿وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ﴾

۳. ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾

۴. ﴿أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَفْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾<sup>۱</sup>

### ترجمه

۱. و در میان آن دو [= بهشتیان و دوزخیان] حجابی است؛ و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو گروه را از چهره هایشان می‌شناسند؛ و بهشتیان را صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد!» اما داخل بهشت نمی‌شوند، در حالی که امید آن را دارند.

۲. و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا! ما را با گروه ستمکاران قرار مده.

۳. و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آن‌ها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: (دیدید که) نه جمع آوری (مال و ثروت) شما و نه تکبر ورزیدن شما، به حالتان سودی نداد!

۴. آیا این‌ها [= این واماندگان بر اعراف] همانان هستند که سوگند یاد کردید خداوند، هرگز رحمتش را شامل حال آن‌ها نخواهد کرد؟! (ولی خداوند بخاطر ایمان و کارهای نیکشان، آن‌ها را بخشید؛ هم اکنون به آن‌ها گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید.

### تفسیر و جمع‌بندی

#### جایگاهی میان بهشت و دوزخ

در آیه نخست ضمن اشاره به آیاتی که قبل از آن است و سخن از بهشت و دوزخیان و بهشتیان و دوزخیان می‌گوید، می‌فرماید: «و در میان آن دو [= بهشتیان و دوزخیان] حجابی است»؛ ﴿وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ﴾.

این حجاب مانع می‌شود از این‌که این دو گروه به یکدیگر برسند، ولی مانع از آن نیست که صدا و آواز یکدیگر را بشنوند.

سپس می‌افزاید «و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از آن دو گروه را از چهره‌هایشان می‌شناسند»؛ ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾. با توجه به این‌که «اعراف» در لغت به معنای محل مرتفع است معلوم می‌شود که این رجال، مردان با شخصیتی هستند که از آن مقام بالا به هر دو گروه اشراف دارند، و هر دو را می‌بینند و از چهره‌ها و سیمایشان آن‌ها را می‌شناسند.

### این شناسایی برای چیست؟

در اعراف، دو گروه وجود دارند: گروهی از مردان الهی و شخصیت‌های بزرگ و مقرب درگاه خداوند، و گروهی از مستضعفان و کسانی که اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیخته‌اند، بعضی حسانتشان بر سیئات آن‌ها پیشی گرفته، و بعضی سیئاتشان بر حسنات آن‌ها، و در حقیقت در میان بهشت و دوزخ سرگردانند.

این جاست که آن رجال الهی تمام این گروه را از سیمایشان می‌شناسند، به آن‌هایی که شایستگی شفاعت و مغفرت دارند، و از گوهر ولایت اولیاء الله بهره‌مندند، می‌گویند: به بهشت بروید و بقیه را راهی دوزخ می‌سازند.

این مناسب‌ترین توجیه و تفسیری است که مجموع آیات مربوط به اعراف، و همچنین آیات قبل و بعد آن را روشن می‌سازد.

مرحوم علامه طباطبایی دوازده قول درباره کسانی که بر اعرافند، نقل فرموده است<sup>۱</sup> (بعضی تنها ده قول یا هفت قول نقل کرده‌اند، مانند تفسیر قرطبی و تفسیر اثنی عشری).

۱. المیزان ج ۸، ص ۱۲۶ ذیل آیات مورد بحث.

در بسیاری از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام آمده است: این رجال تفسیر به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله شده است و این قولی است اضافه بر آن اقوال.<sup>۱</sup> ولی در حقیقت تمام این اقوال دوازده گانه یا سیزده گانه در آن تفسیری که در بالا آوردیم جمع است و آن وجود دو گروه در اعراف است.

روایاتی که در بالا به آن اشاره شد نیز با صراحت وجود این دو گروه را در اعراف تأیید می کند.

در دومین آیه می افزاید: «و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: پروردگارا! ما را با گروه ستمکاران قرار مده»، «وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ضمیرهایی که در این آیه (ضمیر «ابصارهم» و «قالوا») مانند ذیل آیه قبل است به گروه دوم باز می گردد، در حالی که در آغاز آیه اول سخن از گروه اول است. این تنها خلاف ظاهری است که ما در تفسیر این آیات، قائل می شویم یعنی مرجع این ضمائر را از هم جدا می کنیم ولی قرائن متعددی برای این خلاف ظاهر، هم در آیه اول و هم در آیات بعد است، زیرا رجالی که بر اعراف قرار دارند و همه را از سیمایشان می شناسند، و در آن جا امر و نهی می کنند، و دوزخیان را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند، و کسانی را که به فضل خدا شایسته بهشتند به بهشت می فرستند از افرادی نیستند که جمله «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ» (داخل بهشت نمی شوند در حالی که طمع ورود در آن را دارند) شامل حال آنها بشود (دقت کنید).

در آیه سوم بار دیگری به گروه اول باز می گردد و می فرماید: «و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند، صدا می زنند و می گویند: (دیدید که) نه جمع آوری (مال و ثروت) شما و نه تکبر

۱. مرحوم علامه مجلسی این روایات را در ج ۸، بحار، ص ۳۳۶ و ۳۳۷ آورده است.



ورزیدن شما، به حالتان سودی نداد»؛ «وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَ نَهُمْ سِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ».

این ملامت سرزنش شدید از سوی اصحاب اعراف به جمعی از دوزخیان یکی از نشانه‌های روشن مقام والای آنهاست که همچون فرشتگان الهی آنها را با این شلاق‌های ملامت و سرزنش مجازات می‌کنند.

در چهارمین و آخرین آیه باز همین والا مقامان ساکن اعراف در حالی که از یک سو اشاره به جمعی از ضعفای مؤمنان که بر اعراف قرار دارند می‌کنند، و از سوی دیگر مستکبران دوزخی را مخاطب ساخته و با زبان ملامت به آنها می‌گویند: «آیا این‌ها [= این واماندگان بر اعراف] همانان هستند که سوگند یاد کردید خداوند، هرگز رحمتش را شامل حال آنها نخواهد کرد؟!»، «أَهْوَأَ الَّذِينَ أَفْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ».

سپس در همین حال رو به ضعفای مؤمنین کرده اظهار می‌دارند: «(ولی خداوند بخاطر ایمان و کارهای نیکشان، آنها را ببخشید؛ هم اکنون به آنها گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید)»؛ «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ».

این تعبیر نیز به خوبی نشان می‌دهد که در آن جا دو گروهند گروه والا مقامان، و گروه واماندگان از ضعفای مؤمنین، که سرانجام مشمول رحمت الهی می‌شوند، و به امر رجال با شخصیت اصحاب اعراف به سوی بهشت روانه می‌گردند.

## توضیحات

### ۱. اعراف در لغت و تفسیر

«اعراف» جمع «عُرْف» (بر وزن قفل) به معنای مکان بلند و مرتفع است و گاه گفته می‌شود که اعراف مقامات افراد والا مقام و بلند مرتبه است.<sup>۱</sup>

۱. التحقیق و مجمع البیان و لغات و تفاسیر دیگر.

در این‌که «اعراف» کجا است؟ و چگونه است؟ اقوال متعددی وجود دارد که در میزان شش قول از میان آن‌ها بیان شده است؛ ولی به اعتقاد ما اعراف محلی است که مشرف است بر بهشت و دوزخ، گروهی والا مقام از اولیاء الله در آنجا قرار دارند و گروهی وامانده و ضعیف الایمان، و این در زمانی است که مؤمنان خالص بهشت رفته‌اند و گنهکاران بی‌ایمان به دوزخ، اما گروهی که اعمال نیک و بدی با هم داشته‌اند، و از جهتی دارای نقاط مثبت و از جهتی دارای نقاط منفی بر اعراف مانده، و در انتظار این هستند که مردان الهی اعراف درباره آن‌ها چگونه عمل کنند؟.

## ۲. اعراف در روایات اسلامی

در منابع اسلامی، اعم از منابع شیعه و اهل سنت، روایات زیادی درباره اعراف و اعرافیان وارد شده است که هرگاه آن‌ها را دقیقاً در کنار هم قرار دهیم نتیجه همان چیزی خواهد شد که در تفسیر آیات فوق آوردیم.

ما به دو نمونه در این جا قناعت می‌کنیم:

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه شریفه «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» فرمود: «سُورٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ اعراف، دیواری است میان بهشت و دوزخ».<sup>۱</sup>

۲. در حدیث دیگری در در المنثور از ابو سعید خدری نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اصحاب الأعراف سؤال کردند، فرمود: «هُمْ رِجَالٌ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَهُمْ عَصَاةٌ لِأَبَائِهِمْ، فَمَنْعَتْهُمْ الشَّهَادَةَ أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، وَمَنْعَتْهُمْ الْمَعْصِيَةَ أَنْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ، وَهُمْ عَلَى سُورٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ... فَإِذَا فَرِغَ مِنْ حِسَابِ خَلْقِهِ فَلَمْ يَبْقَ غَيْرُهُمْ تَعَمَّدَهُمْ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، فَأَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ؛ آن‌ها مردانی هستند که در راه خدا شهید

۱. تفسیر برهان ج ۲، ص ۵۴۹، ح ۱۰.

شدند، در حالی که نافرمانی پدرانشان کرده بودند، شهادت مانع از آن شده که داخل در دوزخ شوند، و نافرمانی پدران مانع از آن گردیده که داخل بهشت شوند، آن‌ها بر دیواری میان بهشت و دوزخند... هنگامی که خداوند از حساب خلقتش فارغ می‌شود و کسی جز آنان باقی نمی‌ماند، آن‌ها را مشمول رحمت خویش می‌سازد و به رحمتش وارد بهشت می‌کند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. تفسیر درالمنثور، ج ۳، ص ۸۸.